شیطان کیست؟

و آیات شیطانی چیست؟

احمد زمردیان



از آثار دیگر مؤلف که هرکدام تاکنون چند مرتبه

تجدید چاپ شده است

سرنوشت انسان — در امر معاد

عشق و رستگاری — شرح دعای ابوحمزه ثمالی

بیان حقیقت — شرح دعای افتتاح

معارف الهی — شرح دعای سحر

پیام حق — دانستنیهائی از قرآن

علی علیه السلام و کمیل — شرحی بر دعای کمیل

مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره

حقیقت روح — در علم الارواح

ندبه و نشاط — شرحی بر دعای ندبه

شیطان کیست

و آیات شیطانی چیست

احمد زمردیان

شیراز

چاپ اول: ۱۳۷۳، ۲ هزار نسخه
چاپ دوم: ۱۳۷۳ ، ۵ هزار نسخه

این کتاب با استفاده از کاغذ حمایتی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
به چاپ رسیده است.

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

نام کتاب: شیطان کیست و آیات شیطانی چیست؟
نویسنده: احمد زمردیان
چاپ سوم: ۱۳۷۵
تعداد: ۲ هزار نسخه
حروفچینی: واحد حروفچینی کامپیوتری پدیده شیراز
چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

فروشگاه مرکزی: خیابان فردوسی، روبه‌روی فروشگاه شهر و روستا. تلفن: ۳۱۱۲۱۰۰
فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب. تلفن: ۶۴۶۹۶۸۵
فروشگاه شماره دو: میدان نیاوران (شهید باهنر)، جنب مهمانسرای وزارت امور خارجه. تلفن: ۲۲۹۲۲۷۲
فروشگاه شماره سه: قم، خیابان ارم، سه راه موزه. تلفن: ۷۳۸۱۵۰
فروشگاه شماره چهار: میدان حسن آباد، فروشگاه اتکا. تلفن: ۶۴۶۹۸۲۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

شیطان کیست؟

نویسنده این کتاب شهامتی بکار برده و رشادتی به خرج داده است، که خود را با شیطان در انداخته و با کمال شجاعت با او دست به گریبان شده است، یعنی با موجودی درافتاده و درگیر شده است که دشمنی بسیار قوی و غدّار بوده و از هیچگونه مکر و حیله و تزویر در باره گمراهی آدمی غفلت نورزیده و فروگذاری نکرده و نخواهد کرد، همچنانکه این موجود شریر در نبرد و مبارزه خود با فرزندان آدم از تمام امکانات و تجهیزات خود استفاده کرده و از این گذشته سوگند یاد کرده است که تمام افراد عالم را از راه حق و حقیقت منحرف نموده به جز عده قلیلی که بندگان خاص و خالص خدا هستند!

و اکنون با عنایت حق و به یاری خدایتعالی و همچنان با توکل به سوی حضرتش، این ضعیف ناتوان به مبارزه و ستیز با آن اهریمن کهنسال پرداخته و به مصداق کریمه:

قُلْ مَنْ ذَاالَّذی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللّٰهِ اِنْ اَرادَبِکُمْ سُوءاً اَوْاَرادَبِکُمْ رَحْمَةً [1]

از هیچ گزند وبلیه‌ای هراس و وحشت نداشته و کار خود را در این امر به خدا واگذاشته است که فرمود:

فَوَقٰیهُ اللّٰهُ سَیِّئاتِ مامَکَرُوا.... [2]

در این مقدّمه بسیار مطالب است که ذکر آن به طول می‌انجامد، و از این نظر می‌توان گفت: بیشتر از مطالب این کتاب خود مقدّمه‌ای برای شناخت شیطان است.

ولی آنچه بسیار عجیب است، آنستکه ماکسی راکه شبانه‌روز با او سروکار داریم و یک آن از ما غافل نیست او را نشناسیم، و عجیبتر آنکه مردم مترقّی جهان با آن همه تلاش

---

۱ - سورهٔ احزاب آیه ۱۷ «بگو چه کسی می‌تواند شما را در برابر ارادهٔ خدا حفظ کند، اگر او مصیبتی یا رحمتی را برای شما بخواهد»

۲ - سورهٔ مؤمن آیه ۴۵ «پس نگهداشت خداوند او را از بدیها و از آنچه مکروحیله که بکار بردند»

درکسب علوم و فلسفه و حکمت از این موجود ناشناخته بی‌خبرند، چون تاکنون دیده نشده که دانشمندان شرقی یا غربی کتاب یا مقاله‌ای دراین باره از دیدگاه گفتار الهی یا کتب آسمانی نوشته باشند که بتوانند شیطان را آنگونه که خدای تعالیٰ معرّفی کرده به جهانیان بشناسانند.

اکنون حقیقت امر آنستکه هرکس باید بداند که شیطان کیست و کار او چیست، چه ارتباطی با آدمی دارد، القائات او چه می‌باشد، خلقتش از چیست، چگونه در انسان نفوذ می‌کند، چرا ما او را نمی‌بینیم و او مارا می‌بیند، از چه راه بندگان خدا را فریب داده و به گمراهی می‌کشاند، دشمنی و سرسختی او با آدمی در چه حدّ است، چگونه در تمام بدیها و زشتی‌ها دخالت دارد، سعی و کوشش او برای بازداشتن بندگان از راه خدا از چه جهت است، هشدار خدای تعالیٰ از اطاعت و پیروی نکردن از او از چه قرار است، چه اصراری دارد که اعمال زشت آدمی را زیبا جلوه می‌دهد، چگونه او به اشکال مختلفه در هرکجا تجسّم پیدا می‌کند، **و خلاصه چگونه انسان می‌تواند از شروفساد او در امان باشد.**

پس این موجود نامرئی که با این خصوصیّات ارتباط نزدیک با انسان دارد، اقلاً باید هرکس از او جزئی اطلاعات و شناسائی داشته باشد تا بتواند حتی‌الامکان خود را از شرّ او برهاند.

امّا موضوع مهمّی که نگارنده را برای نگارش این کتاب برانگیخته، همان هیاهو و جنجالی است که در عصر حاضر از طرف مخالفان اسلام در مورد کتاب «آیات شیطانی» نوشته یک مزدور خارجی بنام «سلمان رشدی» که در سرتاسر جهان براه افتاده است می‌باشد، و این هم خود یکی از کارهای بزرگ شیطان برای اغواکردن و گمراه ساختن بندگان خدا در این عصر و زمان است.

گرچه از تعلیمات عالیه اسلامی است که به ذکر کار باطل نباید پرداخت و آنرا باید رها کرد تا خودبه خود ازبین رفته و یا از یاد برود، ولی با این سروصداهای زیادی که از طرف معاندین و استعمارگران ضد اسلام در دنیا براه افتاده، نگارنده در حدّ خود لازم دانست که اشاره مختصری به ردوبطلان آن کتاب در این نگارش بعمل آورد، تا آنکه برای مردم گمراه در هر دوران حجّتی تمام شده باشد و از اشاعه یاوه گوئیها که برای سست نشان دادن پایه‌های محکم دین مبین اسلام بوجود آمده پیش‌گیری بعمل آید.

لذا در اولین فصل از این کتاب بطور مختصر بحث در همین مورد است، و در فصول

بعد به اصل موضوع پرداخته شده است که اصلاً روشن می‌شود «آیات شیطانی» چیست؟ **یعنی آیاتی که دربارهٔ شیطان در قرآن نازل شده چه می‌باشد.**

در این کتاب شاید سیصد آیه در ارتباط با این موضوع مورد تفسیر و بحث قرار گرفته که مأخذ گفتار از تفاسیر معتبر و ذکر روایاتی در ارتباط با همین معنا می‌باشد.

البته این خود بحثی بسیار شیرین و آموزنده است که برای هر فردی دانش آن لازم و ضروری می‌باشد، چون غیر از آنکه این موضوع مربوط به امر دنیای هرکس می‌باشد و آنی قطع ارتباط با هیچکس ندارد، ولی دانش و معرفت آن برای جهان آخرت هم بی‌نتیجه نخواهد بود!.

گرچه این معنا در اهمیّت بسیار بالائی قرار دارد که لازم بوده است تاکنون تفسیر جداگانه‌ای از طرف مفسّران عالیقدر در بارهٔ شیطان از نظر قرآن مجید نوشته شده باشد، و شاید بعداً انشاءالله اهل تفسیر بر این امر همت گمارند، ولی اکنون این امیدواری حاصل است که کتاب حاضر مورد نظر علاقه‌مندان قرار گرفته و از طرف دانشمندان و اهل علم و فضیلت به زبانهای مختلفه ترجمه شده و در اختیار جهانیان قرار گیرد.

سلام برآنها که در تحصیل معارف الهی کوشا هستند

احمد زمردیان

شیراز

داستان ساختگی شیطان! یا «افسانهٔ غرانیق»

موضوع مهمی که در عصر حاضر هیاهو و جنجال بی‌موردی در جهان اسلام براه انداخته و استعمارگران شرق و غرب براین آتش خودافروخته دامن می‌زنند، مسئله انتشار کتابی بنام « آیات شیطانی» نوشته سلمان رشدی مزدوری از سرکردگان و مخالفان اسلام است و چون این کتاب از متن خارجی به بعضی از زبانهای مختلفه ترجمه شده و از **نظر بی‌اعتباری در اسلام هیچ شایستگی نداشته است که به زبان فارسی ترجمه شود، لذا** بسیاری علاقه‌مند هستند که بدانند چه لاطائلاتی در آن کتاب نوشته شده که آنهمه سروصدا براه انداخته و نویسنده آن به فتوای رهبر و مرجع عالیقدر شیعیان جهان حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه محکوم به اعدام شده است.

نگارنده، در تحقیقاتی که در این مورد بعمل آورده و از طریق مقالاتیکه در بعضی از جرائد در این‌باره نوشته شده است، به این نتیجه رسیده که نویسنده کتاب «آیات شیطانی» در کتاب خود در اصل چنین نمودار کرده است: که شیطان آیاتی را برزبان پیامبر اسلام القاء کرده است، و در این مورد استناد به آیه‌ای از آیات قرآنی کرده است که در همین مقاله به آن اشاره خواهد شد، وگذشته از این در کتاب خود اهانتهای بسیاری به همسران رسول اکرم کرده تا حدیکه این موضوع او را به کفر کشانیده است، و مهمتر آنکه به یک داستان ساختگی در ذکر «افسانه غرانیق» پرداخته و اصل مطالب کتاب خود را براین افسانه دروغ پایه گذاری کرده است.

همچنان در کتابی که اخیراً بنام **«نقد توطئه آیات شیطانی»** به قلم استاد محقق سیدعطاءالله مهاجرانی نگارش یافته، در بخشی از آن کتاب این موضوع را مورد بررسی قرار داده و به پاره‌ای از مهملات که در کتاب «آیات شیطانی» نوشته شده پاسخ داده است، که اکنون در اینجا از نظر ذکر سند در رابطه با این موضوع به مطالبی از آن کتاب اشاره می‌شود.

کتاب «آیات شیطانی» اشاره به افسانه دروغ و گمراه کننده‌ای است که مکرر در آن کتاب بنام «داستان غرانیق» مطالبی ذکر کرده و نویسنده آن چنان کوشیده است که اسامی واقعی تاریخی با اسامی دستکاری شدهٔ شخصیت‌های تاریخ اسلام و وقایع تاریخی و

حوادث جعلی را در سایه خیالپردازی مخلوط کند.

و این افسانه غرانیق به روایتی که آن دروغ‌پرداز در کتاب «آیات شیطانی» آورده چنین است:

بعد از آنکه پیامبراسلام را به نام «ماهوند»[۱] ذکر کرده، می‌گوید: ماهوند تحت تأثیر پیشنهاد ابوسفیان و همسر او «هند» قرار گرفته بود، که با پیامبر گفتند: اگر از بین ۳۶۰ بتی که در کعبه هستند سه بت از آنها را بپذیرد، که آن سه بت «بتهای: لات و منات وعزیٰ می‌باشند، برای مشرکان دلجوئی خواهد شد.

بنابراین وقتی «ماهوند» این پیشنهاد را با یارانش، خالد و سلمان و حمزه و بلال مطرح می‌کند آنان نمی‌پذیرند، و سلمان می‌گوید: این یک دام است، بلال می‌گوید: خدائی جز خدای یگانه وجود ندارد.

سپس پیامبر برای کسب وحی به غار می‌رود و آیات سوره «النجم» بر او وحی می‌شود، از کوه فرود می‌آید و آن آیات غرانیق را می‌خواند، سلمان آنقدر ناراحت می‌شود که برای فراموشی به مشروب پناه می‌برد، و پیامبر بیهوش می‌شود و در گوشه‌ای می‌افتد و او را به خانه ابوسفیان می‌برند.

این بود لاطائلات و مزخرفاتی که سلمان رشدی به اشکال گوناگون در کتاب خود مطرح کرده و افسانه غرانیق را به عنوان یکی از مضامین اصلی کتاب خود مشخّص و برجسته می‌کند.

امّا برای روشن شدن این موضوع بهتر آنستکه توجه خواننده را به آیات مربوطه که مورد استفاده کتاب «آیات شیطانی» است معطوف داشته و بطلان گفتار سلمان رشدی را در بیان تفاسیر معتبر مورد بررسی قرار دهیم، لذا به ادامه این بحث توجه نمائید.

---

۱ - «ماهوند» به معنی: سالوس و شیطان است، که سلمان رشدی به عنوان شکل تحریف شده «محمد»(ص) بکار برده است.

افسانهٔ ساختگی غرانیق و بطلان آن از نظر تفاسیر

در کتاب «آیات شیطانی» که برای لطمه واردآوردن به اسلام و بی‌اعتبار ساختن مقام پیامبری کوشش بسیاری بکار برده است، می‌گوید:

روزی پیامبر وعده‌ای از مسلمانان در یکی از انجمن‌های قریش دور کعبه نشسته بودند، پیامبر در آن انجمن از سوره «النجم» این آیه را تلاوت می‌کرد:

اَفَرَاَیْتُمُ اللّٰاتَ وَالْعُزّیٰ ، وَ مَنٰوةَ الثّالِثَةَ الْاُخْریٰ [1]

«اشاره براینکه به من خبر دهید: آیا بتهای لات و عزّیٰ و منات که سومین آنهاست دختران خدا هستند؟»

سپس در آن کتاب این دروغ فاحش را اضافه می‌کند و می‌گوید، پیامبر برای دلجوئی و خشنودی بت پرستان بلافاصله بعد از تلاوت آیه فرمود: تلک الغرانیق العلیٰ و انّ شفاعتهن لترتجیٰ ، یعنی: لات و منات و عزّی پرندگان زیبای بلندقامتی هستند که از آنها امید شفاعت می‌رود.

چون مشرکان این سه بت را تمثال فرشتگانی می‌پنداشتند که آنانرا دختران خدا می‌خواندند.

امّا اگر به بیان تفاسیر در رابطه به این موضوع توجه شود بطلان این معنا کاملاً ثابت خواهد شد، همچنانکه «**در تفسیر نمونه**» در ذیل آیه مورد بحث آورده است:

در لابلای بحثی که پیرامون بتهای سه گانه عرب، (لات و عزّی و منات) از نظر تاریخی داشتیم، به این نکته اشاره شده که آنها این بتها را «غرانیق» بلند پایه‌ای می‌دانستند که از آنها امید شفاعت داشتند و لذا گاهی به دنبال ذکر این نام از بتها با جمله‌های «تلک الغرانیق العلیٰ و انّ شفاعتهن لترتجیٰ» آنها را بدرقه می‌کردند.

در اینجا یک داستان خرافی در بعضی از کتب نقل شده که: پیامبر صلّی الله علیه و آله هنگامی که به آیه مورد بحث (اَفَرَاَیْتُمُ اللّٰاتَ وَالْعُزّیٰ) رسید این دو جمله را شخصاً برآن افزود «تلک الغرانیق العلیٰ و انّ شفاعتهن لترتجیٰ» و همین سبب شد که مشرکان خوشحال شوند و آنرا نوعی انعطاف در مسألهٔ بت پرستی از ناحیهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند! و

---

۱ - سوره النجم آیه ۱۹

در پایان این سوره که مردم را به سجده دعوت کرد آنها نیز همراه مسلمانان به سجده افتادند!، این خبر به عنوان اسلام آوردن مشرکان در همه جا پیچید، و حتی به گوش مسلمانان مهاجر حبشه رسید و گروهی چنان خوشحال شدند و احساس امنیت کردند که از هجرتگاه خود حبشه به مکه بازگشتند.[۱]

امّا این نسبتی ناروا و دروغی رسواکننده است که دلائل و قرائن بسیاری بطلان آنرا روشن می‌کند، کسانی که این دروغ را به هم بافته‌اند هیچ فکر نکرده‌اند که قرآن در ذیل همین آیات مورد بحث صریحاً بت پرستی را می‌کوبد، و آنرا پیروی پندارخام و هوای نفس می‌شمرد، و در آیات بعد نیز با صراحت، و شدّت تمام، عقاید بت پرستان را محکوم می‌کند، و آنرا نشانهٔ بی‌ایمانی و عدم علم و آگاهی آنها می‌شمرد، و صریحاً به پیامبر صلّی الله علیه وآله دستور می‌دهد حسابش را از آنها جداکند و از آنان روی برتابد.

با این حال چگونه امکان دارد آن دوجمله از پیامبر باشد، و یا مشرکان آنقدر گرفتار حماقت باشند که این جمله را بشنوند امّا آیات بعد راکه با صراحت بت‌پرستی را در هم می‌کوبد نادیده بگیرند و سرانجام خوشحال شوند و پس از خاتمه سوره با مؤمنان سجده کنند.

حقیقت این است که سازندگان این افسانه آنرا بسیار ناشیانه و بی‌مطالعه جعل کرده‌اند.

ممکن است به هنگام قرائت این آیه اَفَرَاَیْتُمُ اللّٰاتَ وَالْعُزّیٰ ... از سوی پیغمبر صلّی الله علیه وآله ناگهان شیطان یا انسان شیطان صفتی از میان جمع مشرکان حاضر آن دوجمله را افزوده باشد (**چراکه این دوجمله تقریباً به صورت شعاری برای آنها در آمده بود که بدرقه نام بتهای سه‌گانه می‌کردند**) و گروهی موقتاً به اشتباه افتاده باشند.

امّا نه سجده کردن آنها در پایان این سوره مفهومی دارد و نه انعطاف پیامبر صلّی الله علیه وآله در زمینه بت پرستی، چنانکه سراسر آیات قرآن و تاریخ زندگی او گویای این واقعیّت است که او هرگز در مسألهٔ مبارزه با بت‌پرستی در هر شکل و صورت کمترین انعطافی نشان نداد و هیچ پیشنهادی را در این زمینه نپذیرفت، چراکه تمام اسلام در توحید و «لااِلٰهَ اِلّااللّٰه» خلاصه می‌شد، و چگونه پیامبر اسلام می‌تواند برسر محتوای اصلی اسلام به معامله بپردازد؟!

---

۱ - این داستان خرافی را «طبری» مشروحاً در تاریخ خود جلد ۲ صفحه ۷۵ به بعد آورده است.

القائات شیطانی در مقابل پیمبران الهی مؤثر نیست

طرفداران افسانه دروغین «غرانیق» استناد به یک قسمت از آیه قرآنی کرده‌اند که اگر متمم آن آیه مورد توجه قرار نگیرد مفهوم حقیقی از اصل معنای آیه حاصل نمی‌شود.

همچنان اگر در قرآن بخوانیم: فَوَیْلٌ لِلمُصَلّینَ و به ادامه آن توجه نداشته باشیم که می‌فرماید اَلَّذینَ هُمْ عن صَلاٰتِهِمْ ساهُونَ.[۱]

که در اول اشاره می‌شود: پس وای برنمازگزاران، و در ادامه می‌فرماید: آن نمازگزارانیکه نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند، که در قسمت دوم مطلب تمام شده و اصل معنا را می‌رساند.

بنابراین دروغ‌پردازان افسانه «غرانیق» دربارهٔ ادعای خود استناد به قسمت اوّل این آیه شریفه کرده‌اند که می‌فرماید:

وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَلاٰنَبِیٍ اِلاّٰ اِذاتَمَنّٰی اَلْقَیَ الشَّیْطٰانُ فی اُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللّٰهُ ما یُلْقِی الشَّیطٰانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ آیاتِهِ وَ اللّٰهُ عَلیمٌ حَکیمٌ.[۲]

«اشاره براینکه: ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر آنکه هرگاه آرزوئی کرد و تمنّائی داشت که طرحی برای پیشبرد اهداف الهی ارائه دهد شیطان القائاتی در آن می‌کرد، (یا آنکه شیطان در تلاوت او القاء می‌کرد) امّا خداوند القائات شیطانی را از میان برده و آنرا نسخ کرده، و آیات خود را استحکام می‌بخشد، و خداوند دانا و حکیم است».

البته خوب توجه داشته باشید که در متمم آیه شریفه خدایتعالی عمل شیطانرا در این مورد کاملاً بی‌اثر می‌داند، ولی اهل عنادوکفر فقط به قسمت اوّل آیه استناد کرده، و چنان نمودار می‌کنند که تمام پیمبران در معرض القائات شیطانی بوده و در امر رسالت آنها اثر گذاشته است در حالیکه خدایتعالی کوشش پیمبران و رسولانش را به نتیجه می‌رساند و حق را ظاهر می‌سازد و آنچه از وسوسه‌های شیاطین و شبهاتی که بکار می‌برند باطل می‌گرداند.

اما این توطئه‌های شیطانی دربارهٔ برنامهٔ تمام انبیاء و رسولان بوده، همچنانکه مخالفان دین با همیاری القائات شیطانی مردم راگمراه و از راه حقیقت باز می‌گردانیدند و گاهی در تلاوت آیات الهی توسط پیامبران سخنان او را تحریف می‌کردند و یا چیزهائی برگفتارش

---

۱ - سوره ماعون آیه ۴

۲ - سوره حج آیه ۵۲

می‌افزودند و برای محو آئین الهی در این مورد نغمه‌هائی ساز می‌کردند، **ولی قرآن مجید پاسخگوی تمام این یاوه‌گوئیها در هر دوران بوده است** و می‌بینید در متمم خود آیه مورد تفسیر صراحتاً می‌فرماید: خدایتعالی القائات شیطانی را دربارهٔ انبیاء نسخ کرده و بی‌اثر می‌نماید.

اکنون در موضوع اصل مطلب خوب است قبلاً به شرح نزول این آیه از تفسیر «مجمع البیان» توجه نمائیم.

از ابن عباس و دیگران روایت شده است که چون پیامبر خدا سوره «النجم» را تلاوت کرد به این آیه رسید: اَفَرَاَیْتُمُ اللّٰاتَ وَالْعُزّیٰ ، وَ مَنٰوةَ الثّالِثَةَ الْاُخْریٰ ، شیطان در تلاوت رسول اکرم این جمله را القاء کرد: تلک الغرانیق العلیٰ و انَّ شفاعتهُنَّ لَتُرْتَجیٰ ، یعنی « اینها نیکورویانی بلند مقامند که به شفاعتشان امید است.»[1]

با این القاء شیطانی مشرکین شادی کردند، و همینکه رسول خدا به آیه سجده رسید هم مسلمین و هم مشرکین سجده کردند.

این روایت اگر صحیح باشد محمول است براینکه رسول خدا مشغول قرائت قرآن بود، همینکه به اینجا رسید و اسامی خدایان ایشان را یاد کرد، بعضی از مشرکین از آنجا که می‌دانستند عادت پیامبر عیبجوئی از خدایان است پیشدستی کرده گفتند: تلک الغرانیق ... و این جمله با تلاوت پیامبر خدا آمیخته شد و سایرین تصّور کردند که اینهم از قرآن و مقدمه آشتی و سازش پیامبر اسلام با شرک است!

بدینجهت است که خداوند متعال در این باره با ذکر جملهٔ «اَلْقَی الشَّیطان ...» القاء را به شیطان نسبت می‌دهد، زیرا این القاء به اغواء و وسوسه او صورت گرفته است.

این تأویل را سیدمرتضی در کتاب «تنزیه» ذکر فرموده و «ناصرللحق» که از پیشوایان مذهب زیدی است بهمین وجه اعتماد کرده و وجه نیکوئی است.

امّا شاهد کلام در تفسیر آیه شریفه براینستکه خدایتعالی در پیرو آن می‌فرماید

فَیَنْسَخُ اللّٰهُ مٰا یُلْقِی الشَّیطانُ ...

اشاره براینکه آنچه که از طرف شیطان با پیمبران القاء می‌شود خدایتعالی آنرا از میان برده و نسخ می‌نماید، و بوسیله حجّتهای خود القائات شیطانی را زائل می‌سازد.

---

۱ - غرانیق جمع غرنوق «بروزن مزدور» یکنوع پرنده آبی سفید یا سیاه رنگ است و به معانی دیگر نیز آمده است «قاموس اللغة».

در تفسیرنمونه: بحث جالبی تحت عنوان «افسانه ساختگی غرانیق» از بسیاری از تفاسیر[۱] نقل کرده و می‌گوید:

در بعضی از کتب اهل سنّت روایات عجیبی در اینجا از ابن عباس نقل شده، که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله در مکه مشغول خواندن سوره «النجم» بود، چون به آیاتی که نام بتهای مشرکان در آن بود رسید، اَفَرَاَیْتُمُ اللّٰاتَ وَالْعُزّیٰ ، وَ مَنٰوةَ الثّالِثَةَ الْاُخْریٰ در این هنگام شیطان این دوجمله را برزبان او جاری ساخت تلک الغرانیق العلیٰ و انَّ شفاعتهُنَّ لَتُرتَجیٰ «اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آنها امید شفاعت است».

در این هنگام مشرکان خوشحال شدند و گفتند محمد(ص) تاکنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود و سپس پیامبر سجده کرد و آنها هم سجده کردند.

در این موقع جبرئیل نازل شد و به پیامبر اخطار کرد که این دوجمله را من برای تو نیاورده بودم، این از القائات شیطان بود و همزمان با این جریان این آیه نازل گردید:

وَ مٰا اَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلاٰنَبِیٍ اِلّٰا اِذاتَمَنّٰی اَلْقَیَ الشَّیْطٰانُ...

در اینجا صاحبان تفاسیر چنین متذکر شده‌اند: گرچه جمعی از مخالفان اسلام برای تضعیف برنامه پیامبر صلّی اللّه علَیه و آله به گمان اینکه دستاویز خوبی پیدا کرده‌اند این قضیه را با آب وتاب فراوان نقل کرده و شاخ و برگهای زیادی به آن داده‌اند، ولی قرائن فراوان نشان می‌دهد که این حدیث «روایتی که قبلاً گذشت» مجعول و ساختگی است که برای بی‌اعتبار جلوه دادن قرآن و کلمات پیامبر اسلام وسیله شیطان صفتان جعل شده است زیرا:

اولاً ـ به گفته محققان، راویان این حدیث افراد ضعیف و غیرموثقند، و صدور آن از ابن‌عباس نیز بهیچوجه معلوم نیست، و به گفتهٔ محمدبن اسحاق این حدیث از مجعولات زنادقه می‌باشد و او کتابی در این باره نگاشته است[۲]

ثانیاً ـ احادیث متعددی در مورد سوره نجم و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده، و در هیچیک از این احادیث سخنی از افسانه غرانیق نیست و این نشان می‌دهد که این جمله بعداً به آن افزوده شده است.

ثالثاً ـ آیات سوره نجم صریحاً این خرافات را ابطال می‌کند، آنجا که می‌گوید:

---

۱ ـ مجمع‌البیان، تفسیر فخر رازی، قرطبی، فی‌ظلال، تفسیر صافی، روح المعانی، المیزان و تفسیرهای دیگر در ذیل آیات مورد بحث

۲ ـ تفسیر کبیر فخررازی جلد ۲۳ صفحه ۵۰

وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی ، اِنْ هُوَ اِلاّٰ وَحیٌ یُوحیٰ

«پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید تنها وحی الهی است» این آیه با افسانه فوق چگونه سازگار است؟

رابعاً ـ آیاتی که بعد از ذکر نام بتها در این سوره آمده، همه بیان مذمّت بتها و زشتی و پستی آنها است و با صراحت می‌گوید: اینها اوهامی است که شما با پندارهای بی‌اساس خود ساخته‌اید و هیچگونه کاری از آنها ساخته نیست:

اِنْ هِیَ اِلاّٰ اَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها اَنْتُمْ وَ اٰبٰاؤُکُمْ مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلاَّ الظَّنَّ وَ مٰا تَهْوَی الْاَنْفُسُ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدیٰ [1]

با این مذمّتهای شدید چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن مدح بتها شده باشد، بعلاوه قرآن صریحاً یادآور شده که خدایتعالی تمامی آنرا از هرگونه تحریف و انحراف و تضییع حفظ می‌کند، چنانکه می‌فرماید،

اِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ اِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ [2]

خامساً ـ مبارزه پیامبر صلّی اللّه علیه وآله با بت پرستی یک مبارزه آشتی ناپذیر و پی‌گیر و بی‌وقفه از آغاز تا پایان عمر او بوده است او در عمل نشان داد که هیچگونه مصالحه و سازش و انعطافی در مقابل بت و بت پرستی ـ حتی در سخت‌ترین حالات، نشان نمی‌دهد، چگونه ممکن است چنین الفاظی برزبان مبارکش جاری شود.

و سادساً ـ حتی آنهاکه پیامبر اسلام را از سوی خدا نمی‌دانند و مسلمان نیستند او را انسانی متفکر و آگاه و مدّبر می‌دانند که در سایه تدبیرش به بزرگترین پیروزیها رسید، آیا چنین کسی که شعار اصلیش: لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰه ، و مبارزهٔ آشتی ناپذیر با هرگونه شرک و بت پرستی بوده: و عملاً نشان داده است که در ارتباط با مسألهٔ بتها حاضر به هیچگونه سازشی نیست، چگونه ممکن است برنامه اصلی خود را رها کرده و از بتها این چنین تجلیل به عمل آورد؟ !.

از مجموع این بحث به خوبی روشن می‌شود که افسانه غرانیق ساخته و پرداخته دشمنان ناشی و مخالفان بی‌خبر است، که برای تضعیف موقعیّت قرآن و پیامبر صلّی اللّه علیه وآله چنین حدیث بی‌اساس را جعل کرده‌اند.

---

۱ ـ سوره نجم آیه ۲۴ ۲ ـ سوره حجر آیه ۹

لذا تمام محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنّن این حدیث را قویاً نفی و تضعیف کرده‌اند و به جعل جاعلین نسبت داده‌اند.

البته بعضی از مفسّران توجیهی برای این حدیث ذکر کرده‌اند که برفرض ثبوت اصل حدیث، قابل مطالعه بوده، و آن اینکه: «پیامبراسلام آیات قرآن را آهسته و باتأنّی می‌خواند، و گاه در میان آن لحظاتی سکوت می‌کرد، تا دلهای مردم آن را بخوبی جذب کند، هنگامی که مشغول تلاوت سورهٔ نجم بود و به آیه اَفَرَاَیْتُمُ اللّاٰتَ وَالْعُزّیٰ ... رسید، بعضی از شیطان صفتان «مشرکان لجوج» از فرصت استفاده کرده، و جمله: تلک الغرانیق العلی ... را در این وسط با لحن مخصوصی سردادند تا هم دَهن کجی به سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کنند و هم کار را برای مردم مشتبه سازند، ولی آیات بعد به خوبی از آنها پاسخ گفت و بت پرستی را شدیداً محکوم کرد.

. و از اینجا روشن می‌شود، اینکه بعضی خواسته‌اند داستان غرانیق را نوعی انعطاف از ناحیه پیامبر نسبت به بت پرستان به خاطر سرسختی آنها و علاقه پیامبر به جذب آنان به سوی اسلام بدانند و از این راه تفسیر کنند مرتکب اشتباه بزرگی شده‌اند، و نشان می‌دهد که این توجیه گران موضع اسلام و پیامبر صلی‌الله علیه وآله را در برابر بت و بت‌پرستی درک نکرده‌اند و مدارک تاریخی که می‌گوید: دشمنان هر بهائی را حاضر شدند به پیامبر در این زمینه بپردازند و او قبول نکرد و ذرّه‌ای از برنامه خود عدول ننمود ندیده‌اند، و یا عمداً تجاهل می‌کنند.

بوسیلهٔ القائات شیطانی مردم عموماً مورد آزمایش قرار می‌گیرند

موضوع مهمی که در اصل آیه مورد تفسیر قرار گرفته است، آنستکه خدایتعالی در پیرو آن آیه می‌فرماید:

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ[1]

«هدف از این ماجرا این بود که خداوند القای شیطانرا آزمونی برای آنهاکه در قلبشان بیماری است و سنگدل می‌باشند قرار دهد، همانا که ستمکاران در مخالفت و عداوت شدیدی دور از حق قرار گرفته‌اند.»

اشاره این امر براینستکه: این توطئه‌های شیطانی مخالفان، همچنان القائاتی که در تلاوت سوره «نجم» بعمل آمد، میدان آزمایشی برای آگاهان و مؤمنان و کافران تشکیل می‌دهد، تا آنهاکه در قلبشان بیماری و سست اعتقادی بوده و آنهاکه سنگدل و ستیزه‌جو بوده و ستمکاران دیگر که در مخالفت و سرسختی بوده‌اند، همه در معرض امتحان الهی قرار گیرند.

در تفسیر، المیزان، در ذیل آیه شریفه آورده است: القائات شیطانی، که زمینه را علیه حق و اهل حق تباه و خراب می‌کند، و در نتیجه زحمات انبیاء و رسل را باطل نموده نمی‌گذارد اثر خود را ببخشد، و هرچند مستند به خود شیطان است، **ولکن در عین حال مانند سایر آثار چون در ملک خدا قرار دارد بدون اذن او اثر نمی‌کند**، همچنانکه هیچ مؤثری اثر نمی‌کند، و هیچ فاعلی بدون اذن او عملی انجام نمی‌دهد، مگر آنکه بهمان مقدار دخالت اذن مستند به او شود، و آن مقدار که مستند به او می‌شود دارای مصلحت، و هدف شایسته است.

و به همین جهت خدای سبحان در آیه مورد بحث می‌فرماید: **این القاآت شیطانی خود مصلحتی دارد، و آن اینستکه مردم عموماً بوسیله آن آزمایش می‌شوند**، و آزمایش خود از نوامیس عمومی الهی است، که در عالم انسانی جریان دارد، چون رسیدن افراد سعید

---

۱ - سوره حج آیه ۵۳

به سعادت و اشقیاء به شقاوت، محتاج به این ناموس است، باید آن دو دسته امتحان شوند، دسته سوم هم که منافقینی بیمار دلند، بطور خصوص در آن بوته قرار گیرند، چون رسیدن اشقیاء به کمال شقاوت خود، از تربیت الهیه ایست که در نظام خلقت مورد نظر است، همچنانکه خودش فرمود:

كُلاًّ نُمِدُّ هٰؤُلاٰءِ وَ هٰؤُلاٰءِ مِنْ عَطاٰءِ رَبِّكَ وَ مٰا كٰانَ عَطاٰءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً [1]

«هم این دسته و هم آن دسته راکمک می‌کنیم و این یاری دادن به هردو دسته از عطاء پروردگار تو است و عطاء پروردگار تو را هیچ مانعی و جلوگیری نیست».

و این است معنای اینکه فرمود: تا آنچه راکه شیطان القاء می‌کند مایه آزمایش بیمار دلان، و سنگدلان قرار دهد.

و در تفسیر آیه شریفه، لِيَجْعَلَ مٰا يُلْقِي الشَّيْطٰانُ .... در تفسیر المیزان بر این معنا اشاره لطیفی دارد و با استناد به «لام» تعلیل در کلمه «لِيَجْعَلَ» که به آن القا ت شیطانی در آرزوهای انبیاء را تعلیل می‌کند، این معنا را می‌رساند: که شیطان چنین می‌کند، تا خدا چنان کند، و معنایش این می‌شود، که شیطان هم در شیطنتش مسخّر خدای سبحان است و او را در کار آزمایش بندگان، و فتنه اهل شک و جحود و دارندگان غرور آلت دست قرار می‌دهد!.

---

۱ - سوره اسریٰ آیه ۲۰

ذکر بعضی از آیات دیگر در بطلان داستان غرانیق!

قبلاً این معنا گذشت که اصل داستان ساختگی غرانیق توسط شیطان برای گُمراهی گروهی از بت پرستان و سست ایمانی بعضی از مؤمنان بوجود آمده، و در این افسانه چنین نمودار شده است که رسول اکرم برای اهل شرک و بت پرستان دلجوئی کرده و بعضی از خواهش آنها را پذیرفته است، در حالیکه صراحتاً گفته شد: که پیامبر اسلام هیچگونه همراهی و مماشات به آنان نکرده، و بخصوص در این اصل مهم از هرگونه تبلیغ در امر رسالت دریغ نورزیده است، همچنانکه کوبنده‌ترین آیات الهی را علیه بت و بت‌پرستان ارائه داده است.

اکنون در پیرو این موضوع دلائل دیگری که «**امام فخر رازی**» دربارهٔ بی‌اعتباری افسانه غرانیق اقامه کرده در اینجا متذکر می‌شویم، بطوریکه در تفسیر کبیرخود بعد از آنکه می‌نویسد: اهل پژوهش روایت غرانیق را باطل می‌دانند به چند دلیل از آیات قرآنی اشاره می‌نماید:

(۱)ـ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْاَقاوِيلِ، لَاَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتينَ [۱]

«هرگاه او سخن دروغ برما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم پس رگ قلبش را قطع می‌کردیم»

(این معنا چنین نشان می‌دهد که هرگاه پیامبر گفته دروغین را تأیید کند، و از طریق حق منحرف گردد لحظه‌ای به او مهلت داده نخواهد شد، چراکه مایه گمراهی و ضلالت مردم خواهد گردید).

اشاره‌ای که در این آیات بکار رفته بیانگر آنستکه: امکان اینکه پیامبر بتواند سخنی از جانب خود به خداوند نسبت دهد ندارد، و استفاده از کلمه «لَوْ» به این معنی است که پیامبر اساساً سخنی را به خداوند نسبت نمی‌دهد، به اصطلاح شرط محال است و جزای آن نیز اتّفاق نخواهد افتاد.

(۲)... قُلْ ما يَكُونُ لي اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسي اِنْ اَتَّبِعُ اِلاّ ما يُوحىٰ اِلَيَّ ... [۲]

---

۱ - سوره حاقة آیه ۴۵

۲ - سوره یونس آیه ۱۵

... کسانیکه امید لقای ما و رستاخیز را ندارند، می‌گویند قرآنی غیر از این بیاور و یا آنرا تبدیل کن (به گفتاریکه بابت پرستی، سازگار باشد)

«بگو: من حق ندارم که آنرا از پیش خود تغییر دهم، فقط از چیزیکه برمن وحی می‌شود پیروی می‌کنم»

در اینجا باید گفت: (پس چگونه رسول اکرم می‌توانست کلمات دروغین غرانیق راتأیید نماید).

(۳) وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ ...[1]

«نزدیک بود آنها تو را از آنچه وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آنرا به ما نسبت دهی»

این معنا چنین می‌رساند که چنین اتفاقی روی نداده است، یعنی نزدیک بوده که چنین شود ولی نشده است.

و جالب اینکه در پیرو این آیهٔ شریفه به جنبه معنوی رسول اکرم اشاره فرموده و حالت عصمت آن بزرگوار را تأیید می‌فرماید:

وَلَوْلاَ إِنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً

«و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم و در پرتو مقام عصمت مصون از انحراف نبودی نزدیک بود به سوی آنها کمی گرایش پیدا کنی»

از مفاهیم این آیات چنین بدست می‌آید: که هیچگونه وسوسه‌های شیطان و حیله دشمنان دین، در وجود مقدس پیامبر اکرم اثر نگذاشته، و همچنین معلوم می‌دارد که آن بزرگوار کوچکترین انعطافی دربارهٔ اهل شرک و بت پرستان نشان نداده و در رسالت خود ثابت قدم و پابرجا بوده است، و اصولاً عصمت او صلّی الله علیه و آله اجازه نمی‌داده است که تمایلی به کفر ورزان داشته باشد.

---

۱ - سوره اسراء آیه ۷۳

تمام آیات قرآنی آیات رحمانی است

با آنکه نگارنده هیچ اصراری ندارد که در بطلان گفتار فردی کافر و معاند زیاده براین مطلب را ادامه دهد، چون به مصداق کلام معروف: اَلْباطِلُ بِتَرْکِ ذِکرِهِ یَمُوتُ «اسم باطل را نبرند خود از بین می رود».

ولی چون بحث در این موضوع است که در حال حاضر معاندین و استعمارگران جداً در صدد خدشه وارد آوردن به عالم اسلام بوده و می‌خواهند مقام شامخ پیامبر اسلام را بی‌اعتبار سازند و چهرهٔ تابناک آن بزرگوار را با تبلیغات سوء خود بپوشانند و آخرین کتاب آسمانی قرآن مجید را بی‌ارزش جلوه دهند.

بنابراین در مقابل این نابکاریهای زهرآگین بر هرفردی لازم است که در حد امکان مبارزه نماید، و اصولاً جای آنستکه اکنون د رحکومتهای اسلامی یک انقلاب عظیم فرهنگی بوجود آید تا دست اهریمنان از گزند رسانیدن به اسلام عزیز کوتاه گردد، و هر بی‌سروپائی نتواند به مقدسات این دین مبین لطمه‌ای وارد آورد.

لذا در این کتاب باید این توجه را حاصل کرد، که چون موضوع در مورد آیاتیست که دربارهٔ شیطان مورد تفسیر قرار گرفته، گذشته از آیاتیکه قبلاً در ردّ کتاب «آیات شیطانی سلمان رشدی» تفسیر آن گذشت، اکنون اگر تنها به یک آیه دیگر توجه شود، خواهیم دانست که نویسنده مزدور آن کتاب که خود را معتقد به اسلام و قرآن می‌داند (در حالیکه بی‌دین و کافر است) اصلاً اطلاع قرآنی نداشته است که می‌گوید، بعضی از آیات که برپیامبر اسلام از طرف شیطان القاء شده است ساخته و پرداخته شیطان است.

خوب است یکی به این مرد ابله بی‌شعور بگوید: آخر شیطان چگونه می‌تواند آیاتی همانند آیات قرآنی بیاورد، و بقول یکی از دانشمندان: شیطان چگونه می‌تواند که در مقابل سیر عظمت وحی و در برابر شخصیّت والائی همچنان رسول اکرم نفوذ مؤثری داشته باشد، یا چگونه شیطان توانائی دارد کلامی در مقابل کلام آسمانی در قالب آیات الهی ارائه دهد!.

اکنون در اینجا در رابطه با مسئله شیطان و «کتاب شیطانی رشدی» لازم گردید که یادآور شویم که نویسنده مزدور آن کتاب قرآن را هم درست نخوانده است و نمی‌داند که خدایتعالی فرموده است:

قُل لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلىٰ اَنْ يَأْتُوابِمِثْلِ هٰذَا الْقرآن لَايَأْتونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْكَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً[1]

«بگو: ای پیغمبر هرآینه اگر جمع شوند انسانها و پریان که همانند این قرآن را بیاورند نتوانند، هرچند اگر یکدیگر را در این راه یاری دهند»

و این کلام خود، از اعجاز قرآن است که معلوم می‌دارد عالیترین سند حقانیّت پیامبر اسلام به صورت یک معجزه جاودانی همیشه در تاریخ می‌درخشد و همین قرآن است که هیچگاه همانند آنرا کسی نتواند آورد.

بنابراین برای این گونه گفتار پوچ و بی‌ارزش، و بطلان این مزخرفات که در کتاب «آیات شیطانی» آمده است بیان همین یک آیه کافیست که خدایتعالی اشاره می‌فرماید: نه انس و نه جن و نه شیطان که از سنخ جن می‌باشد هیچکس نمی‌تواند آیاتی به مثل آیات قرآنی بیاورد که بازگوی حقایق باشد.

پس این خود واضح است که هر لاطائلاتی را نمی‌توان با آیات قرآنی برابری داد، همچنان نزد تمام دانشمندان و فصحای عرب و عجم معلوم است که آیات الهی یک تافته جدابافته است و الاّ شعرا هم می‌توانند کلام و اشعار خود را بر هرگونه سجع وقافیه به هم بافند، چه اگر کلامی یکنواخت و مترادف باشد ولی روح معنا با اصل حقیقت سازگار نباشد بهیچوجه قابل اعتبار نیست.

و از آنطرف در رابطه با این معنا که آیات قرآنی هیچگاه از بیان قول شیطان نیست، قرآن مجید در جای دیگر با مضمون جالبتری چنین آورده است که: خدایتعالی بعد از اینکه در مقام سوگند یادآور می‌شود: که این قرآن کلام فرستاده بزرگواری است «جبرئیل امین» که صاحب قدرت است و نزد خداوند مقام والائی دارد، سپس می‌فرماید:

وَ مٰاهُوَ بِقَوْلِ شَيْطٰانٍ رَجيم[2]

اشاره براینکه: این آیات قرآنی هرگز مانند سخنان کاهنان که ازطریق ارتباط با شیاطین دریافت می‌داشتند نمی‌باشد.

بنابراین تأیید این آیه براینستکه هیچ آیه‌ای در قرآن مجید از القائات شیطانی به رسول اکرم نیست، و بیانات آن بزرگوار غیر از وحی چیز دیگری نمی‌باشد.

۱ـ سوره اسری آیه۸۸ ۲ - سوره تکویر آیه ۲۵

پس باهمین شرح مختصر باید دوباره گفت: شیطان چگونه می‌تواند خود آیه‌ای بسازد، و از آن بالاتر آنرا در قالب وحی در آورده و مهمتر به یکی از برگزیدگان خداکه در مقام والای نبوّت است القاء کند!. مگر نه که خود شیطان می‌داند که دسترسی برای اغوا کردن بندگان مخلص ندارد، چه کسی بالاتر و با اخلاص‌تر از رسول خدا می‌باشد؟!.

بنابراین هرگونه از این مسائل که بوسیله معاندین و دشمنان دین مطرح می‌شود، نفی خدا و نفی اندیشه دینی بوده و توهین به مقدسات اسلام و وجود مقدس پیامبر و بی‌ارزش نشان د ادن قرآن مجید است.

لذا در پایان این بحث یادآور می‌شویم که طبق آنچه در صفحات قبل دربارهٔ شیطان از نظر آیات قرآنی گذشت همین دسیسه و توطئه هم که در این عصر علیه قرآن و اسلام جنجال براه انداخته این هم از کار خود شیطان است، چون او دشمن سرسخت انسان و برای گمراهی مردم جهان در هر دوران نقشه‌های شوم خود را به اجراء در می‌آورد، و طرحهائی ایجاد می‌کند تا بتواند به هروسیله تیشه به ریشه اصول اعتقادات بندگان خدا فرود آورد.

گرچه نویسنده «کتاب آیات شیطانی» خود شیطان صفت بوده و تحت نفوذ معاندین اسلام و شیطان صفتان و استعمارگران شرق و غرب قرار دارد، در عین حال تمام مطالب کتابش را از خود شیطان الهام گرفته، و همان شیطان که داستان «غرانیق» را بوجود آورده به توطئه خود در این دوران ادامه داده است، و مطمئن باشید که تا «اِلیٰ یَومْ الوَقتِ المَعلوم» هم دست از سربندگان خدا برنمی‌دارد.

از جمله اتهاماتیکه معاندین بر رسول اکرم بستند

اینطور نیست که در زمان پیامبر اسلام اهل کفر و بت پرستان و دشمنان دین و قرآن ساکت نشسته باشند، و بگذارند امر رسالت آن بزرگوار بخوبی انجام پذیرد، در هر موقعیتی آنها برای جلوگیری از پیشبرد اهداف مقدس او صلی الله علیه وآله نغمه‌ها ساز می‌کردند، تا بلکه نگذارند اسلام گسترش یابد، و هرگونه تهمتهای ناروا و افتراء دروغ برآن بزرگوار می‌بستند، گاهی او را ساحر و جادوگر می‌خواندند و زمانی سخن‌گو و شاعر معرفی می‌کردند، و همچنان بسیار می‌گفتند که او با فردی از جن مربوط است که آیاتی به او تعلیم می‌دهد.

البته قرآن مجید در هرمورد در برابر این لاطائلات صراحتاً ردّقول آنهاکرده و آنان رامحکوم می‌کند چنانکه در همین مورد که شیاطین و جنیان آیاتی بررسول اکرم نازل نکردند می‌فرماید:

وَ مٰا تَنَزَّلَت بِهِ الشَّيٰطِينُ، وَ مٰا يَنبَغِي لَهُمْ وُ مٰا يَستَطِيعُونَ [1]

«یعنی شیاطین و جنیان این آیات رانازل نکردند، و برای آنها سزاوار نیست و قدرت ندارند».

این آیه شریفه پاسخ یکی دیگر از بهانه‌ها و یا تهمتهای ناروائی می‌باشد که دشمنان قرآن و پیامبر، مکرر اظهار می‌داشتند که پیامبر با جن و شیاطین در تماس است و آیات را از آنها تعلیم می‌گیرد!.

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: محتوای قرآن، این کتاب بزرگ آسمانی که در مسیر حق و دعوت به پاکی و عدالت و تقوی و نفی هرگونه شرک است، بخوبی نشان می‌دهد که با افکار شیطانی و القائات شیاطین هیچگونه شباهت ندارد، و شیاطین جز شروفساد کاری ندارند، و این کتاب خیرو صلاح است، بنابراین بررسی محتوای آن به تنهائی بیانگر اصالت آن است، بعلاوه آنکه شیاطین توانائی و قدرت بر چنین کاری ندارند.

---

۱ - سوره شعراء آیه ۲۱۰

از سایر آیات قرآن برمی‌آید که شیاطین قبلاً به آسمانها می‌رفتند و استراق سمع می‌کردند و مطالبی را که در میان فرشتگان بود منعکس کرده و به دوستان خود منتقل می‌ساختند، امّا با تولد و ظهور پیامبر اسلام، استراق سمع به کلی قطع شد و آن ارتباط خبری از میان رفت و در پیرو آیه مورد تفسیر این معنا آمده است.

بنابراین در اینجا از سه طریق بر این اتهام وارده به قرآن و پیامبر پاسخ گفته شده است.

۱ ـ عدم تناسب محتوای قرآن با القائات شیطانی.

۲ ـ عدم قدرت شیاطین با چنین کاری.

۳ ـ ممنوع بودن شیاطین از استراق سمع.

آخرین گفتار دربارهٔ القائات شیطانی!

جالب اینستکه علم خدایتعالی برآن تعلق داشته که نه تنها در زمان رسول اکرم تهمتهای ناروائی به آن بزرگوار می‌بستند و القائات شیطانی را به او نسبت می‌دادند، بلکه در هر دوران باز به وسوسه‌های همان شیطان افراد شیطان صفتی پیدا می‌شوند که همان نغمه‌ها را ساز کرده و برای گمراهی بندگان خدا جنجال براه می‌اندازند.

در پیرو همان آیاتی که از سوره شعراء تفسیر آن گذشت، قرآن مجید بار دیگر، به بحث پیرامون تهمتهای دشمنان بر پیامبر اسلام پرداخته و با بیانی رسا و کوبنده می‌فرماید:

هَلْ اُنَبِّئُکُمْ عَلیٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّیٰاطینُ ، تَنَزَّلُ عَلیٰ کُلِّ اَفّاکٍ اَثیمٍ ، یُلْقُونَ السَّمْعَ وَ اَکْثَرُهُمْ کٰاذِبونَ [1]

«آیا شما را آگاه سازم که شیاطین برچه کسی نازل می‌شوند، برهر دروغگوی گناهکار، شیاطین آنچه راکه می‌شنوند به دیگران القاء می‌کنند و بیشتر آنها دروغگو هستند.»

پس چنین می‌توان نتیجه گرفت که القائات شیاطین برهر دروغگوئی بدکردار و گناهکار است، یعنی حتّیٰ براشخاص عادی و اهل ایمان هم که حق را از باطل تمیز می‌دهند شیطان نمی‌تواند القائاتی داشته باشد، پس چگونه می‌تواند و چه جرأتی دارد که بتواند با رسول خدا القائاتی مؤثر داشته باشد یا براو نازل شود!.

شیطانها آنچه را شنیده‌اند برکاهنان و دروغگویان و آنان که فاقد ایمان هستند القاء می‌کنند و بسیاری از دروغها را با شنیده‌های خود درمی‌آمیزند و به آنها وحی می‌کنند.

در تفسیر مجمع‌البیان، آورده است که: شیطانها از فرشتگان استراق سمع می‌کنند و به کاهنان وحی می‌کنند، این جریان قبل از بعثت پیامبر اسلام بوده است، امّا اکنون اگر شیطانی بخواهد استراق سمع کند با شهاب‌های آتشین مواجه می‌گردد.

و در رابطه با این بحث بعداً در خصوص «شهاب ثاقب» مطالبی خواهیم آورد.

در تفسیر نمونه در ذیل آیه مود تفسیر آورده است: کوتاه سخن اینکه القائات شیطانی، نشانه‌های روشنی دارد که با آن نشانه‌ها می‌توان آن را باز شناخت، شیطان وجودی است ویرانگر و موذی و مخرِّب و القائات او در مسیر فساد و تخریب است و مشتریان او

---

۱ - سوره شعراء آیات ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳

دروغگویان گناهکارند، هیچیک از این امور بر قرآن و آورنده آن تطبیق نمی‌کند و کمترین شباهتی با آن ندارد.

حاصل اینکه از مفهوم تفسیر آیات در رابطه با این موضوع چنین برمی‌آید: که شیطانها برچه کسی نازل می‌شوند و صفات خاصّه آنکس را بیان می‌کنند (که بر هر بسیار دروغگوی گناهکاری نازل می‌شوند) و از این بیان صراحتاً دانسته می‌شود که رسول اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم از آن کسان نبوده و قرآن هم از القائات شیطانها نیست.

بنابراین ماجرای کتاب دروغین «آیات شیطانی سلمان رشدی» آن مزدور خارجی تا همین جا پایان پذیرفت و آن توطئه‌ایکه از طرف دشمنان اسلام برای بی‌ارزش نشان دادن قرآن و مقام والای رسول اکرم به آن مرد پست و بی‌دین مأموریت داده بودند، در بخش اول این کتاب اسرار آن فاش و تمام لاطائلات و مزخرفات بهم بافته او که اندیشهٔ دینی را در مخلوطی از استهزاء و هتاکی قرار داده بطلان آن ثابت گردید تابعد از این کسی جرأت چنین اتهاماتی براسلام و قرآن نداشته باشد.

سرباززدن ابلیس از فرمان حق تعالی

آنچه که در بخش اول این کتاب گذشت موضوع جداگانه‌ای در رد و بطلان کتاب «آیات شیطانی» بود، ولی اصل موضوع در این کتاب تفسیر آیاتی می‌باشد که دربارهٔ شیطان نازل شده که آنهم بخش مهمی از آیات قرآنی را در بردارد.

و اکنون این موضوع از اینجا شروع می‌شود، که بطور فشرده گفته شود: یکی از مخلوقات خدایتعالی که قبل از خلقت آدم در صفوف ملائکه و در گروه فرمانبرداران و عبادت کنندگان بوده از امراو سبحانه و تعالی سرباز زده و به نافرمانی و عصیان گرائیده و از صحنه و عالم وسیع ملاء اعلی و فرشتگان مقام بالا اخراج گردیده است، نام این مخلوق ابلیس یا شیطان بزرگ است.

همچنان این معنا در مرتبه اوّل اهمیّت است که خدایتعالی در هفت مورد از قرآن مجید به نافرمانی او تصریح کرده و با مضامین گوناگونی این موجود متمرد را معرفی کرده است.

در اینجا لازم است گفته شود که در ادامه هریک از این آیات که اصل موضوع تکرار شده آیات دیگری در ابعاد مخصوص از نظر شناسائی کامل «ابلیس» آمده است که هرگونه شک و ابهام را از نظر اهل تحقیق دور می‌نماید.

اکنون تصمیم نگارنده براختصار کلام است تا به حدیکه مطالب برای عموم قابل درک باشد، لذا از اینجا شروع می‌شود که خدایتعالی می‌فرماید:

إِذْقَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاٰئِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ، فَإِذَاسَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوالَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَالْمَلاٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ، إِلاّٰ إِبلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ [1]

«به خاطر بیاور هنگامیکه پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفرینندهٔ بشری از گِل هستم که او را نظام بخشیده و از روح خود در آن دمیدم، پس برای او سجده کنید، سپس همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که برتری جست و تکبر ورزید و در زمره کافران قرار گرفت»

این آیات شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که در اینجا فقط از بُعد نافرمانی و سرباززدن

---

۱ ـ سوره ص آیات ۷۱ ـ ۷۲ و ۷۳ ـ ۷۴

شیطان از امر حقتعالی در سجده کردن بر آدم مورد بررسی قرار می‌گیرد، و بی‌مورد نیست که اشاره شود مفهوم آیه در اول چنین می‌رساند که خلقت انسان آنچنان در مقام اشرفیّت است که خدایتعالی به فرشتگان امر فرمود برای آدم سجده کنند، و این معنا ارزش والای انسانی را بخوبی می‌رساند. و در ثانی شاید چنین باشد که شیطان از این مقام والای آدمی بخل و حسدش شعله‌ور شده و از فرمان الهی در امر سجده به او سرباززده است. و از این جهت خود را به سبب غرور و تکبر از مقام افتخاری که قبلاً داشته سقوط داده و در پائین‌ترین مرتبه ذلّت و خواری قرار داده است.

امّا در پیرو این آیات، آیات دیگری دربارهٔ علل سرپیچی ابلیس از سجده کردن بر آدم ذکر شده و می‌فرماید:

قٰالَ یٰا اِبْلیسُ مٰامَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ، اسْتَکْبَرْتَ اَمْ کُنْتَ مِنَ الْعٰالینَ

«گفت: ای ابلیس چه چیز مانع شد تو را از سجده کردن بر مخلوقی که با، یَدِ قدرت خود او راآفریدم، آیا تکبر ورزیدی یا احساس برتری نمودی و خود را بالاتر دانستی از اینکه فرمان سجود به تو داده شود» پس ابلیس در جواب گفت:

قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنی مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ.

«گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل»

در اینجا باید گفت که چگونه شیطان آتش و گِل را با هم مقایسه کرد، که این قیاس نابجا بالاترین گناه در اوامر الهی است و نشانگر آن است که: ابلیس اوّلین فردی بود که این گناه عظیم را مرتکب شده و نتوانست نورانیّت و روحانیّت آدم را با نورانیّت آتش درست تشخیص دهد و تفاوت آن دو را دریابد.

در این مورد مفسّران بحث گسترده‌ای دربارهٔ غرور و خودخواهی شیطان آورده‌اند، که چگونه او از سجده کردن بر آدم تکبّر ورزید و از فرمان خدایتعالی سرباززد!

همچنانکه گفته‌اند: ابلیس در واقع می‌خواست به پندار خویش با سه مقدمه فرمان پروردگار را نفی کند.

نخست اینکه گفت: من از آتش خلق شدم و آدم از گِل، و دوم اشاره کرد بر اینکه آنچه از آتش آفریده شده از آنچه از خاک آفریده شده برتر است، و سوم هم به گمان خود که نباید به موجود اشرف در برابر غیر اشرف سجده کند !!

پس تمام اشتباه شیطان در این دو مقدمه اخیر بود، و این توجّه را حاصل نکرد، که اولاً

آدم تنها از خاک نبود، بلکه عظمتش از آن روح الهی بود که در آن دمیده شد وگرنه خاک کجا و اینهمه افتخار و استعداد و تکامل کجا ؟!

ثانیاً: خاک نه تنها کمتر از آتش نیست، بلکه به مراتب برتر از آن است، تمام زندگی و حیات و منابع حیاتی از خاک برمی‌خیزد، گیاهان و گلها و تمام موجودات زنده از خاک مدد می‌گیرند، تمام معادن گرانبها در دل خاک نهفته شده و خلاصه خاک منبع انواع برکات است، در حالیکه آتش با تمام اهمیتی که در زندگی دارد هرگز به پای آن نمی‌رسد.

در ادامه این بیان در «تفسیر نمونه» اشاره می‌کند: که به هر حال اگر استدلال شیطان را بشکافیم سر از کفر عجیبی درمی‌آورد، او با این سخن می‌خواست هم حکمت خدا را نفی کند، و هم امر او را «نعوذُبِاللّه» بی‌مأخذ بشمرد، و این موضع‌گیری دلیل بر نهایت جهل او است، چراکه اگر می‌گفت: هوای نفس من مانع شد، یا کبر و غرور به من اجازه نداد، و مانند اینها، تنها اعتراف به یک گناه کرده بود امّا برای توجیه عصیانش به نفی حکمت پروردگار و علم و دانش او می‌پردازد، نشان می‌دهد که به پست‌ترین مرحله کفر سقوط کرده است.

بعلاوه مخلوق در برابر خالق از خود استقلالی ندارد، هرچه دارد از اوست، و لحن ابلیس نشان می‌دهد که او برای خود حاکمیت و استقلال در مقابل حاکمیت پروردگار قائل بوده است، و این یکی دیگر از سرچشمه‌های کفر است.

به هر حال عامل گمراهی شیطان معجونی از «خودخواهی» و «غرور» و «کبر» و «جهل» و «حسد» بود، این صفات شیطانی دست به دست هم دادند و او را که سالیان دراز همنشین ملائکه، بلکه معلم آنان بود از آن اوج و افتخار پائین کشیدند، و چه خطرناک است این اوصاف زشت در هر جاکه پیدا شود.!

به فرموده علی علیه‌السلام در یکی از خطبه‌های «نهج‌البلاغه» او هزاران سال عبادت پروردگار کرده بود، امّا یکساعت تکبّر همه آنها را به آتش کشید و بر باد داد.

پس خدایتعالی این موجود پلید و سرکش را از صفوف ملاء اعلی و فرشتگان عالم بالا اخراج کرد، و به او خطاب فرمود:

قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجیمٌ، وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی إِلیٰ یَوْمِ‌الدّینِ.

«خارج شو از این مقام و مرتبه «از صفوف ملائکه» که تو رانده درگاه من هستی، و همانا که لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود»

در اینجا بعضی گفته‌اند: بیرون رو از بهشت یا از آسمانها، یا از آن خلقت جمیل که

افتخار به آن می‌کردی، همانا که تو رانده‌شده‌ای از رتبه کرامت و دور مانده‌ای از رحمت خدا! و خشم و غضب خدا بر تو باد تا روز جزاء.

در تفسیر «منهج‌الصّادقین» در ذیل آیه شریفه روایتی آورده بر این اشاره: که حق سبحانه و تعالی خلقت او را متغیّر ساخت به این وجه که سفیدی او را به سیاهی و نورانیّت او را به ظلمت بدل کرد و او را با قبیح‌ترین وجهی مصوّر ساخت.

حقاً چیزی خطرناک‌تر از آن نیست که کسی بر مرکب کبر و غرور و لجاج سوار گردد همچنانکه، این سرنوشت شوم دامن‌گیر ابلیس قرار گرفت و به همین مناسبت از رحمت خدا دور و طوق لعنت بر گردن او افکنده گردید.

سپس او گفت: ای پروردگار من چون مرا از رحمت خود محروم گردانیدی و مرا ملعون و مطرود درگاه ساختی شربت مرگ را بر من نچشان تا روزیکه مردمان برانگیخته شوند!

قالَ رَبِّ فَأَنْظِرنی اِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ.

«پروردگارا مرا مهلت ده تا روزی که انسانها برانگیخته می‌شوند»

و در اینجا حکمت این معنا را کسی درک نمی‌کند، که چرا پروردگار با قسمتی از خواسته او موافقت کرد و فرمود:

قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ، اِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

«فرمود: همانا که تو از مهلت داده‌شدگانی ولی تا روز و زمان معینی»

در اینکه «یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» چه روزی می‌باشد، مفسّران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده‌اند، بعضی آنرا پایان این جهان می‌دانند که مراد در نفخه صور اوّل است که همه خلایق در آن وقت شربت مرگ را خواهند چشید، بعضی احتمال داده‌اند منظور از آن روز قیامت است.

در **تفسیر برهان**، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: که ابلیس بین نفخه اول و دوم می‌میرد.

در **تفسیر المیزان**، در رابطه با این آیه شریفه آورده است که: روز وقت معلوم، آخرین روزی است که بشر به تسویلات ابلیس نافرمانی خدا می‌کند، و آن قبل از روز قیامت و بعث است، و ظاهراً مراد به روز، روز معمولی نیست، بلکه مراد ظرف است و در نتیجه اضافه‌شدن کلمه «یوم» به کلمه «وقت» اضافه تأکیدی است.

و چون ابلیس خود را از خطر نابودی در دنیا تا روز معین در امان دید، باطن اهداف پلید خود را از تقاضای عمر جاویدان آشکار کرد و خصومت خود را نسبت به بندگان خدا ظاهر ساخت، همچنانکه گفت:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.

«گفت: پس به غالبیّت و قهاریّت تو سوگند که به هر طریقی که توانم هرآینه گمراه گردانم همه اولاد آدم را، مگر بندگان خالص تو از میان آنها»

در اینجا تأکید در سوگند به عزت حقتعالی از طرف ابلیس نشانگر آن است که او نهایت پافشاری را در تصمیم خود برای گمراهی بندگان خدا داشته و تا آخرین نفس بر سر گفتار خود پافشاری خواهد کرد، منتها چون او به این واقعیّت توجه داشته که گروهی از بندگان خدا بهیچوجه در منطقه نفوذ و وسوسه‌اش قرار نمی‌گیرند لذا مخلصین را استثناکرده و اولیاء خدا راکه توانائی کامل نداشته آنها را اغواکند از تصمیم خود جداکرده است.

در پایان این سلسله از آیات شریفه در پاسخ قسم یادکردن ابلیس و تهدید او، خدایتعالی با تأکید به سوگند درمقام حق نتیجه امر را چنین بیان می‌دارد:

قال فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ.

«فرمود: به حق سوگند، و حق می‌گویم، که هرآینه پر سازم دوزخ را از تو و پیروان تو همگی»

یا به اعتبار دیگر معنا چنین باشد که فرمود: پس من که خدای به حقم و درستی و راستی از من است راست و درست می‌گویم که هرآینه پر سازم جهنم را از جنس تو و از سایر شیاطین و از آنهاکه پیروی توکرده باشند از انسانها.

بعضی از صاحبان تفاسیر آورده‌اند: که این آیه پاسخی از خدای سبحان به ابلیس، که مشتمل است بر قضائی که خدا علیه ابلیس و پیروانش رانده که بزودی همه را داخل آتش خواهد کرد، و اشاره کرده‌اند که این قضاء حتمی است واین سوگند در مقام حق شاید از آن جهت باشد که ابلیس در امر خدایتعالی برای سجده کردن به آدم چنین پنداشته بود که آن غیر حق است و این جمله «**والحق اقول**» پندار ابلیس را رد می‌کند. و در هر حال برای شیطان و پیروانش راه نجاتی نیست.

حاصل اینکه در توجه به تفسیر این آیات شریفه چند موضوع است که آدمی را به تفکر و اندیشه در فلسفه خلقت وامی‌دارد، چون در اوّل گفتگو دربارهٔ آفرینش آدم و

ارزش مقام او در سجده کردن فرشتگان بر او می‌باشد، و در ثانی سرپیچی ابلیس از سجده کردن بر آدم و تکبّر ورزیدن و رانده‌شدن او از مرتبه قرب، و اینکه دانسته شود او همچنان دشمنی بزرگ و سرسخت برای فرزندان آدم است، که برای اغواکردن آنها از هیچ‌چیز فروگذار نکرده و نمی‌کند.

و موضوع دیگر مهلت دادن ابلیس تا زمان معین و همچنین سوگند یادکردن او برای گمراهی بندگان خدا غیر از بندگان خالص و نیز پایان این امر که خدایتعالی در مقام سوگند قضاء خود را بر آن مقرّر داشته که ابلیس و شیاطین و پیروان آنها را در دوزخ مستقر فرماید، که تمام این مراتب مستلزم بحثی گسترده و جداگانه است.

ولی اکنون بازبرمی‌گردیم به اصل مطلب که سلسله آیات دیگری را دربارهٔ سرپیچی ابلیس از سجده کردن بر آدم دربرمی‌گیرد.

اولین ضربه ابلیس برای اغواکردن آدم علیه السّلام

قبلاً اشاره شد که در هفت مورد از قرآن مجید خدایتعالی درباره سرپیچی ابلیس از سجده کردن بر آدم مطالبی آورده که در پیرو هریک از آیات، آیات دیگری را از بُعد دیگر متذکر شده، و در اینجا دربارهٔ چگونگی برخورد ابلیس با آدم در اوّلین مرحله می‌فرماید:

وَاِذ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّٰ اِبْلیسَ، اَبیٰ وَاسْتَکْبَرَ وَکانَ مِنَ الْکافِرینَ [1]

«و (یادآور) هنگامی راکه گفتیم ما به فرشتگان برای آدم سجده و خضوع کنید، پس همگی سجده کردند مگر ابلیس، که از این امر سرباززد و تکبّر ورزید و به سبب این نافرمانی در زمره کافران قرار گرفت» (یا به اعتبار دیگر کافر شد).

قبل از آنکه بخواهیم به تفسیر این آیه شریفه بپردازیم بهتر آن است که شناخت بیشتری از ابلیس یا «شیطان بزرگ» داشته باشیم، و چون این موضوع مهم و گسترده است در اینجا ضرورت دارد که نظر بعضی از مفسرین را یادآور شویم تا خواننده دربارهٔ این موجود نامرئی و متمرّد که پس از سالها عبادت خدایتعالی به کفر گرائید آشنائی حاصل نماید.

بطوریکه در تفسیر «**کشف‌الاسرار**» و سایر تفاسیر دیگر آورده‌اند: ابلیس، پدر شیاطین بوده همچنانکه، آدم پدر انسانها می‌باشد، خلقت او از آتش و خلقت ملائکه از نور بوده است.

معنی، ابلیس عصیان‌کننده و مأیوس شونده از رحمت پروردگار است.

و در آن تفسیر اضافه می‌کند که: ابلیس پیش از آنکه لعنت بر او آشکار شود، نام او «عزازیل» و حارث بوده و کنیت او «ابوکردوس» می‌باشد.

در تفسیر «**مجمع‌البیان**» آورده: ابلیس اسمی است عجمی به معنای شیطان.

امّا در این مورد که ابلیس آیا از ملائکه یا جن بوده است در تفسیر کبیر «**منهج‌الصّادقین**» آورده است: که اکثر اهل تفسیر برآنند: ابلیس از ملائکه زمین است و کریمه «**کانَ مِنَ‌الجنّ**» را تأویل می‌کنند به آنکه جن از اجتنان است به معنی استتار و ملائکه

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۳۴

مستترند از دیده‌ها.

و همچنین در این تفاسیر اضافه می‌کنند: که **ابن‌عباس وقتاده و ابن‌مسعود** معتقدند که شیطان فرشته بود و همین قول را شیخ طوسی نیز اختیار کرده و ظاهر تفاسیر و آنچه از حضرت امام صادق علیه‌السلام رسیده همین قول است.

ولی شیخ مفید می‌گوید: ابلیس جن بود و ملک نبود، و روایات متواتر و فراوان از ائمه علیهم‌السلام به همین مضمون رسیده و مذهب امامیه نیز همین است و **حسن بصری و علی‌بن‌عیسی و بلخی** و بعض دیگر همین قول را صحیح دانسته‌اند، و این دسته بر عقیده خود چنین استدلال می‌کنند.

۱ ـ خدا می‌فرماید:

اِلاّ اِبْلیسَ کانَ مِنَ الجِنِّ [۱]

«تمام ملائکه سجده کردند، جز ابلیس که از جن بود»

و معلوم است در هر جای قرآن کلمه جن آمده بازگشت آن به همان جن معروف است.

۲ ـ قرآن درباره ملائکه می‌فرماید:

لایَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ [۲]

«آنچه خداوند به آنها فرمان دهد نافرمانی و مخالفت نمی‌کنند و امر خدا را انجام می‌دهند»

بنابراین ابلیس که نافرمانی کرد ملک نبود.

۳ ـ برای ابلیس ذریّه و نسل است، همچنانکه قرآن می‌فرماید:

اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ اَوْلیاءَ مِن دُونی وَ هُمْ لَکُم عَدُوٌّ [۳]

«آیا او و نسلش را دوست خود می‌گیرید غیر ازخدا در حالیکه او دشمن شما است»

۴ ـ قرآن دربارهٔ ملائکه می‌فرماید:

جاعِلِ الْمَلائِکَةِ رُسُلاً [۴]

«کسیکه فرشته‌ها را فرستادگان خود قرار داد»

بدیهی است که کفر و فسق از ساحت فرستاده خدایتعالی دور است.

در **تفسیر لاهیجی** آورده است که: چون ابلیس در آسمانها مانند ملائکه اقرار به

---

۱ ـ سوره کهف آیه ۵۰ ۲ ـ سوره تحریم آیه ٦

۳ ـ سوره کهف آیه ۵۰ ۴ ـ سوره فاطر آیه ۱

ملکوت حق سبحانه و تعالی داشت، ملائکه او را از غایت عبادت از جنس خود می‌دانستند، بنابراین حقتعالی نیز او را داخل در ملائکه گردانیده امر به سجده آدم نمود.

در **تفسیر گازُر** آورده است که: ابلیس کافر و منافق بود و آن عبادت که می‌کرد بر وجه نفاق بود، و فرشتگان نمی‌دانستند، خدایتعالی به امتحان سجده کشف سرّ او کرد، تا فرشتگان را معلوم شد که او منافق بوده است.

بنابراین، تفسیر آیه شریفه چند موضوع مهم را دربردارد: یکی آنکه ماهیّت و سرشت شیطان روشن می‌شود، و دیگر برتری مقام انبیاء از ملائکه ثابت می‌گردد، و همچنین در این آیه گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام او را می‌رساند که تمام فرشتگان مأمور می‌شوند در برابر این آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند، و به گفته بعضی از مفسّران: کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است و استعداد آنهمه تکامل و پرورش فرزندان بلندمقامی همچون پیامبران به خصوص پیامبر اسلام و جانشینانش دارد شایسته هر نوع احترامی می‌باشد و این خود نوعی تعظیم و تکریم برای آدم است.

و اکنون در پیرو آیه مورد تفسیر، بعد از آنکه خدایتعالی آدم را به علومی اختصاص داد که شایسته سجده ملائکه گردید، و با آن مقاماتی که برای او قائل شد، سپس فرمود:

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ.

«و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از نعمتهای فراوان هر کجا هر چه می‌خواهید بخورید، امّا به این درخت مخصوص نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید شد»

در **تفسیر نمونه**، آورده است: از آیات قرآن استفاده می‌شود که آدم برای زندگی در روی زمین همین زمین معمولی آفریده شده بود، ولی در آغاز خداوند او را ساکن بهشت که یکی از باغهای سرسبز و پرنعمت این جهان بود ساخت، محیطی که در آن برای آدم هیچگونه ناراحتی وجود نداشت.

شاید علت این جریان آن بوده که آدم با زندگی‌کردن روی زمین هیچگونه آشنائی نداشته و تحمل زحمتهای آن بدون مقدمه برای او مشکل بوده، و باید از چگونگی کردار و رفتار در روی زمین اطلاعات بیشتری پیدا کند، بنابراین می‌بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند زندگی در روی زمین توأم با برنامه‌ها و تکالیف و

مسئولیتها می‌باشد که انجام صحیح آنها باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت است و سرباززدن از آن سبب رنج و ناراحتی می‌باشد.

و نیز لازم بود بداند: چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامنگیرش شود درهای سعادت برای همیشه بر روی او بسته می‌شود و نمی‌تواند بازگشت کند **(جای توبه و بازگشت در لغزش و خطاهای آدمی باز است)**

آری این خود یک سلسله تعلیمات لازم بود که می‌بایست آدم فراگیرد، و با داشتن این آمادگی به روی زمین قدم گذارد.

در اینجا آدم خود را در برابر فرمان الهی دربارهٔ خودداری از نزدیک‌شدن به درخت مخصوص ممنوع دید، ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش برندارد به وسوسه گری مشغول شد، و چنانکه از سایر آیات قرآنی استفاده می‌شود به آدم اطمینان داد که اگر از این درخت بخورد او و همسرش فرشتگانی خواهند شد و جاویدان در بهشت زندگی می‌کنند، حتی سوگند یاد کرد که خیرخواه آنان است. و سرانجام شیطان آن دو را به لغزش واداشت و از آنچه در آن بودند «بهشت» بیرون کرد:

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ، وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.

«پس شیطان آنهارا بر گناه و لغزش واداشت و از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از رنج و مشقت بود بر اثر فریب او اخراج شدند، و خدایتعالی به آنها اشاره فرمود: همگی به زمین فرود آئید، در حالیکه بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدتی معین در زمین قرارگاه و وسیله بهره‌برداری است.»

در تفسیر این آیه شریفه نکاتی قابل توجه است که اکنون در اینجا یادآور می‌شویم.

در **تفسیر مجمع‌البیان** آورده است که: باید دانست اخراج آدم از بهشت و هبوط به زمین از باب عقوبت و کیفر آدم نبود، زیرا با ادلّه قطعیه و ثابت می‌دانیم که بر پیامبران ارتکاب گناه و قبیح هرگز روا نیست و هر کسی که بر آنها انجام گناه را جائز دانسته آنها را درست نشناخته و بزرگترین دروغ را به خدا نسبت داده است.

بنابراین اخراج آدم از بهشت از این جهت شد که با خوردن میوه آن درخت منهی، مصلحت تغییر یافت و حکمت و تدبیر الهی ایجاب کرد که آدم و حوّا به زمین آمده و گرفتار تکلیف و مشقت گردند، و لباس بهشتی از اندام آنان گرفته شده و آنچه راکه خداوند

از روی تفضل و لطف نه بعنوان پاداش و استحقاق به آنها داده بود از آنها بگیرد تا امتحان شدیدتر شود.

در **تفسیر المیزان**، در معنای این جمله که شیطان آدم و حوّا را به لغزش انداخت می‌گوید: از این معنا و امثال آن بیش از این نمی‌توان استفاده کرد که شیطان بوسیله وسوسه‌های نفسانی که معمولاً در دلها می‌اندازد بدون آنکه شخص او دیده شود، آنها را فریب داد، همانطور که در مورد سایر افراد انسان نیز چنین می‌کند.

امّا از پاره‌ای آیات چنان برمی‌آید که خدا شیطان را به آنها نشان داد و عیناً معرفی کرد و برای آنها مرئی بود که او را مشاهده می‌کردند، و چنانکه حال ایشان هم مثل حال ما بود یعنی شیطان را هنگام ایجاد وسوسه مشاهده نمی‌کردند، ممکن بود عرض کنند: پروردگارا تو سفارش فرمودی که از وسوسه‌های شیطان برحذر باشیم، امّا ما هنگام ایجاد این وسوسه‌ها متوجّه نشدیم که از ناحیه شیطان است و گمان کردیم از افکار خود ما است و هیچگونه قصد مخالفت دستور تو را در برحذربودن از شیطان نداشتیم.

بنابراین ایشان شیطان را می‌دیدند و می‌شناختند، همچنانکه پیغمبران معصوم خدا نیز هنگام متعرض‌شدن شیطان نسبت به آنها او را می‌دیدند بطوریکه در روایات راجع به حضرات: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و یحییٰ و ایّوب و اسمٰاعیل و پیغمبر اسلام صلوات‌اللّه‌علیهم اجمعین دارد که شیطان را مشاهده می‌کردند و می‌شناختند.

یک بحث عرفانی از تفسیر کبیر منهج‌الصّادقین.

با آنکه ممکن است این بحث برای بعضی قابل درک نباشد، ولی آنانکه متوجّه مقاماتی در سیر عرفانی هستند این معنا برای آنها روشن است که سخن به کنایه گفتن و تعریض معانی دقیقه به صورت الفاظ مجازی و استعاره به کار بردن بر خلاف طریقه قرآن نیست، چنانکه آیاتی مشعر بر همین معنا آمده است.

در تفسیر منهج‌الصادقین در ذیل آیه مورد تفسیر آورده است: از بعضی از عرفا منقول است که پیش از وجود آدم و حوّا، محبت و عشق مظهری می‌جستند، چون ملائکه را استحقاق مظهریّت آن نبود، در کنج خلوت و گوشه فراغت می‌غنودند، تا دبدبهٔ طاعت ابلیس و طنطنهٔ عبادت شش هزار ساله او در مُلک و ملکوت افتاد، عشق خواست که تا دست در کمر مواصلهٔ او درآورد، سلطان غیرت بانگ بر وی زد که حریف خود را بشناس، عشق

دیگربار در پس حجلهٔ غیب نشست و در به روی جن و ملک دربست، تا وقتیکه آدم از کتم عدم خیمه به فضای شهودزده، قدم در عالم وجود نهاد، عشق را در صورت شجره منهیه به او نمودند، واله جمال او شد، خواست که همانجا با او عقد وصال بندد، گفتند این معنی در سرای خلد راست نیاید، منزل این کار، خانه دل محنت‌زدگان است، و در بهشت متاع محنت یافت نیست، از راحت بهشت کاری نگشاید، گریه و زاری زندانیان مضیق دنیا بکار آید.

پس آدم به هوای محبت از فضای بهشت به تنگنای دنیا آمد و از ساحل سلامت روی گردان شده روی به گرداب ملامت و محنت نهاد، و از گلشن فرح متوجه گلخن ترح شد، گلزار نعمت را به خارستان نقمت مبدل ساخت، و از ذروهٔ جاه کرامت به حضیض چاه محنت افتاد، و از مرتبه قربت رو به بادیه غربت آورد و درکات کلفَترا بر درجات اُنس و الفت اختیار کرد، و قدم از صومعهٔ شادکامی جنّت‌علیا بیرون نهاده ساکن غمکدهٔ دنیا شد. کما قال‌الله تعالی: وَقُلْنَااهبِطوا... فرو روید از بهشت به مادون آن که دنیا است.

بحثی از نظر روایات در ذیل آیه مورد تفسیر

ابن‌بابویه، در کتاب «نبوّت» از جمیل‌بن دراج نقل می‌کند که می‌گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم: ابلیس فرشته بود یا جن ؟ و یا اینکه عهده‌دار کاری در آسمانها بود ؟

حضرت فرمودند: نه فرشته بود و نه کاری در آسمانها داشت، او جن بود، ولی ملائکه خیال می‌کردند او از خودشان است، چون با آنها بود تا وقتی فرمان سجده به آدم از طرف خدایتعالی صادر شد، او نافرمانی کرد و فطرتش آشکار شد.

در تفسیر عیاشی، از امام صادق علیه‌السّلام نقل شده: هنگامیکه خدا آدم را آفرید به ملائکه دستور داد برای او سجده کنند ملائکه پیش خود گفتند: ما گمان نمی‌کردیم خدا مخلوقی گرامی‌تر از ما داشته باشد، چه اینکه ما همسایگان او و نزدیکترین مخلوقات به او هستیم، خداوند فرمود: به شما نگفتم: من می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را مخفی می‌نمودید. زیرا شما کارهای طایفه جن را پیش کشیدید، و واقع مطلب راکه در دل داشتید کتمان کردید، از این رو فرشتگانی که آن مطالب را اظهار داشته بودند به عرش خدا پناهنده شدند «و اظهار ندامت کردند».

در **قصص‌الانبیاء**، از ابوبصیر نقل شده که می‌گوید: به حضرت صادق علیه‌السّلام عرض کردم، آیا ملائکه سجده کردند و پیشانیهای خود را بر زمین گذاردند، فرمود: آری، تکریم و احترامی بود از طرف خدا.

در **تحف‌العقول**، نقل شده، سجده کردن ملائکه بر آدم برای اطاعت فرمان خدا و محبت به آدم بود.

در **تفسیر قمی**، نقل شده است که: خدا آدم را آفرید، سپس چهل سال تصویر (مجسمه) آدم باقی ماند و شیطان از کنار آن عبور می‌کرد، و می‌گفت: برای مطلب مهمّی آفریده شده‌ای (یا برای چه مطلبی آفریده شده‌ای ؟).

سپس عالم (مراد امام است) فرمود، شیطان گفت: اگر خدا به من دستور دهد برای این سجده کنم سرپیچی خواهم کرد، تا آنجا که می‌فرماید: سپس خداوند متعال به ملائکه فرمود: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند ولی ابلیس آن حسدی راکه در دل داشت ظاهر ساخت و از سجده کردن امتناع ورزید.

در **بحار**، از «قصص‌الانبیاء» از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: به ابلیس دستور داده شد برای آدم سجده کند، گفت: خداوندا بعزّتت قسم اگر مرا از سجده کردن برای آدم معاف داری چنان عبادتی برای تو کنم که احدی هرگز مثل آن تو را عبادت نکرده باشد، خداوند جلّ‌جلاله فرمود: من دوست می‌دارم آنطور که می‌خواهم عبادت شوم.

و نیز حضرت فرمود: ابلیس چهارمرتبه ناله کرد، نخست آن روزی که لعن و طرد شد، دوم روزی که به زمین فرستاده شد، سوم روزیکه محمد صلّی‌اللـه‌علیه‌وآله پس از دوران فترت پیغمبران مبعوث گردید، چهارم روزیکه قرآن نازل شد، و نیز ابلیس دو مرتبه صدا در بینی انداخت و خوشحال شد، یکی هنگامیکه آدم از آن درخت ممنوع خورد و دیگر موقعیکه از بهشت بیرون فرستاده شد.

ابوالعالیه، روایت کند که چون حضرت نوح علیه‌السلام در کشتی نشست، ابلیس بیامد و بر دنبال کشتی جای گرفت، نوح علیه‌السلام گفت: ای ابلیس بواسطه استکبار و تجبر، خود را و مردم را هلاک کردی، گفت: اکنون چه کنم ؟ گفت: توبه کن، ابلیس گفت: آیا توبه من قبول باشد ؟ نوح گفت: که بارخدایا اگر ابلیس توبه کند از او قبول می‌کنی ؟ خطاب آمد که اگر قبر آدم را سجده کند توبه او را قبول کنم، نوح این معنا را به ابلیس اعلام کرد، ابلیس جواب داد: که من آدم را وقتی که زنده بود سجده نکردم حال که مرده است سجده خواهم کرد !!

امّا روایات بسیاری در موضوع چگونگی آمدن شیطان و وسیله‌ای که آدم را فریب داده آمده است که در آنها اعتبار چندانی نیست و حتی دربارهٔ اخبار «مار» و طاووس بعنوان دو کمک کار شیطان که در بسیاری از تفاسیر آمده چون این روایات معتبر نبودند از ذکر آنها خودداری گردید، همچنانکه بنظر می‌رسد از اخبار مجعوله باشند و گویا آن مطالب عیناً از تورات گرفته شده باشد.

بازپرسی خدایتعالی از ابلیس در امتناع از سجده کردن بر آدم

در آیات قبل خواندیم که خدایتعالی بر سبیل توبیخ به ابلیس فرمود: چه چیز مانع شد تو را از سجده کردن بر مخلوقی که با یَدِ قدرت خود او را آفریدم، ابلیس در جواب گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل.

امّا در اینجا خدایتعالی این موضوع را باز بر وجه دیگر می‌فرماید:

وَاِذْقَالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ، فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِن رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ.[1]

به یادآور: هنگامیکه پروردگار تو به فرشتگان گفت که: همانا من آفریننده بشری از گِل خشکیده تیره رنگ و بدبوئی هستم، پس زمانیکه او را آراستم و از روح خود در اودمیدم همگی بر او سجده کنید.

سپس خدایتعالی در امتناع ابلیس از سجده کردن بر آدم می‌فرماید:

فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعونَ، اِلاّ اِبْلیسَ، اَبیٰ اَنْ یَکُونَ مَعَ السّاجِدینَ.

«پس همه فرشتگان بر او سجده کردند به جز ابلیس که از این فرمان سرباززده و اباکرد از اینکه با سجده کنندگان باشد»

ابلیس که از روی استکبار و غرور از این امر سرباززد و آفرینش خود را بهتر و بالاتر از آدم دید او نظر به ظاهر آدم افکنده بود و ندانست که در باطن امر، گنج اسرار در این خزانه مدفون است.

در تفسیر المیزان، در ذیل این آیه شریفه، اشاره لطیفی دارد: بر اینکه ملائکه مأمور شده بودند بر نوع بشر سجده کنند، نه بر شخص آدم، و خلاصه خصوصیّات فردی آدم دخالتی در این امر نداشته، بلکه خصوصیات نوعیش باعث شده، و این سجده هم صرفاً از باب تشریفات اجتماعی نبوده نتیجه‌ای حقیقی و واقعی باعث شده است، و آن عبارت است از خضوع به حسب خلقت، پس ملائکه بر حسب غرضی که در خلقتشان بوده خاضع برای انسانند آنهم بر حسب غرضی که در خلقت او بوده، (یعنی نتیجه خلقت بشر اشرف از نتیجه

---

۱ ـ سوره حجر آیه ۲۹ و ۳۰

خلقت ملائکه است) و ملائکه مسخّر برای بشر و در راه سعادت زندگی او است، و بعبارت دیگر انسان منزلتی از قرب، و مرحله‌ای از کمال دارد که مافوقِ قرب و کمالِ ملائکه است.

پس اینکه می‌بینیم همه ملائکه مأمور به سجده بر آدم شدند می‌فهمیم همه آنان مسخر در راه به کمال رسانیدن سعادت بشرند و برای فوز و فلاح او کار می‌کنند یک طایفه از ایشان مأمور حیاتبخشی و طایفه دیگر مأمور مرگ و طایفه سوم دست در کار رزق و طایفه چهارم مشغول رسانیدن وحی‌اند و همچنین مابقی ملائکه هر کدام مشغول یکی از کارهای بشرند و این معنا از آیات متفرقه قرآنی هرکدام از یک گوشه بچشم می‌خورد، پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند که او را در راه رساندش به سعادت و مرتبه کمال یاری می‌کنند.

اینجاست که برای کسانیکه متدبرند روشن می‌گردد که امتناع ابلیس از سجده به خاطر استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت واو نمی‌خواست مانند ملائکه در راه سعادت بشر قدم بردارد.

پس خدایتعالی در پیرو این آیات با خطابی عتاب‌آمیز فرمود:

قٰالَ یٰا اِبلیسُ مٰالَکَ اَلّٰا تکونَ مَعَ‌السّٰاجِدینَ

«خدایتعالی فرمود: ای ابلیس چرا تو با سجده کنندگان نیستی، یا به اعتبار دیگر: چه چیز مانع شد که تو سجده نکردی، یا آنکه چه سودی در نظر گرفتی که سجده نکنی»

ابلیس که غرق غرور و خودخواهی خویش بود، گستاخانه در برابر این پرسش پروردگار به پاسخ پرداخت و گفت:

قٰالَ لَمْ اَکُنْ لِاَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصٰالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.

«ابلیس گفت: نیستم من که سجده کنم برای بشری که او را از گِل خشک و بدبوئی آفریدی»

در واقع ابلیس جسورانه گفت: من زیر بار این فرمان نمی‌روم و اصلاً سزاوار نیست که من برای بشری سجده کنم که از خاک خشک و دگرگون شده‌ای آفریده شده و من بر او شرافت دارم.

در **تفسیر نمونه**، در ذیل آیه شریفه آورده است که: ابلیس در اثر خودخواهی و غرور از اسرار آفرینش بی‌خبر مانده بود و برکات خاک راکه منبع هر خیر و برکتی است به دست فراموشی سپرده بود و از آن مهمتر آن روح شریف و عظیم الهی راکه در آدم وجود داشت نادیده می‌گرفت. پس ناگهان از اوج مقامی که داشت سقوط کرد که دیگر شایسته نبود که او

در صف فرشتگان باشد، لذا خدایتعالی بلافاصله به او فرمود:

قٰالَ فَاخْرُجْ مِنْهٰا فَاِنَّکَ رَجیمٌ، وَ اِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ اِلیٰ یَوْمِ الدّینِ.

«گفت بیرون رو از صف آنها«فرشتگان» که رانده شده درگاه مائی، و لعنت و دوری از رحمت حق بر تو خواهد بود تا روز قیامت»

بعضی از مفسّران امر خروج شیطان را بر سه وجه آورده‌اند، همچنان اشاره بر اینکه ابلیس از بهشت خارج گردد زیرا او پست و ملعون و مطرود است، و یا از آسمان خارج شود که دیگر شایستگی آن مقام را ندارد و یا همان قول معروف از زمره ملائکه یا از صورت ملکی و یا از مرتبه‌ای که قبلاً داشته خارج گردد.

در هر حال در این موقعیّت که ابلیس خود را رانده درگاه الهی دید و به قول بعضی از مفسّران احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شده است آتش کینه درونش شعله‌ور گشت تا انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد، هرچندکه خود او مقصّر اصلی بود، ولی غرور و خودخواهی توأم با لجاجتش اجازه نمی‌داد این واقعیّت را درک کند، لذا عرض کرد:

قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنی اِلیٰ یَوْم یُبْعَثُونَ.

«گفت پروردگارا مهلتم ده تا روزیکه برانگیخته شوند (یا به اعتبار دیگر مرا تا روز رستاخیز زنده بدار)

گویا ابلیس در این بیان عمر آدم و ذریه‌اش همگی را در نظر گرفت و درخواست کرد تا روزیکه همگی مبعوث می‌شوند مهلت گیرد، همچنانکه دانست با نوع بشر تا روز قیامت رابطه دارد.

و چون این از روش خاص پروردگار عالم است که به ستمکاران مهلت می‌دهد که بر گناه خود بیفزایند تا کیفر بیشتری داشته باشند، لذا خواسته ابلیس را اینچنین پذیرفت که فرمود:

قٰالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ، اِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

«فرمود: تو از مهلت‌یافتگانی، اما نه تا روز رستاخیز، تا وقت و زمان معینی»

در **تفسیر المیزان**، آورده است: منظور از روز و وقت معلوم، آخرین روز عمر بشر و زندگیش در زمین و آخرین فرصتی است که شیطان می‌تواند بکار اغواء خود ادامه دهد، و اضافه می‌کند که: ابن‌عباس هم گفته است: آن روز آخرین روز تکلیف است که همان روز

نفخ اول که تمامی خلایق می‌میرند.

و در تفسیر منهج‌الصادقین این معنا را بر این وجه آورده، که روز و وقت معلوم همان زمان انقراض همه مردمان می‌باشد که در نفخه صور اول همه می‌میرند و در نفخه ثانیه که نفخه احیاء نام دارد و همه زنده می‌شوند، بقول مشهور میان این دو نفخه مدتی چهل‌ساله است و بنابراین ابلیس چهل سال مرده باشد و بعد از آن مبعوث شود.

بنابراین بعد از آنکه ابلیس مهلت یافت و اطمینان حاصل کرد که تا همزمان با انقراض انسانها همراه با بازماندگانشان او هم از دنیا می‌رود، پس خبث باطنی خود را آشکار ساخت هرچند که ماهیّت او از خدایتعالی پنهان نبود، عرض کرد:

قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَلَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ.

«گفت: پروردگارا به خاطر اینکه مراگمراه ساختی من نعمتهای مادّی را در زمین در نظر آنها زینت و آرایش می‌دهم و هرآینه انسانها را به آن مشغول می‌دارم و سرانجام همه راگمراه خواهم ساخت»

در تفسیر، المیزان، آیه شریفه را چنین معناکرده است: پروردگارا من اغواءکردنت را سبب قرار می‌دهم برای آرایشگریم (اینکه فساد را در نظر بشر جلوه دهم) و بدینوسیله اغواء خودم را در دل آنها هم بیندازم، و در این معنا، اغواء شیطان برای غوایت مردم درست درمی‌آید، یعنی به خاطر اینکه او خودش دور از رحمت خدا و دور از سعادت شده و این دوری به خاطر لزوم و همیشگی لعنت خدا لازمه او گشته، لذا هروقت که با وسوسه‌ها و تسویلات خود به درون دلی رخنه کند و نزدیک شود، همین نزدیکی او باعث دورشدن آن دل است از خدا و رحمت او، و اینکه می‌گوئیم او مردم را اغواء می‌کند، معنایش این است که اثر غوایت خود را در آن دل می‌اندازد.

بعضی دیگر از مفسّرین در معنای «بِمااغویتنی» در آیه، چنین گفته‌اند: که این مراد از ناامیدکردن است و معنای آیه این است که: خدایا به خاطر اینکه مرا از رحمتت ناامید کردی منهم بشر را با دعوت به معصیت از رحمتت ناامید می‌کنم.

همچنین است که نظر بعضی هم، مراد به اغواء، اضلال از راه بهشت است، و معنای آیه چنین می‌شود: خدایا اینکه مرا به خاطر نافرمانیم از راه بهشت گمراه کردی، من نیز ایشان را با دعوت خود از راه بهشت گمراه می‌کنم.

در تفسیر نمونه، در این معنا آورده است که: بدیهیست خدا هرگز شیطان راگمراه

نساخته بود، بلکه این نسبت شیطنت‌آمیز بود که از ابلیس صادر شد، برای اینکه خود را به اصطلاح تبرئه کند و توجیهی برای اغواگری خود ترتیب دهد، و این رسم همه شیاطین است که اوّلاً گناهان خویش را به گردن دیگران می‌افکنند، و ثانیاً همه جا می‌کوشند تا اعمال زشت خود را با منطق‌های غلطی توجیه کنند، نه تنها در برابر بندگان خدا حتّی در برابر خود خدا که از همه‌چیز آگاه است.

در هر حال ابلیس بعد از این گستاخی و جسارت در اظهار اغواگری انسانها، چون می‌دانست که وسوسه‌هایش در دل بندگان مخلص اثر نخواهد داشت، و برای اینکه جای دستی هم برای خود گذاشته باشد در پیرو سخنانش، گفت:

إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ.

«مگر بندگان مخلصت را»

در اینجا ابلیس بندگان خالص خدا را استثنا کرد، و گوید: جز بندگانی که عبادت خود را بطور خالص برای خدا انجام می‌دهند و از عبادت شیطان خودداری می‌کنند و از محرمات اجتناب می‌ورزند.

البتّه این نکته را هم باید توجه داشت که شیطان به سراغ همه انسانها در هر مقام و مرتبه می‌آید و وسوسه‌های خود را از طرقِ گوناگون در عموم دلها می‌افکند ولی توانائی و زور او در مقابل افراد مخلص کامل‌الایمان کم است، حتّی باید دانست که او در اطراف بندگان بااخلاص بیشتر دور می‌زند و هر آن مترصد توطئه علیه آنان است.

در بعضی از تفاسیر آمده است که: مخلصین آنهائی هستند که خدا آنانرا برای خود خالص گردانیده، پس از آنکه ایشان خود را برای خدا خالص کردند، یعنی غیرخدا کسی در آنها سهمی و نصیبی ندارد و در دلهاشان محلّی که غیر خدا در آن منزل کند باقی نمانده است و آنان جز به خدا اشتغال به چیز دیگری ندارند، هرچه هم که شیطان از کیدها و وسوسه‌های خود در دل آنان بیفکند، همان وساوس برگشته تبدیل به یاد خدا می‌شود، البته اینها کسانی هستند که قبلاً خود را برای خدا خالص کرده باشند.

و امّا از نظر بعضی که ایراد می‌آورند که: چگونه خدایتعالی ابلیس را واگذاشت تا بندگان را اغواء کند و عدّه‌ای را مستثنا کند، در بعضی از تفاسیر اشاره لطیفی آمده است که باید به این حقیقت توجّه داشت!

همانطور که می‌دانید اساساً خدایتعالی آفرینش بندگان را بر سبیل آزمایش و امتحاناتی

قرار داده تا از این طریق هر کس برای خود تحصیل مقام و معرفت نماید، و بنا بر آیات بیشماری که در قرآن می‌خوانیم: حقتعالی خود بشر را به سوی خیر و نیکوئی دعوت فرموده و اگر کسی نباشد، که در مقابل، او را به سوی شر تشویق کند، دیگر امتحانی نخواهد بود، و از آنطرف اگر ابلیس را تأیید کرد تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدایت به سوی حق تأیید نمود، و ایمانی را در قلبش زینت داد و او را محبوب ساخت و بافطرت توحیدش ارزانی داشت و الهام به تقوایش فرمود و نوری پیش پایش قرار داد تا ایمان خود را ثابت کند، لذا این دو خلقت یعنی آفرینش شیطان و آدم لازم و ملزوم یکدیگرند.

حاصل آنکه: بعد از این گفتگوی شیطان خدایتعالی از نظر تحقیر و توبیخ آن ملعون و تقویت جویندگان راه حق و پویندگان توحید فرمود:

قَالَ هٰذَا صِرٰاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، إِنَّ عِبٰادِي لَيْسَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰانٌ إِلاّٰ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغٰاوِينَ.

«فرمود: این راه مستقیمَ و سنّت فناناپذیر من است که آنرا بر عهده گرفته‌ام و تو هیچگونه تسلّط و توانائی بر بندگان من نداری، مگر کسانی که در وادی گمراهی بخواهند از تو پیروی کنند».

این آیه شریفه تفسیر بسیار دقیقی دارد که مورد توجّه مفسّران قرار گرفته، همچنانکه بعضی اشاره کرده‌اند: که خداوند بدینوسیله ابلیس را تهدید کرده است، چنانکه به کسی گفته شود: هرچه خواهی بکن، راهی که میروی بر من است و از نظر من پوشیده نیست، یعنی هر کاری خواهی بکن راه من مستقیم است و از کیفر من در امان نیستی.

و دیگر اهمیّت این آیه و آیات ماقبل بر این است که خدایتعالی اشاره می‌فرمایدکه: کار بندگان مخلص و گمراهان را راهی است که من گذرگاه آنم، یعنی گذرگاه کسیکه مسلک او بر من است، این راه مستقیم است و انحرافی ندارد، و خلاصه اینکه کردار هر دو را من پاداش می‌دهم.[1]

در تفسیر، المیزان، در ذیل آیه مورد تفسیر آورده است: ظاهر کلام بطوریکه از سیاق

---

۱ ـ در تفسیر کبیر منهج‌الصادقین آورده است: سفیان عیینه در تفسیر این آیه گفته است: که خدایتعالی روی سخن اشاره به ابلیس کرده، فرمود: تو بندگان مرا در گناهی نیفکنی که عفو من به آن نرسد و آن را زایل نگرداند، از تو اغواء و از من غفران است، تا هرچه تو، به طول عمر خود اغواء کنی من به یک ساعت بیامرزم

برمی‌آید این است که: جمله مورد بحث کنایه باشد از اینکه همه امور به دست خداست، حتّی شیطان هم در این فضولیهایش بی‌نیاز از خدا نیست، همچنانکه اگر دریا، به دریانورد بگوید راه تو بر پشت من است، به او فهمانده که چاره‌ای جز این ندارد که خود را مجهز به وسائل عبور از دریا بنماید، و همچنین اگر کوه به کوهنورد بگوید: راه تو منحصر بر پشت من است، به او فهمانده که باید وسائل عبور از قلّه‌های بلند و کوره‌راههای تنگ را فراهم نماید، همچنان بر خدابودن راه شیطان معنایش این است که: راه شیطان هم مانند همه امور از هر جهت موقوف به حکم و قضاء خداست، اوست که هر چیزی از ناحیه‌اش آغاز می‌گیرد و به سویش انجام می‌پذیرد، پس هیچ امری نیست مگر اینکه او ربّ و قیوم بر آن است.

البته این نکته را باید توجه داشت که خدایتعالی در این آیه شریفه پاسخ گفتار ابلیس را داده است، که گفت: من همه راگمراه می‌کنم غیر از بندگان خالص را.

چون در این اظهارات، خود یکنوع بزرگ‌بینی را برای ابلیس ایجاد کرد و احساس غرور و استقلال نمود که دیگر به گمانش گذشت که خود یک‌کاره است و می‌تواند به حول و قوه خود کاری انجام دهد، در حالیکه گمان او در این مورد اشتباه بزرگی بود، چون غیر از حقتعالی کسی مستقل نیست و جز او مالک این تصرّفات و حاکم در آن نیست، از هر کسی هم کاری سرزند به حکم و مشیّت او بوده و از علمش گذشته است و در کلیه امور اختیار کامل با اوست، و آنچه که قضائش رانده شده باشد از او نیرو می‌گیرد، همچنانکه در پیرو آن فرمود: ای ابلیس تو بر بندگان من تسلّط نداری مگربر کسانیکه خودشان را رام تو سازند و با تو و عمل تو هماهنگی نمایند.

حاصل آنکه: شیطان آنقدر هم افسارگسیخته و خودمختار نیست که بتواند هر غلطی که می‌خواهد انجام دهد و با همه فرزندان آدم اغواگری و وسوسه نماید، اختیارات او در همان حدی است که کسانی را به دام خود می‌کشاند که از او متابعت و پیروی نمایند و هرقدر به او نزدیکتر شوند آنانرا بیشتر به گمراهی کشانیده و بر آنها حکومت می‌کند، و این سلطه و اقتدار از سوء اختیار پیروان او می‌باشد، که اصلاً خود آنها گمراهند و به اقتضای همان غوایت خودشان در پی اغواء شیطان می‌روند.

و اگر این اغواء ابتدائی و از ناحیه ابلیس بود و گمراهان بدست ابلیس، خودشان هیچ تقصیری نداشته باشند، باید همه ملامت‌ها متوجه ابلیس باشد نه مردم، و حال آنکه در جای دیگر از قرآن مجید آمده است که شیطان در صحنه رستاخیز برای تبرئه خود رو به پیروانش

کرده می‌گوید:

وَ مٰا کٰانَ لِیَ عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ، اِلاّٰ اَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِیْ فَلاٰ تَلُومُونِیْ وَ لُومُوا اَنْفُسَکُمْ ...[1]

«من بر شما تسلّط و اجبار و الزامی نداشتم، تنها کار من این بود که از شما دعوت کردم، شما هم با میل و اختیار خود پذیرفتید، بنابراین مرا ملامت نکنید بلکه خویشتن را سرزنش کنید»

البته این سخن از ابلیس پذیرفته نیست، و بعداً در همین کتاب در مورد این آیه شریفه و آیات دیگری در رابطه با همین معنا تفسیر گسترده‌تری خواهیم داشت.

امّا حاصل کلام در پایان این سلسله از آیات چنین است که خدایتعالی صریحترین تهدید خود را متوجه پیروان شیطان کرده و می‌فرماید:

وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِینَ

«همانا که دوزخ وعده گاه همه آنان است»

بنابراین ابلیس و پیروان او همگی قرارگاه آنها در جهنم است و هیچکدام از چنگال مجازات فرار نتوانند کرد و این کلام خدایتعالی تأکید ثبوت قدرت او و بازگشت همه امور را به سوی حضرتش می‌رساند.

---

۱ ـ سوره ابراهیم آیه ۲۳

شیطان همیشه بر سر راه مستقیم کمین می‌کند.

همانطور که می‌دانید، کسانیکه خود را از راه مستقیم دور داشته و به راه خطا و ناصواب می‌روند، شیطان دیگر وقت عزیز خود را صرف آنها نمی‌کند، چون آنها در راه خود شیطان بوده و در مسیر گمراهی می‌باشند و بهمان راهی می‌روند که خواسته آن ملعون است، البته همین افراد که در راه او قدم برمی‌دارند، اگر بخواهند زمانی تغییر جهت دهند و یا تنبّهی برای آنان حاصل شود که بخواهند راه مستقیم را در پیش گیرند، آنوقت دیگر شیطان به فعالیّت برخاسته و مانع حرکت آنها به سوی نجات می‌شود، به هر وسیلهٔ ممکن در دل آنها رخنه کرده و وسوسه‌ها ایجاد می‌کند، تا بلکه نگذارد به راه توبه و راه حق گرایند.

در عین حال شیطان تمام همّ خود را متوجه کسانی می‌سازد که در راه مستقیم یعنی راه ایمان و اطاعت از امر حقتعالی قدم برمی‌دارند و هر چه آدمی در این راه ثابت قدم‌تر باشد، توجه و آمادگی شیطان برای اغواء او بیشتر است.

داستانی نقل کرده‌اند: که وقتی یکی از مردان خدا شیطان را با حالت خاصی دید که زنجیرهای متعددی بر دوش گرفته و هر یک از این زنجیرها بعضی ضخیم و بعضی باریکتر و بعضی متوسط است و در میان آن زنجیرها زنجیری بود بسیار ضخیم که قابل پاره‌شدن نبود، مرد خدا به شیطان گفت: ای لعین این زنجیرها از برای چیست ؟ شیطان در پاسخ گفت: آنها که باریکتر است برای گردن کسانی می‌باشد که اعتقادات نیمه‌بندی دارند و به زودی با من همراه می‌شوند و من آنانرا به این زنجیرها می‌کشانم، زنجیرهای ضخیم برای آنهائیست که در ایمان خود ثابت‌قدمند و به سختی می‌توانند آنها را پاره کنند و امّا آن زنجیر بزرگ که حتی‌الامکان غیرقابل گسستن است برای رهبران بزرگ است که هدایت اهل ایمان را به عهده گرفته‌اند و اگر به این زنجیر کشانیده شوند جمعیت کثیری از بندگان خدا را به گمراهی کشانیده‌اند.

بنابراین: شیطان بر سر راه مستقیم کسانی بیشتر کمین می‌کند که ایمان و عقاید خود را محکم گرفته‌اند، همچنانکه خدایتعالی باز بر سبیل یادآوری و از نظر اهمیّت موضوع در جای دیگر مضمون همان آیات قبل را تکرار نموده که از نظر اختصار اشاره مختصری به ترجمه آنها می‌شود چون قبلاً بتفصیل تفسیر آنها ذکر شده است و آن چنین است که فرمود:

ما آدم را آفریدیم و صورت‌بندی کردیم، سپس به فرشتگان گفتیم برای او خضوع کنید، همه کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود و در اثر تکبر و غرور از درگاه رانده گردید و بنا به درخواستش تا زمان معینی مهلت داده شد.

امّا شاهد کلام در اینجاست که در ادامه آیات می‌فرماید که شیطان گفت:

قٰالَ فَبِمٰا اَغْوَیْتَنی لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَکَ الْمُسْتَقیمَ [1]

«برای این ضلالت و گمراهی که نصیبم کردی، من بر سر راه مستقیم تو برای آنها کمین می‌کنم»

در این معنا چنین اشاره شده است که شیطان گفت: من بر سر راه راست تو که آنان را به درگاهت می‌رساند و منتهی به سعادت آنان می‌گردد می‌نشینم، کنایه از اینکه مراقب آنان هستم، هرکه را در این راه ببینم اینقدر وسوسه می‌کنم تا از راهش به در برم.

مفسّران در این آیه شریفه مطالب گسترده‌ای دارند که از جمله شیطان را نخستین پایه‌گذار مکتب جَبر خوانده‌اند از آن جهت که او صراحتاً گفت: چون تو مرا گمراه ساختی، من هم در گمراهی نسل آدم کوشش خواهم کرد.

ولی این پندار شیطان باطل و نادرست است، چون آنچه در قضا و قدر الهی انجام می‌شود، قضا و قدر تشریعی است، یعنی فرمانها و تکالیف پروردگار، و این خود بحثی جداگانه است که مقالات بیشماری بر آن نوشته شده است.

در هر حال در پیرو این آیه شریفه، شیطان برای تأیید و تکمیل گفتار خود اضافه کرد که نه تنها بر سر راه آنها کمین می‌کنم، بلکه ادامه داد:

ثُمَّ لَاٰتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ اَیْمٰانِهِمْ وَ عَنْ شَمٰائِلِهِمْ وَ لاٰتَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شٰاکِرینَ

«پس، از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ بر آنها می‌تازم، همچنانکه بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت»

و این همان اصطلاحی می‌باشد که در بین مردم جاری است و برای کسیکه سخت دچار گرفتاری شده است می‌گویند او از چهارطرف محاصره شده است.

اما در ذیل این آیه شریفه در بیشتر از تفاسیر روایتی از امام باقر علیه‌السّلام نقل شده که در آن تفسیر عمیقتری برای این چهارجهت آورده است، همچنانکه می‌فرماید: منظور از

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۱۶

حملهٔ پیش رو این است که آخرت را در نظرشان بی‌ارزش می‌کنم، و منظور از حملهٔ پشت سر، اینستکه آنها را به جمع آوری مال و ثروت و بخل از ادای حقوق واجب بر آن تشویق می‌کنم تا مال برای ورثه باقی بماند و مقصود از حملهٔ سمت راست، اینستکه دین آنها را فاسد می‌کنم و گمراهی را در نظرشان نیکو جلوه می‌دهم، و منظور از حملهٔ سمت چپ اینستکه لذتها و شهوات را بر دلهای ایشان غالب می‌کنم.

در تفسیر عیاشی، در رابطه با همین آیهٔ شریفه از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: به آن خدائی که محمدصلّی‌الله‌علیه‌وآله را مبعوث کرد، عفریتها و شیاطین در اطراف مؤمن بیشتر از زنبورهائی است که در پیرامون گوشت آمدوشد دارند.

ابن‌عباس و جمع دیگری از مفسّران گفته‌اند: که منظور از محاصره چهارجانبه در این آیه اینستکه: شیطان مردم را از ناحیهٔ دنیا و آخرت و از ناحیهٔ نیکی‌ها و بدیها مورد حمله قرار می‌دهد و دنیا را در نظر آنها می‌آراید و آنانرا از فقر می‌ترساند و به آنها می‌گوید که بهشت و دوزخ و قیامت و حسابی در کار نیست و به این طریق آنانرا از نیکیها بازمی‌دارد و به زشتیها سرگرم می‌کند.

و همچنین در این معنا گفته شده است: علت اینکه شیطان می‌گوید: از جلو و پشت سر و راست و چپ به آنها حمله می‌کنم و نمی‌گوید از بالای سر به خاطر اینستکه از بالای سر رحمت نازل می‌شود و او نمی‌تواند از آنجا حمله کند، همچنانکه نمی‌تواند از پائین پا سربرآورد و حمله نماید، زیرا او ترسناک است.

بعضی دیگر گفته‌اند: که منظور از حمله‌ای که از جلو و سمت راست می‌شود حمله‌هائی است که مردم می‌بینند و منظور از حمله‌هائی که از پشت سر و عقب می‌شود آن حمله‌هائیست که نمی‌بینند.

در هر حال بعد از آنکه شیطان اشاره کرد که من از جمیع جهات آدمی را محاصره کرده و از راه هدایت بازداشته و به وادی ضلالت می‌کشانم، در ادامه این آیات باز خدایتعالی بر وجه دیگری فرمان بیرون رفتن او را از حریم قرب و مقام و منزلت بالا صادر می‌فرماید: ولی در اینجا با این تفاوت که در آیات گذشته امر به خروج او از صف فرشتگان صادر شده بود امّا در پیرو این آیات حکم طرد او به صورت تحقیرآمیزتر و شدیدتر صادر نموده و می‌فرماید:

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُماً مَدْحُوراً لِمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ

«چنین امر فرمود: از این جایگاه با ننگ و خواری بیرون رو که نکوهیده و مطرود هستی، و سوگند یاد می‌کنم که هر کس از تو پیروی کند، هرآینه دوزخ را از تو و آنان پر سازم»

و چنین گفته‌اند: که این تهدید شاید از آن جهت باشد که شیطان در امر لجاجت سرسختی نشان داد و اصرار در امر وسوسه انسان به خرج داد، یعنی در اوّل تنها گناه او سرپیچی از اطاعت و فرمان خدایتعالی بود، و به همین جهت بطور معمولی امر به خروج او از درگاه الهی شد، امّا بعد گناه بزرگ دیگری بر گناه خود افزود و آن اظهار گمراه‌ساختن انسانها و ایجاد وسوسه و انحراف آنها از راه حق بود، که در پیرو این آیات اطلاعیه مهمی خدایتعالی برای او و پیروانش صادر فرمود، و آنها را به ورود در دوزخ در رستاخیز هشدار داد.

راه نفوذ شیطان در آدمی از یک راه و دو راه نیست!

در ادامهٔ این بیان که خدایتعالی در هفت مورد از قرآن مجید یادآوری می‌فرماید: که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید. آنها همه سجده کردند جز ابلیس.

در رابطه به این موضوع در آیه دیگری ابلیس بر وجه استفهام‌آمیزی علت سرپیچی خود را اظهار داشته و می‌گوید:

قَالَ ءَاَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً [1]

«آیا سجده کنم برای کسیکه او را از خاک آفریده‌ای ؟!»

این جمله استفهام انکاری است یعنی، ابلیس گفت: چگونه برای آدم سجده کنم در حالیکه من بهتر از او هستم (با توجه به آیات دیگری که تفسیر آنها گذشت اشارهٔ برتری او بر این بیان بود که اصل من آتش است و از اصل او که خاک است شریفتر است.)

در هر حال ابلیس با جرأتی جسارت‌آمیز گفتار خود را بر این وجه ادامه داد:

قَالَ اَرَاَيْتَكَ هٰذَاالَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَاَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلاَّ قَلِيلاً

«گفت: این کسی را که گرامی داشتی و بر من ترجیح دادی، اگر تا روز قیامت مرا زنده بگذاری همهٔ فرزندانش را گمراه و ریشه کن خواهم ساخت جز عده کم و اندکی که (آنان مخلصان و مؤمنان راستین هستند)».

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است که: ابلیس بعد از آنکه سرپیچی کرد، دچار غضب الهی شد، گفت: پروردگارا، این بود آنکس که مرا به سجده کردن بر وی مأمور نمودی ؟ و چون انجام ندادم از درگاه خودت دورم ساختی ؟ سوگند که اگر تا روز قیامت که مدت عمر بشر در زمین است مرا مهلت دهی یک‌یک ذریّه او را افسار می‌کنم و هرآینه مستولی شوم به اغواء و اضلال بر فرزندان او مگر اندکی را که بندگان مخلص تو هستند.

البتّه این جسارت از آن نظر بود که ابلیس دید بر اثر این استکبار و سرکشی در برابر فرمان خدا از درگاه مقدسش برای همیشه طرد شده و خواست در مهلت دادن خدایتعالی بر گناه خود بیفزاید.

---

۱ ـ سوره اسراء آیه ۶۲

و بگفته بعضی از مفسّرین: خدایتعالی از نظر آنکه میدان آزمایشی برای همگان تحقق یابد و وسیله‌ای برای پرورش مؤمنان راستین فراهم شود تا آنان در کوره حوادث پخته شوند و در برابر دشمن نیرومند و قوی و قهرمان گردند به شیطان امکان بقاء و فعالیّت داد، همچنانکه در پیرو همین آیه فرمود:

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً

«گفت: برو، هرکس از آنهاکه پیروی و تبعیّت از توکند، همانا که دوزخ سزا و کیفر آنهاست که آن جزاء و کیفری تمام و فراوان است.»

بعضی گفته‌اند: امر به رفتن ابلیس، امر حقیقی نیست، همچنانکه در محاورات روزمره به مخالفت خود می‌گوئیم: برو، هرچه از دستت برمی‌آید کوتاهی مکن، یا به اصطلاح دیگر، برو عقب کارت

امّا شاهد کلام در ادامه این آیات بر اینستکه: قرآن مجید نفوذ شیطان و اسباب و وسائلی را که در وسوسه‌های خود بکار می‌برد به اشکال جالب و گوناگونی بیان داشته می‌فرماید:

وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُوراً

«هرکدام از آنها را می‌توانی با صدای خودت برانگیزانی و لشکر سواره و پیاده‌نظام خود را بر آنها گسیل داری، و در اموال و فرزندان آنان شرکت جوئی و آنها را با وعده‌ها سرگرم کنی، ولی وعده شیطان جز فریب و دروغ چیز دیگری نیست و همه سراسر بی‌اساس و فریبنده است»

بعضی از مفسّران معنای آیه را بر این وجه ذکر کرده‌اند که: ای ابلیس به خفت و آسانی از جای برانگیز هرکس راکه توانی از فرزندان آدم را به آواز خود یعنی، به خواندن آنها به فساد و تباهی گمراه ساز، و یا آنها را با غنا و مزامیر و آوازی که رضای خدا در آن نیست به گناه و معصیت دعوت کن و لشکریان خود را از سواره و پیاده برای اغواء و وسوسه آنها مسلّط گردان و شرکت کن با آنان در اموال تا آنها از راه حرام به جمع آوری مال بپردازند و در راه معصیت صرف نمایند و تشویق کن آنانرا در زناکردن تا فرزندان نامشروع به بارآورند و نام آنها را به «عبدالعزّی» و عبدالشمس بگذارند، و بسیار وعده ده آنانرا به وعده‌های باطل و طول امل و شفاعت بتان، و آنانرا به انکار روز بعث و نشور و حشر و

بهشت و دوزخ وادار ساز (پس فرزندان آدم باید بدانند:) که وعده‌ها و گفتار شیطان غیر از فریب و نیرنگ و دروغ چیز دیگری نیست!

در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل آیه شریفه آورده است: اینکه می‌فرماید، ای ابلیس هرکه را می‌توانی با دعوت به وسوسه خود به بیراهه بکشان و گمراه کن، این جمله اگرچه به صورت امر بیان شده است، لکن در حقیقت تهدید است، چنانکه ابن‌عباس گوید: معمولاً بخواهند کسی را تهدید کنند، می‌گویند: هرچه خواهی بکن سرانجام نتیجه کارت را خواهی دید.

در تفسیر نمونه، آورده است: گرچه در آیات فوق مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می‌گوید: هرچه از دستت ساخته است بکن و با وسائل گوناگون به اغوای بنی‌آدم برخیز، ولی در واقع هشداری است به همه انسانها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسائل وسوسه‌های او آگاه شوند.

اما جالب اینکه قرآن در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسائل اشاره می‌کند و به انسانها می‌گوید از چهارطرف مراقب خویش باشند.

یکی در برنامه‌های تبلیغی در جمله: وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ... که بعضی از مفسّران آنراتنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند، و این معنی وسیعی دارد که هرگونه تبلیغات گمراه کننده را در آن که از وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد

و دیگر استفاده از نیروی نظامی است که این منحصر به هر عصر و زمانی است که شیاطین قدرت‌طلبانرا برمی‌انگیزانند تا برای تسلّط به مستضعفان هرگونه اِعمال نفوذ نمایند و آنانرا از مسیر استقلال و آزادی و از راه دین و ایمان به خدا بازدارند.

و همچنین نفوذ شیاطین از راه برنامه اقتصادی و ظاهراً انسانی است، که این از وسائل مؤثر نفوذ شیطان در اموال و نفوس مردم است.

و نیز در مسئله رباخواری و سرمایه‌گذاری و در اموری که منشأ حرام و خلاف احکام الهی است که آنهم در مرحله تاخت و تاز شیطان است.

امّا عنوان شرکت شیطان در فرزندان شاید همان فرزندانی باشد که از مال حرام نطفه آنها منعقد می‌شود، و این معنا بسیار وسیع است که چگونه شیاطین از راه شرکت در اموال و کسب ثروت مردم دخالت می‌کنند.

در این مورد روایات بسیاری در تفاسیر آمده است که اکنون به یکی از آنها اکتفا کرده و متذکّر می‌شویم که در تفسیرالمیزان: نقل از تفسیر عیاشی آورده است که: محمدبن مسلم از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که گفت از آنحضرت معنای شرکت شیطان را پرسیدم که خدایتعالی درباره‌اش فرمود: وَ شارِکْهُمْ فِی الْاَمْوالِ وَالْاَوْلادِ، هرچیزیکه از مال حرام باشد شرکت شیطان است، و آنگاه فرمود: همین شیطان است که با آدمی می‌باشد تا به عمل جماع بپردازد، اگر آن جماع حرام باشد فرزندش شریک شیطان است چون از نطفه او و نطفه شیطان درست شده است

مفسّرالمیزان ـ در ذیل این روایت اشاره می‌کند: اینکه در این روایات آمده که شیطان در عمل وقاع شرکت می‌کند و نطفه هم نیمی از شیطان است، کنایه از اینستکه شیطان از این عمل بهره‌ای می‌برد نه اینکه راستی او هم جماع می‌کند و نطفه می‌ریزد، بلکه از باب تمثیل و مجسم‌ساختن مقصود است.

اکنون در پیرو این سلسله از آیات که مورد تفسیر است، خدایتعالی باز بهمان معنائی اشاره کرده است که در صفحات قبل در این کتاب در یک سلسله از آیات دیگر با مضمون دیگر بیان داشته، و این از نظر اهمیّت موضوع است که در اینجا مضمون همان آیه را بروجه دیگر آورده و می‌فرماید:

اِنَّ عبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِم سُلطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً. «همانا که تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من پیدا نخواهی کرد»

(ای شیطان بدان و آگاه باش) همینقدر کافی است که پروردگارت نگهبان آنها باشد

اشاره بر اینکه: با این همه فریبکاری و خدعه تو هیچگاه قادر نیستی که تسلّط بر بندگان من پیدا کنی مگر آنانکه از تو پیروی می‌کنند و چون مثل تو شیطان صفت بوده و از فرمان الهی سرباززنند.

تفسیر این معنا بروجه گسترده‌تری از آیات سوره حجر قبلاً گذشت به صفحات قبل مراجعه نمائید.

ابلیس از طایفه جن بوده و در صف فرشتگان قرار داشته است

بنابرآنچه که در تفسیر آیات الهی گفته شده است: یک حادثه مهم ممکن است ابعاد گوناگونی داشته باشد تا در هر مورد از قرآن مجید که تکرار شده است به یکی از ابعاد مهم آن اشاره‌ای شده باشد.

همچنانکه گفتیم در داستان آفرینش آدم و سجده فرشتگان برای او و سرپیچی ابلیس از سجده کردن، مکرر سخن به میان آمده است، و در بیان هر یک از آیات خدایتعالی نکته‌هائی راگوشزد فرموده، تا حقیقت امر کاملاً آشکار گردد، و اکنون توجه خوانندگانرا به تفسیر آیه دیگری در ارتباط با همین معنا جلب می‌نمائیم، که می‌فرماید:

وَاِذْقُلْنَا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّٰ اِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ، اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِياءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ، بِئْسَ لِلظّالِمينَ بَدَلاً[1]

«هنگامیکه به فرشتگان گفتیم: سجده کنید بر آدم، پس آنها همگی سجده کردند مگر ابلیس که او از جن بود، پس سرپیچی کرد از امر پروردگارش (با اینحال) آیا او و فرزندانش را به جای من دوستان خود انتخاب می‌کنید ؟، در حالیکه دشمن شما هستند !، و چه جانشینان بدی برای ستمکارانند !»

در این آیه شریفه سه موضوع مهم قابل توجه است: یکی آنکه دانسته شود که ابلیس از جنس فرشتگان نیست، چون فرشتگان معصومند و قرآن مجید به پاکی و عصمت آنها اشاره کرده، همچنانکه می‌فرماید:

... بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لاٰيَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ[2]

«آنها بندگان گرامی خدا هستند و در هیچ سخنی بر او پیشی نمی‌گیرند و فرمان او را اطاعت می‌کنند»

امّا با آنکه از معنای ظاهر آیه در اول این تصوّر پیش می‌آید که ابلیس از فرشتگان بوده ولی متن آیه صراحتاً بعد از آن چنین می‌رساند: که ابلیس از طایفه جن بوده است، همان موجودی که نامرئی و از چشم‌ها پنهان و دارای عقل و شعور و خشم و شهوت

---

۱ ـ سوره کهف آیه ۵۰ ۲ ـ سوره انبیاء آیه ۲۶

می‌باشد.

ضمناً این توجه را باید داشت که هر کجا از قرآن کلمه جن اطلاق شده است اشاره به همین کرده است، بعضی از مفسّران نظرات مختلفی در این مورد ذکر کرده‌اند: از جمله، در **تفسیر مجمع‌البیان** آورده است: که ابن‌عباس وقتاده و ابن‌مسعود معتقدند که شیطان فرشته بود، و همین قول را شیخ طوسی نیز اختیار کرده است

ولی در همان تفسیر اضافه می‌کند که: شیخ مفید می‌گوید: ابلیس جن بود و ملک نبود، و روایات متواتر و فراوان از ائمه علیهم‌السّلام به همین مضمون رسیده و مذهب امامیه نیز همین است، و حسن بصری و علی‌بن‌عیسیٰ و بلخی و بعضی دیگر همین قول را صحیح دانسته‌اند و با آیات دیگر قرآنی استدلال کرده‌اند.

بنابراین خدایتعالی در این آیه شریفه این معنا را روشن می‌کند: که بیادداشته باشید این واقعه را که ابلیس از جن بوده و همچنین او و ذریه‌اش دشمنان فرزندان آدم هستند و خیرخواه ایشان نمی‌باشند، پس متوجه باشید که فریب آنها را که لذت مادی دنیا و شهوات است نخورید، چون شیاطین هستند که دنیا را در نظر بندگان خدا جلوه داده و آنانرا از یاد خدا غافل می‌سازند، لذا سزاوار نیست که فرزندان آدم از این دشمنان بزرگ خود که آنها را به سوی گمراهی و باطل دعوت می‌کنند پیروی نمایند.

امّا موضوع دوم در آیه شریفه: آنستکه دانسته شود این گروه جن صاحب ذراری هستند و قرآن برای آنها فرزندان قائل شده است در حالیکه می‌دانیم فرشتگان ذریّه ندارند.

بعضی از مفسّران همچنین متذکّر شده‌اند که: ابلیس مختص است بنام شیطان بزرگ که حضرت آدم را سجده نکرده است و سایر شیاطین ذریّه و اولاد او هستند، ولی شیطان جنس است از برای مطلق شیاطین که ابلیس را هم شامل می‌شود، و فرق دیگر آن دو اینستکه: ابلیس تا روز وقت معلوم نرسیده باشد نمی‌میرد و کشته هم نمی‌شود، ولی شیاطین دیگر توسط ملائکه و یا شهاب و اسباب دیگر کشته می‌شوند.

امّا موضوع سوم در تفسیر آیه مورد بحث، دشمنی ابلیس و ذراری او شیاطین می‌باشد که بعداً در این مورد بحث گسترده‌ای خواهیم داشت.

و اکنون شاهد کلام و بحث کلّی ما در تفسیر این آیه شریفه بر اینستکه دانسته شود که: ابلیس هرگز فرشته نبوده ولی از آنجاکه سالها پرستش خدایتعالی کرده بود در ردیف فرشتگان قرار گرفته بوده و مشمول خطاب به آنها در مسئله سجده بر آدم گردیده، و

سرپیچی او به صورت یک استثناء در آیات قرآن بیان شده است.

همچنانکه در کتاب **«عیون‌الاخبار»** از امام علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌السّلام می‌خوانیم: فرشتگان همگی معصومند و محفوظ از کفر و زشتیها به لطف پروردگار.

راوی حدیث می‌گوید: به امام عرض کردم، مگر ابلیس فرشته نبود فرمود: نه، او از جن بود آیا سخن خدا را نشنیده‌ای که فرمود: (پس آیه مورد تفسیر را تلاوت نمود)

و در تفسیر نورالثقلین، در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السّلام آورده که یکی از یاران خاص آن بزرگوار می‌گوید: از امام دربارهٔ ابلیس سؤال کردم که آیا از فرشتگان بود ؟ فرمود: نه، از جن بود ولی همراه فرشتگان بود، آنچنانکه آنها فکر می‌کردند از جنس خودشان است (به خاطر عبادت و قربش نسبت به پروردگار) ولی خدا می‌دانست از آنها نیست، هنگامیکه فرمان سجود صادر شد آنچه می‌دانیم تحقق یافت (پرده‌ها کنار رفت و ماهیت ابلیس آشکار گردید)

نفی ولایت ابلیس و ذریّه او در امر آفرینش

بنابر آنچه که مطالب این کتاب شریف دربارهٔ شناخت شیطان از جهات گوناگون است، خدایتعالی از نظر اینکه فرزندان آدم بدانند که ابلیس و ذریّه او نمی‌توانند دخالتی در امر آفرینش داشته باشند تا مبادا کسی آنها را در عبادت شریک قرار دهد و یا آنها را پرستش نماید، لذا در پیرو آیه شریفه که تفسیر آن گذشت می‌فرماید:

مٰا اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلاٰ خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَمٰا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً[1]

«من آنها را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکردم و نه به هنگام آفرینش نوع خودشان، و من گمراه کنندگانرا دستیار و به کمک خود نمی‌گیرم»

در اینجا خدایتعالی کاملاً نفی ولایت ابلیس و ذریّه او را کرده، و چنین می‌رساند: که ولایت و تدبیر امور هرچیزی موقوف به احاطه علمی و دانائی دقیق و قدرتی لایزالی است که بتواند احاطه کاملی به تمام اجزاء عالم داشته باشد، همچنان بنابر قولی: کسیکه، هیچگونه دخالتی در امر آفرینش جهان و حتی نوع خود نداشته و از اسرار و رموز خلقت بهیچوجه آگاه نیست چگونه قابل ولایت یا پرستش است، و اصولاً او چه قدرتی دارد و چه نقشی می‌تواند داشته باشد که بخواهد دیگران را رهبری کند.

و از طرف دیگر خدایتعالی موجودی راکه راهنمای گمراهی و ضلالت است و جز شر از وجود او برخواسته نیست هیچگاه برای امر انتظام عالم به کمک نمی‌گیرد، پس ابلیس و ذریّه‌اش که از مبدأ خلقت آسمانها و زمین بلکه از مبدأ پیدایش خودشان خبری نداشته و از آنچه که هر یک از موجودات عالم در ظرف وجودی خود از اسرار خلقت دارا هستند، بی‌خبرند چگونه ممکن است که متصدی تدبیر امور جهان هستی و یا تدبیر امور قسمتی از آن بوده باشند.

در تفسیر این آیه بعضی از مفسران مطالب گسترده‌ای آورده‌اند: که اشاره به الهه بت‌پرستان داشته و اکنون از گفتار این کتاب خارج است.

---

۱ ـ سوره کهف آیه ۵۱

آغاز ضربه خصومت‌بار شیطان بر آدم!

بطوریکه در بعضی از آیات قرآنی تصریح شده است که خدایتعالی از آدم علیه‌السلام پیمانهائی گرفته و هشدار داده است که مواظب خود باشد و فریب شیطانرا نخورد که دشمن سرسخت او و همسر و فرزندانش می‌باشد، بخصوص تذکر مهمی دربارهٔ نهی از نزدیک‌شدن به درخت ممنوع به او و همسرش داد تا مبادا ابلیس آنها را از جایگاه خود در بهشت خارج سازد، ولی متأسفانه برای آدم در این پیمان فراموشی حاصل شد و شیطان در اولین مرحله برنامه خود را با خدعه و نیرنگ و سوگند دروغ به مرحله اجرا گذاشت.

اکنون موضوع این بخش باز همان تذکری درباره سرپیچی ابلیس از سجده کردن بر آدم است که قبلاً از ابعاد دیگر در آیات دیگر به تفسیر آنها اشاره شد، ولی چون در اینجا این موضوع آمیخته با نکته‌های تازه‌ای از این داستان است و بر بحثهای گذشته تکامل می‌بخشد، لذا متذکّر می‌شویم که خدایتعالی در مقدمه یک سلسله از آیات در این مورد از پیمان خود بر آدم سخن به میان آورده و می‌فرماید:

وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلیٰ اٰدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْلَهُ عَزْماً[1]

«ما از آدم از قبل پیمان گرفته بودیم، امّا او فراموش کرد و عزم پایدار و استواری برای او نیافتیم»

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: همانا سوگند یاد می‌کنم که آدم را از زمانهای پیش وصیتی کردیم، ولی او وصیت را ترک کرد و در حفظ آن عزم جازمی نشان نداد و در اثر فراموشی ترک وظیفه خود نمود.

در اینکه منظور از این عهد و یا امر کدام است بعضی از مفسّرین گفته‌اند: این همان فرمان خداوند از نزدیک‌نشدن آدم، به درخت ممنوع بوده است و روایات متعددی این تفسیر را تأیید می‌کند.

و در پیرو این آیه شریفه خدایتعالی باز همان مسئله سرپیچی ابلیس را از سجده کردن بر آدم تکرار فرموده و سپس به مسائل دیگر این داستان می‌پردازد، همچنانکه می‌فرماید:

---

۱ ـ سوره طٰهٰ آیه ۱۱۵

وَاِذْقُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلّاٰ اِبْلیسَ اَبیٰ، فَقُلْنا یا اٰدَمُ اِنَّ هٰذا عَدُوٌّلَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلایُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقیٰ ...

«هنگامیکه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که خودداری کرد و امتناع ورزید، پس گفتم: ای آدم این دشمن تو و همسر تو است مواظب باش شما را از این بهشت بیرون نکند که به زحمت و رنج خواهی افتاد»

در این معنا صاحب «تفسیر،المیزان» چنین آورده است، که می‌گوید: این آیه عطف بر مقدر است، و تقدیر آن اینستکه: (اُذکر عَهْدِنا اِلَیْه و اِذْقُلْنا...) یعنی بیادآر عهدی راکه ما با آدم سپردیم، و گفتار ما راکه به ملائکه گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس همگی سجده کردند مگر ابلیس ... ما این صحنه را بوجود آوردیم تا برای خود آدم معلوم شود که چگونه سفارش ما را فراموش کرد و بر حفظ آن عزم راسخی ننمود، و ابلیس از سجده امتناع ورزید.

در تفسیر نمونه؛ آورده است: از اینجا به خوبی مقام باعظمت آدم روشن می‌شود، آدمی که مسجود فرشتگان بود و مورد احترام این مخلوقات بزرگ پروردگار.

ضمناً عداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می‌گردد که او هرگز سر تعظیم در برابر عظمت آدم فرود نیاورد.

به هر حال در این موقع به آدم اخطار گردید و گفته شد: ای آدم با این برنامه مسجّل شد که ابلیس دشمن تو و همسر تو است مواظب باش او با فریب شما را وسوسه نکند تا مبادا از بهشت خارج شوید و تو به رنج خواهی افتاد.

و در پیرو این آیات خدایتعالی آسایش بهشت و درد و رنج محیط بیرون آنرا برای آدم شرح می‌دهد، بر این وجه که: تو در اینجا گرسنه و برهنه و تشنه نخواهی شد و آفتاب سوزان آزارت نخواهد داد، و این معنا چنین می‌رساند که در خارج از بهشت و یا در روی زمین درد و رنج و مشقات زیادی گریبانگیر اهل آن است.

امّا شاهد کلام در این سلسله از آیات در این موضوع مهم است که شیطان اوّلین خصومت خود را با آدم در مرحله اجرا قرار داد و در آغاز برنامه سنگین خود به اغواگری و وسوسه‌اندازی با او پرداخت و کمر عداوت و دشمنی را با او محکم ببست همچنانکه در ادامه این آیات می‌فرماید:

فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطانُ قالَ یا اٰدَمُ هَلْ اَدُلُّکَ عَلیٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لایَبْلیٰ

«پس شیطان او را وسوسه کرد و گفت ای آدم آیا می‌خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و سلطنتی فناناپذیر راهنمائی کنم ؟»

بنابراین، با آنکه آدم و حوّا راکه از آن درخت مخصوص منع کرده بودند، شیطان با اصرار زیاد آنانرا فریب داد و به وسوسه انداخت، گفت: ای آدم آیا تو را دلالت کنم به درختی که هرکس از آن بخورد هرگز نمی‌میرد، پس با تأکید بسیار سرانجام هر دو از آن درخت خوردند و سپس لباس بهشتیشان فرو ریخت و عورتشان آشکار گردید، همچنانکه از برگهای درختان بهشتی برای پوشانیدن خود جامه‌ای فراهم ساختند.

این بود که آدم در این ماجرا از پاداش و ایست در آن مقام محروم شد، و پس از پشیمانی در این امر خدایتعالی او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش فرمود.

و در این معنا خدایتعالی در جای دیگر وسوسه شیطان را بروجه دیگر آورده و توأم با سوگند ذکر می‌کند همچنان بعد از آنکه به آدم و همسرش فرمود: نزدیک به این درخت مخصوص نشوید، به نیرنگ و فریب شیطان اشاره می‌نماید:

فَوَسْوَسَ لَهُمَاالشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَاوُرِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْاٰتِهِمَا وَ قَالَ مَانَهيٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِالشَّجَرَةِ اِلاَّ اِنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ اَوْتَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ [1]

«پس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد، و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده است. و این به خاطر آنستکه اگر از آن بخورید هر دو فرشته خواهید شد، یا زندگی شما در بهشت جاوید خواهد ماند»

آری، شیطان در قیافه یک خیرخواه و دوست، آدم و حوّا را وسوسه کرد، و چون می‌دانست که هرکس عورتش ظاهر باشد نباید در بهشت بماند، تنها نیرنگ خود را متوجه آن ساخت که آنها از شجره ممنوعه بخورند تا مقدمات اخراج آنان از بهشت فراهم گردد، لذا بعد از آن برای اجرای نقشه خود به آنان گفت: اگر از این درخت بخورید به صورت فرشتگان درمی‌آیید و برای همیشه در بهشت خواهید ماند و از نظر تأکید این گفتار با نیرنگ و خدعه در مقام سوگند برآمد، همچنانکه در ادامه آیه آمده است:

وَقَاسَمَهُمَا اِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ

در بعضی از تفاسیر آمده است که: شیطان از روی مکر و نیرنگ برای آنها به خدا

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۲۰

سوگند یاد کرد که غرض جز نصیحت و راهنمائی ندارد، وبدین ترتیب آدم و حوّا بر اثر حسن ظنی که پیدا کردند از آن درخت خوردند و بهشت ابد را از دست دادند.

و با این فریب جسورانه و دروغ با ذکر نام خدایتعالی آنانرا از مقامشان فرود آورد، و هنگامیکه از آن شجره ممنوعه خوردند برهنه و عریان شدند و برگهای درختان را به خود گرفتند تا خود را بپوشانند، و خدایتعالی بر آنها ندا داد که آیا شما را از نزدیک شدن به آن درخت نهی نکردیم و نگفتیم: شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

وَ اَقُلْ لَکُمَا اِنَّ الشَّیْطٰانَ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ

البته در پیرو این آیات دربارهٔ داستان حضرت آدم مطالبی گسترده است، ولی چون موضوع این کتاب دربارهٔ شیطان و مسائلی مربوط به او می‌باشد، لذا تا این حد که در ارتباط با این معنا بود اکتفا کردیم.

پیروی کردن از گامهای شیطان!

در قرآن مجید چهارده مورد است که خدایتعالی شیطانرا برای آدمی دشمنی آشکار ذکر کرده، و در هر مورد خصوصیّاتی از آن را یادآور شده و دلیل خصومت او را بیان داشته است.

همانطور که قبلاً در اولین مرحله درباره حضرت آدم و خوردن او از شجره منهیه ذکری به میان آمد، که این موضوع در واقع ارتباط مستقیم با اولین وسیله حیات و زندگانی انسانرا دربرداشت یعنی مسئله تغذیه و خوراک که مایه زیست و زندگانی است، لذا گویا خصومت شیطان در این امر با آدمی بسیار مؤثر و مورد توجه است و می‌تواند از این راه از ابعاد گوناگون آن آدمی راگمراه و به زانو درآورد، چون شیطان همیشه در این راه گامهای برجسته‌ای برداشته و برای ایصال به اهداف خود و فریب و اغواء آدمی از این طریق پیگیری کرده و موفق بوده است. و از اینجهت خدایتعالی در مورد خوردن خوراکیهای حلال تأکید فرموده و دشمنی شیطانرا در این رابطه هشدار می‌دهد، همچنانکه می‌فرماید:

یٰا اَیُّهَاالنّٰاسُ کُلُوا مِمّٰا فِی الْاَرْضِ حَلالاً طَیِّباً وَلاٰتَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّیْطٰانِ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ [1]

«ای مردم بخورید از آنچه در زمین حلال و طیّب و پاکیزه است، و از گامهای شیطان پیروی نکنید، که او برای شما دشمن آشکاریست»

از این معنا برمی‌آید که خدایتعالی تنها چیزهائی را غیرطیب خوانده است که حرمت آنها را صراحتاً مقرر فرموده، همچنان: خمر و مسکرات، گوشت میته و خون و گوشت خوک و سایر چیزهای دیگر که خوردن آنها نهی شده و در مرتبه رجس و پلیدی و نجاسات است، که خوردن آنها خود مقدمه‌ای برای گام به گامی از گناهی به گناه دیگر است و وسیله‌ای برای ارتکاب معاصی بسیار!

و امّا خوردن خوراکیهای دیگر همه حلال و طیّب برای تمام افراد عالم است، و کسی نمی‌تواند پیش خود آنها را بر خود و دیگران حرام کند، همچنانکه در شأن نزول همین آیه آمده است که: بعضی از طوائف عرب از قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۱۶۸

خود حرام کرده بودند، که اصل همین عمل کار شیطان و اطاعت از امر او و یا پیروی از او و یا قدم‌گذاری به جای قدم او می‌باشد.

در هر حال خدایتعالی در آیه شریفه بر این خطاب عمومیّت داده و عداوت شیطانرا برای پیروی‌نکردن از او به جهانیان هشدار داده، و از اینجهت در پیرو همین آیه می‌فرماید:

إِنَّما يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مالاتَعْلَمُونَ

«همانا که شیطان شما را به بدیها امر کرده و به انحرافات و کار ناپسند فرمان می‌دهد، و نیز شما را وادار می‌کند که از روی نادانی نسبتهائی به خداوند بدهید.»

بعد از آنکه خدایتعالی بندگانرا از پیروی نکردن از آثار شیطان هشدار می‌دهد و آنها را از این خطر برحذر می‌دارد، سپس چگونگی عمل او را نسبت به آنان متذکّر شده و اشاره می‌فرماید که: شیطان شما را به کارهای زشت و ناروا و هرگونه معصیت و انجام هر عملی که زیانبخش است دعوت می‌نماید، و وسوسه می‌کند شما را و امر می‌کند به گناهانی که حدی برای آنها معین نشده و هم به گناهانی که برای آنها کیفر مخصوصی مقرر شده است.

و همچنین شیطان شما را وادار می‌کند به گفتار و نسبت‌های ناروائی که از روی جهل و نادانی بر خداوند افتراء بندید و آنچه را که شایسته مقام پروردگاری نیست به او سبحانه و تعالیٰ نسبت دهید.

در اینجا باید دانست که حقیقتاً شیطان جز بدبختی و شقاوت و دشمنی و عداوت هدف دیگری برای آدمی ندارد و لذا در هر لحظه انسانرا با جلوه‌دادن اعمال زشت و ناروا به کارهای زشت و ناپسند امر می‌نماید.

در تفسیر مجمع‌البیان، در ذیل آیه شریفه آورده است: بعضی گفته‌اند: شیطان انسانرا حقیقتاً به معصیت امر می‌کند، و گاهی انسان این معنا را درک می‌کند و می‌بیند که انجام بعضی از طاعت‌ها بر او سنگین و او بر بعضی از معاصی میل دارد و این همان «امر شیطان» و وسوسه‌های شیطان است، زیرا وسوسه چیزی جز صوت آهسته نیست و شیطان اعمالی را با صوت بسیار آهسته در گوش انسان می‌خواند. و در آن تفسیر اضافه می‌کند که اگر کسی سؤال کند که فرق میان وسوسه شیطان و آنچه که نفس انسان به آن دعوت می‌کند چیست؟ و با چه علامتی انسان می‌تواند این دو را از هم تشخیص دهد؟

در جواب می‌گوئیم: عدم قدرت ما به تشخیص این دو از یکدیگر، اشکالی به مطلب نمی‌رساند، زیرا هر موقعی که در خاطر انسان میل به معصیت و ترک طاعت پدید آمد،

احتمال می‌دهد که این از وساوس شیطان باشد، و از طرفی هم می‌داند که او دشمن سرسخت انسان است، بنابراین لازم است که از اقدام به آن معصیت و ترک اطاعت جداً خودداری کند، تا یقین حاصل نماید که از شیطان اطاعت نکرده است.

حاصل آنکه شیطان آدمی را به هرگونه معصیت و نافرمانی از امر حقتعالی وادار کرده و به پیروی از هواهای نفسانی تحریک می‌نماید تا او را کاملاً به سوی شقاوت و بدبختی کشاند.

و این دو واژهٔ: «سوء و فحشاء» که در آیه آمده است، شامل تمام قبایح و زشتیها و گناهان پنهان و آشکار است که تا شیطان پیروان خود را به این مرحله نرساند دست‌بردار نیست.

از گامهای شیطان پیروی نکنید!

در ادامه گفتار قبل خدایتعالی باز در چند مورد در ارتباط با همان معنا بروجه دیگر هشدار می‌دهد، که مواظب آنچه بر شما روزی داده نشده است باشید و از گامهای شیطان پیروی نکنید، همچنانکه می‌فرماید:

... كُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ [1]

«از آنچه خداوند به شما روزی داده است بخورید و به جای پای شیطان قدم مگذارید که او دشمنی آشکار برای شما است»

بطوریکه بعضی از مفسران اشاره کرده‌اند: خدایتعالی در نظام تشریع قانون حلال و حرام را برای مردم بیان فرموده، و همانطور هم که قبلاً گذشت به تعبیری از نخوردن روزیهای حلال و حرام کردن بعضی از آنها را بر خود از وساوس و گامهای شیطانی ذکر فرموده است.

البته خطابهائی که در قرآن مجید مربوط به استفاده از انواع خوراکی و غذاهای مربوطه می‌باشد، کم نیست و معمولاً با دو قید حلال و طیّب همراه است و آنچه را که از خوردن آنها نهی شده حرام بودن آنها را یادآوری فرموده است.

در پنج مورد از قرآن مجید جمله: «وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ» آمده است، که دو مورد آن از غذاها وروزیهائی می‌باشد که خدایتعالی هشدار می‌دهد این نعمتهای حلال را

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۱۴۲

در غیر مورد مصرف نکنید، و آنها را برای اطاعت و بندگی وسیله قرار دهید نه برای فساد و طغیان و سرکشی، همچنانکه در جای دیگر فرمود:

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَارَزَقْنَاكُمْ وَلَاتَطْغَوْا فيه ... [1]

«بخورید از روزیهای پاکیزه‌ای که برای شما مقرر کردیم ولی در آن طغیان نکنید»

چقدر این معنا گسترده است که خدایتعالی اشاره می‌فرماید در خوردن روزیهای مباح طغیان نکنید، و از این معنا در کلمه طغیان چنین استفاده می‌شود: که ای کسانیکه از نعمتهای الهی برخوردار هستید، در خوردن روزی حلال از حدود شرع خارج نشوید، اسراف نکنید، به جای آنکه از آنها در راه اطاعت و طریق سعادت خود استفاده کنید آنها را برای گناه و ناسپاسی و کفران و گردنکشی قرار ندهید، سهم دیگران را برای خود ذخیره و احتکار نکنید، زیاده از سهم خود به دیگران انفاق کنید، روزی حلال را برای نیروگرفتن در معصیت صرف نکنید، و خلاصه آنچه راکه خدایتعالی حلال کرده حرام نکنید و آنچه حرام نموده حلال نسازید که اینها همه پیروی از گامهای شیطان است و بسیار عاقبت بدی دارد، همچنانکه در پیرو همین آیه اشاره می‌فرماید:

اگر در این گونه موارد توجه نداشته باشید و روزیهای طیب و پاکیزه را بر خلاف مقررات و حدود الهی صرف کنید، فرود آید خشم و عقاب خدایتعالی بر شما و عقوبت او سبحانه و تعالی بر شما واجب می‌شود، و کسیکه گرفتار چنین عقوبتی شود، یعنی خشم وسخط و عذاب خداوند بر او فرود آید، همانا که هلاک شده و از اوج سعادت به مرتبه حضیض شقاوت ابدی و عقوبت دائمی رسیده و از مقام بالا به پائین سقوط خواهد کرد.

---

۱ ـ سوره طٰهٰ آیه ۸۱

شیطان مانع وحدت در اجتماع اسلامی است

در ادامه بحث گذشته چون اصل مطلب دربارهٔ خطوات شیطان مورد بررسی قرار داشت و این موضوع هم بسیار مهم است که هرقدر اختصار در آن رعایت شود نمی‌توان از توضیح دربارهٔ خصوصیّات آن گذشت، لذا در ارتباط با همین معنا متذکّر می‌شویم که: هرگونه فساد و درهم‌اندازی و از هم پاشیدگی در ملتهای اسلامی و ایجاد نفاق حتی در میان اهل ایمان از کار و وسوسه‌های شیطان است که نگذارد بین مسلمین همبستگی ایجاد شده اتحاد برقرارگردد، چنانکه خدایتعالی بر این امر با بیانی دقیق اشاره فرموده و عموم اهل ایمان را در ارتباط به این موضوع از پیروی‌کردن گامهای شیطان برحذر داشته و می‌فرماید:

یٰاَیُّهَاالَّذینَ آمَنُواادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً وَلاٰتَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّیْطٰانِ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ [1]

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید همگی در مقام تسلیم و صلح و آرامش درآئید و به دنبال رهنمودهای شیطان نروید که او دشمن آشکار شما است.»

این آیه شریفه بیانگر وحدت دین اسلام در جامعه انسانی است، و در آن اشاره‌ای بکار رفته که عموم اهل ایمان را به تسلیم شدن در کلّیهٔ اوامر و شئون اسلامی از حدود و احکام ترغیب می‌نماید و چنان تأکید می‌کند که نباید هیچگاه رشته وحدت اسلامی از هم گسیخته شود، چون هرگروه و هر دسته که از مرز تسلیم و حدود اسلام انحراف پیداکند و تصرّف در بعضی از احکام نماید و یا بدعتی در دین گذارد درست در زیر فرمان شیطان درآمده و از مسیر هدایت خارج شده است و این همان پیگیری از گامهای شیطان است که نتیجه کلّی را از ایجاد تفرقه بدست می‌آورد.

پس جامعه اسلامی و تمام اهل ایمان موظف هستند که وحدت دین خود را حفظ نمایند و از بروز اختلاف و تشتت جلوگیری نمایند و همگی تسلیم امر حقتعالی شده و هیچگونه اظهار رأی و نظری از پیش خود، یعنی از راهنمائی شیطان در احکام دین و اوامر حقتعالی ننمایند، چون این امر خود پیروی از گامهای شیطان است، و شیطان در راه جلوگیری مردم از گرایش به دین و آئین و همبستگی در این مسیر دخالتهای مستقیمی دارد

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۲۰۸

و هر امر باطلی را پیگیری می‌کند.

بنابراین بر اهل ایمان واجب است که بتمام معنا تسلیم و منقاد حقتعالی باشند، از آنجهت که هر راهی راکه بدون تسلیم او بپیمایند گامهای شیطانی است و پیروی از آن قدم در جای قدم شیطان نهادن است.

این نکته را هم باید توجه داشت که باکمی دقت در تفسیر آیه مورد بحث می‌توان از این معنا استفاده کرد که تمام جنگها و خونریزیها در جهان با دخالت مستقیم شیطان برپا می‌شود که یا از طریق اختلافات قبیله‌ای و یا از راه اعتقادات در دین و آئین به وسوسه‌های خود مردم دنیا را به هم انداخته ایجاد بلوا و آشوب می‌نماید، و شیطان است که از همان مرحله اول عداوت و دشمنی خود را با فرزندان آدم آشکارکرده و آنانرا در خصومت با یکدیگر ترغیب می‌نماید.

بیانی دیگر دربارهٔ خطوات شیطان

در پایان بحثی که دربارهٔ پیروی از گامهای شیطان گذشت، اکنون چون موضوع در مرتبه کمال اهمیّت است که باید اهل ایمان توجه بیشتری داشته باشند، لذا گذشته از بیان آیات قبل در رابطه با این معنا خدایتعالی در جای دیگر باز تأکید می‌فرماید:

یٰاَیُّهَاالَّذینَ اٰمَنُوا لاٰتَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ، وَمَنْ یَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ فَاِنَّهُ یَاْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ ... [1]

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از آثار و راههای شیطان (وسوسه‌های او) پیروی نکنید هرکس قدم جای پای شیطان گذارد به گمراهی و انحراف کشیده می‌شود، چراکه او امر به فحشاء و زشتیها و منکرات می‌نماید»

کسانی که از شیطان پیروی می‌کنند در واقع اطاعت امر او می‌کنند برآنچه آنها را فرمان می‌دهد و به اعمال و افعالی که در نهایت زشتی و پلیدی است وامی‌دارد، لذا این آیه شریفه نهی می‌کند آدمی را از تبعیّت شیطان چون هرکس از او متابعت نماید بلاشک مرتکب اعمال زشت و ناپسند و گناه و معصیت خواهد شد.

در تفسیر، المیزان، در ذیل آیه شریفه آورده است: منظور از خطوات شیطان کلیّه اموری است که نسبت به هدف و مقصود شیطان می‌باشد که او همچنان مقدمه شرک و دوری از خدا را فراهم می‌سازد.

و همچنین وسوسه‌های او و وادارکردن آدمی به انجام مقاصد سوء و زینت‌دادن کار آنهاکه در نظرشان جلوه‌گر می‌سازد، که در واقع قدمهای شیطان عبارت است از سوء و فحشاء و چیزی بدون علم بر خدا بستن و آنچه راکه خدایتعالی از انجام آن نهی فرموده است.

در اینجامی‌توان گفت: که منظور پیروی کردن از قدمهای شیطان اینستکه انسان خود را به چیزی متعبد کند که خدا اذن نداده است، زیرا خداوند اصل قدم‌برداشتن و راه‌رفتن را منع نکرده، بلکه فرموده: این قدم نباید بجای قدم شیطان گذارده شود که در نتیجه خواست

---

۱ ـ سوره نور آیه ۲۱

انسان تطبیق برخواست شیطان نماید و پیروی از قدمهای شیطان محسوب شود.

حاصل اینکه: این یک حقیقتی می‌باشد که آنچه از کارهای زشت و ناپسند از آدمی سرمی‌زند در اوّل از تحریکات شیطانی بوده و سپس حالاتی در انسان به وجود می آورد که هوای نفس را بر او غالب ساخته شقاوت را هم بر او مستولی می‌نماید و همچنان به راهی که نباید قدم بردارد به همراه دشمن سرسخت خود شیطان براه افتاده به مرز بدبختی و گمراهی کشانیده می‌شود.

این نکته را هم باید توجه داشت: با آنکه بسیار دربارهٔ خصومت و دشمنی شیطان و دامهای فریبنده او بر آدمی بحث گسترده‌ای داشتیم، ولی باید دانست که در مقابل آن لطف الهی هم همیشه شامل اهل ایمان است که مانع اِعمال نفوذ شیطان و تسلّط او بر آدمی می‌باشد، همچنانکه در پیرو همین آیه مورد تفسیر اشاره می‌فرماید:

اگر فضل و لطف الهی شامل شما نمی‌گردید و دستوراتی به شما نمی‌داد که موجب پاکی و صفای شما گردد هیچیک از شما پاک و صافی نمی‌شدید و یا به اعتبار دیگر: هیچیک از شما از وسوسه‌های شیطان در امان نبودید، امّا خداوند به لطف خودش هر که را که خواهد تزکیه می‌کند و به کارهائی وامی‌دارد که پاک شود و صفای درون پیدا کند و او سبحانه و تعالی چیزهائی را برای بندگان اراده می‌کند که خلاف اراده شیطان است.

دخالت مستقیم شیطان در مشاجره و گفتگوها

از جمله مواردی که شیطان دشمنی خود را با انسان آشکار می‌سازد و مترصد بهره گیری از اهداف پلید خود می‌باشد، زمانیست که بتواند مردم را به جان هم انداخته و با یکدیگر از طریق مختلف گلاویز نماید، در این موقع است که در اولین مرحله سعی خود را بکار برده که از راه مخاصمه و مشاجره و گفتگوهای تند و ناروا ایجاد خصومت و خشونت نماید و با طرفین مخاصمه حق را به صورت باطل و باطل را به جای حق وانمود سازد.

و از این راه گاه می‌شود بین دو نفر یا دو قبیله، بلکه چندین گروه و هزاران نفر را گمراه کرده و در میان آنها جنگ و جدال و خونریزی راه بیندازد.

اینستکه قرآن مجید در رابطه با این امر هشدار داده و روی سخن به رسول اکرم می‌فرماید:

وَقُلْ لِعِبادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، إِنَّ الشَّيْطانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوّاً مُبِيناً [1]

«ای پیغمبر بگو بابندگان من سخنی بگویند که بهترین گفتارها باشد، از آنجهت که شیطان بوسیله سخنهای ناروا در میان آنان کینه و فساد ایجاد کرده آنها را به دشمنی یکدیگر وامی‌دارد، همانا که شیطان همیشه دشمنی سرسخت و آشکار برای انسان بوده است.»

اکنون شاهد کلام در این آیه شریفه همان مسئله بهم‌اندازی و فساد شیطان در گفتگوهای خشونت‌بار و مخاصمت‌آمیز بین مردم است که اهل ایمان باید کاملاً هوشیار بوده و از وساوس و نقشه‌های این دشمن سرسخت برحذر باشند و هرچه می‌توانند روابط حسنه با یکدیگر برقرار نموده و از مشاجره و جدال با هم بپرهیزند.

البتّه از مفاهیم آیه مورد تفسیر چنین برمی‌آید که امر خدایتعالی به گفتار و سخن نیکو، این خود مقدمه‌ای برای انتخاب راه و رسم زندگانی و معاشرت با مردم است که هم گفتار نیکو داشته باشند و هم سخنان نیکو و ارزنده از یکدیگر بشنوند و هرکس می‌داند آنچه در گفتار از فضل و لطف الهی و از اوامر و نواهی او و از تفسیر کتاب آسمانیش بوجه احسن گفتگو بعمل آید، این از بهترین گفتار است و همچنین هر سخنی که از هر جهت توأم با

---

۱ ـ سوره اسراء آیه ۵۳

فضائل اخلاقی باشد و هر گفتگو که مورد رضایت حقتعالی باشد از بهترین گفتار است که استماع این اقوال هم از جانب خداوند تأکید شده است، همچنانکه در آیه شریفه اشاره به این معنا کرده و می‌فرماید:

فَبَشِّرْ عِبادِالَّذینَ یَسْتَمِعُونَ‌الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ ...[1]

«پس بشارت ده بندگانم را که سخن می‌شنوند و از بهترین و نیکوترین آن پیروی می‌کنند ...»

و در پیرو این آیه می‌فرماید: این گروه که نیکو سخنان را پذیرا هستند کسانی می‌باشند که از گمراهی خارج شده و خدا هدایتشان کرده و در زمره خردمندانند.

شاید اشاره این معنا بر آن باشد که آنها دیگر از چنگ شیطان رها شده و از وساوس او برکنارند و پیرو راه راست و منویات الهی شده‌اند.

---

۱ ـ سوره زمر آیه ۱۸

هرگز دشمن خود را دوست خود نگیرید

این امری مسلّم است که سزاوار نیست کسی با دشمن خود که یقین دارد هرگز به او وفاداری و محبّت ندارد طرح دوستی و محبّت بیندازد و یا او را ولی و سرپرست خود قرار دهد، نمی‌دانم این شعر معروف را شنیده‌اید که شاعر می‌گوید:

با بدان بد باش و با نیکان نکو جای گُل، گُل باش و جای خار، خار

آری دلیلی ندارد که کسی با دشمن سرسخت و قسم‌خورده با علاقه شدید دوستی و محبت نشان دهد، این درست نیست، آدم عاقل از دشمن خود فرار می‌کند.

بنابرآنچه تاکنون مطالبی در این کتاب خوانده‌اید، هیچ موجودی زیان‌بارتر و خصومت‌انگیزتر از شیطان برای انسان نیست، عداوت او از نخستین روز آفرینش آدم شروع شده و در همان مرحله اول که از فرمان حقتعالی که در برابر سجده کردن بر آدم امتناع ورزید خصومت او ظاهر گردید، بخصوص آنکه سوگند یاد کرده که دشمنی خود را بر آدم و فرزندانش تا روز معلومی ادامه دهد.

پس این موجود شریر بر سر گفته خود ایستاده و کوچکترین فرصت را برای اِعمال عداوت و گمراهی آدمی از دست نخواهد داد، بنابراین نمی‌توان چنین موجودی را به عنوان رفیق شفیق و دوست و ناصح دلپذیر پذیرفت و او را ولی و سرپرست خود قرار داد، یعنی در واقع و حقیقت امر دوستی و محبت و ولایت از آن خدا و اولیاء حق است، همچنانکه قرآن مجید در جائی در ارتباط به این معنا دربارهٔ پیروان شیطان بروجه توبیخ‌آمیزی می‌فرماید:

... اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِياءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ، بِئْسَ لِلظّالِمينَ بَدَلاً [1]

«آیا ابلیس و فرزندان او را به جای من و اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالیکه دشمن شما هستند، آنان چه جانشینهای بدی برای ستمکارانند» (یعنی شیطان و فرزندانش را به جای خدا پذیرا شدن بسیاربد است).

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: آیا از فرمان ابلیس و فرزندان او پیروی کرده آنها را رهبر خود قرار می‌دهید و با اطاعت آنها نسبت به آنها اظهار دوستی می‌نمائید و از اطاعت

---

۱ ـ سوره کهف آیه ۵۰

من خودداری می‌کنید، مگر نمی‌دانید که آنها دشمن شما هستند.

بیشتر مفسّران آیه شریفه را چنین تفسیر کرده‌اند: این جمله تقریر بر ماحصل واقعهٔ ابلیس و آدم است که به استفهام انکاری تعبیر شده است، و حاصل معنا بر اینستکه: شما می‌توانید از داستان آدم و ابلیس نتیجه بگیرید بر اینکه، نباید ابلیس و ذریّه او را اولیاء خود بگیرید با آنکه آنها دشمنان شما بنی نوع بشرند.

بنابراین پس مراد به ولایت، ولایت اطاعت خواهد بود، چون کفار شیطانها را در آنچه به سویش دعوت می‌کنند اطاعت می‌کنند، و خدا را در آنچه به سویش می‌خواند اطاعت نمی‌کنند.

امّا قبلاً در مقدمه این آیه بحثی دربارهٔ سرپیچی ابلیس از سجده کردن بر آدم گذشت، ولی در اینجا شاهد کلام در این مورد است که چه شخص عاقلی دشمن خود را که از روز نخست کمر همّت به نابودیش بسته به عنوان دوست و راهنما برای خود انتخاب می‌کند، و این کمال بی‌خردی است که کسی خود را در چنگال دشمن بدسگال و بی‌رحم اندازد.

قرآن مجید مکرّر این معنا را بر وجوه گوناگون تصریح کرده و خصومت شیطانرا بر آدمی تأیید می‌نماید، همچنانکه جائی می‌فرماید:

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ [1]

«همانا که شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن خود بدانید، او فقط پیروانش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان دوزخ باشند»

تأکید این آیه شریفه بر اینستکه: شیطان را هرگز دوست خود نگیرید، و از او حذر نمائید، بر او بهیچوجه اعتماد نکنید، چون او شما را به آرزوها و تمایل به زرق و برق دنیا دعوت می‌کند و می‌خواهد که شما را در آتش دوزخ ملازم با خود نماید.

شیطان است که دنیا را در نظر شما جلوه داده و از امر آخرت منصرف می‌نماید، همچنان او شما را به کارهای زشت و ناپسند وادار کرده و از کارهای خیر و نیکو بازمی‌دارد، این موجود پلید به جز اغواءکردن و گمراه ساختن انسانها کاری ندارد، تمامی همّ او بر اینستکه نگذارد حتی یک انسان به سعادت زندگی و حسن عاقبت برسد، اینکه در آیه می‌فرماید: (شما هم او را دشمن خود بگیرید) اشاره بر اینستکه از پذیرفتن دعوتش به

---

۱ ـ سوره فاطر آیه ٦

سوی باطل اجتناب کنید و از پیروی کردن از او خودداری نمائید و از شرّ او به خدا استعاذه کنید.

بنابراین نباید بهیچوجه از خصومت این دشمن غدّار غافل گردید، همچنانکه مکرّر بر مکرّر در قرآن مجید از او به عنوان «عَدُوٌّ مبین» یاد شده است، و شاید روایتی که در بعضی از تفاسیر از امام علی‌علیه‌السّلام نقل شده است برای هشیاری ما کافی باشد که فرمود:

مادامی که شیطانرا مرده نمی‌بینید از مکر و فریب و نقشه‌های او ایمن نباشید!

در پایان این بحث بی‌مورد نیست که بدانیم، آنها که در وادی ضلالت و گمراهی افتاده و شیطانرا ولیّ خود قرار داده و دوست خود می‌گیرند، از کار خود چه می‌پندارند و چه گمانی پیش خود در این امر دارند، در این معنا قرآن مجید درشأن گروهی از آنها که دوستی شیطانرا بر دوستی خدا ترجیح دادند، می‌فرماید:

... إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ [1]

«آنها شیاطین را به جای خداوند اولیای خود انتخاب کردند و چنین گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند»

و بیان این معنا صریحتر آنستکه: آن گروه که شیطانرا اولیاء خود قرار داده‌اند و بگفته او عمل کردند، یعنی قبول هدایت ننمودند و خود را به وادی ضلالت انداختند و به جای اطاعت از خدا اطاعت از شیطان کردند آنها چنین گمان می‌کردند که راه‌یافتگانند و احتیاج به هدایت و توفیق الهی ندارند.

در تفسیر نمونه: اشاره‌ای بر این معنا دارد بر اینکه کسانی که در طغیان و گناه فرو روند، و آنچنان غرق فساد و تباهی و انحراف و بت‌پرستی گردند که حسّ تشخیص آنها به کلی دگرگون شود، زشتیها را زیبائی و گمراهی‌ها را هدایت پندارند، و در این حال درهای هدایت به روی آنها مسدود خواهد شد، و این همان چیزی است که خودشان برای خویشتن فراهم ساخته‌اند.

صاحب تفسیرالمیزان، در این معنا می‌گوید: انسان وقتی براه باطل افتاد و از حق دور شد مادامیکه اعتراف به باطل‌بودن آن داشته باشد و حق را از یاد نبرده باشد، امید برگشتن به حق در او هست، و امّا اگر کارش به جائی رسید که به حق بودن باطل ایمان پیدا کرد و معتقد

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۳۰

شد که راه هدایت همان راهی است که او می‌رود، آنوقت است که در گمراهی استوار شده و ضلالتش حتمی و برای همیشه امید رستگاریش قطع می‌گردد (پس چنین پنداری که گمان کند عمل بد و باطلش عمل نیکو و حق است، این خود از لوازم ضلالت او می‌باشد)

در هر حال بسیار عجیب است برای آنانکه بدترین کار را انجام می‌دهند و چنین می‌پندارند که بهترین کار را کرده‌اند، و قرآن مجید هم در جائی این معنا را متذکّر شده و می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً [1]

«بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم چه کسانی هستند، آنها که تلاش و کوشش خود را در زندگی دنیا به هدر داده و کارهائی انجام می‌دهند و به گمان خود که کار نیکی انجام داده‌اند»

بنابراین باید دانست که ارتباط این آیه با آیه مورد بحث بسیار روشن است که می‌فرماید: کسانی که شیاطین را اولیاء خود قرار داده‌اند چنین گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند در حالیکه این معنا با توجه و تطبیق به سیاق این آیه چنین می‌رساند، که پیروان و دوستان شیاطین در زمرهٔ زیانکارترین مردم هستند و دچار بدترین حالتی می‌باشند که در امر ضلالت و گمراهی قدرت تشخیص خوب و بد از آنها سلب شده است.

---

۱ ـ سوره کهف آیه ۱۰۴

توجه داشته باشید شیطان شما را از راه حق منحرف نسازد

حال که دانسته شد شیطان دشمنی بزرگ برای انسان است، باید توجه داشت که او چگونه و از چه راه خصومت خود را بر آدمی اِعمال می‌دارد.

آنچه که مسلّم است اوّلین اقدام و نقشه‌های شوم او جلوگیری از مسیر حرکت بندگان خدا به سوی راه راست و اصرار او به کشانیدن آنها به انحراف و بازداشت از طریق راه حق است.

این معنا روشن است که منظور از خلقت جن و انس همان پرستش و عبادت حقتعالی می‌باشد که لازمه این امر اعتقاد به موارد و مراحلی چند از اصول عقاید است که اصل اوّل آن اعتقاد به خدا و آنچه از اوامر و نواهی که برای بندگان مقرر فرموده است می‌باشد.

گو اینکه آدمی از نظر برهان عقل و فطرت در مرحله خداشناسی قدم گذاشته باشد و اعتقاد خود را بر این امر پایه گذاری کرده باشد، ولی شیطان در بعض دیگر از مراحل اصولی او را به انحراف کشیده و ایجاد وسوسه می‌نماید و حتی‌الامکان درصدد است که مانع نجات و رسیدن به مرتبه فوز و رستگاری هر یک از افراد بشر باشد، چون هدف شیطان کشانیدن آدمی به همراه خود در دوزخ در مقام خلود به جایگاه خود است و علاقه دارد با پیروان خود در آن حیات جاوید و پرمشقت با هم در سوز و گداز باشند.

اینست که خدایتعالی در چند مورد به مضامین گوناگون به مردم دنیا گوشزد می‌فرماید که مواظب خود باشید، شیطان می‌خواهد شما را در غفلت و بی‌خبری از امر آخرت نگاه دارد تا به هر طریق ممکن منویات خود را در آن سوگندی که یاد کرده است به مرحله اجراء گذارد، همچنانکه در جائی فرمود:

وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ [1]

«متوجّه باشید شیطان شما را از راه خدا بازندارد و شما را از توجّه به سرنوشتتان در رستاخیز غافل نسازد که او دشمنی آشکار برای شما است».

در تفسیر نمونه در ذیل آیه شریفه آورده است: شیطان عداوت و دشمنی خود را از

---

۱ ـ سوره زخرف آیه ۶۲

روز نخست یکبار به هنگام وسوسه پدر و مادرتان آدم و حوّا و اخراج آنها از بهشت نشان داد، و بار دیگر به هنگامی که سوگند یاد نمود که همه فرزندان آدم را جز «مخلصین» گمراه خواهد ساخت، پس چگونه در برابر چنین دشمن قسم‌خورده‌ای خاموش می‌نشینید و به او اجازه می‌دهید که بر قلب و روح شما مسلّط گردد و با وسوسه‌های مداومش شما را از راه حق بازدارد.

آری، او می‌خواهد شما را از نزهتگاه جنان در دار آخرت محروم سازد و به جایگاه دائمی خود به مرتبه وحشت‌زای دوزخ رهسپار نماید، پس بهیچوجه تابع فریب و وسوسه‌های او نشوید.

عمل شیطان چیست؟

تمام نزاع و جدالها که در عالم اتفاق می‌افتد مسبب آن شیطان است، چون مبنای عمل او بر خصومت و دشمنی بوده و اصلاً اساس کار خود را بر عداوت و بهم‌اندازی بنیان نهاده است، حتی جنگهای بزرگی که در جهان به وجود می‌آید مقدمات آنرا شیطان فراهم کرده و برنامه‌ریزی می‌نماید.

چون اصل منظور او غافل کردن مردم از راه حق و حقیقت و دورنمودن آنان از طریق صلح و آرامش است. شیطان است که در دلها ایجاد حقد و حسد و کینه کرده و مقدمه دشمنی را فراهم می‌سازد.

نشنیده‌اید که در داستان حضرت یوسف علیه‌السّلام بعد از آنکه او رؤیای خود را برای پدرش یعقوب تعریف کرد، پدر به او گفت:

قَالَ یٰابُنَیَّ لاٰتَقْصُصْ رُءْیٰاکَ عَلیٰ اِخْوَتِکَ فَیَکِیْدُوا لَکَ کَیْداً اِنَّ الشَّیْطٰانَ لِلْاِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِیْنٌ [1]

«گفت: ای فرزندم خواب خود را برای برادرانت نقل مکن که مکر و حیله کنند برای هلاکت تو، به وسوسه‌های شیطان، همانا که شیطان دشمنی گمراه کننده و آشکار است»

در اینجا اشاره معنا بر اینستکه شیطان منتظر بهانه‌ای است که وسوسه‌های خود را آغاز کند و به آتش حقد و کینه و حسد دامن زند و خصومتی در میان برادران یوسف ایجاد کند که سالها پدر خود را به درد فراق مبتلا ساخته و خودشانرا هم از اهلبیتی خاندان مقام نبوّت دور سازد.

در تفسیر، المیزان، در ذیل این آیه شریفه آورده است: اینکه حضرت یعقوب کلام خود را با جمله: (اِنَّ الشَّیْطٰانَ لِلْاِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِیْنٌ) تعلیل و تأکید کرد و خاطرنشان ساخت که کید برادران غیر از کینه‌های درونی یک سبب خارجی دارد که کینه آنانرا دامن زده، آتش دلها را تهیج می‌کند تا آن حسد و کینه اثر سوء خود را کرده باشد و او شیطانی است که از روز نخست دشمن انسان بوده، حتی یکروز هم حاضر به ترک دشمنی نشده و دائماً با وسوسه و تسویلات خود آدمیان را تحریک می‌کند که از صراط مستقیم و راه سعادت به

---

۱ ـ سوره یوسف آیه ۵

سوی راه کج و معوجی که به شقاوت دنیائی و آخرتی آدمی منتهی می‌شود منحرف شود، آری او با همین وسوسه‌های خود میانه پدرها و فرزندان را بر هم زده دوستان یک جان در دو بدن را از هم جدا می‌کند و مردم را گیج و گمراه می‌سازد.

البتّه همانطور که قبلاً خواندید شیطان همیشه در کارهای انبیاء نقش خود را بیشتر بازی می‌کند، همچنان که در داستان آدم خواندید که او در اوّلین مرحله خصومت خود چه غوغائی برپا نمود و چه بسیار در زمان پیامبران دیگر از هر طریق به خصومت خود ادامه داد، چنانکه در داستان حضرت موسی‌علیه‌السلام که در قرآن آمده است می‌خوانید: بعد از آنکه موسی دو مرد را دید که در حال جنگ و نزاع هستند که یکی از آن دو از پیروان خود و دیگری از دشمنانش بود به کمک پیرو خود آن دشمن قبطی را از پای درآورد و سپس گفت:

قٰالَ هٰذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ [1]

«اشاره بر اینکه این دعوا از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده‌ای آشکار است»

یا به اعتبار دیگر: آن نزاع از عمل شیطان ناشی گردید که میان آن دو اتفاق افتاد و منجر به قتل شد.

در حدیثی که در «عیون‌الاخبار» از امام علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام در تفسیر این آیه آمده است، چنین می‌خوانیم: منظور از هٰذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می‌شود بنابراین معلوم گردید که کار شیطان همه در جدال و نزاع و خصومت است.

---

۱ ـ سوره قصص آیه ۱۵

خدایتعالیٰ هشدار می‌دهد که از شیطان اطاعت نکنید

در داستان رستاخیز چنین آمده است، که خدایتعالی با خطابی تحقیرآمیز اهل دوزخ را سرزنش کرده، و می‌فرماید: امروز جدا شوید از صفوف اهل ایمان، که این جدائی در آن روز علاوه بر درد و رنج عظیم دوزخ خود یکنوع مجازات برای گناهکاران و پیروان شیاطین است و مقدمه رهسپاری آنها به دوزخ و عذاب جاوید می‌باشد، سپس خدایتعالی در آیه بعد باز بروجه توبیخ و سرزنش به آنها می‌فرماید:

اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یٰابَنِی آدَمَ اَنْ لاٰتَعْبُدُواالشَّیْطٰانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ [۱]

«آیا با شما عهد نبستم و نگفتم که ای فرزندان آدم شیطان را پرستش و اطاعت نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است»

این عهد و پیمان الهی از طریق گوناگون از انسان گرفته شده و بارها این معنا راگوشزد فرموده است، همچنان همان عهدی که خدایتعالی به زبان انبیاء و رسولان خود به بشر ابلاغ فرمود و تهدید کرد آنانرا بر اینکه دنباله‌رو شیطان نباشید، نخست آن روز که فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند، این خطاب به آنها رسید:

یٰابَنی آدَمَ لاٰیَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطٰانُ کَمٰا اَخْرَجَ اَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ... [۲]

«ای فرزندان آدم، زنهار که شیطان فریبتان ندهد، همانطور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد ...»

تفسیر این آیه شریفه بروجه گسترده‌تری در همین کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

ولی بعضی از مفسّران چنین گفته‌اند: که مراد بعهد نامبرده عهدی است که خدایتعالی در عالم ذر از انسانها گرفت و فرمود:

اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قٰالُوا بَلیٰ

«آیا من پروردگار شما نبودم ؟ گفتند آری بودی»

امّا در معنای پرستش و اطاعت از شیطان مطالب دیگری می‌باشد که در جای دیگر به آن اشاره خواهد شد، ولی در اینجا در پیرو آیه اوّل مورد بحث، جالب آنستکه خدایتعالی

---

۱ ـ سوره یس آیه ۶۰ ۲ ـ سوره اعراف آیه ۲۷

اشاره می‌فرماید: مگر نگفتم اینکه مرا بپرستید که صراط مستقیم تنها همین است، و مگر این شیطان نبود که گروههای بسیاری از شما را گمراه کرد، آیا هنوز هم بهوش نمی‌آئید، قوله تعالی:

وَلَقَدْ اَضلَّ مِنْكُمْ جِبلاًّ كَثِيراً اَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ

اشاره بر اینکه: آیا نمی‌بینید شیطان چه غوغا و آشوبی بپا کرده و چه بر سر پیروان خود آورده است، گروه بسیاری را به بدبختی و خاک سیاه نشانیده و همه را به سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار کرده است.

پس این هشداری از جانب حقتعالی برای هر دوران از روزگار است که مردم دشمن خود را بشناسند و بدانند که دوستی و پیروی از او مساویست با اقامت در دوزخ و گرفتاری رنج و مشقت در یک حیات جاوید.

موفقیّت شیطان در اجراء چه برنامه‌ای است ؟!

شیطان همیشه طرح‌های گوناگونی برای گمراهی آدمی دارد که هر یک را به موقع خود به مرحله اجراء درمی‌آورد، همچنان اوّلین برنامه خود را روی مسئله نفی توحید و جدائی از خدا و کشانیدن بندگان به سوی کفر و شرک پیاده می‌کند، چون می‌داند که خدایتعالی تمام گناهان بندگانرا پس از توبه می‌آمرزد غیر از گناه شرک، لذا او تمام سعی خود را بر آن معطوف می‌دارد که بندگان را به سوی شرک و بت‌پرستی کشانیده و با خود محشور گرداند!

ببینید دربارهٔ مشرکان چگونه نقشه‌های پلید خود را طرح‌ریزی کرده و آنها را به گمراهی می‌کشاند، چگونه آنها را با القاآت خود متوجه می‌سازد که خالق جهان هستی را رها کرده و در برابر عظمت او بر موجوداتی که آفریده اوست و یا بر مصنوعاتی که خود ساخته و پرداخته‌اند، همچنان سر تعظیم فرود می‌آورند که کمترین اثر مثبتی ندارند و کاری از دست آنها ساخته نیست.

شیطان چگونه در نظر بت‌پرستان بتهای آنان را جلوه داده که غیر از بتها چیز دیگری را نمی‌خوانند.

خوب توجه داشته باشید وقتیکه شیطان تیشه به ریشه اصل دین وارد آورد و خدا را در مرحله اوّل از اصول اعتقادات بندگان حذف نماید، این دیگر در همان نخست به هدف شوم خود رسیده است.

اگر به حالات مشرکان از نظر قرآن مجید توجه داشته باشید، این معنا بر شما روشن خواهد شد، که خدایتعالی در چند آیه مترادف برنامه اجرائی شیطان را در رابطه با این امر یادآور شده و در اوّل می‌فرماید:

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَاناً مَرِيداً [1]

«مردم بت‌پرست جز زنان و جز شیطان سرکش را نمی‌خوانند»

اشاره بر اینکه مشرکین نمی‌خوانند کسی را به جای خدا مگر موجوداتی را که هیچ اثری ندارند و همیشه تحت‌تأثیر عوامل دیگرند و همچنین آنها به جای خدا شیطان مردود و

---

۱ ـ سوره نساء آیه ۱۱۷

بی‌خیر را می‌خوانند.

در اینجا منظور از زنان بتهائی می‌باشند که به نام زنان نامگذاری شده، همچنان بتهای: لات و عزّی و منات و غیره، که در آن دوران هر طایفه‌ای از عرب بتی داشت که به اسم مؤنّثی نامگذاری کرده بود و این خود از نقشه شیطانی بود که آنها را به پرستش بتان خودساخته وادارد و در واقع آنها را به پرستش خود دعوت نماید.

اینستکه خدایتعالی در پیرو آیه بر شیطان لعنت فرستاده و اشاره به صفات و اهداف او در عداوت خاصی که با فرزندان آدم دارد کرده، و می‌فرماید:

لَعَنَهُ‌اللّٰهُ وَ قٰالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً

«خداوند او را از رحمت خویش به دور ساخته و او گفت: از بندگان تو بهره‌ای کسب خواهم کرد»

و آن بهره آنستکه گفت: پیروان و دوستان خود راگمراه کرده همه را اغوا می‌کنم و به سوی بدبختی و رنج دوزخ می‌کشانم. آنها را به آرزوهای بیهوده سرگرم می‌سازم همچنانکه دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، یا به اعتبار دیگر آرزو و هوسهای باطل را در دل آنها می‌افکنم و شهوات و زیورهای دنیا را چنان در نظرشان می‌آرایم تا از اطاعت خدا بازداشته شوند.

و امر می‌کنم آنانرا تاگوشهای چهارپایان را بشکافند (که اینهم یکی از حقّه‌بازیهای شیطان است که با القاء خرافات پیروان خود را در آن زمان بدینوسیله گمراه و اغواء می‌کرد)

و باز شیطان ادامه می‌دهد که: به پیروان خود امر خواهم کرد که دین خدا را تغییر دهند، حلال را حرام و حرام را حلال نمایند، یا بر این معناکه دستور می‌دهم خلقت خدا را تغییر دهند. که منظور از آن تغییر فطرت توحید و فرمان خدا است.

بنابراین در پیرو این آیات که عمل شیطان را در اغواگری افشاء کرده است می‌فرماید:

وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطٰانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِيناً

«هرکس شیطان را بجای خداوند به عنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیانی آشکار برده است»

بقول صاحبان تفاسیر: در اینجا باید گفت، کدام زیانی از تبدیل بهشت به دوزخ بزرگتر و کدام معامله از مبادله خشنودی خدا به خشنودی شیطان زیان‌بخش‌تر خواهد بود !!.

در پایان این آیات که قرآن مجید در سه مورد دربارهٔ حالات شیطان و اعمال او نسبت

به بندگان اشاره‌هائی کرده است، سپس می‌فرماید:

يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُوراً

«و آنها را به آرزوهای دروغ و طولانی سرگرم کرده و به امور باطل مشغول می‌سازد، و این وعده‌های شیطان جز فریب و نیرنگ چیز دیگری نیست و هیچ حقیقتی ندارد».

و حاصل: آنانکه به اطاعت شیطان درآمدند و او را یار و ولی و سرپرست خود دانستند و خدا را به دست فراموشی سپردند جایگاه آنها دوزخ و هیچ راه فراری ندارند.

شیطان اولیاء خود را می‌ترساند!

یکی از اهداف امور اجرائی شیطان برای گمراهی پیروان خود ترسانیدن آنها از موارد گوناگون است، همچنان توهّماتی بوجود می‌آورد که آدمی را از هرگونه حرکت به سوی خدایتعالی بازدارد، هرکس بخواهد هر کار خیری انجام دهد، شیطان بنحوی از آن جلوگیری کرده و او را بازمی‌دارد، اگر کسی بخواهد در راه خدا انفاق کند و یا به مستمندان کمکی نماید، او را وسوسه کرده و القاآتی می‌کند که اگر چنین کنی خود فقیر و محتاج می‌شوی، یا اگر کسی خود را برای هرگونه عبادت آماده کند او را به سستی دعوت کرده و از بیماری و مرض می‌ترساند، حتی نمی‌گذارد که یکی از فرائض که امر به معروف و نهی از منکر است کسی انجام دهد و او را به بلیه و گرفتاری هشدار می‌دهد، و خلاصه اگر کسی بخواهد به سوی جهاد و دفاع قیام کند او را به نابودی و از دست‌دادن جانش می‌ترساند، و در این گونه موارد در قرآن مجید آیاتی آمده است که از جمله در جائی می‌فرماید:

إِنَّما ذٰلِكُمُ الشَّيْطٰانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيائَهُ فَلاٰ تَخٰافُوهُمْ وَ خٰافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ [1]

«همانا که شیطان است که دوستان خود را می‌ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید»

با آنکه این آیه شریفه دنباله آیاتی نازل شده که دربارهٔ جنگ و جهاد می‌باشد، و اشاره این معنا بر آنستکه شیطان صفتان به دستور شیطان مسلمانان را در صحنه جنگ از قدرت لشکر قریش می‌ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف نمایند.

امّا عمومیت معنا در آیه بروجهی است که مصداق آن در عمل خود شیطان و شیطان‌صفتان ظاهر است که همیشه در هر مورد آدمی را از کار خیر و از اطاعت امر خدا بازمی‌دارند.

پس بنابراین اهل ایمان نباید به وسوسه‌های شیطان توجهی داشته باشند، و اگر در قلب کسی ترس از غیر خدا پیدا شود نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه‌های شیطان در او می‌باشد، چون ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست و قدرت هیچکس در هیچ اموری مؤثر

---

۱ ـ سوره آل عمران آیه ۱۷۵

نمی‌باشد.

در تفسیر المیزان، و در ذیل این آیه شریفه آورده است: اشاره این آیه بر کسانی است که با مقالات و گفتارهای خود روحیه مؤمنین را تضعیف نموده و می‌گفتند آنچه راکه نباید بگویند، و اینجا از مواردی است که قرآن کلمه شیطان را بر ایشان اطلاق نموده، چنانکه همین مطلب از آیه: مِنْ شَرِّالْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، ظاهر می‌شود. و در آن تفسیر اضافه می‌کند: در ادامه این آیه مطلب تأیید می‌شود که می‌فرماید: فَلاٰ تَخافُوهُمْ یعنی مترسید از این مردمی که با گفتارهای خود مشغول سمپاشی هستند زیرا آنان شیطانند.

بنابراین می‌توان گفت که مردم شیطان صف بسیارند که در هر دوران اهل ایمانرا در بسیاری از موارد ترسانیده و از راه حق منحرف می‌سازند.

سازگاری با شیطان موجب ریاکاری است

گاهی شیطان دوستان خود را بکار ظاهراً خیر و به عبادت وادار می‌کند، ولی آن عبادتی که توأم با ریا و خودپسندی و موجب غرور و تکبر است، و هیچگونه ارزشی از نظر خدایتعالی بر آن مترتب نیست، چه بسا اشخاص نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و در مجالس دینی حاضر می‌شوند حتی در مراسم حج شرکت می‌کنند، ولی متأسفانه آنان جز برای خودنمائی و برای آنکه مردم آنها را خوب بدانند و یا از این طریق احترامی برای خود قائل شوند نیت آنها چیز دیگری نیست و همچنین چه بسا افرادی از اموال خود برای نشان‌دادن به مردم و حسن شهرت انفاق می‌کنند و حتی مسجد می‌سازند و بناهای خیریه ایجاد می‌کنند ولی صرفاً به قصد ریا و خودنمائی بوده و هیچگونه قصد قربت و خداجوئی ندارند، و همچنین است اگر کسی در امر جهاد غیر از برای رضای خدا و به قصد تقرب قیام نکند بطور مثال نیت او برای کسب غنائم باشد یا برای تحصیل مقام و ترفیع مرتبه باشد اینهم از وساوس شیطانی و هیچ اثری در امر عبادت بر آن مترتب نیست.

و این از القاآت شیطان است که اعمال صالح را به اعمال غیرخالص مخلوط کرده و نتیجه کلی را از بین می‌برد و چون این موجود پلید همیشه اطراف کسانی است که می‌خواهند کار خیری انجام دهند و او جداً مترصد است که آنها را بازداشته و یا کار آنها را بی‌ثمر نماید، لذا قرآن مجید در یکی از موارد آن اشاره‌ای دارد و می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطٰانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاءَ قَرِيناً [1]

«و کسانیکه اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کنند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند، شیطان رفیق و همنشین آنها بوده و کسیکه شیطان قرین او باشد، بدقرین و همدمی انتخاب کرده است»

اشاره‌ای که در این معنا به کار رفته ابعاد گوناگونی دارد که شاید از یک بُعد گواه بر این باشد:

---

۱ ـ سوره نساء آیه ۳۸

کسانی که اموال خود را برای پیشبرد مقاصد ضدّالهی به مصرف می‌رسانند، یا برای بازداشتن مردم از راه حق به وسیله دارائی خود هزینه‌هائی متقبّل می‌شوند که مورد تحسین هم‌مسلکان خود قرار گیرند، این گروه عذاب خوارکننده‌ای در انتظار آنهاست.

یا به اعتبار دیگر؛ می‌توان گفت: کسانی که اموال خود را از نظر تظاهر دروغ در مواردی بخشیده و یا مصرف می‌کنند در حالیکه به خدا و روز قیامت ایمان ندارند، کار آنان به دستور و اطاعت شیطان می‌باشد، و آن کس که شیطان با او ندیم و همنشین است طالع بدی داشته و بدقرین و ندیم نامیمونی دارد.

البتّه در شرح این موضوع موارد دیگری هست که ذکر آنها به طول می‌انجامد، همچنانکه در هر دوران مشاهده می‌شود که بعضی از روی مخالفت و ستیز با اسلام علیه مسلمین از اموال خود هرگونه هزینه تبلیغاتی متحمّل شده، حتیٰ برای تهیّه اسلحه و مهمّات و امور دیگر در راه مبارزه با اسلام وجوهات قابل ملاحظه‌ای به مصرف می‌رسانند که این عمل غیر از راهنمائی شیطان چیز دیگری نیست، چون همانطور که قبلاً گذشت شیطان عامل اصلی جنگ و جدال و خصومت است.

شیطان عامل اصلی در گمراهی آدمی است

هر عمل زشت و ناروائی که از انسان سرمی‌زند، با آنکه شیطان برای او دام گسترده است، ولی باید بداند مسئولیّت عاقبت وخیم آنرا خود بعهده گرفته است، از آنجهت که خدایتعالی بارها هشدار داده است که شیطان آدمی را به بیراهه کشانیده و گمراه می‌سازد.

و در این امر حجّت بر اهل عالم تمام شده است که هر کس باید بداند به مجرد خلافکاری و تمرّد از امر حق مواجه با شیطان بوده که همیشه ملازم با اوست و او را به بیراهه و گمراهی می‌کشاند، همچنانکه قرآن مجید در پیرو یکی از آیات می‌فرماید:

... وَ یُرِیدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعیداً [۱]

«شیطان می‌خواهد بوسیله آرایشگریهای خود آنها را از راه حق گمراه کرده و به بیراهه‌های دوری کشاند»

البته کل این آیه شریفه شأن نزول جداگانه‌ای دارد که اشاره دربارهٔ کسانی می‌باشد که در هر دوران می‌خواهند حکام باطل و طاغوتیان را در کارهای خود به داوری بطلبند، در حالیکه دستور حقتعالی بر این است که اطاعت از طاغوت و یا هر حاکم بغیر حقی نباید کرد، و این همان تحریکات شیطانی می‌باشد که می‌خواهد مردم را در این امر گمراه کرده و به سوی حکام باطل کشاند، یعنی این متمم از آیه دلالت بر این دارد که داوری و حکم طاغوت نتیجه اغواء و القاء شیطان است که حاصل آن گمراهی و ضلالت از راه حق و حقیقت می‌باشد.

امّا شاهد کلام در اینجا تنها منظور از دام‌گستری شیطان در هر مورد است که دانسته شود آن رانده شده از درگاه الهی همیشه درصدد خذلان و درماندگی آدمی است، همچنانکه قرآن مجید در جای دیگر صراحتاً می‌فرماید:

... وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْاِنسانِ خَذُولاً [۲]

«شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است»

اشاره این معنا بر آن است که: شیطان انسان را در وادی هلاکت فرومی‌گذارد و او را به

---

۱ ـ سوره نساء آیه ۶۰ ۲ ـ سوره فرقان آیه ۲۹

بیراهه‌ها و مناطق خطرناک کشانیده و در آن مسیر سرگردان نموده به گمراهی می‌کشاند و بعد از آن او را رها کرده خوار و ذلیل می‌سازد.

و همچنین می‌توان گفت: که شیطان پیوسته آدمی را به مخالفت امر خدا و رسول وسوسه کرده و چون او را در این دام بلا افکند از او تبرّا می‌جوید.

کید و تزویر شیطان ضعیف است!

از آنجاکه شیطان همیشه آدمی را به سوی فساد و فحشاء می‌کشاند، و مانع آن است که هر کس در راه خدا و دین قدم بردارد، پس از جهت مقابله با او لازمه این امر بر آن است که آدمی باید تا سرحد پیروزی با او مبارزه کند و حتی با پیروان او هم به مخاصمه و جدال برخیزد، چون تابعان شیطان همان پیروان راه ضلالت و گمراهی هستند که به فرمان او در راه کفر و طغیان قدم برمی‌دارند، و این مسئولیت بعهده اهل ایمان است که تا سرحد قتال به آنان مبارزه نمایند، همچنانکه در رابطه با این امر خدایتعالی در جایی می‌فرماید:

... فَقَاتِلُوا اَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفاً [1]

«پس با دوستان شیطان پیکار کنید، همانا که نیرنگ و تزویر شیطان ضعیف است»

با آنکه خدایتعالی در این آیه شریفه در اول مجاهدان را برای امر جهاد ترغیب می‌کند و چنین اشاره می‌فرماید: آنانکه ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند، و آنانکه کافر شدند در راه شیطان می‌جنگند، پس اهل ایمان را تأکید می‌فرماید که جهاد کنید با دوستان و پیروان شیطان و از آنها هیچگونه هراس و وحشت نداشته باشید، و سپس از نظر تقویت روحیه اهل ایمان اشاره می‌فرمایدکه: نیرنگ و تزویر و نقشه‌های شیطان در همه حال و همه وقت سست و ضعیف است، و چنین نیست که گاهی ضعیف و گاهی قوی باشد، و این ضعف کید و تزویر شیطان در تمام موارد مصداق دارد که اهل ایمان باید در مقابل وسوسه‌های او با یک روحیه قوی ایستادگی نمایند و بدانند که قدرت شیطان پوشالی است، و از آن موجود پلید هیچگونه وهم و هراسی نداشته باشند چون تمام قدرتها در دست خداست با توکل بر او سبحانه و تعالیٰ هیچ گزند و آسیبی از ناحیه شیطان و پیروانش به کسی نخواهد رسید.

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده است: دلیل این ضعف و ناتوانی روشن است، زیرا از یک سو افراد باایمان در مسیر اهداف و حقایقی گام برمی‌دارند که با قانون آفرینش هماهنگ و هم‌صداست و رنگ ابدی و جاودانی دارد آنها در راه آزادساختن انسانها و از بین بردن مظاهر ظلم و ستم پیکار می‌کنند در حالیکه طرفداران طاغوت و شیطان

---

۱ ـ سوره نساء آیه ۷۶

صفتان در مسیر استعمار و استثمار بشر و شهوات زودگذری که اثر آن ویرانی اجتماع و بر خلاف قانون آفرینش است تلاش و کوشش می‌نمایند، و از سوی دیگر افراد باایمان به اتکای نیروی معنوی آرامشی دارند که پیروزی آنها را تضمین می‌کند و به آنها قوّت می‌بخشد در حالیکه افراد بی‌ایمان، تکیه گاه محکمی ندارند.

قابل توجه اینکه در این آیه ارتباط کامل «طاغوت» با «شیطان» بیان شده که چگونه طاغوت از نیروهای مختلف اهریمنی مدد می‌گیرد تا آنجا که می‌گوید: یاران طاغوت همان یاران شیطانند، همچنانکه در آیه دیگر این معنا تصریح شده و می‌فرماید:

إِنَّا جَعَلْنَاالشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ [1]

«ما شیطانها را سرپرست و دوست افراد بی‌ایمان قرار دادیم»

از مفهوم این معنا چنین برمی‌آید که ولایت شیاطین در آدمی تنها ولایت و قدرت بر فریب‌دادن کسانی است که ایمان ندارند و شیطانها بر اهل ایمان و متوکّلین بر خدا هیچگونه ولایت و سرپرستی ندارند.

و این مسئله بسیار روشن است که در برابر قدرت ایمان واقعی در آدمی یک قدرت پوشالی نمی‌تواند ایستادگی داشته باشد، چون آنکس که در حقیقت دانست، هیچ چیز در عالم وجود به جز اراده حقتعالی مؤثر نیست او در مقام اطمینان می‌تواند با هرگونه مشکلات و سختیها مقابله کند و در برابر هر مکر و خدعه و تزویر شیطان و یا دشمنان دیگر مبارزه و مقاومت نماید و پیروزی او در راه حق و حقیقت حتمی و بلاتردید بوده و هرگونه موفقیت را برای او حاصل می‌نماید.

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۲۷

وسیله تحریکات شیطان در ایجاد هرگونه خصومت

شیطان بسیار وسائلی دارد که می‌تواند برای ایجاد خصومت و دشمنی و گمراهی افراد عالم و همچنین بازداشتن آنها از طریق هدایت و ایمان مورد استفاده قرار دهد.

گرچه به اعتباری می‌توان گفت: تمام کارهای بد و زشت و ناروا همه از تحریکات شیطان است، چون او عامل اصلی فساد و تباهکاریها و بازدارنده خیر و سعادت بشر است و نقشه‌های او در این مسیر از یک راه و دو راه نیست، گاهی کارهائی انجام می‌دهد و مسائلی را طرح‌ریزی می‌کند که کمتر به فکر آدمی خطور می‌کند.

امّا بعضی از وسائس و وسیله‌های او از نظر اهمیّت که در پیشبرد مقاصد او سهم بسزائی دارد، آنچنان مورد توجه است که خدایتعالی در چند مورد از قرآن مجید بر آنها اشاره فرموده، همچنانکه در جائی صراحتاً می‌فرماید:

یٰا اَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا اِنَّمَاالْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۹۱) اِنَّما یُرِیدُالشَّیْطَانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ‌الْعَدٰاوَةَ وَالْبَغْضٰاءَ فِی‌الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِاللّٰهِ وَ عَنِ‌الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ [۱]

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید: جز این نیست که شراب و قمار و بتها و ازلام (که یکنوع بخت‌آزمائی است که حالت قمار دارد) زشت و پلیدند که از عمل شیطان می‌باشد و از آنها دوری کنید تا رستگار شوید، همانا که شیطان می‌خواهد در میان شما بوسیله شراب و قمار دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد، آیا از آنها دست‌بردار نیستید!»

خوب توجه داشته باشید که تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده و سرانجام فرمان قاطعی برای اجتناب از همهٔ آنها صادر گردیده است.

البتّه در شأن نزول این آیات و همچنین در ارتباط با تفاسیر آنها مطالبی بسیار است که مفسّران بطور گسترده‌ای مورد تفسیر قرار داده‌اند، همچنان مسائلی دربارهٔ موضوع خمر که به معنی تمام مشروبات سکرآور ذکر کرده‌اند و نیز درباره حرمت آن که بعضی ده دلیل بر

---

۱ ـ سوره مائده آیه ۹۰

آن اقامه کرده‌اند، و مسئله دیگر در این مورد که آیا انصاب و ازلام چیست بحث مفصّلی آورده‌اند.

و نیز بعضی این کلمات مذکور را همه مترادف دانسته و حرمت نوشیدن شراب و قمار و کارهای زشت و ناپسند دیگر را در ردیف بت‌پرستی دانسته‌اند.

ولی اکنون چون بحث ما در این کتاب در مسئله شناخت شیطان است، لذا موضوع را در همین مورد ادامه می‌دهیم، تا دانسته شود هر عملی که کار شیطان است حرام می‌باشد، چون نتیجه حاصله از آن در آخرین مرحله آدمی را به هرگونه فساد و فحشاء و جنایت و فسق و فجور می‌کشاند.

و این نکته را هم باید توجه داشت: که اصلاً عمل شیطان و وسوسه‌هائی که انجام می‌دهد یک خصوصیّاتی دارد که هرکس می‌تواند زشتی و پلیدی آنرا درک کند، یعنی در ارتباط با همین آیه مورد تفسیر کارهای شیطان که عبارت از بت‌پرستی و وادارساختن آدمی به خوردن خمر و عمل قماربازی و تمام موارد دیگر که اشاره به آنها شده است کاملاً محسوس و روشن است که طبع آدمی ذاتاً از آنها متنفّر بوده و دوری می‌جوید، یعنی اگر خوب توجه شود فطرت انسان نزدیکی به آنها را جایز نمی‌داند، و اگر می‌بینید کسی مرتکب این اعمال می‌شود همان مسئله پیروی و اطاعت اوامر شیطان است.

امّا اینکه هر کار زشت و ناروائی را نسبت به شیطان می‌دهند، مثلاً آدمی خود شراب می‌خورد و گفته می‌شود که این از عمل شیطان است، این چه معنائی دارد که این کار ناپسند را به گردن شیطان می‌اندازند، البته می‌توان گفت تمام اعمال زشت و ناروا که آدمی انجام می‌دهد از تحریکات شیطان و وسوسه‌های او می‌باشد، ولی نگارنده در این مورد به روایت جالبی در تفسیر، المیزان برخورد کرده که می‌گوید: «اشاره به روایات بسیاری شیطان طرز تهیه شراب را به انسانها یاد داده است، یعنی خودش را به صورت آدمی مجسم ساخته و آنرا تعلیم داده است»

و از این معنا چنین برمی‌آید که شیطان بسیاری از وسائل گناه و معصیت را به آدمی آموخته و در هر مورد راهنمائیهای لازمه را برای مقدمه گناه فراهم می‌سازد.

اکنون در ادامه آیات مورد تفسیر موضوع مهمتری مورد توجه است، که می‌توان گفت عمل شیطان در گمراهی آدمی تنها مسئله نوشیدن شراب و قماربازی و بت‌پرستی و غیره نیست، بلکه با توجه به تفسیر آیه دوم در آن جمله که می‌فرماید ... وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِاللهِ ...

تمام اعمال شیطان روی همین مسئله دور می‌زند که می‌خواهد به هر طریق ممکن آدمی را از راه خدا بازداشته و از راه حق و حقیقت دور نماید، و آیات دیگری با همین مضمون در جای دیگر آمده است.

و این همان چیزی است که شیطان را به اهداف و مقاصد پلید خود می‌رساند، و از همین جهت است که در پایان آیه به عنوان یک استفهام تقریری می‌فرماید: فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ، «آیا از آنها دست‌بردار نیستید، یعنی بعد از آنکه بر معایب این مسائل مطلع شدید آیا جای شک و تردید برای شما باقی مانده ؟ پس چرا دست برنمی‌دارید و از یاد خدا غافل می‌شوید! و با اینهمه عداوتی که شیطان نسبت به شما دارد و موجب گمراهی و بدبختی شما می‌شود آیا هنوز باز شما دنبال‌رو او هستید.

کسیکه از یاد خدا روی گرداند شیطانی بر او گمارده می‌شود

آنچه در این معنا باید در اول توجه داشت آنستکه دانسته شود هر چیزی که انسانرا از یاد خدا غافل می‌سازد همان مسئله دنیاپرستی و پیروی از هوای نفسانی است، که هرکس خود را در این مسیر قرار دهد امکانات بسیاری برای خود در همنشینی با شیطان فراهم کرده است.

چون بزرگترین راهی که انسانرا از یاد خدا غافل می‌سازد همان آثار مرگبار دلبستگی به دنیا و توجه به زر و زینت آن است که او را با خدا بیگانه کرده و با شیطان قرین می‌سازد.

چه خوب که خدایتعالی خصوصیات شیطانرا از هر جهت برای آگاهی انسانها اظهار فرموده و طریق رهائی از شرّ او را با بیانات گوناگون یادآور شده است.

در رابطه با این معنا باید گفت: موضوع مهمی که روح انسانرا شاد و یا آزرده می‌سازد مسئله قرین بودن به مصاحب و همنشین خوب یا بد است و این موضوع هم در امر دنیا و هم در امر آخرت اثر کلّی داشته که سعادت و شقاوت هر فردی بستگی به آن دارد.

همچنان می‌بینید که در همین عالم دنیا همیشه مصاحبت و همنشینی با مردم دانا و نیکوخصال و اولیاء حق چه نتایج مهمی دربرداشته و آدمی را به مرتبه کمال و رستگاری می‌رساند، البته در جهان دیگر هم این معنا بقدری واجد اهمیّت است که می‌بینیم اهل ایمان با پیروی از رهبران عالیقدر خود همیشه در دعا و خواسته‌های خود با مضامین گوناگون تقاضا دارند که در دار آخرت هم حشر و نشر آنها با انبیاء و گروه صالحین و صادقین باشد.

پس در این مورد باید پناه بر خدا بریم که در دنیا و آخرت قرین با شیطان و شیطان صفتان نبوده باشیم که آنها بدمصاحب و همنشینی برای هرکس می‌باشند.

بنابراین خدایتعالی در این مورد با بندگان خود آگاهی داده است که مواظب انتخاب قرین و همنشین خود باشید همچنانکه در جائی می‌فرماید:

وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکرِالرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطٰاناً فَهُوَلَهُ قرینٌ وَ اِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ‌السَّبِیلِ وَ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ [1]

---

۱ ـ سوره زخرف آیات ۳۶ و ۳۷

«هرکس از یاد خدا روی گردان شود (یا خود را به کوری زند) شیطانی را بر او گماریم که همواره قرین او باشد»

«و شیطانهائی که قرینشان گشته‌اند همیشه آنانرا از راه حق بازمی‌دارند در حالیکه گمان می‌کنند که راه حق را یافته‌اند»

اشاره این معنا بر اینستکه: هرکس که چشم بپوشد و یا تجاهل و اعراض نماید از توجه به مقام عظمت پروردگاری و یا غفلت نماید از یادآوری در مرتبه وحدانیّت و رحمت او سبحانه و تعالی، پس نظر لطف و مرحمت حق از او بازگرفته شود، و در آنحال شیطان بر او استیلا خواهد یافت و میان او و شیطان مانعی وجود نخواهد ماند و لذا شیطان پیوسته او را به گمراهی و اغواء و وسوسه مشغول خواهد ساخت و با او طرح دوستی و مصاحبت و همنشینی خواهد ریخت، که این خود بدقرین و همنشینی برای آدمی خواهد بود.

در تفسیر المیزان، در ذیل آیه شریفه معنا را چنین آورده است: این آیه دربارهٔ کسی گفته می‌شود که چشمانش دچار آفتی شده باشد که هیچ نبیند، و یا تنها شبکور باشد یا خود را به کوری و شبکوری زده باشد، بدون اینکه در چشمانش آفتی باشد، که این باعث می‌شود قرین‌هائی از شیطان ملازم او گردد و هیچگاه از او جدا نشود تا در آخر با خود او را وارد عذاب آخرتش کند.

و در اینجا اضافه می‌کند: شیطانها این گونه افراد را که از یاد خدا خود را به کوری می‌زنند از ذکر منصرف کرده و آنوقت است که آنها می‌پندارند بسوی حق راه یافته‌اند، و این نشانه قرین است، یعنی نشانه آنستکه از تحت ولایت خدا درآمده و در تحت ولایت شیطان قرار گرفته‌اند و اگر سخن حقی بر آنها عرضه شود به پیروی هوای نفس از پذیرفتن آن سرباززده و با ادامه این روش خداوند مُهر بر دل آنها نهاده چشم دلشانرا کور می‌کند و قرینی بر آنها مقدر می‌کند، آنوقت دیگر با هر حقی که مواجه شوند آنرا بر باطل منطبق می‌کنند و در نتیجه می پندارند که راه همین است و نمی‌فهمند که در بی‌راهه و راه باطل افتاده‌اند.

امّا موضوع دیگری که در بررسی این آیه شریفه قابل توجه است آنستکه قبلاً این معنا گذشت که شیطان آدمی را از ذکر خدایتعالی بازمی‌دارد ولی در این آیه بروجه دیگری اشاره شده است که می‌فرماید: شیطان انسانرا از راه حق و حقیقت منحرف ساخته و از توجّه به سوی حقتعالی بازمی‌دارد.

و این امری مسلم است که هر کس از یاد خدا غافل و از مسیر حق منحرف شود خواه و ناخواه غرق در لذات دنیا شده و به انواع گناهان خود را آلوده می‌سازد، و بقول بعضی از مفسّران این همان خواسته شیطان است که از هر طریق ممکن آدمی را گمراه و در منجلاب بدبختی غوطه‌ور می‌سازد و هرقدر که انسان از خدا فاصله گرفته و او را به فراموشی سپارد تسلّط شیطان بیشتر و خوشحال‌تر است از آنکه به هدف نهائی خود رسیده است.

و قابل توجه آنکه در پیرو آیه مورد تفسیر خدایتعالی از نظر اهمیّت معنا به دو امر مهم که شیاطین دربارهٔ این غافلان انجام می‌دهند اشاره کرده و می‌فرماید: شیاطین این گروه را از راه خدا بازمی‌دارند و هروقت اراده بازگشت کنند سنگی بر سر راه آنان می‌افکنند و مانعی ایجاد می‌کنند تا هرگز به صراط مستقیم بازنگردند، و آنچنان طریق گمراهی را در نظر آنها زینت می‌دهند که گمان می‌کنند هدایت‌یافتگان حقیقی آنها هستند.

قوله تعالی: وَ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ

امّا مهمتر آنکه انسان غافل و بی‌خبر در گمراهی خویش و گمراه کننده‌اش شیطان تنها کارشان در این دنیا تمام نمی‌شود، بلکه همچنان ادامه و پیوستگی کار آنها بـه رستـاخیز کشیده و زمانیکه در پیشگاه عدل الهی حاضر می‌شوند، انسان گمراه شده خـود را قـرین شیطان دیده و فریاد می‌کشد و گوید:

ای کاش میان من و تو فاصله‌ای از بعد مشرق تا مغرب بود!

در تفسیر نمونه، در رابطه با این معنا اشاره‌ای دارد که می‌گوید: همه عذابها یک طرف و همنشینی با این قرین سوء یک طرف، همنشینی با شیطانی که هر وقت به قیافه نفرت‌انگیز او می‌نگرد تمام خاطره‌های گمراهی و بدبختیش در نظرش مجسم می‌گردد، کسی که زشتیها را در نظرش زیبا جلوه می‌داد و بیراهه‌ها را شاهراه و گمراهی را هدایت ارائه مـی‌کرد، ای وای که او برای همیشه قرین و هم‌بند اوست.

در هر حال اینکه دانسته شد که شیطان در دار آخرت هم دست بردار از سر پیروان خود نیست بلکه آنها همه در یک جایگاه و یک سلول زندگی می‌کنند و با هم گفتگو و نزاع دارند و تمنّای آدمی بر اینستکه فاصله‌ای بین آنها ایجاد شود، خدایتعالی در پایان آیات مربوطه اشاره می‌فرماید: که دیگر کار از کار گذشته و این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد چرا که ستم کردید و همه با هم در عذاب مشترکید.

شیطان پیروان خود را در صحنه قیامت ملامت می‌کند!

در هنگامه رستاخیز که تمام اهل عالم در پیشگاه عدل الهی ظاهر می‌شوند، دو گروه بیش از همه با یکدیگر در مجادله و مخاصمه هستند یکی رهبران و پیشوایان ضلالت که تابعین خود را گمراه کرده و به روز سیاه نشانیده‌اند، و دیگری پیروان آنها که با تقلید کورکورانه از آنها متابعت کرده‌اند.

و این فریب‌خوردگان مستضعف که گول حیله گریهای مستکبران ستمکار را خورده‌اند، و عامل بدبختیهای خود و آنها شده‌اند، می‌گویند: ما پیرو شما بودیم و به خاطر رهبری شما به این بلا و عذاب گرفتار شده‌ایم، و اکنون آیا ممکن است شما هم سهمی از عذابهای ما را بپذیرید تا تخفیفی برای ما حاصل شود.

امّا پیشوایان ستمکار بلافاصله در جواب آنها می‌گویند، اگر خدا ما را به سوی رهائی از عذاب هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می‌کردیم، ولی افسوس که کار از این حرفها گذشته است چه بی‌تابی و جزع کنیم و چه صبر وشکیبائی، راه به جائی وجود ندارد.

در رابطه با این معنا در پیرو همین مطالبی که اشاره شد قرآن مجید به نقل از گفتار شیطان با پیروان خود در روز قیامت پرداخته و می‌فرماید:

وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاَ تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ [1]

«در صحنه رستاخیز در آن هنگام که کار حکم در میان مردم تمام می‌شود، شیطان به پیروان خود می‌گوید: خداوند به شما وعده حق و درست داد و من هم به شما وعده خلاف و باطل دادم و تخلّف کردم، مرا بر شما تسلّطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و شما پذیرفتید و دعوت مرا اجابت کردید، بنابراین: مرا ملامت و سرزنش نکنید و خود را ملامت کنید، نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من، و من کافرم به اینکه شما در دنیا مرا شریک خدا قرار دادید (و اطاعت مرا هم ردیف اطاعت خدا قرار دادید) مسلماً برای ستمکاران عذابی

---

۱ ـ سوره ابراهیم آیه ۲۲

دردناک است»

بعضی از مفسّران اشاره‌ای دارند بر اینکه، در هنگامه رستاخیز پس از بررسی حساب خلایق و پس از صدور حکم خدایتعالی که اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ بـه دوزخ رهسپار می‌شوند، شیطان در اجتماع دوزخیان به اذن پرودگار روی خود را به پیروان خود کرده و آنها را مورد ملامت و نکوهش قرار می‌دهد.

و بنابرآنچه از مفهوم سیاق کلام در آیه شریفه به دست می‌آید، می‌گوید: خداوند به شما دربارهٔ بعث و نشر و حساب و کتاب و جزا و پاداش و کیفر و عقاب وعده داد و من همه اینها را برای شما نفی کردم و شما را به تحریک بر گناه و نافرمانی دعـوت نـمودم و وعده‌های دروغ و باطل به شما دادم، ولی شما را اجبار نکردم که دعوت مرا بپذیرید، تنها از راه وسوسه شما را به سوی هوای نفس کشانیده و گمراه ساختم، ولی شما راه بدی اختیـار کردید و مرا اجابت کردید و تصدیق نمودید و به دلخواه خود گفتار مرا به سـوء اختیـار پذیرفتید.

بنابراین اکنون که دچار این بلا و مخمصه شده‌اید و در عذاب الهی گرفتار آمده‌اید مرا ملامت و نکوهش نکنید و خود را سرزنش کنید که از امر خدا سرپیچی کرده و با پیروی از هوای نفس خود از من اطاعت کردید، و امروز نه من فریادرس شما هستم و نه شما به داد من خواهید رسید.

سپس شیطان کلام خود را چنین ادامه می‌دهد: شما مرا در عبادت شریک خدا قـرار دادید و من امروز تنفر خود را از شما ابراز داشته و بیزاری می‌جویم از اینکه مرا در دنـیا شریک خداوند گرفتید و من با آن کفر می‌ورزم، چون هیچگاه من خود را شریک خـدا نمی‌دانم، بنابراین خدایتعالی برای ستمکاران عذابی دردناک آماده و مهیّا ساخته است که این امر برای آنها مسجّل می‌باشد.

امّادر این موضوع که در خلال آیه مورد تفسیر از قول شیطان اشاره شـده است کـه می‌گوید:

مٰاکٰانَ لِیَ عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطٰان ... یعنی من بر شما تسلّطی ندارم فقط شما را به نافرمانی و امور باطل دعوت کردم، در این معنا آیات دیگری بر مضامین دیگر آمده است که تسلّط شیطان را بر کسانی نسبت می‌دهد که ولایت و سرپرستی او را پذیرفته‌اند و او را در مورد اطاعت قرار داده‌اند، والاّ شیطان هیچگونه قدرتی ندارد که بخواهد کسی را به اجبار و توسّل به زور به

سوی گناه و معصیت کشاند، او تنها مردم را از طریق فریب و وسوسه به سوی گمراهی و فساد دعوت می‌کند و کار دیگری از او ساخته نیست، کسانیکه چشم بسته دنبال‌رو او هستند از حمایتش در راه ضلالت برخوردار می‌شوند، و در همین کتاب در جائی این معنا بروجه گسترده‌تری آمده است.

در هر حال این توبیخ و سرزنش شیطان به پیروانش در صحنه قیامت یک نوع مجازات و کیفری می‌باشد که شکنجه آن از آتش سوزان دردناک‌تر است و به اصطلاح امروز می‌توان گفت که این خود یکنوع شکنجه روانی است، البته نه تنها پیروان شیطان با این مسئله مواجه هستند، بلکه تابعین و پیروان تمام ائمه ضلالت به این عقوبت دچار و همه با یکدیگربه خصومت و ملامت در گفتگو و جدال هستند.

در برابر وسوسه‌های شیطان باید به خدا پناه بُرد.

چه خوب در این عنوان یک بیت شعر از شاعر عالیقدر حافظ شیرازی به خاطر گذشت، که گفته است:

دام صعب است مگر یار شود لطف خدای ورنه آدم نبرَد صرفه ز شیطان رجیم

آری انسان در مقابل طوفان وساوس شیطان باید بسیار استقامت کرده و از هر طریق با آن مبارزه نماید، در آن راه صعب‌العبوری که آدمی به سوی رضای حقتعالی و برای رسیدن به سوی فوز و رستگاری در پیش دارد هر قدمی که برمی‌دارد شیطان در کمین او نشسته و حتی‌الامکان او را از حرکت در آن مسیر بازمی‌دارد.

همانطور که می‌دانید آدمی در دوران حیات خود گرفتاری و مشاغل بسیاری دارد که اگر بر این موضوع توجه حاصل شود، خواهیم دید که باید برای ادامه حیات خود چه برنامه‌هائی تنظیم کند، و برای آن منظور که خلق شده است چه کارهائی انجام دهد و چه مشقّاتی متحمّل شود.

بنابراین خواهیم دانست که انسان با مسائل بسیار مشکلی مواجه است که باید مقاومت نماید.

امّا شاید این موضوع بسیار جالب باشد که بگوئیم با این همه مشکلات و گرفتاری که آدمی در دار دنیا دارد، ولی شیطان هیچگونه از این گرفتاری‌ها را ندارد و تنها یک شغل یعنی یک کار بیشتر نداشته و آنهم گمراه کردن آدمی به طرق مختلفه است که تمام اوقات و همّ خود را در این راه صرف می‌نماید، نه کاری به عبادت و اطاعت دارد نه کاری برای تهیه لباس و خوراک دارد نه به فکر کسب و تجارت و نه در صدد تهیه جا و مسکن و نه آماده تحصیل معارف الهیه است و نه دچار درد و رنج و مشقت و امراض جسمانی می‌باشد، تنها می‌خواهد به عهد خود وفا کند و با آن سوگندی که یاد کرده است مانع سعادت و خوشبختی بشر گردد.

پس با چنین دشمن سرسخت و بی‌کاره‌ای مبارزه کار آسانی نیست، نه آنکه تصوّر شود که تنها ما باید مواظب خود باشیم و از شرّ او پناه به خدا بریم، بلکه باید دانست که فساد و شرّ او در حدّی است که تمام انبیاء و اولیاء حق از شر وسوسه‌های او پناه به خدا برده‌اند.

می‌دانید کسی از رسول اکرم پیغمبر خاتم بالاتر نیست که خدایتعالی از نظر اهمیّت این موضوع در دو مورد در قرآن مجید به آن بزرگوار هشدار می‌دهد که ای پیغمبر:

وَ اِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ اِنَّهُ هُوَالسَّمیعُ الْعَلیمُ [۱]

«اگر وسوسه‌های شیطانی متوجه تو شد به خدا پناه برکه او شنونده و آگاه است»

عجیب است معلوم می‌شود با آنکه آن موجود پلید در سوگند به عزّت حقتعالی تأکید کرد که همه راگمراه خواهد کرد به غیر از بندگان خالص او، ولی در عین حال گویا دست از سر انبیاء و اولیاء حق هم برنمی‌دارد و آنان هم باید هر آن توجه خود را از شرّ او به سوی پروردگار معطوف دارند، چون با آن مقام عصمت و عظمتی که دارند باز باید در برابر وسوسه‌های شیطان خود را به خدا بسپارند.

البتّه باید دانست که انبیاء از وساوس شیطانی محفوظند و بعضی از مفسّران هم گفته‌اند اگرچه صورت خطاب در این آیه متوجه رسول اکرم است ولی مراد امت آنحضرت است و یا شاید خدایتعالی شخص پیامبر را به عنوان الگو مخاطب ساخته است و یا آنکه این هشداری برای اهل ایمان باشد، که در این تعلیمات عالیه از طرف پیشوای بزرگ عالیقدر رسول اکرم، خدایتعالی شرایط تبلیغ و رهبری او را برای ارائه طریق مستقیم گوشزد می‌فرماید، یا اینکه این تعلیماتی برای تمامی رهبران اسلام و تمام مبلّغان بعد از رسول می‌باشد.

البتّه عمومیّت معنا در آیه مورد تفسیر بر آنستکه می‌فرماید: در تمام وسوسه‌ها و تسویلات و اغواگریهای شیطان باید پناه به خدا برد و این موضوع مفهوم وسیعی دارد که بعداً در رابطه با همین معنا از بُعد دیگر بیاناتی خواهیم داشت

امّا همینطور که قبلاً گذشت این آیه شریفه در دو مورد از قرآن مجید آمده است که فقط در متمم آیه در سوره اعراف اِنَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ آمده و در سوره فصّلت: اِنَّهُ هُوَالسَّمیعُ العلیم ذکر شده است.

و در اینجا شاهد کلام بر اینستکه در سوره اعراف در پیرو آیه مربوطه درباره روش متقین به هنگام عارض شدن وسوسه‌های شیطانی با بیان دیگری که میان پیامبر و دیگران در برخورد با وساوس شیطان فرق گذاشته شده باشد می‌فرماید:

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۲۰۰ و سوره فصّلت آیه ۳۶

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ

«کسانیکه پرهیزکاری پیشه کردند هرگاه با پندار شیطانی برخورد کنند (یا وسوسه شیطان آنها را لمس کند) چنانکه خدا را یاد کنند بصیرت حاصل نمایند»

شاید اشاره بر این باشد که هرگاه شیطان بخواهد اهل تقویٰ را به معصیت وادارد آنان بیاد کیفر و عقاب افتاده و معصیت را مرتکب نمی‌شوند و متوجه عاقبت کار خود می‌گردند و از طریق توجه به راه خدا به عواقب کار آگاه شده و بینا می‌شوند.

«در تفسیر، **المیزان** در معنای طائف از شیطان آورده است: که آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می‌کند تا رخنه‌ای پیدا کرده و وسوسه خود را وارد قلب کند، یا آن وسوسه‌ای است که در حول قلب می‌چرخد تا راهی به قلب باز کرده وارد شود» و بنابر آنچه بعضی از مفسّران اشاره کرده‌اند:

در هر حال این آیه شریفه در حقیقت راه غلبه و پیروزی را در مبارزه با وسوسه‌های شیطانی می‌آموزد که هرگاه کسی را وسوسه‌های شیطانی احاطه کند باید بیاد خدا افتاده و به عواقب شوم گناه خود و مجازات دردناک آن توجه نماید و قدرت شناخت واقعیّتها را از روی بصیرت درک نماید.

امّا در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه می‌گوید: معصوم علیه‌السلام فرموده: اگر از ناحیه شیطان چیزی و وسوسه‌ای در دلت افتاد پس پناه ببر به خدا که او شنوا و داناست.

در چگونگی پناه بردن به خدا از شرّ شیطان:

در تفسیر مجمع‌البیان، از خصال صدوق، ضمن حدیث اَرْبَعَمأة آورده که: از حضرت علی علیه‌السلام روایت شده: هرگاه شیطان نسبت به شما وسوسه‌ای ایجاد کند به خدا پناه برده بگوئید:

اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ آمَنْتُ بِاللّٰهِ مُخْلِصاً لَهُ الدِّين

از حضور شیطان در مجالس هم باید پناه به خدا بُرد

در تفسیر آیه قبل اشاره شد: از آنجا که رسول اکرم با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی از شرّ وساوس شیطان پناه به خدا می‌برد، در رابطه با همین معنا باز آیه دیگری آمده است که خدایتعالی این موضوع را بروجه رساتری تأکید فرموده تا آنجا که با پیامبر عالیقدر

دستور می‌دهد که گذشته از پناه‌بردن از شرّ وساوس شیطانی از حضور او هم در نزدش طلب پناهندگی نماید، همچنانکه می‌فرماید:

وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُبِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ، وَ اَعُوذُبِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُونِ [۱]

«و بگو پروردگارا من از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم، و به تو پناه می‌برم از اینکه آنها در نزد من حاضر شوند ای پروردگار»

در معنای «هَمَزِه» شیطان مفسّران بیاناتی دارند که بعضی گفته‌اند: به معنای شدت دفع است، یعنی دفع او به سوی گناهان از راه گمراه کردن است.

در تفسیر قمی: از امام عسکری علیه‌السّلام نقل کرده که فرمود: هَمَزه شیطان آن وسوسه‌هائی است که در دلت می‌اندازد.

امّا در تفسیر منهج: در مورد معنی هَمَزات اشاره‌ای دارد بر اینکه هَمَزات جمع هَمَزه می‌باشد و کلمه هَمَز به معنی تیزکی زدن و سُک‌کردن و به شدت راندن است، و اضافه می‌کند که «مهمیز» از همین کلمه مأخوذ است «یعنی مهمیزی که با آن اسب را رام می‌کنند» و در آن تفسیر از این معنا نتیجه می‌گیرد: که حق سبحانه و تعالیٰ در این آیه تشبیه فرمود، که برانگیختن و تحریک‌کردن شیاطین مردم را به کفر و معاصی به مهمیز، همچنان بر مشی راندن چهارپایان است که به مهمیز زدن و سُک‌کردن آنها را به هرجا که خواهند می‌برند، و لذا شیاطین هم مردم را بوسیله مهمیز وساوس و تسویلات و فریب به سوی گمراهی و نافرمانی از پروردگار عالم به شدت می‌رانند.

و اکنون در تفسیر آیه دوم این معنا روشن است، که اشاره می‌فرماید: بگو پناه می‌گیرم به تو ای پروردگار من از آنکه حاضر شوند شیاطین در اطراف من زمانیکه مشغول به عبادت تو هستم و مرا از اطاعت تو بازدارند، یا در زمان خواندن نماز و تلاوت قرآن مرا وسوسه دهند، یا در حین حضور موت مرا اغواء کنند.

البتّه معلوم است که حضور شیاطین و نزدیک شدن آنها در برابر آدمی سبب بازداشتن از اطاعت و هرگونه امر خیر است، چون آن زمان که آنها غائب از نزد آدمی هستند خطرات گمراهی و بازداری کمتر است، ولی به مجرد حضور سعی خواهند کرد که هرطور باشد نگذارند عمل خداپسندانه‌ای از انسان سرزند، مخصوصاً این توجه را باید حاصل کرد که در

---

۱ ـ سوره مؤمنون آیات ۹۶ و ۹۷

موقع نماز و عبادات دیگر از حضور آنها باید پناه به خدا برد، چون حضورشان اغواءکننده و زیانبار است.

بنابراین، اهل ایمان باید از پروردگار عالم که مالک و مدبّر آنهاست بخواهند لحظه‌ای آنانرا بحال خودشان وامگذارد که نه تنها تحت تأثیر وسوسه‌های شیطان قرار نگیرند بلکه در مجالس آنها هم حضور نیابند.

در مورد دیگری هم باید از شرّ شیطان پناه به خدا بُرد.

از آنجاکه قرآن مجید اساس و پایه دین اسلام است و از همه امور دیگر مهمتر است، خدایتعالی در همان کتاب صراحتاً دستور می‌فرماید که در هنگام قرائت آن از شر شیطان پناه بر او جوئید.

و این از جهت آنستکه شیطان مانع توجه آدمی به سوی پروردگار بوده و از هر طریق برای ایصال به مقام قرب او را بازمی‌دارد، چون تقرّبی از این بالاتر نیست که خدایتعالی با آدمی سخن گوید و با او در راز و نیاز باشد.

اصولاً آیاتی در خود قرآن مجید آمده است که طرز استفاده و چگونگی تلاوت آنرا بیان می‌دارد، ولی دربارهٔ پناه‌بردن به خدا در هنگام خواندن قرآن فرمانیکه صادر شده بسیار مهم و قابل توجه است، زیرا باید توجه کامل خواننده به محتوای پربار قرآنی جلب شود تا کاملاً به حقایق آن پی برده و بتواند در تمام مراحل ایمان به خدا اعتقاد خود را تثبیت کرده و احکام و فرامین آنرا اجرا نماید، و چون شیطان همیشه مانع این امر است و نمی‌خواهد کسی را آسوده خاطر به عبادت و اطاعت واگذارد و می‌داند که اساسی‌ترین مرتبه ایمان و بندگی در توجه به گفتار الهی و آیات قرآنی است، لذا آن موجود پلید سعی دارد که نگذارد کسی با توجه به سوی پروردگار خود از کتاب آسمانیش بهره‌مند شود، اینستکه در ارتباط با همین معنا خدایتعالی می‌فرماید:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ [1]

«هنگامیکه قرآن می‌خوانی از شر شیطان رانده شده به خدا پناه بر»

با آنکه در این آیه روی سخن به رسول اکرم است، ولی این معنا عمومیّت دارد که باید

---

۱ ـ سوره نحل آیه ۹۸

همه در این امر پیروی نمایند و با تمام وجود در موقع خواندن آیات قرآنی به خدا توکل کرده و از شرّ شیطان به او پناه برند، چون زمانیکه پیامبر اسلام با آن مقام و مرتبت باید در تلاوت قرآن از این موجود پلید پناه به خدا برد، کار دیگران که در مقام عصمت نیستند کاملاً روشن است، و باید توجه خود را آنچنان معطوف دارند تا از هرگونه لغزش و خطا مصون بمانند.

مفسّران در مورد استعاذه هر یک مطالبی دارند: بعضی قائلند که باید به ذکر استعاذه پرداخت، و بعضی استعاذه را در مقام توکل به خدا و حالات درونی ذکر کرده‌اند، و پاره‌ای هم تمام موارد استعاذه را در مقام توجّه به مقام ربوبیّت دانسته‌اند، و چنین می‌گویند: که پناه‌بردن به خدا نباید تنها محدود به بیان لفظ و سخن باشد، بلکه باید بطوری آراستگی ایجاد شود که بیان ذکر استعاذه در اعماق روح و جان نفوذ کرده و آدمی را از خوهای شیطانی جدا ساخته به صفات الهی نزدیک نماید.

در تفسیر، المیزان: در معنای این آیه شریفه آورده است: استعاذه طلب پناه است، و معنا این است که وقتی قرآن می‌خوانی از خدایتعالی بخواه مادام که مشغول خواندنی از اغواء شیطان رجیم پناهت دهد، پس استعاذه‌ای که در این آیه بدان امر شده، حال و وظیفه قلب و نفس قرآن خواندن است، او مأمور شده مادام که مشغول تلاوت است این حقیقت را یعنی استعاذه به خدا را در دل خود بیابد نه اینکه به زبان بگوید.

«اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجیم» و این استعاذه زبانی و امثال آن سبب و مقدمه برای ایجاد آن حالت نفسانی است، نه اینکه خودش استعاذه باشد و اگر به خود این سخن استعاذه بگوئیم مجازاً گفته‌ایم، خدایتعالی هم فرموده هروقت قرآن می‌خوانی بگو: «اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجیم» بلکه فرموده: هروقت قرآن می‌خوانی از خدا پناه بخواه.

امّا بیان کلمات استعاذه را هر یک از مفسّرین بنحوی متذکّر شده‌اند، بعضی به همان جمله معروف اکتفا کرده و می‌گویند گفته شود: اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجیم و بعضی دیگر به آن اضافه کرده‌اند: اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعلیم.

و در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در پاسخ این سؤال که چگونه این دستور را عمل کنیم و چه بگوئیم ؟ فرمود بگوئید:

اَسْتَعیذُ بِالسَّمیعِ العَلیمِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم.

و در روایت دیگری آمده است که امام علیه‌السلام به هنگام تلاوت سوره حمد

فرمود:

اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمیعِ الْعَلیم مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجیمِ وَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ یَحْضُرون.

«به خداوند شنوا و دانا از شیطان رانده‌شده پناه می‌برم و هم پناه می‌برم به خدا از اینکه نزد من حضور یابند»

در هر حال چون بطور کلّی شیاطین در صدد گمراهی آدمی از هر جهت می‌باشند، پس باید انسان هم از هر طریق ممکن هم از راه بیان ذکر و هم از راه توجه قلب از شر آنها پناه به خدا برد، چون آنها آنی منفک از القاء و وسوسه نیستند.

همانطور که در حدیثی آمده است: اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی‌زدند آنها می‌توانستند ملکوت و باطن آسمانها را ببینند.

شیطان قادر نیست که خودبه‌خود بر آدمی تسلّط یابد

از تفسیر آیاتی که در مورد پناه‌بردن به خدا از شرّ شیطان رجیم گذشت، ممکن است این توهّم حاصل شود که شیطان چه موجود عجیب و بانفوذی است که خدایتعالی آنقدر بندگان خود را از شرّ او برحذر داشته است، که حتی به برگزیده خود رسول اکرم دستور می‌دهد که مواظب فعالیتهای او در امر وسواس و اغواگری باشد.

برای رفع این توهّم در پیرو آیه استعاذه که تفسیر آن گذشت خدایتعالی هشدار می‌دهد که در عین حال که شیطان موجودی طاغی و سرکش است و تصمیم قاطعی برای گمراه کردن افراد عالم را دارد، امّا او قادر نیست و نمی‌تواند که بر اهل ایمان و آنهاکه توکّل بر خدا دارند و آنانکه از شرّ او پناه به خدا می‌برند تسلّطی داشته باشد او تنها بر آنهائیکه پیرویش می‌کنند و در تحت ولایت او قرار گرفته‌اند می‌تواند تسلّط پیدا کند، همچنانکه می‌فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ [1]

«همانا که او (شیطان) بر کسانیکه ایمان دارند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند تسلّطی ندارد تنها تسلّط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده و به سبب طاعت او برای خدا شریک قرار داده‌اند»

اشاره این معنا بر آنستکه: شیطان نمی‌تواند اهل ایمان راکه بر خدا توکّل دارند بر کفر و معصیت مجبور کند و به دلخواه خود امور آنانرا تدبیر کند، و آنانرا از اطاعت خدا بازدارد، سلطنت شیطان بر کسانی است که از اغوای او پیروی می‌کنند و ولایت و سرپرستی او را پذیرفته‌اند و تسلّط او بر آنهائی است که به پروردگار عالم شرک می‌ورزند و رهبری او را از نظر اعتقاد پذیرا شده‌اند.

و این موضوع از نظر اهمیّت معنا خدایتعالی درجای دیگر عمومیت بیشتری به آن داده و در همین کتاب هم بر وجه دیگری آمده است که می‌فرماید:

---

۱ ـ سوره نحل آیات ۹۹ و ۱۰۰

إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِينَ [۱]

«همانا که بر بندگان من تو را تسلطی نیست مگر گمراهانی که بخواهند از تو پیروی کنند»

و این خطاب پروردگار به ابلیس است که سلطنت شیطان را از بندگان خود نفی نموده است و تفاوت این آیه با آیه مورد تفسیر آنستکه در این آیه بجای افراد باایمان و متوکّل بندگان ذکر شده است.

پس بنابرآنچه که صاحبان تفسیر متذکّر شده‌اند: آیات فوق این حقیقت را تأیید می‌کند که سلطه شیطان بر آدمی اجباری و الزامی و ناخودآگاه نیست، بلکه این انسانها هستند که شرایط ورود شیطانرا به محیط جان خود فراهم می‌سازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب را به او می‌دهند، وکسی نباید ترس و واهمه‌ای بر خود راه دهد که قادر به مبارزه با او نیست، بلکه شاید با همان بیان استعاذه «أَعوذُ باللّه مِنَ الشَّیطان الرَّجیم» خدایتعالی پناه گیرندگانرا از هرگونه شر و وساوس او در امان نگهدارد.

۱ ـ سوره حجر آیه ۴۲

شیطان از اوّل ولادت فرزندان آدم ملازم آنهاست!

با آن مطالبی که دربارهٔ شیطان گذشت و دانسته شد که او همیشه درصدد گمراهی و سرگردانی آدمی است این معنا قابل توجه است که گفته شود، این موجود پلید برای آنکه از ابتدای تولّد هر نوزاد به روحیه او آشنا شود و بتواند از هر طریق ممکن بر او لطمه وارد آورد گام به گام با او ملازم است.

حتی از دوران کودکی و در هر دوران از سنین عمر با نقشه‌های شوم خود بنحوی انسان را به لغزش و خطا می‌اندازد تا او را برای نتیجه نهائی که سلب ایمان و ترک عبادت و اطاعت است آماده سازد.

اینکه می‌بینید بعضی از کودکان بسیار شرور و ناآرام هستند این همان اغوای شیطان است که گاهی هم می‌شنوید می‌گویند این بچه بسیار شیطنت می‌کند و یا او اصلاً شیطان است.

این در واقع در اثر همان نفوذ شیطان است که کودکان را به تدریج آماده سرباززدن و نافرمانی از مربّیان خود می‌نماید و این امر برای خردسالان موجب ملکاتی می‌شود که آنها از مسیر صحیح خارج شده و از همان اوّل به انحراف کشانیده شوند و اغلب دیده می‌شود که حسّ تمرّد و لجاجت بعضی از آنها به حدی می‌رسد که پدر و مادر قادر به تمکین آنها نیستند، بنابراین تا زمانیکه مکلّف شوند برای شیطان بسیار آسانست که آنها راگمراه کرده و از اطاعت و امر الهی بازدارد، چون آنها را از کودکی برای اغواگری و براه‌افتادن در وادی ضلالت آماده کرده است.

البته تربیت فرزندان زیرنظر مربّیان صالح و پدر و مادران باایمان در این امر بسیار مؤثر است و این معنا عمومیّت ندارد که شیطان توانائی داشته باشد تمام کودکان و خردسالان را به دام خود کشاند، این امر بستگی به روش و اعتقاد همان اولیاء نوباوگان دارد که در اول خود از شرّ شیطان پناه به خدا برند و در ثانی از خدایتعالی بخواهند که فرزندان آنها از شر این موجود پلید در امان باشند، همانطور که قرآن مجید از نظر تعلیمات عمومی در داستان مادر حضرت مریم که تفصیلی گسترده دارد می‌فرماید:

... وَ اِنّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ اِنّی اُعیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم [۱]

«و همانا که من نام او را مریم گذاشتم و من او و فرزندانش را از شرّ شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم»

در این داستان بعد از آنکه مادر مریم نوزاد خود را آورد، از آفاتی که ممکن بود مریم را تهدید کند ترسان بود و از این رو اینچنین دعا نمود، و این تعلیمات و هشداری برای تمام اهل ایمان است که برای فرزندان خود با مادر مریم اقتدا کنند و آنها را از شرّ شیطان به خدا سپارند.

امّا چنین گفته‌اند: که استعاذه مادر مریم از شیطانی است که وقت ولادت کودک با اوست و صدای نوزاد از اوست.

و دیدید که در نتیجه این دعا خدا مریم و عیسیٰ را از شرّ شیطان حفظ فرمود.

در تفسیر مجمع‌البیان و بیشتر از تفاسیر دیگر در ذیل این آیه شریفه آورده‌اند: ابی هریره از پیغمبر اکرم صلّی‌الله و آله‌وسلّم روایت می‌کند، که هیچ مولودی نیست جز اینکه شیطان هنگام ولادت او را مس می‌کند و از این جهت کودک صدا به گریه بلند می‌نماید، مگر مریم و پسرش که از شرّ اغواء شیطان به خدا سپرده شدند.

در این داستان و این روایت تعلیماتی است که پدران و مادران باید برای سلامتی ایمان فرزندان خود دعا کنند و بخصوص آنانرا از شرّ شیطان به خدا سپارند.

البتّه این معناهم روشن است، که شیطان می‌داند قبل از مکلّف شدن نوسالان اگر گناهی را به آنها تعلیم دهد آنان مورد مؤآخذه قرار نخواهند گرفت و از این طریق هم زیاد بر آنها نمی‌پیچد، ولی سعی می‌کند که آنها را برای بازداشتن از راه ایمان و سرپیچی از اوامر حقتعالی برای بعد از مکلّف شدن آماده سازد که حتیٰ بتواند آنانرا بعد از آن به کفر و شرک کشاند و این است معنای گام به گام که شیطان از اول ولادت با فرزندان آدم ملازم است.

---

۱ ـ سوره آل عمران آیه ۳۶

شیطان بزرگترین گناهکار و بالاترین مجرم است

مسئله شیطان پدیده‌ای نیست که بگوئیم از زمان نزول قرآن بر رسول اکرم آشکار شده و قبلاً بحثی از آن نبوده است، بلکه از اوّل خلقت آدم علیه‌السلام و در هر دوران از زمان انبیاء عظام بر طریقی این موجود بر امّتهای قبل معرفی شده و از نظر سیر تکامل در زمان پیامبر خاتم این موضوع بطور گسترده در کتاب آسمانی «قرآن مجید» شناسائی شده است، تا دیگر رازی از خلقت اسرارآمیز این موجود ناپیدا باقی نماند و حجّت بر اهل عالم تمام شده باشد و گویا این مسئله در دورانهای اولیّه در مورد فعالیت شیطان مسیر خاصی داشته است که برای گمراهی خلق اغواء و تسویلات او بیشتر روی کشانیدن مردم به سوی شرک و بت‌پرستی بوده است، که در حدامکان، نگذارد کسی خداپرست و خداجو باشد.

و در رابطه با این موضوع در داستان حضرت ابراهیم آمده است که او با عموی خود یا به تعبیر قرآن با پدر خود «آزر» که طبق بعضی از روایات مردی بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروش بوده است، بعد از آنکه می‌گوید: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌تواند هیچ مشکلی را از تو حل کند، و پس از دلائل نفی شرک و بت‌پرستی می‌گوید: ای پدر علم و دانشی نصیب من شده که نصیب تو نشده، هرچه می‌گویم از من پیروی کن، و سخن مرا شنوا باش تا تو را به راه راست هدایت کنم.

سپس راه راست را برای او اینطور بیان می‌کند:

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا [1]

«ای پدر شیطان را پرستش مکن، زیرا که شیطان نسبت به خداوند رحمٰن عصیانگر بوده و عاصی درگاه خدای رحمن است»

اشاره این معنا از پیروی و اطاعت کردن فرمان شیطان است که این خود یکنوع از عبادت محسوب می‌شود و به منزله پرستش کردن است (یعنی بندگی شیطان کردن)

و حضرت ابراهیم می‌خواهد پدر خود را اینچنین تعلیم دهد: که از راه شیطانی برگردد و به راه مستقیم که راه الهی است روآورد، و بسیار روشن است که بت‌پرستی و شرک اساس

---

۱ ـ سوره مریم آیه ۴۴

عمل شیطان است که از این طریق بسیار بسیار خلق عالمرا گمراه می‌کند تا حدی بجائی می‌رسد که اصلاً گروه‌های بسیاری در هر دوران شیطان را پرستش می‌کنند در حدّیکه او را خدا می‌دانند.

«دانشمند مصری استاد محمدفرید وجدی در دائرةالمعارف خود آورده است:
گروهی در امریکا هستند که شیطان را خدا می‌دانند و او را از آنجهت پرستش می‌کنند که آنچه را خدایتعالی در تکالیف انسانی منع کرده، شیطان برای آنها آزاد گذاشته است، و شیطان تمام چیزها و لذّات و اموال و محارم و شهوات را برای آنها مباح و حلال کرده است، پس عبادت شیطانرا بر عبادت خدای رحمن مقدم می‌دانند»

البتّه این معنا عمومیّت دارد کسانیکه پیرو شیطان هستند و از او متابعت می‌کنند در واقع شیطان‌پرست می‌باشند، و در آیات دیگری این موضوع بروجه توبیخ‌آمیزی آمده است که خدایتعالی صراحتاً می‌فرماید: شیطان را پرستش نکنید، و در همین کتاب بحث بیشتری در مورد نفی پرستش شیطان آمده است که برای خواننده آگاهی قابل توجهی دارد

جالب اینکه در پیرو آیه مورد تفسیر در همین داستان حضرت ابراهیم باز از آثار سوء پیروی از شیطان عموی خود «آزر» را برحذرمی‌دارد و از بیان قرآن می‌فرماید:

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا

«ای پدر من [1] از این می‌ترسم که با این شرک و بت‌پرستی که داری عذابی از ناحیه خداوند رحمان به تو رسد وتو از اولیاء شیطان باشی»

اشاره ابراهیم به «آزر» بر اینستکه: با آن اصراری که بر کفر خویش می‌ورزی، بنابراین به شیطان واگذار می‌شوی و این به حال تو سودی ندارد، یا به اعتبار دیگر از لحاظ لعنت و خواری تابع شیطان خواهی بود و در آتش دوزخ همدم او خواهی شد، و یا شیطان برای نصرت و یاری تو ولایت پیدا می‌کند.

و بعضی گفته‌اند: اینکه می‌گوید تو ولیّ شیطان هستی و نمی‌گوید شیطان ولیّ تو است، برای آنستکه سرزنش بیشتری به آزر شده باشد و او را رسواگرداند.

---

۱ ـ در تفسیر مجمع‌البیان، در ذیل آیه شریفه آورده است: مردی که ابراهیم او را پدر می‌خواند جد مادری ابراهیم است و نام پدر ابراهیم «تارخ» بوده زیرا به اجماع طایفه امامیه همه پدران و نیاکان پیامبر ما مسلمان و موحّد بوده‌اند همچنانکه از خود آن بزرگوار روایت شده است، که خداوند همواره مرا از اصلاب پاک به ارحام پاک منتقل می‌کرد تا آنکه مرا به عالم شما آورد.

پیروی از شیطان موجب مجادله است

گفتیم اصل کار شیطان بازداشتن مردم از راه ایمان به خدا و واداشتن آنان به اطاعت امر خود است، و گاه می‌شود در مسئله توحید و یگانگی و همچنین آنچه مربوط به شرک و کفر است گروهی را که بدون هیچ دانشی در این امر به گفتگو می‌پردازند آنانرا به مجادله و مخاصمه برمی‌انگیزاند بخصوص آنانکه آماده برای پیروی و اطاعت از او هستند، همچنانکه در رابطه با این معنا در قرآن مجید آمده است:

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ [1]

«بعضی از مردم بدون هیچ علم و دانشی درباره خدا مجادله می‌کنند و از هر شیطان شرور و سرکشی پیروی می‌نمایند»

آری چنین است: که بعضی از مردم از فرط کفر و عناد دربارهٔ کتاب خدا و در آنچه که حقتعالی مبرّا و منزّه است ندانسته با یکدیگر جدال و نزاع می‌کنند و بر جهل خود هم اصرار می‌ورزند، و این همان خواسته شیطان پلید و متمرّد است که از این راه ریشه فساد را تقویت کرده و مسیر گمراهی را بوجود می‌آورد.

چون اصلاً شیطان محرک و هادی آدمی به سوی باطل است که در حقیقت پیروانش را متمایل به اغواء خود ساخته تا در هر عملی به او اقتدانمایند.

امّا اینکه در سیاق کلام در آیه اشاره به پیروی از هر شیطان متمرّدی شده است و نفرموده است چنین کسی از شیطان پیروی می‌کند، بعضی از مفسّران برآنند: که این اشاره بر آنستکه شیاطین همه یک خط واحد و یک برنامه مشترک ندارند، بلکه هر یک برای خود راه و دامی انتخاب کرده‌اند، آنچنان که این دامها متنوّع است که انسان در تشخیص آنها گم می‌شود، مگر آنها که به خاطر ایمان و توکّل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته‌اند.

در شأن نزول این آیه شریفه آمده است که آن درباره مشرکینی می‌باشد که درباره توحید و نفی شرک بدون اطلاع و آگاهی و از روی جهل و نادانی با هم جدال می‌کردند و اصلاً منکر قیامت و حشر و نشر بوده و در این گمراهی در عقیده خود ثابت‌قدم و راسخ

---

۱ ـ سوره حج آیه ۳

بودند، لذا شیطان هم از موقعیّت آنها استفاده کرده آنها را در پیروی از خود به مجادله انداخته است.

و بنابرآنچه که بعضی از مفسّران هم اشاره کرده‌اند: این‌گونه افراد که در مسیر گمراهی قرار می‌گیرند و از روی نادانی و تقلید کورکورانه با تعصّب و با پیروی از خرافات و هویٰ و هوسها به جدال در برابر حق برمی‌خیزند و تابع هیچگونه منطق و دانشی نیستند از هر شیطان سرکش و متمرّدی پیروی می‌کنند نه از یک شیطان بلکه از همه شیطانها اعم از شیاطین انس و جن که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حیله و دامی دارند.

بنابراین هرکس حلقه اطاعت و ولایت شیطان را در هر مورد و بر هر طریق برگردن نهد بطور مسلّم شیطان او راگمراه‌تر و بیچاره‌تر کرده و به آتش دوزخ راهنمائیش می‌کند، همچنانکه در پیرو همین آیه مورد تفسیر می‌فرماید:

كُتِبَ عَلَيْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلاّٰهُ فَاَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ اِلىٰ عَذابِ السَّعِيرِ

«بر آن شیطان لازم شده است (یا بر او نوشته شده است) یا قضاء الهی در حق او چنین رانده شده است که هرکس دوستش دارد و یا حلقه ولایتش را برگردن نهد، بطور مسلّم گمراهش ساخته و به عذاب دوزخ و آتش سوزان راهنمائیش می‌نماید.»

دربارهٔ برانگیختن شیطان پیروان خود را از طریق مجادله در موارد دیگری در قرآن مجید اشاراتی بکار رفته که می‌توان گفت: در بیشتر از مسائل مربوط به اوامر و نواهی حقتعالی، شیطان به مخالفت برخاسته و مخفیانه به دوستان خود القاآتی می‌کند که گاهی کار به مجادله و گفتگوهای، بسیاری می‌کشد.

همچنان در جائی بعد از آنکه خدایتعالی امر می‌فرماید از آنچه نام خدا بر آن برده نشود نخورید که این کار گناه است سپس در پیرو این امریه صراحتاً می‌فرماید:

... وَ اِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ اِلىٰ اَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُم ... [1]

«شیاطین هرآینه به دوستان خود پنهانی و مخفیانه مطالبی می‌رسانند و القاآتی می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود»

و این امری مسلّم است که در هر مورد و در هرکجا سخن از امر پروردگار است و بحث در پیرامون اوامر و نواهی در مورد احکام الهی باشد شیطان خود را آماده برای

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۱۲۱

گمراهی افراد از هر جهت بخصوص از طریق مجادله می‌نماید.

اکنون در ارتباط به این آیه شریفه، اگر می‌خواهید بدانید که کارهای شیطان و وسوسه‌های او چگونه است، بد نیست که در همین مورد به اصل موضوع آیه توجه داشته باشید که خدایتعالی امر می‌فرماید از خوردن گوشت میته و از ذبحی که نام خدا بر آن برده نشده نخورید که فسق و گناه است و این حکم امری مسلّم است که بر هرکس واجب است از خوردن آن اجتناب کند، یعنی امر خدایتعالی فلسفه آن هرچیز که باشد باید اطاعت کرد.

امّا ببینید شیطان چگونه وسوسه‌های خود را برای گمراهی اهل ایمان به مشرکین القاء می‌کند و چگونه پایه اعتقادی آنها را سست می‌کند تا با یک استدلال پوچ و بی‌مغز آنانرا منحرف نماید.

همچنان شیطان با منطق خود با مشرکین و دوستان خود القاء کرده و در دل آنها افکنده است که با یکدیگر و با مؤمنین بگویند: (چطور کشته مردم حلال است و امّا حیوانی راکه خداکشته است خوردنش حرام !!) و ادامه القاآت آن بر اینستکه: خوردن گوشت مرده که خدا آنراکشته است از حیوانی که شما بکشید بهتر است.

و این القاء شیطانی یکنوع نافرمانی و تمرّد از امر خدایتعالی می‌باشد و چقدر این گفتار عوام‌فریب است، در حالیکه باید گفت اصولاً جان هر مخلوقی که گرفته می‌شود چه کشته شود یا آنکه بمیرد در مقدّرات الهی ثبت و به فرمان او می‌باشد و او هم جلّ شأنه خود امر فرموده است که: اکل میته حرام است.

و از آنطرف چنانکه گفته‌اند: فلسفه امر حقتعالی تا حدی در این مورد معلوم است که آنچه به مرگ طبیعی می‌میرد علاوه بر آنکه غالباً بیمار است و سر آن بریده نمی‌شود خونهای کثیف در لابلای گوشتهای آن می‌ماند و گوشت را آلوده و فاسد می‌نماید که ممکن است از خوردن آن امراض و بیماریهای گوناگونی عارض شود.

پس بهمین دلیل خدایتعالی امر می‌فرماید که تنها از گوشت حیوانی بخورید که با شرایط خاصی ذبح شده است بنابراین دانسته شد که گاهی تسویلات و وساوس شیطانی بر یک منطق عوام‌فریب القاء می‌شود والاّ هر فرد موحّد و دانائی واقف است بر اینکه احکام الهی همه در تحت فلسفه‌های نیکو بوده و باید مورد اطاعت و عبادت قرار گیرد.

شیطان اعمال زشت آدمی را زینت می‌دهد

این معنا روشن است که تا کسی از یک جهت خلافکاری و اعمال زشت درنظرش جلوه نکند اقدام بر آن کار نخواهد کرد، اگر کسی دست به سرقت و دزدی زند جلوه کار خود را در آن می‌بیند که بدین وسیله به ثروت و مالی دست یافته و می‌تواند از این راه آسایش خود را تأمین نماید، اگر کسی فردی را به قتل می‌رساند جلوه این کار بر اینستکه دشمن خود را از میان برداشته یا به اموالی دست یافته یا رقیب خود را از پای درآورده، یا صدها مسائل دیگر که او را در جلوه گاهی بر آن واداشته است، اگر کسی دروغ می‌گوید از جهتی نفع خود را در آن می‌بیند و یا برای برتری و بزرگ‌منشی خود بر این گناه بزرگ اقدام می‌کند.

و خلاصه هر عمل زشت و ناروائی زینت و جلوه گاهی دارد که عامل آنرا وادار بر آن کار می‌نماید.

و بهترین راهنما در این امر وسوسه‌های شیطانی است که تمام بدیها و ناروائیها را در نزد عاملین گناه جلوه داده و آنانرا بر آن کار تحریک و تشویق می‌نماید.

قرآن مجید از نظر اهمیّت این موضوع در پنج مورد هشدار می‌دهد و مکرّر می‌فرماید: اعمال زشت بدکاران را شیطان برای آنها زینت می‌دهد.

همچنان در جائی دربارهٔ حال امّتهای گذشته و رفتار ناروای آنها نسبت به پیامبران می‌فرماید:

... وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ [1]

«و شیطان هرکاری که آنان می‌کردند در نظرشان زینت داده و آراسته می‌نمود»

چگونگی این امر بر آنستکه خدایتعالی اشاره می‌فرماید: ما پیمبران راکه به سوی امم پیشین فرستادیم، چون آنها بی‌اعتنائی کردند و از پیمبران اطاعت نکردند آنانرا به مجازاتهای سختی مواجه ساختیم تا شاید به سوی خدا متوجه شوند، ولی بیدار نشدند و اندرز نپذیرفتند، و همچنانکه صاحبان تفاسیر متذکر شده‌اند:

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۴۳

علت عدم بیداری آنها در حقیقت دو چیز بوده، یکی بر اثر کثرت گناه و لجاجت و سرسختی در شرک که قلبهای آنانرا تیره کرده بود و دیگر آنکه شیطان با استفاده از روح هواپرستی اعمالشانرا در نظرشان زینت داده بود و هر عمل زشتی را انجام می‌دادند زیبا و هرکار خلافی را صواب می‌پنداشتند.

این نکته را هم باید توجه داشت که در واقع سرمایه کار شیطان همان آراستن و زینت‌دادن کارهای ناروا و ناپسند و کفرآمیز است که از این طریق سرگشتگان وادی غفلت را در وادی ضلالت و گمراهی انداخته و گاهی صفت عجب و خودبینی را در نظرشان جلوه داده تا از طریق خودبینی از حق‌پرستی بازمانند.

و امّا باز در رابطه با همین معنا قرآن مجید در جای دیگر می‌فرماید:

تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلیٰ اُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطٰانُ اَعْمٰالَهُمْ فَهُوَ وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ اَلِیمٌ [1]

«بخدا سوگند، هرآینه فرستادگان خود را به سوی امتهای قبل از تو فرستادیم، امّا شیطان اعمال زشتشانرا در نظرشان زینت داد و امروز او ولی و رهبر آنهاست و (فردا) برای آنان عذابی دردناک است»

چقدر این معنا در مقام اهمیّت است که خدایتعالی بروجه سوگندآمیزی آنرا تأیید فرموده و معلوم می‌دارد که شیطان در برنامه تمام صاحبان رسالت نقش خود را برای مخالفت و ممانعت از به ثمررسانیدن اهداف آنان به‌کار برده و امّتهای ایشانرا به نافرمانی و ستیزه برانگیخته است تا نگذارد کسی خداپرست بوده و به راه راست راه یابد، و گذشته از این شیطان نه تنها در صدد گمراهی امّتهای پیامبران برای رسیدن به مقام ایمان است، بلکه آن موجود شریر از طرق گوناگون آدمی را به اعمالی وامی‌دارد که در واقع بدترین و خسران‌بارترین عمل بوده و چنان در نظر آنها جلوه می‌دهد و در افکار آنها رسوخ پیدا می‌کند که گمان می‌کنند بهترین کار را انجام داده‌اند، در این مورد بد نیست که به گفتار یکی از مفسّران توجه نمائید:

در تفسیر نمونه، در ذیل آیه شریفه آورده: از آنجاکه ممکن است بعد از شنیدن داستان عرب جاهلی برای بعضی این سئوال پیش آید که چگونه ممکن است انسان جگرگوشه خود را با آن قساوت، زنده به زیر خاکها بفرستد، مگر چنین چیزی امکان‌پذیر

---

۱ ـ سوره نحل آیه ۶۳

است، این آیه به پاسخ این سئوال پرداخته و اشاره می‌فرماید که:

آری شیطان در وسوسه‌های خود آنچنان مهارت دارد که زشت‌ترین و بدترین جنایات راگاهی در نظر انسان همچنان زینت داده که آنرا یک افتخار می‌پندارد، همانگونه که عرب جاهلی زنده به گورکردن دختران خود را سند افتخار می‌دانسته، **و آنرا به عنوان حمایت از ناموس و حفظ حیثیّت وآبروی قبیله مدح و تمجید می‌کردند** و می‌گفتند: ما امروز دخترهای خود را به زیر خاک می‌فرستیم تا فردا در یک جنگ به دست دشمن نیفتند.

جائیکه ننگین‌ترین اعمال در زیر فریبنده‌ترین ماسکها بر اثر تزئین و وسوسه‌های شیطان امکان‌پذیر باشد حال بقیه کارها روشن است.

و ما امروز نمونه‌های بسیاری از این تزئینات شیطانی را در اعمال بسیاری از افراد می‌بینیم که دزدیها و غارتگریها و تجاوزها و جنایات خود را با تعبیرات مختلفی توجیه می‌کنند و در زیر لفافه‌های فریبنده قرار می‌دهند.

در هر حال شیطان در هر دوران ولی و سرپرست و راهنمای کسانی است که اعمال زشت و ناروای آنها را در نظرشان زینت داده و آنها از راهنمائی او الهام می‌گیرند.

خوب توجه داشته باشید که در اصل مسئله بت‌پرستی هم شیطان در رابطه با همین امر دخالت مستقیمی دارد و اعمال بت‌پرستان را به نوعی در نظرشان آرایش داده و زینت می‌بخشد.

اگر در داستان حضرت سلیمان شنیده باشید که مرغ کوچکی بنام «هدهد» او را از سرزمینی اطلاع داد که ملکه سبا در آن حکومت می‌کرد، و برای سلیمان توضیح بیشتری داد که در آنجا مشاهده کرده است که آن زن، «ملکه سبا» و قوم و ملتش در برابر خورشید سجده می‌کنند و خورشیدپرستی و شرک تمام مردم آن دیار را فراگرفته است

امّا شاهد کلام بر اینستکه هدهد در ادامه توضیحات خود گفت:

... وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبيلِ ... [1]

اشاره بر اینکه شیطان بر آنها تسلّط یافته و اعمالشان را در نظرشان جلوه داده و از راه حق بازداشته است که باور نمی‌شود به آسانی از این راه برگردند و آنها هدایت نمی‌شوند (فَهُمْ

---

۱ ـ سوره نمل آیه ۲۴

لایَهْتَدُون)

و این داستان بسیار شیرین است که برای اطلاع بیشتر باید به تفاسیر مراجعه کرد

در اینجا خارج از مطالب تفسیر گفته می‌شود که ببینید چگونه تمام مخلوقات عالم همه در تسبیح و تقدیسند، و همه خداپرست بوده و هیچکدام غیر از گروهی که شیطان آنها را گمراه کرده در مسیر شرک و کفر نیفتاده و جالب اینکه گویا حیوانات و پرندگان هم که از یاد خدا غافل نیستند با همان حس خداپرستی همه می‌دانند که شیطان عامل تحریک‌کننده آدمی در شرک و بازدارنده او از طریق حق و راه مستقیم است.

همچنانکه در این آیه شریفه متوجه شدید که «هدهد» پرنده کوچک در پایان کشف این داستان به حضرت سلیمان گفت: شیطان اعمال و کردار ملکه سبا و قوم او را برای آنها زینت داده و آنانرا از راه راست بازداشته تا به حدّیکه بهیچوجه هدایت نیافته و به جای اینکه برای خدا آفریننده جهان هستی سجده کنند برای خورشید سجده می‌کنند.

از این معنا معلوم می‌شود که چقدر مشرکین که حسّ خداجوئی و خداشناسی خود را از دست‌داده‌اند و از مسیر فطرت منحرف شده‌اند نمی‌دانند که شیطان اعمال آنها را در نظرشان جلوه داده و آنانرا به خدعه و فریب کشانیده ولی یک پرنده کوچک در مقام توحید با یکی از پیامبران الهی از حال آنها هم چنان خبر داده است.

در مورد جلوه گریهای شیطان و زینت‌بخشیدن به کارهای زشت و خلاف حق و بازداشتن بندگان از راه خدا آیات دیگری داریم که قرآن مجید اغلب درباره امّتهای پیامبران متذکّر شده، همچنان درباره «هود و صالح» و اقوام ایشان عاد و ثمود در علت بدبختیهای آنها در سرکشی و طغیان و ضلالت ایشان می‌فرماید:

... وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبیلِ وَ کانُوا مُسْتَبْصِرینَ [1]

«و زینت داد شیطان کارهای زشت و باطل آنها را و سپس مانع شده از رفتن آنان به سوی راه راست و در حالیکه غافل بودند، قدرت تمیز حق و باطل را داشتند ولی غفلت‌زده شدند و تفکر ننمودند.»

---

۱ ـ سوره عنکبوت آیه ۳۹

گاهی شیطان به شکل و هیکل آدمی متمثّل می‌شود

در پیرامون آیاتی که دربارهٔ زینت‌دادن اعمال زشت آدمی شیطان وسیله بسیار مؤثری بکار می‌اندازد برخورد به آیه دیگری کردیم که راز مهمی را در این مورد آشکار می‌سازد، و آن اینکه خدایتعالی در جائی در شرح داستان جنگ بدر می‌فرماید:

وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النّاسِ ... [1]

«به خاطر بیاور هنگامی راکه شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان آرایش داد [2] و گفت: امروز هیچکس از مردم بر شما پیروز نمی‌شود، و من همسایه و پشتیبان شما هستم».

در پیرو آیه آمده است: امّا همینکه دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند، شیطان عقب‌نشینی کرد، و به آنان گفت: من از شما بیزارم، من چیزهائی را می‌نگرم که شما نمی‌نگرید، من از خدا می‌ترسم و خداوند شدیدالعقاب است.

این آیه شریفه در ادامه داستان جنگ بدر است که شیطان در آن نقش مهمی ایفاء کرده است، و در آن روز پیکار و نبرد، اعمال مشرکان را در نظرشان آرایش و جلوه داد، که به کرده‌های خود خوشبین و دلگرم و امیدوار باشند، چون در آن روز مسلمانان مورد حمایت فرشتگان قرار گرفته بودند، شیطان هم خواست در مقابل، کاری انجام دهد، لذا با مشرکان گفت: شما با داشتن اینهمه نفرات و ساز و برگ جنگی هیچکس بر شما غالب نخواهد شد و شما شکست‌ناپذیر هستید.

بعلاوه شیطان گفتار خود را چنین ادامه داد: من نیز همسایه شما و درکنار شما هستم و شما را یاری خواهم داد.

اکنون در اینجا ما به اصل داستان جنگ بدر کاری نداریم و در این مورد باید به تفاسیر مراجعه کرد، ولی شاهد کلام در اینستکه بدانیم آیا شیطان از طریق وسوسه یا از طریق تشکّل در این ماجرا ظاهر شده است، که در این رابطه به بیان بعضی از تفاسیر اشاره خواهیم

---

۱ ـ سوره انفال آیه ۴۸

۲ ـ بعضی گفته‌اند: زینت‌دادن شیطان عمل آدمی را به اینستکه بوسیله تهییج عواطف درونی مربوط به آن عمل در دل آدمی القاء می‌کند که عمل بسیار خوبی است و در نتیجه انسان از عمل خود لذّت می‌برد و قلباً دوست می‌دارد، و آنقدر قلب متوجه آن می‌شود که دیگر فرصتی برایش نمی‌ماند تا در عواقب وخیم و آثار سوء و شوم آن تعقّلی کند.

کرد:

در اکثر تفاسیر این موضوع را قریب به این مضامین آورده‌اند: دربارهٔ کیفیت ظهور شیطان اختلاف است برخی گویند که این کار از طریق وسوسه‌های باطنی صورت گرفته است و شیطان با وسوسه‌های خود و استفاده از صفات منفی و زشت، اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داده و آنانرا به پیروزی امیدوار ساخته است.

ولی اکثر مفسّرین برآنند: که شیطان به شکل انسانی مجسم شده و در برابر آنها آشکار گردیده.

در تفسیر منهج‌الصادقین آورده است که: خبر صحیح و متواتر آنستکه: ابلیس در دارالندوه به صورت شیخی از اهل نجد برآمد و در روز بدر به صورت «سراقه» خود را به مشرکان نمودار ساخته است.

در روایتی از امام باقر علیه‌السلام که در بسیاری از کتب نقل گردیده می‌خوانیم: قریش به هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفتند از جمله طایفه بنی‌کنانه بیمناک بودند، زیرا قبلاً نیز با هم خصومت داشتند در این موقع ابلیس در چهره «سراقةبن‌مالک» که از سرشناسهای قبیله بنی‌کنانه بود به سراغ آنها آمد و به آنها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگ می‌باشم، و گفت: کسی بر شما غالب نخواهد شد و در میدان بدر شرکت کرد.

امّا به هنگامیکه نزول ملائکه را مشاهده کرد عقب‌نشینی نموده و فرار کرد، لشکر نیز به دنبال ضربتهای سختی که از مسلمانان خورده بودند و با مشاهده کار ابلیس پا به فرار گذاشتند و به هنگامیکه به مکه بازگشتند، گفتند: «سراقةبن‌مالک» سبب فرار قریش شد، این سخن به گوش سراقه رسید، او سوگند یاد کرد که من بهیچوجه از این موضوع آگاهی ندارم و به هنگامی که نشانه‌های مختلف وضع او را در میدان بدر به او یادآوری کردند همه را انکار کرد و قسم خورد که چنین چیزی حتماً نبوده و او از مکه حرکت نکرده، به این ترتیب معلوم شد که آن سراقه نبوده است.

طرفداران این تفسیر می‌گویند دلیلی بر محال‌بودن این موضوع در دست نیست به خصوص اینکه نظیر آن را در داستان هجرت پیامبر صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله و آمدن پیرمردی در شکل مردم نجد در «دارالندوه» نیز نقل کرده‌اند، بعلاوه ظاهر تعبیرات و گفتگوهائی که در آیه فوق گذشت با مجسم‌شدن ابلیس سازگارتر است.

شیخ مفید، می‌فرماید: ممکن است خداوند جنیّان را به وضعی قرار دهد که برای مردم قابل رؤیت باشند و حتی به شکل حیوانات درآیند، زیرا اجسام آنها طوری رقیق است که امکان اینگونه تغییر شکلها برای آنها است: گاهی دیده‌ایم که انسان اینگونه تصرّفات را در هوا انجام می‌دهد.

همچنین اضافه می‌کند، در اخبار بسیاری وارد شده است که شیطان به صور گوناگونی درآمده است، بنابراین محال نیست که خداوند صور شیاطین را تغییر دهد و برای نوعی امتحان آنها را در نظر مردم ظاهر گرداند.

در مورد اینکه شیطان برای مقاصد شوم خود دست به هرگونه وسائل می‌زند، گاهی بوسیله القاآت و وسوسه‌ها و گاهی بوسیله ایجاد صدا «همچنانکه در داستان غرانیق خواندید» و گاهی هم بوسیله متشکل شدن به انواع چهره‌های آدمی و در این گونه موارد مطالب بسیاری است که از نظر اهمیّت خوب است به ادامه این بحث توجه نمائید.

شیطان از همان اول در حضور حضرت آدم به شکلی درآمده است

با آنکه این موضوع قبلاً از بُعد دیگری مورد بررسی قرار گرفت، ولی در اینجا خواننده باید دقت بیشتری در این معنا داشته باشد و توجه کامل خود را بر این امر معطوف دارد.

در داستان حضرت آدم که شرح آن در بخش اول همین کتاب گذشت، مسئله چگونگی برخورد شیطان با آدم علیه‌السلام روشن گردید، ولی در اینجا با توجه به آیه - مربوطه به موضوع دیگری رسیدیم که بررسی آن قابل توجه است.

و آن اینکه بعد از امر به سکونت آدم و زوجه‌اش در بهشت که خدایتعالی آنها را منع کرد که به درخت مخصوصی نزدیک نشوند، آیا شیطان چگونه آنها را وسوسه کرد که به خوردن از آن درخت اقدام کردند همچنانکه فرمود: فوسوس لَهُمَاالشَّیْطانُ ... [1] «پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار گردد.»

آیا این وسوسه چگونه بوده است، آیا در دل آنها تسویلات و القاآتی بوجود آورده یا آنکه شیطان درحضور آنها حاضر شده و با بیاناتی حضوراً بر آنها اصرار نموده است، اگر

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۲۰

بگوئیم که این یک وسوسه باطنی است که می‌بینیم در پیرو آیه صراحتاً می‌فرماید:

وَ قٰالَ مٰانَهٰیٰکُمٰا رَبُّکُمٰا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلاّٰ اَنْ تَکُونٰا مَلَکَیْنِ اَوْتَکُونٰا مِنَ الْخٰالِدِینَ

«شیطان به آنان گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده، مگر به خاطر اینکه اگر از آن بخورید دو فرشته خواهید شد و در این مکان جاوید خواهید ماند».

در اینجا شاهد کلام بر اینستکه قرآن مجید از بیان قول شیطان می‌گوید: که گفت و این گفتگوی صریح لازمه آن اینستکه دو شخص یا دو موجود روبروی هم باشند و یکدیگر را ببینند و درک کنند، و این غیر از مسئله القاآت یا وسوسه و نفوذ مخفیانه شیطان در قلب است، بخصوص اینکه در آیه بعد می‌فرماید:

وَ قٰاسَمَهُمٰا اِنِّی لَکُمٰا لَمِنَ النّٰاصِحِینَ

«و شیطان سوگند یاد کرد برای آنها که من خیرخواه شما هستم»

و این خود دلیل بر گفتگوهای رودرروئی می‌باشد که حضوراً آنها را فریب داده است

و همچنین باز در جای دیگر در قرآن مجید در تماس ابلیس با آدم به همین معنا اشاره شده و می‌فرماید:

قٰالَ یٰا آدَمُ هَلْ اَدُلُّکَ عَلیٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لاٰیَبْلیٰ [1]

«شیطان به آدم گفت آیا می‌خواهی تو را به زندگی جاوید و فرمانروائی کهنگی‌ناپذیر راهنمائی کنم ؟».

و این خود باز دلیلی از حضور شیطان در مقابل آدم بوده که به صورت موجودی خاص درآمده است.

در تفسیر قمی، از امام صادق علیه‌السلام در «عیون اخبارالرّضا» از امام علی‌بن‌موسی‌الرضا در روایتی نقل شده است که: شیطان به آدم گفت اگر شما از این درخت ممنوع بخورید هر دو فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می‌مانید، وگرنه شما را از بهشت بیرون می‌کنند.

آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت، امّا شیطان برای تأیید گفتار خود و اینکه به اصطلاح بتواند پنجه‌های وسوسه خود را بیشتر و محکمتر در جان آدم و حوّا فرو برد، سوگندهای شدیدی یاد کرد بر این بیان که من خیرخواه شما هستم.

---

۱ ـ سوره طه آیه ۱۲۰

البتّه موارد استناد در این باره که شیطان در حضور آدمی تجسّم پیدا می‌کند و مقاصد شوم خود را برای بازداشتن اهل ایمان از این طریق اِعمال می‌کند بسیار است، حتی می‌توان به داستان حضرت ابراهیم خلیل و فرزند گرامیش اسماعیل اشاره کرد که در همان مسئله مناسک حج و مقررات رمی جمرات بنابرآنچه در این باره ذکر شده که در سه مورد آنان مواجه با شیطان بوده و برای دورکردن او از حضورشان و امان از وسوسه‌هایش به سوی آن موجود شریر سنگ پرتاب کرده‌اند، و همین پرتاب سنگ دلیل بر آنستکه شیطان به شکلی در نظر آنها متشکّل بوده و در دید آنها قرار داشته که اصابت سنگ بر او امکان‌پذیر بوده است.

وگذشته از اینها روایت معروفی داریم که در کتب معتبره ذکر شده و اکنون مأخذ آن در خاطر نگارنده نیست و آن اشاره بر اینستکه می‌فرماید:

فرشتگان می‌توانند به اشکال مختلفه درآیند، حتی به صورت انبیاء و هیچگاه به صورت سگ و خوک نتوانند درآیند.

امّا شیطان می‌تواند به شکلهای گوناگون درآید حتی به صورت سگ و خوک و هیچگاه به صورت انبیاء نمی‌تواند درآید.

بنابراین از این بحث نتیجه گرفته می‌شود که شیطان برای اغواءکردن و گمراهی بندگان خداگذشته از القاء و وسوسه در باطن آنها می‌تواند تجسّم پیداکرده و نقش ظاهری را بازی کند، و حتی به صورت مردم خیرخواه و خیراندیش درآید و از راه دلسوزی و نصیحت اقدام به گمراهی و بازداشتن از راه حق نماید.

و خلاصه اینکه انسان نباید یک آن از شرّ این موجود پلید غافل باشد، او تمام نقشه‌های خود را در تمام موارد طرح‌ریزی می‌کند، کار دیگری هم در دنیا غیر از این ندارد، همّ او مصروف بر اینستکه پیشوا و رهبر مقتدری باشد و هرچه می‌تواند دوستان و پیروان خود را زیادکند، تا بلکه با جمعیت قابل ملاحظه‌ای از طرفداران خود وارد دوزخ شود.

یک بحث علمی از نظر تجسّم موجودهای نامرئی

نگارنده در کتاب «حقیقت روح» بحث گسترده‌ای در رابطه به این موضوع از نظر علماء علم‌الروح و فلاسفه شرق و غرب آورده است که در اینجا به مختصری از مطالب آن کتاب در این مورد اشاره خواهد شد.

اول اینکه دانسته شود: (هرچیزی در عالم صاحب روح است)

از نظر دانشمندان «سرّی» که می‌گویند همانطور که بدن ما روح دارد پیکر کائنات هم باید روح داشته باشد، و در این مورد از نظر علمی به مطالب مهمی استناد کرده‌اند، که اکنون از بحث ما در این کتاب خارج است، و حتی نظر فلاسفه و فیزیکدانان را مورد تأیید قرار داده‌اند که می‌گویند تمام دنیا، تمام کواکب و ستارگان در کهکشانها صاحب روح و در حیاتی خاص از خود هستند و زندگی در سرتاسر از فضا ظاهر و آشکار است و این روح در حیات کائنات در وجود هرچیزی بر نحوی ظاهر است، هر موجودی بر سبیل استعداد خود حیات خود را ظاهر می‌سازد.

و در رابطه با این معنا بعضی دیگر از دانشمندان روح‌شناس که معتقدند تمام موجودات در عالم صاحب روحند پا را از این مرحله فراتر گذاشته‌اند و می‌گویند در آزمایشهای خود به این نتیجه رسیده‌اند که سنگها و ریگها روح دارند، و با یکدیگر گفتگو می‌کنند، و با دستگاههای مخصوص که اختراع کرده‌اند صدای سنگها را ضبط کرده و رویش گیاهان و واکنش آنها را در برابر موسیقی ثابت کرده‌اند.

البتّه اثبات این موضع علمی چندان مورد تعجب برای اسلام‌شناسان نیست چون در این مورد قرآن مجید همچنان اشاره فرموده که: وَإِنْ مِنْ شَیءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمده ... یعنی هیچ‌چیز در عالم نیست مگر آنکه در تسبیح و سپاس او ثناگو می‌باشند، البتّه تا اشیاء صاحب روح و حیات مخصوص نباشند نمی‌توانند ثناگو باشند و این گفتار خدایتعالی بالاتر از تمام آزمایشهائی است که کسی بخواهد در این مورد انجام دهد.

امّا شاهد کلام در این بحث آنستکه بعقیده اکثر از علماء علم‌الروح هر موجود صاحب روحی همچنان انسان دارای قالب مثالی یا جسد اثیری یا شبهی از اشکال می‌باشد که حتی می‌توان آنرا در معرض دید قرار داد، و این بحث بسیار مفصل است که در همان کتاب

«حقیقت روح» به آن اشاره شده و مختصر چیزی که در اینجا می‌توان اظهار داشت، آنستکه گفته شود:

قالب مثالی جسم رقیق و لطیف و شفّافی از ماده اثیری می‌باشد که نمی‌توان آنرا بنام ماده و جسم تعبیر نمود، و آن در واقع شبهی از اشکال گوناگون هر موجود است و آن در خوابهای مغناطیسی و در خوابهای مصنوعی ممکن است پیوستگی خود را از جسد اصلی قطع کرده و در فضای نامتناهی بهرکجاکه خواهد برود و کارهائی انجام دهدکه حتی جسم مادّی از تصوّر آن عاجز است.

و این جسد اثیری در مورد انسان با اراده حقتعالی دارای قدرتی فوق‌العاده است که چشمان او با نوری که مخصوص خود اوست در همه‌جا نفوذ می‌کند و آن چیزی را می‌بیند که ما از دیدنش ناتوانیم، صداها را می‌شنود که گوش جسمی ما از استماع آن درمانده است و روائحی به مشامش می‌رسد که اجسام از آن بی‌خبرند، و در آن واحد با سرعتی سرسام‌انگیز در هر نقطه عالم که بخواهد حاضر می‌شود، زیرا او از بعد زمان خارج است.

البتّه اینکه اشاره شد بعضی معتقدندکه تمام موجودات در عالم صاحب روح و جسد اثیری هستند، این از نظر علم روز از جهاتی ثابت شده است، همچنان از عکس‌برداریهای الکترونیکی از قالب مثالی بوسیله اشعه‌های مخصوص از عوالم اثیری و مناظر بسیاری از عالم ارواح که در جهان اثیری برداشته شده، هم‌اکنون در بعضی از کتب علم‌الارواح منعکس می‌باشد، حتی عکسهائی که از کوهها و جنگلها و رودخانه‌ها و گلها و گیاههای زیباکه در آن عالم خارج یعنی عالم اثیری گرفته شده همه دلیل بر آنستکه موجودات ذیروح دارای جسد دیگری هستندکه قابل تشکّل و رؤیت است.

امّا این مقاله که شاید بنظر خواننده می‌رسیدکه خارج از موضوع در این کتاب است، شاهد کلام ما در همین بحث پراهمیت و قابل تحقیق می‌باشد، که دانسته شود شیاطین هم مانند تمام موجودات دیگر در عالم دارای جسد اثیری هستندکه می‌توانند به آن وسیله خود را ظاهر و آشکار سازند.

ولی از اینکه آیا چگونه می‌توانند آن شبه را به اشکال مختلفه درآورند، گاهی به صورت آدمی و گاهی به صورت حیوانات و زمانی به شکل پرندگان، این خود یک بحث جداگانه است، و همانطورکه اشاره شد بطورکلّی جسد اثیری بسیار لطیف و رقیق و شفّاف و تغییرپذیر و قابل انعطاف است.

در هر موجودی بقدری قدرت دارد که می‌تواند با اراده روح خود را به صور مختلفه درآورد، یعنی امکانات تحوّل و تنوع در جسد اثیری الی غیرالنهایه است و این هم خود یکی از عظمت جهان خلقت و راز آفرینش است که هنوز اسرار آن آشکار نشده است [۱]
بنابراین اگر گفته شود که شیطان می‌تواند خود را به شکل پیرمرد یا پیرزنی درآورد، یا به شکل عالِم امین و نصیحت‌گوی جلوه گر شود، یا به شکل درندگان صحرائی درآید، و یا به صورت دوشیزه زیبارخ و گل‌اندامی خود را متمثل سازد، که حتی در رؤیاهای شهوت‌انگیز آدمی را گول زده و به دام خود می‌کشاند (هیچ جای تعجّب نیست !) .

و حقاً باید از شرّ این موجود رانده شده پناه بر خدا برد و از هر جهت بیدار بود که مبادا این پلید در اشکال و صور گوناگون در جسد اثیری خود ظاهر شده و نقشه فریب و گمراهی خود را آشکار سازد.

۱ ـ برای اطلاع بیشتر به کتاب «حقیقت روح» تألیف نگارنده مراجعه شود

تفاوتی که در میان دعوت پیمبران و دعوت شیطان است

از مطالبی که قبلاً در رابطه با این معنا گذشت کاملاً معلوم گردید که تمام پیمبران الهی مردم را به سوی سعادت و خوشبختی و سلامت و رستگاری دعوت کرده و در واقع آنها را از راه راست به سوی بهشت جاودان راهنمائی و هدایت کرده‌اند.

امّا همینطور که قبلاً به این موضوع اشاره شد، در مقابل دعوت پیمبران شیطان هم مردم را به سوی گمراهی و فساد و کفر و عناد و فقر و فحشاء دعوت کرده و از مسیر صراط مستقیم بازداشته به سوی آتش دوزخ می‌کشاند، همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

... إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ [1]

«شیطان پیروان خود را به سوی آتش سوزان دعوت می‌کند»

آری، شیطان همیشه مردم را به مخالفت و ستیزه و نافرمانی از اوامر خدایتعالی و پیامبران او واداشته و داعی آنان به سوی عذاب و آتش دوزخ است.

و اهمیّت این موضوع بروجهی است که خدایتعالی در جائی دربارهٔ پیروان این موجود پلید بر سبیل آگاهی می‌فرماید:

... أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ [2]

«آیا اگر شیطان بود که به وسوسه‌های خود ایشانرا به سوی آتش سوزان می‌خواند، ایشان همچنان پیروی گذشتگان خود می‌کردند»

در این آیه شریفه: اهل کفر نکوهش شده‌اند بر اینکه اعمالشان بر سبیل کورکورانه است، همچنانکه خدایتعالی رفتار آنها را بر سبیل انکار رد کرده و اشاره می‌فرماید: آیا و اگرچه شیطان آنانرا دعوت کند با تقلید از پدران و کفر آنها به عذاب دردناک آتش سوزان ایشان همچنان پیروی می‌کردند، یعنی شیطان آنانرا دعوت می‌کند که تقلید کورکورانه از روش پدران بت‌پرست خود نموده و از برنامه پیمبران دوری گزینند که این کار آنانرا به سوی عذاب آتشین می‌کشاند.

البتّه همانطور که بعضی از مفسّران متذکّر شده‌اند: این آیه به منطق ضعیف و سست

---

۱ ـ سوره فاطر آیه ٦ ۲ ـ سوره لقمان آیه ۲۱

گروهی گمراه اشاره می‌کند که وقتی به آنها گفته می‌شود از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم یعنی راه حق را رها کرده و راه شیطان را در پیش می‌گیرند، از آنجهت خدایتعالی اشاره می‌فرماید؛ حتی اگر این گروه شیطان آنها را دعوت بر آتش افروخته کند باز هم باید از او تبعیّت کنند.

شیطان موجب غفلت و فراموشکاری است

بیشتر از مواردیکه انسان به کار خیر و خداپسندانه‌ای تصمیم می‌گیرد، و یا می‌خواهد در امری اقدام نماید که به عبادت و اطاعت حقتعالی گراید، شیطان بسیار سعی دارد که بر هر طریق ممکن او را منصرف نموده و مانع انجام خیر شود.

چیزی که در این معنا بسیار روشن است، می‌بینید که شیطان چگونه در نماز که بزرگترین عبادت است ایجاد فراموشی کرده و نمازگزار را در شک و تردید می‌اندازد که آیا چند رکعت نماز بجای آورده یا فلان ذکر را خوانده است یا نه، و این خود دلیل بر آنستکه شیطان همیشه ملازم انسان است که تا هرقدر ممکن است او را از مقام قرب و از راه خدا بازدارد.

حال نحوه نفوذ او در امر نسیان و فراموشی چیست این همان مسئله‌ای می‌باشد که از راه وسوسه ایجاد غفلت کرده و توجه افراد را از امر اطاعت بازگردانیده و به امر دیگری معطوف می‌دارد، و این همان طرحی است که خواسته شیطان در آن تأمین شده و در میان خالق و مخلوق فاصله می‌اندازد.

اصولاً شاید بیشتر از مواردی که انسان دچار فراموشی می‌شود حتی در مسائلی هم که هیچ ارتباط به احکام الهی ندارد نفوذ شیطان در آن بی‌اثر نیست، چون او برای اجرای مقاصد پلید خود آدمی را در این امر بسیار تمرین داده تا بتواند به موقع خود بروجه آسانتری آنانرا از یاد خدا غافل ساخته و منظور خود را عملی نماید.

اینستکه گفته می‌شود، هرگاه برای کسی فراموشی حاصل شود باید به ذکر خدایتعالی بپردازد تا آن موجود پلید از او دور شده از شرّ حیله او برکنار شود، همچنان در روایاتی آمده است که برای یادآوری هر فراموش شده‌ای چنانچه درود بر محمدوآل اطهار او فرستند، در مقابل وسوسه‌های شیطان و اغواگری او در امان باشند.

اگر خوب توجه داشته باشید خواهید دانست با وجود اینکه سهو و فراموشی از طرف خدایتعالی در اموری که انبیاء از جانب خدایتعالی بر تبلیغ آن مأمور شده‌اند نیست، چون مقام عصمت، آنانرا از خطا و نسیان مصون داشته، ولی گاهی از نظر تعلیمات و آگاهی امّتهای ایشان خدایتعالی اشاره به نسیان احتمالی در اموری خارج از تبلیغ بر آنان کرده، در حالیکه

این موضوع جنبه عمومی برای اهل ایمان دارد، همچنانکه در جائی روی سخن به رسول اکرم می‌فرماید:

وَ إِمّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ [۱]

«و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند به محض توجه پیدا کردن با گروه ستمکاران منشین»

این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد که اشاره درباره نهی و دوری جستن از مجالست اهل ایمان با اهل کفر است یعنی تماس با افرادی که ایمان به خدا و رسول نداشته و اهل ایمان و اعتقادات ایشان را نسبت به قرآن استهزاء می‌نمایند.

در هر حال در مورد به فراموشی کشانیدن شیطان اولیاء حق را بسیار موارد دیگر است که قرآن مجید متذکّر شده، همچنانکه درجائی دیگر درباره داستان حضرت موسی و دوست عالم او که در جستجوی معلم بزرگی راهی مسافرتی بودند که گویا موسی علیه‌السلام برای یافتن حضرت خضر به این سفر مبادرت کرده بود و آنها زاد و توشه‌ای برای خود تهیه دیده بودند که این داستان بسیار جالب است که اصل خوراکی خود راکه در آغاز آماده کرده بودند به دست فراموشی سپرده شد و چون آنان به یکی از محلهای سفر خود رسیده بودند و به اصطلاح در ساحل دریاکنار صخره‌ای باراندازی کرده بودند. خوراکی که از ماهی فراهم کرده بودند فراموش کردند بعد از حرکت از آنجا همراه خود ببرند، همچنانکه در قرآن مجید آمده است:

فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا [۲]

«هنگامیکه به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند که ماهی تهیه شده برای خوراک خود را فراموش کردند به همراه خود بیاورند»

و اینکه در پیرو آیه اشاره می‌فرماید «و ماهی راه خود را در پیش گرفت» در میان مفسّران گفتگوی بسیار است که بعضی گفته‌اند، ماهی بریان‌شده و نمک‌زده بوده یا به قول بعضی ماهی تازه بوده که با ترشح آب حیات معجزآسا زنده شده و در آب پریده و راه خود را در پیش گرفته است، و این داستانی بسیار شیرین است که خواننده را به مطالعه تفاسیر توصیه می‌نمائیم

سپس در پیرو این آیه شریفه اشاره می‌فرماید: هنگامیکه از آنجاگذشتند موسی به یار

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۶۸ ۲ ـ سوره کهف آیات ۶۰ تا ۶۴

همسفرش گفت: غذای ما را بیاور که از این سفر بسیار خسته شدیم و همسفرش با شنیدن این بیان گفت:

قٰالَ اَرَاَیْتَ اِذْ اَوَیْنٰا اِلَی الصَّخْرَةِ فَاِنّی نَسیتُ الْحُوتَ وَ مٰا اَنْسٰانیهُ اِلاَّ الشَّیْطٰانُ ...

«گفت به خاطر داری وقتی راکه ما به کنار آن سنگ پناه بردیم و منزل گرفتیم من در آنجا فراموش کردم که جریان ماهی را بازگو کنم، این شیطان بود که یاد آنرا از خاطر من برد و ماهی به طرز شگفت‌انگیزی راه خود را در دریا پیش گرفت»

امّا اصل شاهد کلام در ذکر این داستان منظور از عمل شیطان است که یکی از خدعه و نیرنگ‌های او به فراموشی کشیدن مردان راه حق است که به هر طریق ممکن نگذارد مسیر خود را طی کرده و به مقصد برسند.

در تفسیر، المیزان در ذیل آیه شریفه آورده است: اگر مسئله فراموشی را به شیطان و تصرّفات او نسبت داده عیبی و اشکالی ندارد و با عصمت انبیاء از تصرّفات شیطان منافات ندارد، زیرا انبیاء علیهم‌السلام از آنچه برگشت آن بنافرمانی خدا باشد «از جمله سهل‌انگاری در اطاعت خدا» معصومند، نه مطلق ایذاء و آزار شیطان، حتی آنهائیکه مربوط به معصیت نیست، زیرا در نفی اینگونه تصرّفات دلیلی در دست نیست، بلکه قرآن کریم اینگونه تصرّفات را برای شیطان در انبیاء اثبات نموده است، آنجا که می‌فرماید:

وَاذْکُرْ عَبْدَنٰا اَیُّوبَ اِذْنٰادیٰ رَبَّهُ اَنّی مَسَّنِیَ الشَّیْطٰانُ بِنُصْبٍ وَ عَذٰابٍ [1]

«بیادآر بنده ما ایّوب راکه پروردگار خود را نداکرد که شیطان مرا به شکنجه و عذاب مبتلا کرد»

امّا در رابطه با این معنا باید گفت که: اصولاً شیطان در هر کاری که از جهتی مربوط به امر الهی است بطور عموم نقشه فراموشکاری را در هر فردی به وجود آورده و او را به طریقی از راه خدا و کار خیر بازمی‌دارد.

اگر داستان حضرت یوسف را شنیده باشید که در تعبیر خواب یکی از دو رفیق زندانیش گفته بود: تو به همین زودی آزاد می‌شوی وبه او توصیه کرد که بعد از آزادی که نزد ملک و صاحب‌اختیار خود «پادشاه مملکت مصر» که می‌روی ذکری از من به میان آور شاید بی‌گناهی من بر او ثابت شود.

---

۱ ـ سوره ص آیه ۴۲

لیکن آن غلام پس از آزادی فراموش کرد که سفارش یوسف را به گوش مالک مصر رساند، همچنانکه قرآن می‌فرماید:

وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ اَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَااذْکُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ فَاَنْسیهُ‌الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ ... [۱]

«یوسف با آن کسیکه می‌پنداشت که او به زودی نجات پیدا می‌کند گفت: که مرا در نزد خدایگانت یادآوری کن، ولی شیطان در آن حال برای او فراموشی ایجاد کرد و یاد خدا را از نظرش ببرد بدین سبب در زندان چند سال دیگری بماند»

تا آنکه ملک مصر خوابی دید و برای تعبیر آن از معبرین دعوت کرد، سپس آن مرد بیاد یوسف افتاد که در زندان تعبیر خواب صحیحی از او کرده و در هنگام آزادی از زندان از او خواسته که در نزد ملک از او یادی به میان آورد.

بعضی از مفسّران چنین گفته‌اند: که شیطان در آن حال خدایتعالی را از یاد یوسف برد و بجای آنکه به خدای سبحان استغاثه کند و نجات خود را از خدا بخواهد به مخلوق خدا متوسّل شد، ولی البتّه این معنا با سیاق کلام سازگار نیست بخصوص آنکه خدایتعالی در همین سوره، یوسف را ستوده و از او از مخلصین یاد کرده است و به مصداق آیه دیگر مخلصین کسانی هستند که شیطان در ایشان راه ندارد، و کسی که صاحب اخلاص باشد هیچگاه به غیرخدا متوسّل نمی‌شود.

در هر حال شیطان همیشه در صدد است که از طرق گوناگون امر خیر بندگان را به تأخیر انداخته و مانع پیشبرد مقاصد اهل ایمان شود و این ایجاد فراموشی را در برنامه خود حربه بسیار موفقیّت‌آمیزی می‌داند تا هرکس را از این راه به گمراهی کشاند.

---

۱ ـ سوره یوسف آیه ۴۲

مبالغه درکفر وناسپاسی از خصوصیات شیطان است

بعضی از آیات قرآنی درباره شیطان حاکی از آن است که این موجود با آن نیرو و هوش و توان و استعداد فوق‌العاده‌ای که خدایتعالی به او داده و او را به پاره‌ای از مجهولات آفرینش آشناکرده است که حقاً باید او کمال سپاسداری و قدردانی را از آن مواهب بجای آورد، ولی بدبختی و سرپیچی او مانع این کار شده و او آنهمه نیروها را در غیر مورد خود مصرف کرده و تلاش و کوشش خود را در راه نافرمانی و کفران در امر حقتعالی بکار برده است، و آنچه توانسته در طریق اغواء و گمراهی بندگان خداکوشیده و آنی غفلت نورزیده است از اینکه مردم را از راه خدا بازدارد.

اینکه قرآن مجید در چند مورد اطلاق کفر به شیطان کرده است از آنجهت می‌باشد که او اوّلین کافری است که در اوّلین مرحله خلقت بندگان، کفر خود را نشان داد و از ایمان به امر حقتعالی امتناع ورزید و از فرمان او سرباز زد

اینکه می‌بینید کسانیکه فاقد ایمان هستند به آنها کافر گفته می‌شود، حق این است که گفته شود: شیطان سردسته اهل کفر است، اینستکه خدایتعالی در جائی می‌فرماید:

... وَكانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً [1]

«و شیطان کفران نعمتهای پروردگارش راکرد»

جالب آنکه این معنا در پیرو بیانی است که خدایتعالی دربارهٔ «مبذّرین» اسراف‌کنندگان می‌فرماید:

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ ...

«اشاره بر اینکه: تبذیرکنندگان برادران شیاطین هستند که باکفر و نافرمانی مواجهند»

و این به خاطر آنستکه اسراف‌کنندگان کفران نعمتهای الهی کرده و اعتدال را رعایت نمی‌کنند و نعم الهی را به موقع و در جای خود مصرف نمی‌کنند و اغلب در اثر زیاده‌روی ضایع می‌کنند بعضی چیزها را و به هدر می‌دهند آنچه راکه دیگران می‌توانند استفاده کنند که این خود نوعی کفر و نافرمانی و پیروی‌کردن از عمل شیطان است، چون در این آیه شریفه

---

۱ ـ سوره اسراء آیه ۲۷

خدایتعالی اعمال اسراف‌کنندگان را همردیف و هماهنگ به اعمال شیاطین دانسته و همچنان آنها را در کردار برادر یکدیگر خوانده است، چه بسا اشاره بر این باشد که آنان هر دو دسته در دنیا در یک خط قرار داشته و در دار آخرت هم در دوزخ قرین و همنشین با هم باشند.

بنابراین اسراف و تبذیرکردن پیروی از خواسته‌ها و منویات شیطان است، چون در هر امری افراط و تفریط نهی شده و حتی در کار خیر و انفاق هم ضرورت احتیاط لازم است تا بجائی که انسان بداند از هر جهت آسیبی به خود و دیگران نرسیده و از گزند احتیاج هم مصونیّت حاصل است.

قرآن مجید در آیات بسیاری اسراف‌کنندگان را مورد نکوهش قرار داده و در جائی آنانرا از مرتبه دوستی با خدا دور کرده، و جائی آنانرا اصحاب دوزخ شمرده و گاهی آنها را به انتظار مجازات وعده می‌دهد، و جای دیگر هم آنها را دروغگو و محروم از هدایت قلمداد کرده و سرانجام سرنوشتشان را به هلاکت و نابودی می‌کشاند.

بنابراین تمام این حالات همردیف با حالات شیطانی بوده و مصداق آیه مورد تفسیر را بخوبی می‌رساند.

سحر و جادوگری از تعلیمات شیطان و باکفر قرین است

این موضوع قابل توجه است که هرچیز و هر ماجرائی که در عالم موجب فساد و خونریزی و غوغا و ناآرامی می‌باشد مسبب اصلی آن شیطان است.

از اول خلقت بشر تمام پیمبرانی که برای ارشاد و هدایت بندگان خدا آمدند، در هر دورانی شیطان برای اغواگری و بازداشتن پیروان آنها از راه حق با وسائل گوناگونی به هر اقدامی دست زده و آنانرا آماده گمراهی کرده است

شاید داستان انبیاء عظام را یکایک شنیده باشید که در زمان هر یک شیطان تدابیری بکار برده، تا مردم را از پیروی و اطاعت امر آنها بازدارد.

در زمان حضرت نوح نگذاشت احدی با آن پیامبر عالی‌مقام ایمان آورد، در زمان حضرت ابراهیم شنیدید چه نقشه‌هائی بازی کرد که نگذارد بندگان خدا به توحید و خداپرستی گرایش پیدا کنند، در زمان حضرت موسی متوجه شدید که با چه دسیسه باطلی ترویج سحر و جادو کرده چه صحنه‌هائی توسط عمّال فرعون از سحر و جادوگری بوجود آورد، که معجزه عصای موسی تمام ساحران زبردست را به جای خود نشاند و بسیار شنیدید که باز شیطان دست از عمل خود برنداشت و بوسیله تعلیمات جادوئی مردم را به گوساله‌پرستی دعوت نمود!

امّا در اینجا شاهد کلام نقش شیطان در داستان حضرت سلیمان است، که بنابر روایاتی گروه بسیاری در زمامداری او به عمل سحر و جادوگری پرداختند و سلیمان دستور ممانعت از عمل آنها داد و اوراق جادوگری آنانرا جمع‌آوری کرد و در محل مخصوص نگه‌داری نمود تا کسی دست‌یابی پیدا نکند که باعث ترویج این عمل شیطانی شود.

سپس بعد از وفات سلیمان گروهی آن اوراق را بیرون آورده و باکمک شیطان شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند و بعضی از این موقعیّت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر نبوده بلکه بوسیله همین سحر و جادوگریها به کشور و مردم تسلّط پیدا کرده و امور خارق‌العاده انجام می‌داده است.

اینستکه: هنگامی که پیامبر اسلام ظهور کرد گفتار این گروه که از معاندین یهود بودند رد کرده و ضمن کتاب آسمانی قرآن مجید اعلام نمود: که سلیمان از پیامبران الهی بوده و

هیچگاه ساحر و جادوگر نبوده است؛ همچنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ... [۱]

«و از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی می‌کردند و سلیمان کافر نشد ولی شیاطین کافر شدند و به مردم آموزش سحر و جادوگری می‌دادند»

و این آیه شریفه بسیار طولانی است که در ادامه آن آمده که یهود از آنچه برد و ملک در بابل بنام هاروت و ماروت نازل شده پیروی کردند (چون آنها مأموریّتی داشتند که طریق سحرکردن را برای آشنائی به طرز ابطال آن به مردم یاد دهند) و هیچکس را تعلیم نمی‌دادند مگر اینکه قبلاً به او می‌گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، پس کافر نشوید «و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید» ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند «نه اینکه برای ابطال سحر استفاده کنند» امّا هیچگاه بدون فرمان خدا نمی‌توانند به انسانی ضرر برسانند، قسمتهائی را فرامی‌گرفتند که برای آنان زیان‌آور بود و هیچ نفعی نداشت و مسلماً می‌دانستند هرکسی خریدار این گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت، و چه زشت و ناپسند بود آنچه را به آن می‌فروختند اگر علم و دانشی می‌داشتند.

در تفسیر این آیه شریفه در میان مفسّران اختلاف عجیب و پر سروصدائی به راه افتاده که گمان نمی‌رود در هیچ آیه از قرآن مجید چنین بحث پرجنجالی بوجود آمده باشد، چون احتمالات بسیاری در بیشتر از مفاهیم کلمات در آن آمده است که همه حاکی از اهمیّت موضوع آیه شریفه است، و جالبتر اینکه تمام این احتمالات بدون اینکه لطمه‌ای به فصاحت و بلاغت آن وارد آید قابل بررسی و توجه است.

و همچنین داستان عجیبی دربارهٔ دو فرشته «هاروت و ماروت» بیان گردیده که از جهتی آموزنده و از جهت دیگر با شأن فرشتگان سازگاری نداشته، لذا چون مورد تأمّل و اشکال بوده از ذکر آن خودداری گردید.

در هر حال اصل شاهد کلام بر اینستکه دانسته شود شیطان عامل اصلی سحر و جادوگری بوده و بدینوسیله خلق خدا را از راه پیامبران بازداشته است، و همچنین باید این

---

۱ ـ سوره البقره آیه ۱۰۲

توجه را حاصل نمود که عمل سحر و جادوگری موجب کفر و نافرمانی می‌باشد مگر آنکه تعلیم‌گیرنده بخواهد دربطلان آن اقامه دلیل نماید و مردم را از اغفال و گمراهی برهاند و زشتی وخلافکاری عمل شیطانی را آشکار سازد.

بعداً این آیه شریفه در همین کتاب از بُعد دیگر در پیرامون بحثی درباره جن مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا اهمیّت معنا کاملاً روشن گردد.

در انجام کارهای حرام شیطان نقش مؤثّری دارد!

هرگونه اوامر و نواهی در احکام که از جانب خدایتعالی بیشتر مورد تأکید قرار گرفته و صراحت آنها را در مورد حلال و حرام بودن کاملاً تأیید فرموده است، فعالیت شیطان در وسوسه‌های خود در آن امور جدی‌تر است.

چون اصل عمل شیطان بازداشتن بندگان خدا از راه خیر و واداشتن آنها به نافرمانی از امر پروردگار است، همچنانکه در تفسیر آیات قبل این معنا گذشت که شیطان در شرب خمر و اقدام به قمار واشاعه عقاید فاسد و بت‌پرستی و انکار پیمبران نقش مؤثری داشته است.

و در اینجا خوب است به این معنا توجه داشته باشید که خدایتعالی صراحتاً می‌فرماید:

... وَ اَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰوا ...

«خدا خرید و فروش را حلال کرده و ربا را حرام کرده است»

با این صراحت در عین حال در مقدمه همین جمله در آیه می‌فرماید:

اَلَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبٰوا لاٰ یَقُومُونَ اِلاّٰ کَما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰانُ مِنَ الْمَسِّ ... [1]

«کسانیکه ربا می‌خورند برنمی‌خیزند جز به مانند کسیکه شیطان او را به جنون آشفته و دیوانه می‌کند، و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ نماید»

این معنا چنین می‌رساند که شیطان در این حکم بااهمیّت، نفوذ کلّی داشته و مردم را به رباخواری دعوت می‌نماید، چون بر اهل معامله القاآتی می‌کند که آنها را از امر الهی بازدارد، همچنان می‌گوید بیع هم مانند ربا می‌باشد و تفاوتی ندارد، و نیز رباخواری را برای ازدیاد ثروت بهرطریق تشویق می‌نماید در حالیکه خدایتعالی درجائی می‌فرماید:

ربا از بین‌رفتنی و صدقات برجای ماندنی است.

بطوریکه صاحبان تفاسیر متذکّر شده‌اند؛ بعضی در بیان آیه چنین آورده‌اند: شخص رباخوار تشبیه به آدم «مصروع و دیوانه» شده که به هنگام راه رفتن قادر نیست تعادل خود را حفظ کند و بطور صحیح گام بردارد.

و بعضی دیگر اشاره کرده‌اند: که منظور از نداشتن حفظ تعادل و توانائی، در قیام

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۲۷۵

رستاخیز است که رباخواران نمی‌توانند روی پای خود بایستند و در آنجا دیوانه‌وار محشور می‌شوند، و یا آنکه هنگام بعث همچنان به شکل دیوانگان و مجانین از قبور برمی‌خیزند، و اهل عرصات ایشانرا به این نشانه بشناسند.

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

آکل الرّبا لا یخرج مِنَ الدنیا حتّی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطان [1]

«یعنی رباخوار از دنیا نمی‌رود مگر اینکه بنوعی از راه جنون، شیطان در او تصرف کرده باشد»

آری پاره‌ای از کارهای شیطانی و اعمال بی‌رویه و نادرست سبب یکنوع جنون شیطانی می‌گردد و بقول بعضی به دنبال کارهای خداناپسند، آن القائات شیطانی در شخص اثر گذاشته و تعادل روانی او را برهم می‌زند، و از این گذشته اعمال شیطانی و نادرست هنگامی که روی هم متراکم گردد اثر طبیعی از دست‌رفتن حسّ تشخیص صحیح و قدرت بر تفکر منطقی می‌باشد.

در تفسیر، المیزان، آورده است: حقیقت معنای آیه اینستکه حال رباخواران مانند حال دیوانه‌ای است که شیطان در او تصرّف کرده باشد، ولی استناد جنون به شیطان در واقع ممکن نیست، زیرا خدا عادل‌تر از آنستکه شیطان را بر عقل بنده‌اش مسلّط کند.

دربارهٔ اینکه نسبت‌دادن جنون به تصرّف شیطان منافات با عدل الهی دارد باید گفت: نسبت‌دادن جنون به اسباب طبیعی نیز همین اشکال را دارد، زیرا آنها بالاخره مستند به خدا است، بعلاوه زایل‌کردن خدا عقل بنده‌ای را با یکی از اسباب طبیعی یا غیرطبیعی اشکالی ندارد، زیرا در صورت رفتن عقل تکلیف هم مرتفع می‌شود، و در صورتی اشکال داشت که ادراک عقلی از مجرای فطری و روش منظم خودش منحرف شود و موضوع آن به حال خود باقی بماند مانند اینکه انسان عاقل زشت را زیبا و بد را خوب بپندارد، و اینحال در اثر تصرّف شیطان باشد، البته چنین چیزی را نمی‌توان به خدا نسبت داد، ولی زایل‌شدن قوه تمیز و زایل‌شدن ادراک صحیح بدنبال آن محذوری ندارد، چه به اسباب طبیعی نسبت داده شود و چه به شیطان، بعلاوه استناد جنون به شیطان بطور مستقیم و بدون واسطه نیست، بلکه اسباب قریبهٔ آن همان اسباب طبیعی مانند اختلال اعصاب و آفت دماغ است و با وساطت

---

۱ - تفسیر نورالثقلین جلد اول صفحه ۲۹۱

آنها به شیطان نسبت داده می‌شود، چنانکه انواع کرامات به ملک نسبت داده می‌شود با اینکه اسباب طبیعی نیز در کار است.

در هر حال از بیاناتی که گذشت چنین استفاده می‌شود که در هر عمل زشت و ناروا و حرامی شیطان دخالت داشته و مانع فرمانبرداری و اطاعت بندگان از امر خدایتعالی می‌شود.

شیطان آدمی را از جهاد در راه خدا بازمی‌دارد

قبلاً اشاره شد در هر مورد که بندگان خدا بخواهند اطاعت از اوامر حقتعالی نمایند، شیطان به هر طریق ممکن آنها را بازداشته و مانع فرمانبرداری مطیعان می‌شود.

همه می‌دانید که مسئله جهاد و کارزار در راه خدا یکی از ارکان بزرگ در پیشبرد دین و در طریق اهداف عالیه اسلامی است که وظیفه اهل ایمان را روشن ساخته و هرکس در این امر بقدر توانائی باید کوشا باشد.

همانطور که می‌بینید امروزه تمام قدرتهای بزرگ جهانی با اسلام مخالفت کرده و درصدد جلوگیری از گسترش قدرت در ممالک اسلامی هستند و برای این منظور با نقشه‌های شیطانی خود همه‌روزه در هر گوشه از جهان با مسلمانان در جنگ و ستیز و جدال هستند.

لذا بر هر فرد مسلمان واجب است که به هر طریق با آنها مبارزه کرده، بلکه از طریق جهاد و پیکار منظّم و دسته‌جمعی با هر گروه مخالف و جنگجو مقابله و کارزار نماید.

قرآن مجید در این معنا بسیار اشاره فرموده و در جائی رابطه کفر و مخالفین اسلام را با شیطان چنین تصریح می‌فرماید:

اَلَّذینَ اٰمَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّٰهِ وَالَّذینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوا اَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفاً [1]

«آنانکه ایمان آورده‌اند در راه خدا پیکار می‌کنند و آنانکه کافر شدند در راه طاغوت و شیطان می‌جنگند پس با دوستان شیطان کارزار کنید که نیرنگ و کید شیطان ضعیف است»

یا به اعتبار دیگر چنین گفته شده است: آنانکه بجهت پیروی طاغوت کافر شدند از ولایت خدا بیرونند و مولائی ندارند به جز مولای شرک و پرستش غیر، چون شیطان دوست آنها و ایشان دوست شیطانند.

در اینجا در آیه شریفه خدایتعالی اشاره می‌فرماید: با یاران شیطان پیکار کنید، یعنی با کسانیکه از شیطان الهام می‌گیرند همان استکبار و اهل کفر و قدرتهای طغیانگر و ظالم که -

---

۱ - سوره نساء آیه ۷۶

ظاهراً آنها مجهز و آراسته به هرگونه سلاح می‌باشند و درون آنها خالی و مملو از نقشه‌های شیطانی است.

جالب اینکه در مفهوم آیه اشاره بر این شده است، آنانکه متّکی به نیروی شیطانی هستند قدرتشان سست و ضعیف و از درون زبون و ناتوانند، پس نباید از آنها وحشت و خوف و هراس داشت.

و از آنطرف راه طاغوت در برابر راه خداوند بسیار ضعیف و همه نیرو و قدرت از آن خداست، پس برای راه طاغوت که فریب شیطان است چیزی به جز ناتوانی نمی‌ماند.

و این نکته را هم باید توجه داشت که اهل ایمان از روی ایمان و با شوق از دستور الهی به جنگ و کارزار می‌روند و یاران شیطان به دستور شیطان بلکه به خاطر دنیاداری و ترس از مرگ و عقوبات بعد از آن اقدام به جنگ می‌کنند در حالیکه هیچ بصیرت و رغبتی هم در این کار ندارند.

در تفسیر نمونه، در رابطه با آیه شریفه آورده است: دلیل اینکه نیرنگ و حیله و نقشه‌های شیطانی ضعیف است چنین می‌باشد که از یک سو افراد باایمان در مسیر اهداف و حقایقی گام برمی‌دارند که با قانون آفرینش هماهنگ و هم‌صدا است و رنگ ابدی و جاودانی دارد، آنها درراه‌آزادساختن انسانها و از بین‌بردن مظاهر ظلم و ستم پیکار می‌کنند در حالیکه طرفداران طاغوت در مسیر استعمار و استثمار بشر و شهوات زودگذری که اثر آن ویرانی اجتماع و برخلاف قانون آفرینش است تلاش و کوشش می‌نمایند، و از سوی دیگر افراد باایمان به اتکای نیروهای معنوی آرامشی دارند که پیروزی آنها را تأمین می‌کند و به آنها قوّت می‌بخشد در حالیکه افراد بی‌ایمان تکیه‌گاه محکمی ندارند.

قابل توجه اینکه در این آیه ارتباط کامل «طاغوت» با «شیطان» بیان شده که چگونه اهل کفر از نیروهای اهریمنی مدد می‌گیرند، همچنانکه می‌گوید: یاران طاغوت همان یاران شیطانند.

و در آیه دیگری همین مضمون آمده است که می‌فرماید:

اِنّا جَعَلْنَاالشَّیاطینَ اَوْلیاءَ لِلَّذینَ لایُؤْمِنُونَ [1]

«ما شیاطین را دوست و سرپرست افراد بی‌ایمان قرار دادیم»

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۲۷

در هر حال، در تفسیر آیه اوّل که فرمود:

فَقَاتِلُوا اَوْلِیاءَالشَّیطان ... «با دوستان شیطان پیکار کنید»

این اشاره به سرکوبی خود شیطان است، حال که ما دسترسی به این وجود شریر نامرئی نداریم که با شمشیر برنده ایمان، او را قطعه‌قطعه کنیم پس باید با پیروان و یاران او مبارزه و کارزار کنیم و آنانرا از پای درآوریم.

ضمناً در حاشیه این مطلب یادآور می‌شویم، بهتر آنستکه در اول با شیطان نفس خود گلاویز شویم و او را سرزنش و سرکوب سازیم تا برای مبارزه با شیاطین دیگر آماده باشیم.

به فضل و رحمت الهی توسّل جوئید تا از گزند شیطان محفوظ باشید

تا این قسمت از مندرجات کتاب آنچه دربارهٔ قدرت پوشالی شیطان سخن به میان آمد، ممکن است این توهم حاصل شود که آدمی خواه و ناخواه به چنگال این عفریت شریر اسیر خواهد شد و نمی‌تواند راه گریزی به سوی حقتعالی پیدا کند.

البته همانطور که قبلاً هم اشاره شد، این توهّم خلاف مقام عدل و دادگستری است از اینکه خدایتعالی بخواهد چنین دشمنی را بر آدمی مسلّط گرداند و راه سعادت و خوشبختی را بر او مسدود نماید.

اکنون در رابطه با این معنا گفته می‌شود که فضل و رحمت الهی مانع تسلّط شیطان بر بندگان است مگر کسانیکه فاقد ایمان به خدا و رسول و کتاب آسمانی او باشند.

از آنجاکه در این مورد باید حجّت بر اهل عالم تمام شود این موضوع را خدایتعالی به عناوین مختلفه بر اهل ایمان گوشزد فرموده و راه پیروی نکردن از خطوات شیطانرا بر آنان آشکار کرده است، همچنانکه در تفسیر آیات گذشته جهات گوناگون که مانع تسلّط شیطان بر آدمی می‌باشد مطالبی گذشت، و اکنون شاهد کلام در اینجا بر آیه دیگری است که خدایتعالی توجّه بندگانرا در این مورد به فضل و رحمت خود جلب نموده و اشاره می‌فرماید:

... وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰانَ اِلاّٰ قَلِيلاً [1]

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود جز عدهٔ کمی، شیطان را پیروی می‌کردند»

این قسمت از آیه شریفه متمّم آیه‌ای است که تفسیر و شأن نزول جداگانه‌ای دارد، و اشاره به داستان بدر صغریٰ می‌باشد و در مورد شایعه‌سازی و پخش گفتار منافقان و افراد ضعیف‌الایمان سخن به میان آمده است که خدایتعالی در پایان اشاره می‌فرماید: اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد و بوسیله راهنمائیهای پروردگار از چنگال اینگونه شایعات و عواقب وخیم آن نجات نمی‌یافتید، بسیاری از شما در راههای شیطانی گام می‌نهادید و تنها عده کمی بودند که می‌توانستند خود را از پیروی شیطان برکنار دارند.

یعنی اگر فضل خدا شامل نشود اکثریت اجتماع گرفتار عواقب شایعه‌سازیهای شیطانی

---

۱ ـ سوره نساء آیه ۸۳

خواهند بود

بنابراین باید از شرّ اینگونه خطرات شیطانی متوجّه حمایت و فضل و رحمت الهی گردید.

امّا در عمومیّت این معنا می‌توان گفت که: بحث در پیرامون فضل و رحمت الهی بقدری گسترده است که نمی‌توان آنرا در مقام بیان به رشته تحریر درآورد.

و اصلاً شاید چنین باشد که ایجاد جهان آفرینش همگی از روی فضل و رحمت الهی انجام شده و از اوّل خلقت هرگونه مواهبی که بر مخلوق اعطاء شده ارتباط مستقیم بر این دو داشته است، همچنان ارسال رسل و انزال کتب آسمانی بخصوص وجود مقدس پیغمبر خاتم و کتاب آسمانی خاتم قرآن مجید که همه از سرچشمه فضل و رحمت الهی جوشش پیدا کرده است.

در رابطه با این معنا در تفسیر، **مجمع‌البیان** در ذیل آیه شریفه از قول یکی از مفسّران آورده است:

این جمله از آخر آیه را باید طبق ظاهر آن معنی کرد، بدون اینکه تقدیم و تأخیری در آن اتفاق افتاده باشد، منظور قرآن اینستکه: اگر لطف و رحمت خداوند شامل حال مردم نشده و بوسیله پیامبر و قرآن، آنانرا به راه راست دعوت نکرده بود، جز عده کمی از آنان بقیه پیرو شیطان می‌شدند، چنانکه پیش از بعثت پیامبر چنین بود ...

پس بنابراین تفسیر باید گفت: اگر آیات الهی از قرآن مجید که در همین کتاب ذکر شده نیامده بود، یعنی اگر فضل الهی شامل نگردیده بود که بوسیله این آیات شیطان شناسائی نشود و او از جهات گوناگون معرفی نگردد، هرآینه تمام مردم از شیطان پیروی می‌کردند بلکه او را پرستش می‌نمودند و این از همان لطف و فضل او سبحانه و تعالی می‌باشد که شیطان شناسائی شده و حجّت بر اهل عالم تمام گردیده و آنانکه از این موجود ناپیدا اطلاعی حاصل نکردند قصور از خودشان بوده که در این کار مهم که زندگی آنها با آن پیوسته است پی‌گیری نکرده و خود را در زیر فرمان آن پلید مردود درآورده‌اند ! .

در ذیل آیه مورد تفسیر روایات بسیاری نقل شده است که مراد از فضل را رسول اکرم و رحمت را امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ذکر کرده‌اند و بعضی از روایات دیگر که از حضرت صادق علیه‌السّلام رسیده که: فضل خدا را رسول خدا و رحمت خدا را ولایت ائمه علیهم‌السّلام ذکر کرده است.

و از مفهوم این روایات چنین برمی‌آید که مقام نبوت و مقام ولایت دو سبب بهم پیوسته‌اند که خدایتعالی ما را بوسیله آن دو از پرتگاه گمراهی و دامگاه شیطانی رهائی بخشیده است.

هشدار بر کسانیکه از نظر لطف الهی از شرّ شیطان دورند

گاهی مشیّت الهی بر آن تعلق می‌گیرد که لطف و مرحمت خود را نسبت به بعضی از افراد به حدّ شایسته‌ای برساند و او را در مرتبهٔ کمال به علم و دانش مفتخر سازد تا به جائی که به مرتبه قرب نزدیک و مجهولاتی را بر او کشف نماید.

و این موقعیت برای هرکس که پیش آید مسلماً مقامی برای او حاصل شده و امتیازی کسب کرده است، ولی خدا کند که اگر کسی مشمول چنین الطافی می‌شود و یا به چنین مواهبی دست می‌یابد قدر خود را در این منزلت بداند و از پیروی هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی برحذر باشد.

اینکه می‌بینید اولیاء حق مدام در دعاهای خود تقاضای عاقبت به خیری و سرانجامی نیک دارند از همین جهت است که مبادا در خلال عبادت و طاعت از خدایتعالی لغزشی برای آنها حاصل شود و شیطان آنها را از مسیر حق منحرف گرداند و از طرق گوناگون در عقاید آنان نفوذ کرده وسوسه‌های خود را کارساز نماید، همچنان تحریکاتی نماید که در معارف و علومی که دربارهٔ الهیات کسب کرده‌اند در آنها غلوّ ایجاد کند و یا از راه طاعات و عبادات آنها غرور و خودبینی به وجود آورد که اعمال آنان ضایع و تباه گردد.

بسیار شنیده‌اید افرادی زاهد و عبادتکار که سالها مشغول اطاعت و فرمانبرداری از امر حقتعالیٰ بوده‌اند، در اثر یک تحوّل کوچکی شیطان آنها را در دام انداخته و با مهارت مخصوصی در آنان رخنه کرده است و لباس تقویٰ را از ایشان خارج ساخته و به انواع معصیت آلوده نموده تا بحدیکه گاهی هم منکر مقام ربوبیّت شده‌اند.

قرآن مجید در این باره اشاره‌ای دارد که به ذکر آن می‌پردازیم، آنجا که می‌فرماید:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ [1]

«و بخوان بر آنها سرگذشت آنکسی راکه آیات خود را به او دادیم، ولی سرانجام خارج شد از آن و شیطان او را دنبال کرد و به او دست یافت (یعنی شیطان او را پیرو خود کرد) و او در زمرهٔ گمراهان قرار گرفت».

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۱۷۵

این آیهٔ شریفه شأن نزول و تفسیری بتفصیل دارد و مفسّران بر چند وجه آنرا ذکر کرده‌اند، ولی آنچه مسلّم است، اصل موضوع جنبه کلّی و همگانی و عمومی دارد تا دانسته شود که هرکس هرقدر که مقام تقرّب حاصل نماید و مورد الطاف و محبت الهی قرار گیرد باید متوجه باشد که خود را از وسوسه‌های شیطانی در امان نگهدارد تا نفوذ اهریمنی در او تسلّط پیدا نکند، چون شیطان هر آن مترصد است که بخصوص بندگان خوب و مطیع خدا را گمراه کرده و از اطاعت بازدارد، همچنانکه در آیه مورد بحث روی سخن به رسول اکرم می‌فرماید: بخوان برای مردم داستان کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او از دائره این نعمت بزرگ خود را خارج کرد و گرفتار وسوسه‌های شیطان گردید و از گمراهان شد.

این آیه شریفه اشاره به سرگذشت کسی می‌کند که در اوّل در صف اهل ایمان قرار داشته تا بحدی که لطف خدا شامل او بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته و سپس از مسیر خود منحرف شده و شیطان او را به گمراهی و بدبختی کشانیده است

صاحبان تفاسیر بعضی این آیه را دربارهٔ «امیةبن‌ابی‌الصلت» شاعر معروف زمان، جاهلیت خوانده‌اند، و بعضی دیگر آنرا دربارهٔ «ابوعامر» راهبِ معروف که او هم در زمان جاهلیت مردم را به ظهور پیامبر اسلام نوید می‌داد گفته‌اند.

و اغلب از مفسّرین هم متذکّر شده‌اند که این آیه دربارهٔ مرد عالمی در زمان حضرت موسی بوده که اسم اعظم را می‌دانسته و هرگاه دعا می‌کرده به اجابت مقرون بوده است.

امّا بیشتر از مفسّران آیه شریفه را درباره «بلعم با عورا» ذکر کرده‌اند که برای روشن شدن اصل موضوع به گوشه‌ای از داستان او از بیان تفاسیر در ادامه این بحث به گفتگو می‌پردازیم.

داستان «بلعم با عورا» و نقشه شیطان

آنچه در آیه مورد بحث از بیان تفاسیر قابل توجه است، آنستکه چون در آیه نامی از کسی برده نشده و تنها سخن از یک عالم و دانشمندی بوده که در اوّل صاحب ایمانی قوی و در مسیر حق راه پیموده که هیچکس گمان نمی‌کرده او روزی منحرف شود ولی شیطان او را به گمراهی کشاند.

با آنکه احتمالات بسیاری در این مورد داده‌اند که قبلاً شرح آن گذشت، امّا در بعضی از تفاسیر معتبر روایتی از امام باقر علیه‌السلام آورده‌اند، که فرمود: اصل آیه دربارهٔ «بلعم» است که خداوند آنرا مثل قرار داده است.

امّا اصل داستان به این شرح است، که گفته‌اند: این شخص مردی بنام «بلعم با عورا» بوده که در عصر حضرت موسی علیه‌السّلام می‌زیسته و از علماء و دانشمندان مشهور بنی‌اسرائیل بوده است، که بقول بعضی او صحف ابراهیم، علیه‌السّلام را خوانده بود و اسم اعظم را می‌دانسته است، همچنانکه بوسیله آن نام شریف مستجاب‌الدعوة بوده و بسیاری از مسائل و مشکلات را حل می‌کرده است و حتی چنین گفته‌اند که موسی علیه‌السّلام هم از وجود او به عنوان یک مبلّغ نیرومند استفاده می‌کرده، چون دعایش در پیشگاه خداوند به اجابت می‌رسیده است.

ولی این شخص بعد از مدت زمانی تغییر رویه داده و توفیقات الهی از او سلب شده و در این موقعیت شیطان کنترل امور او را در دست گرفته و بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شده و همه مقامات خود را از دست داده تا آنجا که در صف مخالفان حضرت موسی علیه‌السلام قرار گرفت و بواسطه نافرمانی بسیار و پیروی از شیطان اسم اعظم از خاطر او محو گردید.

امّا بنابرآنچه در تفاسیر آمده اصل داستان چنین است: چون موسی قصد کارزار با فرعونیان داشت، و با لشکر عظیم به زمین کنعان فرود آمد، مردمان آن دیار نزد بلعم با عورا آمده و از او طلب یاری خواستند، و گفتند می‌دانی که قدرت موسیٰ زیاد است و برای کشتن ما آمده و ما توانائی نداریم در مقابل او مقاومت کنیم، و چون تو مرد مستجاب‌الدّعوتی برای ما دعا کن تا حقتعالی او را از ما دفع کند.

بلعم با عورا، در اوّل گفت او پیغمبر خدا است و به امر حقتعالی به اینجا آمده، چگونه من می‌توانم دعا کنم، و سپس گفت: در این کار با خدای خود مشورت می‌کنم، اگر مأمور شدم بر آن دعا می‌کنم.

و از این طریق مدتی به آنها جواب نداد و آنان هم به او گفتند اگر خدای تو کاره‌ای بود تو را از این کار نهی می‌کرد و معلوم می‌شود که خدا به آن راضی است که تو در حق ما دعا کنی، بلعم به این گفتار باطل فریب خورد و شیطان او را تحریک کرد، و برخاست بر الاغی سوار شد تا به سوی موسی برود، الاغ در هنگام حرکت بازایستاد و بلعم آن حیوان را به شدت شلاق زده و خداوند الاغ را به سخن درآورد و بر زبان او جاری ساخت و به بلعم گفت: وای بر تو، چرا مرا می‌زنی و شکنجه می‌کنی، آیا می‌خواهی تو را با خود ببرم تا بر پیغمبر خدا و مردم باایمان نفرین کنی، بلعم این سخن راکه از الاغ شنید آنقدر آن حیوان را شکنجه داد تاکشت و سپس همانجا اسم اعظم از یادش برداشته شد و نتوانست خواسته‌های فرعونیان را برآورد، و لذا با وسوسه‌های شیطانی به آنها گفت: چاره پیروزی شما در آن است که زنان خود را آراسته کنید و به بهانه خرید و فروش امتعه به میان لشکرگاه موسیٰ بفرستید و دستور دهید که خود را بر آنها عرضه کنند و اگر کسی از آن لشکریان اراده ایشان کند مانع نشوند و خود را تسلیم کنند، چون کافیست که یکی از آنها زنا کند، و پس از آن نصرت و پیروزی نصیب شما شود.

سپس آنها به دستور بلعم با عوراکه از شیطان الهام گرفته بود چنین کردند و زنان خود را بیاراستند و با امتعه به لشکرگاه موسیٰ فرستادند و در میان آنها زنی بود زیبا در نهایت حسن و جمال که مورد توجه یکی از سرداران بزرگ و از اکابر بنی‌اسرائیل قرار گرفت و به مجرد نگاه بر او شیفته و دلباخته جمال او گردید و او را به خود دعوت کرد و آن زن او را اجابت نمود، پس دست او راگرفته به سوی موسی علیه‌السّلام برد و آنحضرت او را در امر مباشرت و چنین کاری منع فرمود و او اطاعت نکرد و زن را به خیمه خود برد و با او خلوت کرد و چون مردم دیگر از این امر مطلع شدند آنها هریک مرتکب این امر قبیح شدند و حقتعالی طاعون را بر آنان فرستاد و در یک ساعت از روز هفتادهزار نفر به هلاکت رسیدند.

و این داستان تفصیل بیشتری داردکه تا همین اندازه اکتفاگردید، و ذکر آن در اینجا بر این منظور است که دانسته شود برای هرکس از بندگان در هر مرتبه و مقامی که از ایمان باشند خطر وسوسه‌های شیطانی بسیار نزدیک و امکان هرگونه لغزش و خطا در هر آن موجود

است و بسیار ضرورت دارد که هرکس متوجه این خطر عظیم باشد و از خدایتعالی بخواهد که او را تا پایان عمر از شر شیطان مصون و محفوظ بدارد.

آب هم وسیله طهارت و پاکی از پلیدی شیطان است

چقدر ارتباط آیات قرآنی با هم نزدیک است که در بعضی موارد مطالب آموزنده‌ای را با هم پیوند می‌دهد، در جائی خدایتعالی اشاره می‌فرماید: که هرچیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، یا به اعتبار دیگر حیات همه‌چیز بستگی با آب دارد همچنانکه فرمود:

وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ [۱]

اما قرآن مجید در جای دیگر اشاره‌ای دارد بر اینکه گذشته از آنکه آب مایه طهارت و پاکیزگی و حیات انسانی است، از پلیدی و وسوسه‌های شیطانی هم آدمی را دور و برکنار می‌سازد، همچنانکه می‌فرماید:

... وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ ... [۲]

«و فروفرستاد برای شما از آسمان آبی تا با آن شما را پاک و دور سازد و ببرد از شما پلیدی شیطان را»

این آیه شریفه در رابطه با جنگ بدر استکه خدایتعالی ضمن اشاره به نعمتهای گوناگونی که در آن صحنه به اهل ایمان ارزانی داشته یادآور می‌شود: که پلیدیهای شیطانی که از وسوسه‌های او در روح و جسم و در خواب وبیداری ایجاد می‌شود بوسیله آب که مایه حیات‌بخش است از اهل ایمان دور می‌شود.

و مناسبت این آیه بر اینستکه چون در زمان جنگ بدر لشکریان اسلام در مقابل کفار در جائی فرود آمدند که دسترسی با آب برای خوردن و برای تطهیر نداشتند و بسیار متوحّش بودند که خدایتعالی به منظور ایمنی و برای رفع وحشت آنها در اوّل خواب را بر آنها مسلّط کرد و شیطان هم از موقعیت استفاده کرد و بعضی را در خواب فریب داد و احتلام بوجود آورد و لذا، آنها از این موضوع نگران شده و بیم شکست به خود می‌دادند، که این توهّم باز از تحریکات شیطانی بود که آنانرا وسوسه می‌کرد و افکار آنها را متزلزل می‌نمود بر اینکه جنابت با شکست نزدیک و از پیروزی دور است.

سپس خدایتعالی باران رحمت خود را نازل فرمود و بوسیله باران چند موهبت نصیب

---

۱ ـ سوره انبیاء آیه ۳۰ ۲ ـ سوره انفال آیه ۱۱

آنان گردید، که سیرآب شدند و خود را از نجاسات پاکیزه کردند و از همه بالاتر با وضو و غسل آماده اطاعت شدند و همه مرفه‌الحال شده، بدین طریق وسوسه شیطان زایل گردید و آنها با دلهای قوی نیروی بیشتری در خود احساس کرده آماده کارزار شدند.

اکنون اشاره دیگری که در این معنا می‌باشد و عمومیت آن قابل توجه است آنستکه: چون به مصداق آیه اول آب بر همه چیز حیات‌بخش است و حیات در مقابل مرگ و نابودی است، لذا عمل شیطان و وسوسه‌های او و هرگونه پلیدی که بوسیله شیطان در خواب و یا بیداری ایجاد می‌شود و موجب انواع گناه و یا جنابت و نجاست می‌گردد و آدمی را به گمراهی و هلاکت می‌کشاند باید در اول و در باطن امر آن آلودگی‌ها را با آب توبه شستشو کرد و در ظاهر امر هر ناپاکی و پلیدی را که موجب نجاست و جنابت شده با همان آب حیات‌بخش بوسیله شستشو و غسل زایل و برطرف گردانید.

امّا مهمتر آنکه در مقابل وسوسه‌های دائم و عمل باطنی شیطان هرکس باید نگذارد که ناپاکی و پلیدی او را فراگیرد، یعنی آدمی باید هر آن در مبارزه با آن موجود پلید و شریر سوز عطش خود را با آب معرفت از دریای محبت پروردگاری فرونشاند تا بتواند از هلاکت نجات یافته و خود را در مقام جاوید زنده نگهدارد.

دیگر از کارهای شیطان فسادانگیزی است

بیشتر از ماجراهای فسادانگیزی که در دنیا بوقوع می‌پیوندد، شیطان نقش مهمی در آن دارد تا خود را به مقاصد پلید که گمراهی آدمی است برساند، هرجا دیدید میان دوکس یا جمع و گروهی اختلاف و زدوخوردی بوجود می‌آید، و حتیٰ هرگاه دیدید در میان اهل ایمان نزاعی برپا می‌شود بدانید که شیطان در آن بی‌دخالت نبوده، بلکه عامل اصلی همان وسوسه‌های او می‌باشد، دیگر از آن بالاتر نیست که میان پدر و مادر و خویشاوندان و برادران تخم نفاق افکنده و ایجاد فساد و حتی خونریزی می‌نماید.

شاید داستان حضرت یوسف را شنیده باشید، بعد از تمام ماجراهائی که دید همچنان از چاه درآمد و به زندان افتاد و سپس به مقام سلطنت رسید و از پدر و مادر خود دعوت کرد که از کنعان به مصر نزد او آمدند، پس از خوشحالی فراوان با اشاره لطیفی به آنان گفت: خداوند چقدر با من محبت کرد که شما را از آن بادیه کنعان به اینجا آورد بعد از آنکه شیطان در میان من و برادرانم بواسطه رشک و حسد فسادانگیزی کرد، همچنان که قرآن مجید می‌فرماید:

... وَ جٰاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعدِ اَنْ نَزَغَ الشَّیْطٰانُ بَیْنی وَ بَیْنَ اِخْوَتی ... [1]

«و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بهم زد از بادیه به اینجا آورد»

شاهد کلام در اینجا در معنای واژه «نزغ» است که گفته‌اند: در اینجا به معنی واردشدن درکاری به قصد فساد و افساد است و جالب آنکه در اول همین داستان در رابطه به این معنا آمده است: زمانیکه یوسف رؤیای خود را برای پدرش یعقوب تعریف کرد، پدر به او گفت ای فرزند من این خواب را برای برادرانت بازگو مکن که برای توکید و تزویر می‌کنند، و در ادامه این بیان اشاره به خصومت شیطان کرده و فرمود:

اِنَّ الشَّیْطٰانَ لِلْاِنْسٰانِ عَدُوٌّ مُبینٌ

«همانا که شیطان دشمن آشکاری برای انسان است» قبلاً در تفسیر این آیه مطالبی از بُعد دیگر گذشت.

---

۱ ـ سوره یوسف آیه ۱۰۰

و اشاره این بیان بر اینستکه هر خدعه و نیرنگ و تزویری که از هرکس بروز کند باز ارتباط مستقیم به خدعه و تزویر شیطان دارد و تمام فسادانگیزیها و آشوبگریها از وسوسه‌های او بوده و کارش ظهور فساد و فتنه برپا کردن است.

از وسوسه‌های شیطان به خدا پناه برید

قبلاً تفسیر این معنا از بُعد دیگر گذشت، ولی در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که اصل پناه‌بردن به خدایتعالی چگونه است، یعنی هرکس باید چه کار کند که از گزند و وسوسه‌های شیطان درامان باشد.

همانطور که توجه پیدا کردید در چند مورد خدایتعالی آدمی را از شرّ شیطان برحذر می‌دارد و اشاراتی دارد که در مورد این خطر هرکس باید خود را به خدا سپارد و از لطف او مدد بخواهد، و این موارد گوناگونی دارد که حتی در جائی هم فرمود: در هنگام تلاوت قرآن از این موجود پلید به خدا پناه برید (که او مانع توجّه شما به ذکر پروردگار است) چون در هنگام ذکر در پرتو یاد خدا بودن برای هر کس بصیرت پیدا شده و در راه حق بینائی حاصل می‌نماید.

بنابراین همان بیاد خدابودن و به ذکر او مشغول شدن این خود پناهگاهی عظیم است که مکرّر اشاره فرمود، تا استعاذه شود، یعنی گفته شود: اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجیمِ

و در رابطه با همین معنا جائی صراحتاً می‌فرماید:

وَ اِمّٰا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطٰانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ [1]

«و اگر شیطان تو را وسوسه کند به خدا پناه ببر که شنوا و داناست»

اشاره بر اینستکه چون توجّه به خدا حاصل شود و هرکس که بیاد او افتد، خدایتعالی ذکر او را شنیده، او را از خطرات وساوس شیطانی می‌رهاند.

و جالب اینکه در پیرو همین آیه باز در رابطه با همین موضوع، راه غلبه و پیروزی بر وسوسه‌های شیطانی را بر مضمون دیگری آورده، و می‌فرماید:

اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ الشَّیْطٰانِ تَذَکَّرُوا فَاِذٰا هُمْ مُبْصِرونَ

«اهل تقوی هرگاه وسوسه‌های شیطانی آنها را احاطه می‌کند بیاد خدا افتاده در آنحال بصیرت و بینائی پیدا می‌کنند تا از گزند شیطان محفوظ بمانند».

در هر حال شیوه رهائی از چنگال شیطان بیاد خدابودن و تقویٰ پیشه کردن است، و در

---

۱ ـ سوره اعراف آیات ۲۰۰ و ۲۰۱

روایات هم کراراً به اثر عمیق ذکر خدا در کنارزدن وسوسه‌های شیطان اشاره شده است.

و شایان ذکر است که حتی باید افراد باایمان و متّقی هم که در مقام تقرّب نزدیکترند آنی غفلت نورزیده و در مقابل وساوس شیطانی همیشه بیاد و ذکر حقتعالی بوده و از مبارزه در این امر بازنایستند، چون توجه شیطان برای گمراهی بر آنها بیشتر و همیشه در صدد اغفال آنان است، قبلاً هم در این معنا در تفسیر آیه شریفه مطالبی از بُعد دیگر گذشت.

بحثی جنجال برانگیز در اصابت تیرشهاب به شیطان

خدایتعالی برای ممانعت شیطان در ایصال به عوالم قرب و مقام حقیقت و یا برای حفظ محیط خارج از محدوده شیطان مقرراتی وضع کرده است که بوسیله سلاحهای آتشین او را هدف قرار داده و از آن مسیر دور می‌کند، سلاحی که قرآن آنرا بنام شهاب ثاقب ذکر کرده است.

این موضوع قابل اهمیّت است که قرآن مجید در چند مورد آنرا با مضامین نزدیک بهم بیان داشته و توجه دانشمندان و تدبیرکنندگان را در آیات الهی به اسراری مهم و پیچیده جلب می‌نماید.

همچنان بعد از آنکه درجائی متذکّر می‌شود که ما آسمانرا برای بینندگان تزئین کردیم و در آن برجهائی قرار دادیم سپس می‌فرماید:

وَ حَفِظْنٰاهٰا مِنْ کُلِّ شَیْطٰانٍ رَجیم [1]

«و آنرا حفظ کردیم از هر شیطان مطرودی»

و در پیرو این آیه اضافه می‌فرماید:

اِلاّٰ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتْبَعَهُ شِهٰابٌ مُبینٌ

«مگر کسیکه استراق سمع کند که او را شهابی آشکار عقب می‌راند»

در این معنا صاحبان تفاسیر بیانات گسترده‌ای آورده‌اند که هر یک مسیر خاصی را پیموده و نتیجه‌ای حاصل کرده‌اند

صاحب تفسیرالمیزان، آورده است که: معنی ظاهر آیات چنین است که، در آسمان که عبارت از جهت بالای زمین است برجها و قصرها که همان منزلهای آفتاب و ماه است قرار دادیم، و آنرا یعنی آسمان را برای بینندگان به زینتی آراستیم و آن زینت همان نجوم و کواکب است و نیز ما آنرا یعنی آسمان را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، و از این حفظ کردیم که شیطانها از آنچه که در ملکوت عالم است خبردار نشوند، مگر آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود تا گفتگوی ملائکه را دربارهٔ امور غیبی و حوادث آینده

---

۱ ـ سوره حجر آیات ۱۷ و ۱۸

و امثال آنرا بشنود که به محض نزدیک‌شدن شهابی مبین دنبالش می‌کند.

در تفسیر مجمع‌البیان، در ذیل آیه شریفه از ابن‌عباس روایتی آورده است که در جاهلیّت کاهنانی بودند که هر یک را شیطانی بود، این شیطانها در جاهائی کمین می‌کردند و صدای فرشتگان را از آسمان استماع می‌کردند، آنچه می‌شنیدند دربارهٔ حوادث کره زمین بود، سپس نزد کاهنان می‌آمدند و آنچه شنیده بودند در اختیار آنها قرار می‌دادند، پس از بعثت عیسیٰ از سه آسمان و پس از بعثت پیامبر اسلام از همه آسمانها منع شدند از این پس نگهبانی آسمانها به ستارگان سپرده شد تا بوسیله شهابها جلو شیاطین را بگیرند.

بنابراین شهاب از معجزات پیامبر گرامی اسلام است، زیرا پیش از او شهابی دیده نشده است.

در تفسیر نمونه، نظر بعضی از آراء مفسّران بزرگ اسلامی را در مورد این آیات مطرح کرده، و از جمله می‌نویسد: نویسنده «تفسیر فی ظلال» در جلد پنجم آن تفسیر به راحتی از این آیات و مانند آن گذشته و به عنوان اینکه اینها حقایقی است که درک آن برای ما ممکن نیست و باید به آنچه در عمل واقعی ما در این زندگی مؤثر است بپردازیم، لذا به تفسیر اجمالی قناعت کرده و از توضیح و تبیین این مسأله صرف‌نظر نموده است.

او چنین می‌نویسد: شیطان چیست ؟ و چگونه می‌خواهد استراق سمع کند و چه چیز را استراق می‌کند همه اینها از غیبهای الهی است که از خلال و نصوص نمی‌توان به آن دست یافت و پرداختن به آن نتیجه‌ای ندارد، زیرا بر عقیده‌ها چیزی نمی‌افزاید، و جز اشتغال فکر انسان به امری که به او ارتباط خاصی ندارد و او را از انجام عمل حقیقیش در این زندگی بازمی‌دارد ثمره‌ای نخواهد داشت، بعلاوه درک تازه‌ای نسبت به حقیقت جدیدی به ما نمی‌دهد.

مفسّر تفسیر نمونه در ردّ این نظریه می‌گوید: ما این طرز موضع‌گیری را در برابر این‌گونه آیات و مانند آن نمی‌پسندیم، چون قرآن یک کتاب بزرگ انسانسازی و تربیت و حیات است، اگر چیزی ارتباط به حیات انسانها نداشته باشد مطلقاً در آن مطرح نخواهد شد، بعلاوه هیچکس نمی‌تواند این سخن را بپذیرد که در قرآن حقایقی ناگشودنی باشد، مگر قرآن نور و کتاب مبین نیست ؟ مگر برای فهم و تدبّر و هدایت بشر نازل نشده، ؟ چگونه فهم این آیات به ما ارتباط ندارد !؟

جمعی دیگر از مفسّران مطالب دیگری در تفسیر این آیه آورده‌اند، **از جمله مفسّر**

بزرگ طنطاوی در تفسیر معروف خود آورده است: آن گروه از دانشمندان حیله گر و ریاکار و مردم عوامی که از آنها پیروی می‌کنند شایستگی و اهلیّت آنرا ندارند که از عجائب آسمانها و شگفتیهای عالم بالا و کرات بی‌کرانش و نظم و حسابی که بر آنها حکومت می‌کند، آگاه شوند، خداوند این علم و دانش رااز آنها ممنوع ساخته، و این آسمان پرستارهٔ زیبا و مزین را با آنهمه اسرارش در اختیار کسانی گذاشته که عقل و هوش و اخلاص و ایمان دارند.

طبیعی است که گروه اوّل از نفوذ در اسرار این آسمان منع می‌شوند و هر شیطان رانده‌شدهٔ درگاه الهی خواه از جنس بشر باشد یا غیربشر حق وصول به این حقایق را ندارد، و هرگاه به آن نزدیک شود رانده و مطرود می‌گردد، همچنانکه گفته‌اند:

علم را جز عاشقانش و جمال را جز عارفانش درک نمی‌کنند و نمی‌بینند.

در ادامه این بیان در تفسیر طنطاوی در جای دیگر آورده است: چه مانعی دارد این تعبیرات کنایه باشد ؟ منع حسّی اشاره به منع عقلی گردد، در حالیکه کنایات از زیباترین انواع بلاغت است، آیا نمی‌بینیم بسیاری از مردم که در اطراف شما زندگی می‌کنند در محدودهٔ همین زمین محبوس و زندانیند و هیچگاه چشمشان به جهان بالاتر دوخته نمی‌شود، و به آوای آن گوش فرانمی‌دهند، و از امور این جهان و شگفتیهایش خبری ندارند، آنها بوسیله «شهاب» خودخواهی و شهوت و کینه‌توزی و طمع و حرص و جنگهای خانمانسوز از درک آن معانی والا مطرودند (و اگر روزی همچنین هوسی کنند به خاطر اینهمه آلودگی که بر دل و جان دارند رانده می‌شوند).

و در آن تفسیر در جای دیگر سخنی دارد که خلاصه‌اش چنین است: ارواح انسانها هنگامی که از این دنیا به جهان برزخ منتقل می‌شوند، علاقه و ارتباطی به ارواح زندگان دارند، و هرگاه میان آنها تناسب و همانندی باشد، و بتوانند از طریق احضار ارواح و غیر آن با آنها ارتباط و تفاهم برقرار می‌کنند، مسائلی را در اختیار آنان می‌گذارند که گاهی حق است و گاهی باطل، زیرا آنها نمی‌توانند به عوالم اعلیٰ دسترسی پیدا کنند، بلکه تنها به عوالم پائین‌تر دسترسی می‌یابند، مثلاً همانگونه که ماهی نمی‌تواند از محیط خود بیرون بیاید و در هوا پرواز کند، آنها نیز قدرت ندارند از محدوده جهان خود بالاتر روند.

حاصل کلام آنکه در تفسیر نمونه پس از شرحی بتفصیل در این مورد اشاره به یک بحث عرفانی کرده و می‌گوید: بنظر می‌رسد که منظور از آسمان در آیه قبل آسمان حق و

حقیقت است و شیاطین همان وسوسه‌گران هستند که می‌کوشند به این آسمان راه یابند و استراق سمع کنند و به اغوای مردم بپردازند، امّا ستارگان و شهب یعنی رهبران الهی و دانشمندان با امواج نیرومند قلمشان آنها را به عقب می‌رانند و طرد می‌کنند.

ولی قرآن دریای بیکران است و ممکن است دانشمندان آینده در زمینه این آیات به حقایق تازه‌ای دست یابند که امروز به آن دست نیافته‌ایم!

شیاطین بوسیله تیرشهاب از آسمان رانده می‌شوند

از مطالبی که قبلاً گذشت دانسته شد که نه تنها زمین مورد جولانگاه گروه شیاطین است، بلکه آنها برای سرکشی و طغیان و رسیدن به مقاصد پلید خود گاهی قصد صعود به عرصه پهناور آسمان کرده تا از بعضی از اسرار که در عالم ملکوت در مأموریّت فرشتگان قرار دارد باخبر شوند و از این راه بتوانند بندگان خدا را گمراه کنند.

در بحث گذشته گفتیم: این معنا قابل توجه و اهمیّت است که خدایتعالی در چند مورد با مضامین خاصی بر آن اشاره فرموده و اکنون در رابطه با همین موضوع به تفسیر آیات دیگری می‌پردازیم، همچنانکه می‌فرماید:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنيا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ [1]

«ما آسمان نزدیک به کره زمین را با زینت ستارگان بیاراستیم، و آنرا از نزدیک‌شدن هر شیطان خبیث متمرد و رانده‌شده‌ای حفظ نمودیم»

در کلام الهی مسئله زینت دادن آسمان دنیا بوسیله کواکب و نجوم مکرّر آمده، و چون بحث ما در اینجا در مورد صعود شیاطین به همان آسمان زینت داده شده است، لذا از تفسیر دربارهٔ تزئین آسمان خودداری کرده و به اصل گفتار خود می‌پردازیم، همچنانکه در اینجا خدایتعالی می‌فرماید: ما آسمان زینت داده‌شده را از نفوذ شیاطین در آن حفظ نمودیم.

در تفسیر المیزان، در ذیل آیه مورد شرح آورده: که مراد به شیطان افراد شریر از جن و مراد به «مارد» آن فرد خبیثی است که عاری از خیر باشد.

امّا شاهد کلام در ادامه همین آیه شریفه است که خدایتعالی اشاره می‌فرماید: این شیاطین نمی‌توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرادهند و همچنین نمی‌توانند اسرار

---

[1] سوره صافات آیات ۶ ـ ۷ ـ ۸ ـ ۹ ـ ۱۰

غیب را از آنها بشنوند و هرگاه بخواهند بر چنین کاری اقدام نمایند از هرسو هدف تیرهای شهاب قرار می‌گیرند همچنانکه فرمود:

لَا یَسَّمَّعُونَ اِلَی الْمَلَاءِ الْاَعْلیٰ و یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ

«شیاطین نمی‌توانند که به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرادارند و اگر بخواهند چنین کنند از هر طرف رانده می‌شوند»

مفسّر تفسیر المیزان می‌گوید: (اینکه شیطانهای خبیث نمی‌توانند به آنچه در ملاءاعلی می‌گذرد گوش دهند) کنایه است از اینکه آنها ممنوع از نزدیکی بدآنجا هستند، و بهمین جهت است که عبارت نامبرده صفت همه شیطانها شده، و اگر این معنای کنایه‌ای مراد نباشد و معنای تحت‌اللّفظی منظور باشد و بخواهد بفرماید: شیطانها به آنچه در ملاءاعلی می‌گذرد گوش نمی‌دهند، دیگر معنا ندارد دنبالش بفرماید: و از هر طرف تیرباران می‌شوند، پس به خاطر همین جمله باید بگوئیم، عبارت قبلی کنایه است، و صریح آن مراد نیست.

و اضافه می‌کند: که ملاءاعلی همانهائی هستند که شیطانها می‌خواهند بگفتگوی ایشان گوش دهند و منظور از ملاءاعلی ملائکه مکرّمی هستند که سکنه آسمانهای بالا را تشکیل می‌دهند و مقصود از گوش‌دادن شیطانها به ملاءاعلی اینستکه بر اخبار غیبی که از عالم ارضی پوشیده است اطلاع پیدا کنند، مانند حوادثی که بعدها در زمین رخ می‌دهد و اسرار پنهانی دارد.

در هر حال در پایان این آیات باز برای روشن شدن این امر مهم خدایتعالی چنین تصریح می‌فرماید:

اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ

«مگر آن شیطانیکه ربوده باشد به دزدی سخنی از ملائکه پس تعقیب می‌کند آنها را شعله آتشی سوزنده»

اشاره این معنا بر آنستکه: آن گروه از شیاطین سرکش و جسور که قصد صعود به عرصه آسمان می‌کنند و در لحظات کوتاهی برای استراق سمع به آن عالم بالا نزدیک می‌شوند تا به سخنان فرشتگان گوش دهند و کلام آنها را بربایند بلافاصله هدف شهاب ثاقب قرار گرفته، افروخته و سوخته می‌شوند و به عذابی دردناک گرفتار می‌گردند.

در معنی «شهاب ثاقب» چنین گفته‌اند: که آن آتشی قوی و درخشنده و سوزنده می‌باشد، و یا ستاره‌ای روشن است که نور آن بر او ریزان شود و او را محترق نماید.

و در اینجا این معنا شایان توجه است که گفته شود: چون شیاطین از آتش خلق شده‌اند، و این خلقتی مخصوص است که درک آن از عقل بشر خارج است و آنچه که در خور استعداد فکری ما می‌باشد شاید چنین باشد که خلقت آنها از آتشی ملایم و ضعیف که آغشته به ترکیبات هوائی باشد، یعنی آنچنان خالص و شعله‌ور نیست و اینکه خدایتعالی سرانجام کار آنها را هم به دوزخ و آتش سوزان و پرقدرت آن انداخته است از همین جهت است که آتش دوزخ بر آنها مستولی شده و عذابی دردناک دارند، لذا در اینجا می‌توان گفت: نیروی سوزندگی شهاب ثاقب به مراتب اقویٰ و هر آتشی را افروخته‌تر ساخته و تحوّل عظیمی در هر شیء بوجود می‌آورد، و بلاشک با اصابت آن تیر آتشین به شیطان او را از پای درمی‌آورد.

امّا از آنجاکه این موضوع بسیار مهم می‌باشد و از تفسیر آیاتی که در رابطه با این معنا گذشت اهمیّت آن کاملاً روشن گردید، لذا قرآن مجید در آیه دیگری باز این موضوع را بروجه دیگری آورده و می‌فرماید:

وَ لَقَدْ زَیَّنَّاالسَّمَاءَ الدُّنیٰا بِمَصٰابِیحَ وَجَعَلْنٰاهٰا رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ وَ اَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰابَ السَّعِیرِ [1]

«همانا که ما آسمان پائین را با چراغهای پرفروغی بیاراستیم و قرار دادیم تیرهائی از «شهب» برای راندن شیاطین و برای آنها شکنجه‌ای دردناک و سوزان فراهم ساختیم»

گرچه در تفسیر آیات قبل تا حدی این موضوع روشن گردید، ولی در اینجا نکته دیگری قابل تذکر است که در طرد و راندن شیاطین از عالم ملکوت، بعضی چنین احتمال داده‌اند: که هرگاه شیاطین بخواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده باخبر گردند به وسیله نور ملکوت که طاقت و تحمل آنرا ندارند طرد می‌شوند و به واسطه حق، اباطیل آنها نفی می‌گردد.

ضمناً در تفسیر نمونه، در ذیل آیات مربوطه تعبیر جالبی آورده است که شایان تذکر بوده و چنین می‌گوید: این احتمال نیز وجود دارد که «سماء» در اینجا کنایه از آسمان ایمان و معنویت است که همواره شیاطین تلاش می‌کنند به این محدوده راه بیابند و از طریق وسوسه در دل مؤمنان راستین نفوذ کنند، امّا پیمبران الهی و امامان معصوم و پیروان خط فکری و عملی آنها با شهاب ثاقب علم و تقویٰ بر آنها هجوم می‌برند و آنها را از نزدیک‌شدن به این

---

۱ ـ سوره ملک آیه ۵

آسمان منع می‌کنند.

در هرحال در موضوع راندن و تیرباران کردن شیاطین در آسمان مفسّران مطالب بسیار دیگری گفته‌اند، همچنانکه بعضی می‌گویند: شهابها تکه و قطعه‌هائی هستند که از کواکب جدا می‌شوند و به شیاطین اصابت می‌کنند، ولی خود کواکب بهیچوجه فرونمی‌ریزند مگر وقتی که خدا بخواهد همه را فانی کند.

شیطان همیشه متوجه گفتار آدمی است

بسیاری از دانشمندان الهی بر این عقیده‌اند که هرکس در موقع سخن گفتن باید در هر مورد توجه کامل به گفتار خود داشته باشد تا مبادا کلامی ناصواب و سخنی ناموزون بر زبان جاری سازد، بخصوص در مواردی که امکان نزاع و مشاجره در گفتگوهای لفظی بوجود می‌آید.

در این موضوع گذشته از اینکه سخن ناروا بسیار مسائل ماجراجوئی سوء دربردارد، این خود مقدمهٔ جنگ و جدال و ستیزه را فراهم می‌سازد، و مسئله مهم اینستکه تنها کسیکه از این جریان کاملاً بهره‌برداری می‌کند و خوشحالی و انبساط برایش حاصل می‌شود، شیطان است که او بسیار سعی دارد در میان افراد در هر مورد تخم نفاق افکنده و تحریکاتی بوجود آورد تا مقدمهٔ خلافکاری و گمراهی و اغواگری را فراهم سازد.

همانطور که می‌دانید عامل اصلی اختلافات و کجرویها در اول سخنهای رکیک و گفتگوهای تند و خشن و ناصواب می‌باشد و اگر کسی زبان خود را در تمام موارد کنترل نماید و حتی در صحبتهای معمولی هم چه در نزد دوستان و چه در برابر دشمنان توجه به گفتار خود داشته باشد، پس او حتی‌الامکان از شرّ شیطان در امان خواهد بود.

قرآن مجید در این معنا اشاره‌ای دارد که می‌فرماید:

وَقُلْ لِعِبادی یَقُولُوا الَّتی هِیَ اَحْسَنُ، اِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ، اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلاِنْسانِ عَدُوّاً مُبیناً[1]

«بگو (ای محمد) به بندگانم سخنی بگوئید که نیکوتر باشد، چراکه شیطان بوسیله سخنان ناروا و بد میان آنها را بهم می‌زند و فتنه‌انگیزی و فساد برپا می‌کند، شیطان همواره دشمنی سرسخت و آشکار برای انسان بوده است»

گرچه قبلاً تفسیر این آیه شریفه از بُعد دیگری گذشت، ولی در اینجا می‌توان گفت: از این معنا چنین نتیجه حاصل می‌شود که هرکس باید در گفتار خود کاملاً مواظبت نماید و شیوهٔ نیکوئی در سخن انتخاب کند تا جادستی برای شیطان نباشد که بخواهد از طریق خصومت به آتشی دامن زند که از یک گفتار نابجا شعله‌ور می‌شود و میان دو کس و یا

---

۱ ـ سوره اسراء آیه ۵۳

جمعیتی را برهم می‌زند.

و اکنون باید چنین توجه داشت: همانطور که قرآن مجید در آیات دیگر متذکّر شده است، بهترین گفتار در سخنان هرکس همان کلمات نیکو و پسندیده است در هر موردی بجای خود پند و اندرز بسیار مطلوب است، امر به معروف شایسته‌ترین گفتار است، ذکر معارف الهی و تحسین و تمجید از انبیاء و اولیاء حق که همه توأم با فضائل اخلاقی و روشهای انسانی است بسیار نیکو و در نزد حقتعالی پسندیده است، چون شیطان گذشته از اینکه از این کلمات ناراحت و متنفر است و خود را همیشه از این قبیل سخنان دور نگاه می‌دارد، لذا هرگاه کسی به ذکر خدایتعالی مشغول باشد او خودبه‌خود کنار خواهد رفت.

در آزمایشهای الهی گاهی شیطان نقش مهمّی دارد

اینکه شیطان از همان اول کار سوگند یاد کرد که تمام بندگان را اغوا مـی‌کند غـیر از بندگان خالص خدا، ولی این شرط را نکرد که دست از سر بندگان مخلص برمی‌دارد، حتی گاهی در مقابل پیمبران الهی دام و وسوسه‌های خود را می‌گستراند، که قبلاً در همین کتاب در این مورد مطالبی گذشت و اکنون در این معنا بی‌مورد نیست که به داستان حضرت ایّوب در رابطه با همین موضوع اشاره شود که خدایتعالی روی سخن به رسول اکرم می‌فرماید:

وَاذْكُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْنَادىٰ رَبَّهُ اَنّي مَسَّنِيَ الشَّيْطٰانُ بِنُصْبٍ وَ عَذٰابٍ [1]

«یادکن بنده ما ایّوب را هنگامیکه پروردگارش را خواند، براینکه همانا شیطان مرا به رنج و شکنجه افکنده است»

این آیه شریفه داستانی به تفصیل دارد کـه در تفـاسیر بـر وجـه گسـترده‌ای دربـارهٔ آزمایشهای الهی و صبر ایوب آمده است.

امّا شاهد کلام در گفتار ما بیشتر در موضوع وسوسه‌های شیطان بر آن پیامبر عالیقدر است.

بعد از آنکه ایّوب در معرض آزمایشهای الهی قرار گـرفت و گـذشته از دست‌دادن اموال و سایر چیزهای دیگر دچار بیماری و امراضی سخت و طاقت‌فرسا قرار گرفت، شیطان از فرصت استفاده کرده و در اول او را بسیار شماتت و سرزنش نمود، بر این وجه که ای ایّوب تو چه کردی که حقتعالی نعمتهای مالی و جسمی را از تو بازگرفت و در مقابل بسیار تو را در رنج و تعب و مشقّت انداخت و درد و رنج و اندوه را بر تو گماشت.

و از این وسوسه مدعای شیطان آن بود که ایّوب از مرض و محنت خود شکایت کند و بجهت آن نام او از زمره صابران محو گردد.

در تفسیر مجمع‌البیان، از قول «مقاتل» آورده است: که ایّوب گفت: شیطـان بـه مـن وسوسه می‌کند و می‌گوید: بیماریت به طول انجامیده و خدا بر تو رحم نمی‌کند!

و در آن تفسیر اضافه می‌کند: که چون ایّوب مال و فرزندان و نعمتهای دیگـر را از

---

۱ ـ سوره ص آیه ۴۱

دست داده بود شیطان همواره این مصائب را بر او یادآور می‌شد تا او راگمراه کند و از راه درآورد تا صبر خود را از دست بدهد، ولی ایّوب صبر و استقامت خود را از دست نداد.

و امّا نقش دیگر شیطان بر این بود: که چون بیماری ایّوب شدت پیداکرد تا به اندازه‌ای که مردم از او دوری جستند شیطان به مردم وسوسه کرد که ممکن است شما هم دچار این مرض شده از او دوری کنید و از میان خود او را بیرون نمائید.

در تفسیر، المیزان، در ذیل آیه شریفه آورده است: که ظاهراً مراد از «مس شیطان به نُصْب و عذاب» اینستکه می‌خواهد نصب و عذاب را بنحوی از سببیّت و تأثیر، به شیطان نسبت دهد، و خلاصه بگوید که: شیطان در این گرفتاریهای من مؤثر و دخیل بوده است، و همین معنا از روایات هم برمی‌آید.

در تفسیر کشاف، آورده است: بهیچوجه نمی‌توانیم این وجه را بپذیریم که خدا شیطان را بر انبیاء خود مسلّط کند، تا به هر جور دلش خواست آن حضرات را اذیّت و آزار کند و دچار عذاب نماید و از این راه داغ دل خود از آنان بستاند، چون اگر بنا باشد اینکار نسبت به انبیاء جائز باشد، نسبت به پیروان انبیاء یعنی مردم صالح نیز «به طریق اولیٰ» جائز است، آنوقت راندهٔ درگاه خدا هیچ مؤمن صالحی را از این انتقام خود سالم نمی‌گذارد، همه را بیچاره و هلاک می‌کند، با اینکه در قرآن کریم مکرّر آمده است، که شیطان بغیر از وسوسه هیچ دخالت و تأثیر دیگر ندارد.

امّا مفسّر عالیقدر «المیزان» این اشکال زمخشری را وارد ندانسته و می‌گوید: برای اینکه آنچه در قرآن کریم از خصائص انبیاء و سایر معصومین شمرده شده همانا عصمت است، که به خاطر داشتن آن از تأثیر شیطان در نفوسشان ایمنند، و شیطان نمی‌تواند در دلهای آنان وسوسه کند، امّا تأثیرش در بدنهای انبیاء و یا اموال و اولاد و سایر متعلقات ایشان، به اینکه از این راه سربه‌سر انبیاء گذاشته، وسیله ناراحتی آنان را فراهم سازد، هیچ دلیلی بر امتناع آن در دست نیست، تنها دلیلی که هست همانطور که گفتیم دلالت می‌کند بر عصمت آنان از اضلال شیطان، و امّا غیر اضلال نه تنها دلیلی بر اقناعش نیست، بلکه دلیل بر وقوع آن هست و آن آیه شریفه: (فَاِنّی نَسیتُ الحُوتَ وَ مٰا اَنْسٰانِیهُ اِلاَّ الشَّیْطٰانُ اَنْ اَذْکُرَه) (کهف ۶۳) می‌باشد که راجع است به داستان مسافرت موسیٰ با همسفرش یوشع علیهماسلام و یوشع به موسیٰ می‌گوید: اگر ماهی را فراموش کردم این فراموشی کار شیطان بود، او بود که نگذاشت من بیاد ماهی بیفتم.

پس از این آیه برمی‌آید شیطان اینگونه دخل و تصرّفها را در دلهای معصومین دارد، و امّا اینکه گفت لازمهٔ جواز و امکان مداخله شیطان در دلهای انبیاء اینستکه در دلهای پیروان انبیاء نیز دخل و تصرّف بکند در پاسخش می‌گوئیم: این لازمه را قبول نداریم، زیرا ما که نمی‌گوئیم ممکن است شیطان چنین تصرّفهائی در دلهای معصومین بکند ما معتقدیم که هرجا چنین تصرّفهائی بکند به اذن خدا می‌کند، به این معنا که خدا جلوگیرش نمی‌شود، چون مداخله شیطان را مطابق مصلحت می‌بیند، مثلاً می‌خواهد پایه صبر و حوصله بنده‌اش معین شود.

و لازمه این حرف این نیست که شیطان هرجا و هرچه دلش خواست بکند و هر بلائی که خواست بر سر بندگان خدابیاورد، و این خود روشن است.

و امّا در تفسیر نمونه در ذیل داستان حضرت ایوب روایتی آورده، که بیشتر از تفاسیر با جزئی تفاوتی در مضامین آن این روایت را نقل کرده‌اند و آن چنین است که می‌گوید: شخصی از امام صادق علیه‌السلام سئوال کرد بلائی که دامنگیر ایّوب شد برای چه بود ؟ (شاید فکر می‌کرد کار خلافی از او سر زده بود که خداوند او را مبتلا ساخت)

امام در پاسخ او جواب مشروحی فرمود، که خلاصه‌اش چنین است:

ایّوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود، زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که اگر ایّوب را شاکر می‌بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده‌ای، مسلماً اگر این نعمتها از او گرفته شود او هرگز بنده شکرگزاری نخواهد بود !

خداوند برای اینکه اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد و او را الگوئی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام «نعمت» و «رنج» هر دو شاکر و صابر باشند به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلّط گردد، شیطان از خدا خواست اموال سرشار ایّوب، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندانش از میان بروند و آفات و بلاها در مدت کوتاهی آنها را از میان برد، ولی نه تنها از مقام شکر ایّوب کاسته نشد، بلکه افزوده گشت !

شیطان از خدا خواست که این بار بر بدن ایّوب مسلّط گردد، و آنچنان بیمار شود که از شدت درد و رنجوری به خود بپیچد و اسیر و زندانی بستر گردد.

این نیز از مقام شکر او چیزی نکاست.

ولی جریانی پیش آمد که قلب ایّوب را شکست و روح او را سخت جریحه‌دار ساخت

و آن اینکه جمعی از راهبان بنی‌اسرائیل به دیدنش آمدند و گفتند تو چه گناهی کرده‌ای که به این عذاب الیم گرفتار شده‌ای ؟!

ایوب در پاسخ گفت: به پروردگارم سوگند که خلافی در کار نبوده، همیشه در طاعت الهی کوشا بوده‌ام، و هر لقمه غذائی خوردم یتیم و بینوائی بر سر سفره من حاضر بوده.

«درست است که ایّوب از این شماتت دوستان بیش از هر مصیبت دیگر ناراحت شد، ولی باز رشته صبر را از کف نداد و آب زلال شکر را به کفران آلوده نساخت، تنها رو به درگاه خدا آورد و جمله‌های بالا را بیان نمود، و چون از عهده امتحانات الهی به خوبی برآمده بود، خداوند درهای رحمتش را بار دیگر به روی این بنده صابر و شکیبا گشود و نعمتهای از دست‌رفته را یکی پس از دیگری و حتی بیش از آن را به او ارزانی داشت تا همگان سرانجام نیک صبر و شکیبائی و شکر را دریابند» [۱]

حاصل اینکه رنج و آزار ایّوب بیشتر از ناحیه وسوسه‌های مختلف شیطان بود، که هم مردم را به سرزنش و شماتت آن بزرگوار تحریک می‌کرد و هم به انواع گوناگون می‌خواست مقام نبوت او را خدشه‌دار سازد.

و اینکه بعضی تسلّط شیطان را بر پیامبری همچون ایّوب که بلا بر جان و مال و فرزندش آمده بعید دانسته‌اند بنابر مطالبی که گذشت می‌توان گفت که اولاً این سلطه به فرمان خدایتعالی بوده، و ثانیاً محدود و موقتی بوده، و ثالثاً برای آزمایش این پیامبر بزرگ و ترفیع درجه او صورت گرفته، که بنابراین مشکلی ایجاد نمی‌کند.

---

۱ ـ این روایت در تفسیر، نورالثقلین از تفسیر علی‌بن‌ابراهیم نقل شده، و همین مضمون در «تفسیر قرطبی» و «تفسیر فخر رازی» و «تفسیر صافی» و تفاسیر دیگر و «اعلام‌القرآن» با تفاوتهائی آمده است و در کتب عهد عتیق در کتاب ایّوب مطالبی شبیه آن دیده می‌شود هرچند تفاوتهائی با آنچه در منابع اسلامی آمده است دارد.

شیطان کارهای خلاف حق را بسیار جلوه می‌دهد

قبلاً این معنا گذشت که شیطان هرگونه عمل زشت و ناروا را در نظر آدمی زینت داده و او را تشویق به خلاف راه حق می‌نماید.

و اکنون گفته می‌شود که شیطان همیشه در صدد است که کسی را سست‌عقیده و برگشته از ایمان و یا مرتد ببیند، بخصوص آنکه قبلاً راه حق برای او روشن شده باشد و همچنین بیشتر توجه شیطان بر اینستکه اهل ایمانرا از عقایدشان برگرداند، یعنی اصل کار این موجود پلید بر این امر است که نگذارد کسی خداپرست باشد، اگر می‌بینید گروهی در جهت خلاف راه حق مبارزه می‌کنند با آنها هم‌آواز شده و با وسوسه‌های خود در مقابل اهل ایمان آنها را تأیید و تمجید می‌نماید، و چه بسیار در این جهت ایجاد نفاق کرده و مردم را به جان هم می‌اندازد، و حتی‌الامکان در مقابل کسانیکه به خدا ایمان آورده‌اند، اهل کفر و عصیان را تحریک کرده که با گفتار و رفتار خود آنها را از ایمان بازدارند بلکه گفتار منافقین و کفرگرایان را از طرق مختلف جلوه‌گر ساخته و برای خداجویان شک و توهّم ایجاد می‌نماید،

همچنانکه در زمان رسول اکرم که منافقان و بعضی از کفار در برابر اهل ایمان موضع‌گیری کرده بودند در حالیکه حقّانیّت پیامبر اسلام بر آنها ثابت شده بود، در اثر تحریکات شیطان آنان از راه حق بازگشتند قرآن مجید درباره ایشان می‌فرماید:

اِنَّ‌الَّذینَ‌ارتدّوا عَلیٰ اَدْبارِهِم مِنْ بَعْدِما تَبَیَّنَ لَهُمُ‌الْهُدَی‌الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ اَمْلیٰ لَهُمْ [1]

«کسانیکه بعد از روشن شدن حقیقت مرتدشده و از راه حق پشت کردند، شیطان اعمال زشت آنها را در نظرشان جلوه داده و آنانرا به آرزوهای دراز فریفته کرد»

آری گروهی از منافقین بعد از آنکه دلائل حقانیّت رسول اکرم را از نزدیک به وضوح دیدند و شنیدند آنچه راکه موجب هدایت ایشان است، ولی به خاطر هواپرستی و تسویلات شیطان به امر الهی پشت‌پا زدند و از عقاید فطری خود بازگشتند، بنابراین وسوسه‌های شیطانی آنها را از راه هدایت بازداشته و مانع سعادت آنهاگردید، و آنانرا نوید

---

۱ ـ سوره محمد(ص) آیه ۲۵

خوشبختی به آرزوهای طولانیشان داد تا عمری دراز و دور از هرگونه ناملایمات بگفته شیطان داشته باشند.

حقیقتاً آنچه دربارهٔ شیطان گفته می‌شود و هرگونه فساد و خلاف که به او منسوب می‌گردد و هر طرح و نقشه‌ای که برای بازداشتن بندگان از راه ایمان به خدا که به او نسبت می‌دهند، جای هیچگونه تردید باقی نمی‌گذارد، و شاهد کلام ما در این امر استناد به هر ورقی از اوراق همین کتاب است.

شیطان برای تشکیل حزب خود از ایجاد فراموشی استفاده می کند!

اوّلین نقشه شیطان برای تشکیل حزب و جمع آوری پیروان خود ایجاد فراموشی و یادبردن آدمی از ذکر خدایتعالی می‌باشد، که او برای این منظور در اولین مرحله افرادی را تحریک می‌کند که طرح دوستی باگروهی برقرار کنند که مورد خشم خدایتعالی قرار دارند و سعی و کوشش دارد که آنها را با دوستی و محبت دروغین با هم الفت و آمیزش داده، تا جائی که بتواند همه را در خط واحد خود قرار دهد.

البته پیروان اصلی شیطان از گروههائی تشکیل می‌شوند که در باطن امر خود می‌دانند در مسیر انحراف قدم برمی‌دارند، همچنان تبهکاران و منافقینی که به هر دسته و جمعیتی که می‌رسند خود را با آنها همرنگ کرده وگاهی اظهار ایمان نموده و زمانی به کفر می‌گرایند، و باکمک‌رسانی شیطان بندگان خدا را از راه حق و حقیقت بازمی‌دارند و تمام همّ آنها در راه رضای شیطان بکار برده شده و بر آنچه میان خودشان و شیطان است خوشحال و مسرور و بتمام معنا داخل در حزب او شده و در مسیر ولایتش قرار می‌گیرند.

قرآن مجید اشاره‌ای در این امر دارد، و به کسانیکه شیطان آنها را از یاد خدا غافل ساخته و در حزب خود قرار داده است هشدار می‌دهد، همچنانکه می‌فرماید:

اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطٰانُ فَاَنْسٰيهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ، اُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطٰانِ اَلٰا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطٰانِ هُمُ الْخٰاسِرُونَ [1]

«شیطان (بر افراد حزب خود) استیلا یافته و چیره شده و ذکر خدا را از خاطر آنها برده است، این گروه سپاه شیطانند آگاه باشید که سپاه شیطان زیانکارانند.»

بنابراین افرادی که یاد خدا را فراموش می‌کنند، در حزب شیطان قرار می‌گیرند و همه در زمره اعوان و انصار او درمی‌آیند، که در این حال به گمراهی بندگان خدا می‌پردازند و از اینجهت خسران و زیانکاری آنها روشن و آشکار است.

در این آیه شریفه که نام تنفرآمیز شیطان در سه مورد ذکر شده است، دو نکته مهم قابل توجه است، یکی ایجاد فراموشی و از یادبردن ذکر خدا بندگان را به وسیله شیطان که این

---

۱ ـ سوره مجادله آیه ۱۹

موضوع از بُرّنده‌ترین حربه‌های سرد او برای گمراهی افراد است، چون هرکس در هر زمان که خدا را فراموش کند، امکان هرگونه ارتکاب به گناه و فساد و فحشاء و خیانت و جنایت برای او میسّر است و تنها بازداشت از بدیها توجه افراد به سوی حقتعالی می‌باشد که این خود مانع پیروی از امر شیطان است.

و نکته دیگر در این آیه شریفه تشکیلاتی برای برنامه‌ریزی حزب شیطان است که هرچه آن موجود پلید عمّال و افراد و اعوان خود را در آن حزب شرکت دهد باعث تقویت او شده و افراد بیشتری را دور خود جمع می‌کند و به حزب خود دعوت می‌نماید.

و اینکه قرآن کریم مردم را بر دو گروه دسته‌بندی کرده بسیار جالب است که یکی در آیه مورد تفسیر که می‌فرماید:

اَلاٰ اِنَّ حِزبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ

«آگاه باشید که حزب شیطان زیانکار است»

و یکی در دو آیه دیگر با دو مضمون که در پیرو آیه مورد بحث یکی از آن آمده است:

اَلاٰ اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحونَ

«همچنان آگاه باشید که حزب خدا رستگار و پیروز است»

و این مسئله بسیار روشن است که تمام افراد عالم در یکی از این دو قطب قرار دارند، گروهی در حزب شیطان که از دوستان و یاران و پیروان او تشکیل یافته همان کسانی که از یاد خدا غافل و در پیروی از هوای نفس در مسیر خسران و زیانکاری حرکت می‌کنند و اکثریت جمعیت جهان را تشکیل داده‌اند که سرانجام کار آنها به رنج و تعب و بدبختی می‌کشد.

و دسته دیگر در حزب خدا هستند که آنها به خدا و به ولایت اولیاء حق تکیه کرده و در مقام تزکیه نفس برآمده در راه خدا به پیروزی نهائی دست یافته‌اند، و پایان کار آنها به خشنودی و رضایت حقتعالی منتهی شده در مقامی لذّت‌بخش جایگزین می‌گردند.

ایجاد سوءظن در نجویٰ از ناحیه شیطان است

از تعلیمات عالیه قرآن است که اشاره می‌فرماید: از کارهائی که ذاتاً تولید بدگمانی و ایجاد نگرانی در دیگران می‌کند باید دوری کرد.

از جمله در این مورد همان مسئله نجویٰ و سخنان درگوشی گفتن در میان جمعیت می‌باشد که احتمال ایجاد سوءظن در آن بسیار دیده می‌شود به خصوص آنکه سخنان درگوشی متضمّن گناه و معصیت باشد.

اکنون چقدر این معنا شایان توجه است که خدایتعالی این‌گونه کارهای ناروا را نسبت به شیطان می‌دهد که از این بیان معلوم می‌شود: چگونه شیطان عامل تمام زشتیها و بدکاریها می‌باشد!

خوب توجه داشته باشید که قرآن مجید به اهل ایمان دستور می‌دهد که در موقع رازگفتن پنهانی، رازهائی که موجب گناه و عصیان و نافرمانی از امر خدا و رسول باشد مگوئید و از آنچه توأم با اثم و عدوان است اجتناب نمائید و سخنان خود را به نیکی و پرهیزکاری ابراز نمائید و سپس در پیرو این بیان می‌فرماید:

... اِنَّمَاالنَّجْوىٰ مِنَ‌الشَّيْطٰانِ لِيَحْزُنَ‌الَّذينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضٰارِّهِمْ شَيْئاً اِلاّٰ بِاِذْنِ اللّٰهِ ... [1]

«همانا نجوی تنها از ناحیهٔ شیطان است، تا با آن غمگین شوند آنانکه گرویدند، ولی نمی‌تواند ضرری به آنها برساند جز به فرمان خدا ...»

در این آیه شریفه چنین اشاره شده است: که رازگفتن و درگوشی که بوسیله تحریکات شیطانی در مجامع صورت می‌گیرد، از آن نظر است که شیطان می‌خواهد اهل ایمان را غمگین وافسرده نماید، و در قلوب آنان ایجاد ناراحتی کرده، و هرگونه عمل خلاف را مطرح سازد.

با آنکه بطور کلّی نجویٰ بر دو وجه صورت می‌گیرد، یکی در امر به معروف و نیکوئی و پرهیزکاری و پند و اندرز، و دیگری در غیبت و بدگوئی و هرگونه گناه و معصیت، امّا شاهد کلام در این مورد است که گفته شود: در مجالس و محافل یا در حضور چند نفر

---

۱ ـ سوره مجادله آیه ۱۰

سرگوشی گفتن ایجاد سوءظن می‌نماید، یعنی اگر دو نفر با هم بخواهند رازی را در میان گذارند، بهتر آنستکه تنها با هم خلوت کنند و راز خود را در میان گذارند، و یا آنکه مطمئن باشند که در حضور جمع ایجاد بدگمانی نمی‌شود.

البته در مجالسی که تفاهم برقرار باشد و همه اهل ایمان در آن شرکت داشته باشند، این موضوع منتفی است، چون آنها می‌دانند که در جمع خود صحبتهای درگوشی نظر سوئی در کار نیست، بلکه گفتار آهسته خود را همگی حمل به پند و اندرز می‌نمایند.

فقط جائی که احتمال خطر دارد همان مواردی است که شیطان نقش کامل خود را در نفاق به کار برده و با وساوس خود گروهی را با هم بدبین نموده و از این طریق فتنه‌انگیزی می‌کند، که خدایتعالی در این گونه موارد نجوی را نهی کرده است، همچنانکه جائی می‌فرماید:

اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوٰی ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ یَتَنَاجَوْنَ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ... [۱]

«آیا ندیدی کسانی را که نهی کرده شدند از رازگفتن پس به آن کاری که نهی شدند بازمی‌گردند و نجویٰ می‌کنند بر گناه و تعدی و نافرمانی از رسول خدا»

این آیه شریفه توبیخ می‌کند کسانی را که به گناه و معصیت و نافرمانی از پیامبر نجویٰ می‌کنند و به امر خدایتعالی مخالفت می‌ورزند ولی اصل نجوی‌کردن و بیخ‌گوشی گفتن اگر سوءظنی در اطرافیان ایجاد نکند و گفتار در پرهیزکاری و راهنمائی به سوی حق باشد هیچ اشکالی ندارد.

امّا از روایات متعددی نیز استفاده می‌شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان از هر وسیله استفاده می‌کند نه فقط از نجویٰ بلکه گاه در عالم خواب صحنه‌هائی در برابر چشم او مجسم می‌کند که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤمنان در این گونه موارد با پناه‌بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او این‌گونه القائات را از خود دور کنند [۲]

---

۱ ـ سوره مجادله آیه ۸

۲ ـ از تفسیر نمونه نقل از جلد پنجم تفسیر «نورالثقلین»

ضرب‌المثَلی درباره شیطان!

این موضوع قبلاً گذشت که از روز نخست کار شیطان نیرنگ و خدعه برای گمراهی بندگان خدا بوده است، همچنانکه شنیدید در اول چه تزویری بکار برد و چه بر سر آدم ابوالبشر آورد و هرگونه نیرنگ خود را به‌کار برد که هم از راه دلسوزی و هم از در نصیحت برآمد و در پایان سوگند دروغ یاد کرد تا آخرالامر در نقشهٔ خود موفقیّت حاصل نمود و آدم را از بهشت دنیائی خارج ساخت که این خدعه و فریب این موجود پلید بروجه شدیدتری تا روز معلوم برای فرزندان آدم ادامه دارد.

و همانگونه که اشاره شد و در بعضی از آیات قرآنی مشاهده کردید که در زمان رسول اکرم شیطان با چه نیرنگها و خدعه‌ها در جنگ و جدالها اعمال مشرکین را در نظرشان جلوه می‌داد و می‌گفت: امروز هیچکس بر شما پیروز نمی‌گردد و من همسایه و پناهنده شما هستم، ولی مشرکان و منافقان هنگامیکه مجاهدان اسلام را دیدند که با امداد الهی پیروز می‌شوند و احساس شکست کردند چون به عقب برگشتند، شیطان به آنها گفت از شما بیزارم، چون من امداد الهی را می‌بینم بنابراین از خدا می‌ترسم که او شدیدالعقاب است.

و از این قبیل موارد بسیار بوده که شیطان افراد یا گروهی را فریب داده و به کفر کشانیده و سپس از آنها اظهار تنفر کرده و بیزاری جسته است.

در رابطه با همین موضوع خدایتعالی در قرآن مجید مثلی آورده که ذکر آن شایان اهمیّت است همچنانکه می‌فرماید:

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ [1]

«مثل آنان مثل شیطان است که به انسان گفت کافر شو، پس چون کافر شد، گفت: من جداً از تو بیزارم، بدرستیکه من می‌ترسم از خدائی که پروردگار جهانیان است»

این آیه شریفه درباره شکست یهود و منافقان بوده که طعم تلخ کار خود را چشیدند، و خدایتعالی مَثَل می‌زند کار آنها را با عمل شیطان که انسان را فریب داد و گفت: کافر شو و چون کافر شد گفت: من از تو بیزارم.

---

۱ ـ سوره حشر آیه ۱۶

مراد از این ضرب‌المثَل بطور کلّی شیطان و هر انسانی است که از او پیروی و اطاعت می‌کند، چون شیطان همینکه برآدمی استیلا یافت و کار خود را انجام داد، یعنی او را به گمراهی و به بیراهه کشانید و نهال کفر را در دل او استحکام بخشید، اظهار بیزاری و تنفر خود را ابراز می‌نماید چون او واقف است که با پیروان و فریب‌خوردگان خود در عذاب الیم گرفتار خواهد شد.

در تفسیر، المیزان، در ذیل آیه شریفه آورده است: از ظاهر سیاق استفاده می‌شود، که منظور از شیطان ابلیس و از انسان آدم ابوالبشر نیست، بلکه منظور از اولّی جنس شیطان، و از دومی جنس آدمیان است، که شیطان هر انسانی، او را به سوی کفر دعوت نموده، و برای اینکه دعوتش را بپذیرد متاعهای زندگی دنیا را در نظرش زینت داده، روگردانی از حق را با وعده‌های دروغینش و آرزوهای سرابیش در نظر وی جلوه می‌دهد، و او را گرفتار کفر می‌سازد، بطوریکه در طول عمر از کفر خود خرسندی هم می‌کند، تا آنکه شاید نشانه‌های مردن یکی پس از دیگری برسند، آنوقت به تدریج می‌فهمد آرزوهائی که شیطانش در دلش افکنده بود سرابی بیش نبود، و یک عمر فریب آن سراب را خورده، و با خیال بازی می‌کرده، آنوقت همان شیطان، خود راکنار کشیده، می‌گوید من از تو و رفتار تو بیزارم، نه تنها به وعده‌هایش عمل نمی‌کند بلکه این سوز را هم به او می‌گذارد که: إِنِّی بَرِیءٌ مِنکَ ...

امّا در ذیل این آیه شریفه در بسیاری از تفاسیر روایاتی نقل کرده‌اند که بعضی سند آنرا به رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله رسانیده‌اند و از قول ابن‌عباس گفته‌اند که «انسان» در آیه منظور از یک فرد عابدی از بنی‌اسرائیل بوده است که شیطان او را با خدعه و نیرنگ فریب داده و با بدترین وجهی او را به عاقبت به شرّی انداخته است.

و این داستان بسیار جالب و طولانی است که شرح کامل آن در تفاسیر، قرطبی و روح‌البیان و همچنین در تفسیر کبیر منهج‌الصادقین به تفصیل آمده است، امّا چون بنای ما در این کتاب به اختصار است به مختصری از آن از تفسیر مجمع‌البیان اکتفا می‌کنیم

ابن‌عباس می‌گوید: آن انسان عابد بنی‌اسرائیل بود که شیطان به او گفت کافر شو.

در بنی‌اسرائیل عابدی بنام «برصیصا» بود که مدت زیادی خدا را عبادت می‌کرد، و مستجاب‌الدعوه شد، بیماران و دیوانگان را نزد او می‌آوردند، پس به دست او شفا یافته و خوب می‌شدند، تا آنکه زنی از اشراف راکه دیوانه شده بود برادرانش نزد او آوردند، پس نزد او گذاشتند و رفتند و سپس شیطان آن عابد را مرتباً وسوسه کرده و زن را برای او آرایش

و زینت می‌داد، تا آنکه عابد با او آمیزش کرد، پس زن حامله شد و چون حملش ظاهر گردید «برای آنکه سرّش فاش نشود» او را کشت و دفن کرد، چون این کار را کرد، شیطان به نزد یکی از برادرانش رفت و جریان را کاملاً توضیح داد و گفت: که او را در فلان جا دفن کرده، پس به یک‌یک از برادرانش خبر داد، در این میان مردی برادرش را دید و با او گفت: به خدا قسم شخصی خبری برای من آورده که بیان او برای من بزرگ است، با این و آن این خبر را بگو تا کم‌کم به گوش سلطان رسید، سپس پادشاه و مردم دیگر آمدند و عابد را از صومعه و دیرش پائین آورده و بازپرسی کردند و او در نزد ایشان اقرار کرد جنایتی را که مرتکب شده بود، پس سلطان فرمان داد تا او را به دار آویزند و چون بالای چوبه دار رفت شیطان در جلو او مجسم شده و گفت: من بودم که تو را به این مهلکه و بدبختی و رسوائی انداختم، پس آیا مرا اطاعت می‌کنی در آنچه که به تو می‌گویم تا از هلاکت نجات یابی عابد گفت: آری شیطان گفت: مرا یکبار سجده کن، گفت چگونه سجده کنم و حال آنکه من بالای چوبه دارم، شیطان گفت: به اشاره هم از تو قبول می‌کنم، پس عابد با ایماء و اشاره سجده شیطان کرد و کفر به خدا ورزید و در آنحال کشته و هلاک گردید پس آن قول او می‌باشد.

كَمَثَلِ الشَّيْطٰانِ إِذْقَال لِلإِنسانِ إِكفُرْ، پس چون کفر ورزید شیطان گفت من از تو بیزارم.

و بعضی گفته‌اند: این مثل و قصه بیان حال منافقین می‌باشد که طایفه «بنی‌نضیر» را فریب داده وعده نصرتشان دادند و به آن عمل نکردند و در هنگام سختی آنها را تنها گذاشتند.

از مفهوم آیه مورد تفسیر و ذکر این داستان چنین نتیجه حاصل می‌شود، که هرکس در هر مقام و هر موقعیّت در امر اطاعت و عبادت از خدایتعالی باشد، باید آنچنان مواظب و هوشیار باشد که به زودی اسیر دام شیطان نشده و چنین به آسانی تسلیم خدعه و فریب او نگردد.

پیروان هوای نفس دوچیز را پرستش می‌کنند!

خدایتعالی بعد از آنکه درباره اهل شرک و گمراهی آنان بیاناتی در قرآن مجید متذکّر شده، سپس اشاره می‌فرماید: که این گروه سرنوشت شومی دارند، و در حقیقت علت گمراهی آنها را در دو مورد بسیار مهم ذکر کرده و در آیاتی مترادف یادآور شده است، همچنان نخست می‌فرماید:

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثاً وَإِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَاناً مَرِيداً، لَعَنَهُ‌الله [1]

اشاره این معنا بر آنستکه: اهل شرک در امر پرستش، خالق و آفریدگار خود را رها کرده و به دوچیز شناخته شده «اناث» و «شیطان» روی آورده‌اند، که این هر دو وسیله‌ای برای پیروی هواهای نفسانی می‌باشد

در تفسیر آیه شریفه قبلاً مطالبی گذشت، و اکنون در اینجا گفته می‌شود که در تفاسیر اقوال بسیاری درباره «اناث» آمده است که آیا مقصود از زنان در این آیه چیست ؟

بعضی گفته‌اند: که منظور از پرستش بتهائی است که بنام زنان نامگذاری شده، همچنان بتهای «لات و عُزّیٰ و منات» و غیره، ابوحمزه ثمالی در تفسیر خود گوید: در هر یک از بتها شیطان ماده‌ای بوده که خادمان کعبه او را می‌دیدند و با او سخن می‌گفتند.

و بنابراین قول باز اصل معنا به یک موضوع که «شیطان» است برمی‌گردد، چون این هم خود از عمل شیطان است

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور از خواندن «اناث» اینستکه: آنان فرشتگانی را می‌خوانند که آنها را از نظر لطافت دختران خدا می‌پنداشتند و پرستش می‌کردند.

بعضی هم گفته‌اند: که آنها در حقیقت پرستنده شیطان هستند، زیرا به فریب و وسوسه او بتها و ملائکه یا زنان را می‌پرستند، و شیطان است که از این طریق آنها را به پرستش خود فرامی‌خواند.

همچنانکه در آیه‌ای هم به این معنا اشاره شده که در روز حشر به فرشتگان گفته می‌شود: آیا این مشرکان شما را عبادت می‌کردند، گویند: بارالها منزّهی تو، و تو ولی و

---

۱ ـ سوره نساء آیه ۱۱۷

سرپرست ما هستی، آنان شیطان را پرستش می‌کردند چون او مردم را به عبادت بتها و فرشتگان فراخوانده است.

ابن عباس گوید: در هر یک از بتها شیطانی سرکش بوده که مشرکین را به عبادت بتها دعوت می‌کرده است.

جالب اینکه در ادامه آیه مورد تفسیر، خدایتعالی اشاره به صفات این موجود شریر «شیطان» کرده و هدف او را با برنامه خاص که توأم با عداوت با فرزندان آدم است برمی‌شمارد. و در آغاز می‌فرماید «لَعَنَهُ‌الله» خداوند او را از رحمت خویش دور ساخته است یا به اعتبار دیگر «دور از رحمت خدا باد شیطان».

و این لعنت از آن جهت است که ریشه تمام فساد و بدبختیها از او برانگیخته است! همچنانکه او در عین حال که قدرت بر گمراه کردن همه بندگان خدا ندارد، ولی سوگند یاد کرده که از افراد ضعیف‌الایمان و هوسباز و غیرمخلص راگمراه ساخته و تسلیم اراده خود نماید، و با آرزوهای دور و دراز آنها را سرگرم کرده و خرافات در میان ایشان رواج دهد، کمااینکه در زمان جاهلیت مردم را به اعمال خرافی دعوت می‌کرد و فرمان می‌داد که مردم از امر خدا سرباز زنند و آفرینش پاک او را تغییر دهند [1]

اما در پیرو این آیات قرآن مجید یک اصل مهم راگوشزد کرده و می‌فرماید:

... وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطٰانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِيناً

«هرکس شیطانرا ولی و سرپرست برای خود قرار دهد زیانی آشکار برده است»

چون شیطان وعده‌های دروغین می‌دهد و آدمی را به آرزوهای بیشمار سرگرم می‌کند که جز، خدعه و فریب نقش دیگری دربرندارد و نیجه نهائی جایگاه شیطان و پیروان او در دوزخ بوده که هیچگونه راه فراری از آن امکان ندارند، همچنانکه در پیرو همین آیات آمده است:

يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ مٰا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰانُ اِلاّٰ غُرُوراً

---

۱ ـ این نکته قابل توجه است که در هر دوران کار شیطان ترویج خرافات بین توده مردم است، همچنانکه در همین دوران هم می‌بینیم چگونه با عقاید مردم بازی می‌کند همانهائی راکه اعتقاد دینی دارند وادار می‌کند که متوسل به سنگ یا چوب شوند یا مثلاً پارچه سبزی را به درختی ببندند و از آن حاجت بخواهند یا نذرهای به خصوصی نمایند که خلاف عقاید دینی بوده و بیشتر بوی شرک وکفر از این خرافات برمی‌آید که آن در نزد اهل خرد روشن است

پیروان شیطان در وادی ضلالت سرگردانند

بسیار روشن است، کسیکه از راه مستقیم روبگرداند و خود را به بیراهه کشاند، آخرالامر دچار گمراهی شده، حیران و سرگردان در سنگ و لاخهای بیابان جهل و یا در لجن‌زارهای گندیده بی‌بندوباری، خود را فرومی‌کشاند.

در قرآن مجید در این رابطه مثلی دربارهٔ مشرکان آمده است که خدایتعالی به رسول اکرم می‌فرماید:

به آنانکه مردم را به بت‌پرستی می‌خوانند بگو: آیا چیزهائی را پرستش کنیم که برای ما سود و زیانی ندارد، و به عقب بازگردیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت کرده و راه راست را به ما نشان داده است. سپس چنین ادامه می‌دهد: که اگر به بت‌پرستی گرائیم:

... كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ ... [1]

«همچون کسی خواهیم بود که شیاطین او را در زمین گمراه و سرگردان و حیران کرده است»

اشاره بر اینکه بازگشت از توحید به شرک همانند آنستکه، کسی بر اثر وسوسه‌های شیطان که در راه هدایت در کمین او نشسته و به بیراهه می‌کشاند، راه مقصد را گم کرده و در آن وادی حیران و سرگردان بماند.

در تفسیر، **المیزان**، دربارهٔ این مثلی که خدایتعالی درباره گم‌گشتگان وادی ضلالت زده است، اشاره‌ای دارد بر اینکه: این مثال دربارهٔ انسان متحیری می‌باشد که در کار خود سرگردان است، و دربارهٔ سعادت خود عزم راسخی ندارد، و لذا بهترین راه سعادت و مستقیم‌ترین راه رسیدن به هدف را که قبل از او هم کسانی آن راه را پیموده و به هدف رسیده‌اند ترک می‌گوید، آنگاه سرگشته و حیران مانده شیطانها محاصره‌اش نموده و به سوی هلاکش می‌خوانند، هرچند هم که یاران هدایت‌یافته‌اش بر او بانگ می‌زنند و به سوی هدایتش دعوت می‌کنند قبول نمی‌کند، و در عین اینکه بر سر دوراهی «سقوط و نجات» قرار گرفته نمی‌فهمد تکلیفش چیست.

حاصل آنکه در ادامه آیهٔ شریفه اشاره‌ای دارد براینکه: هرچند کسانی باشند که این

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۷۱

گم‌کرده راه را به هدایت دعوت کنند او دعوت آنها را نپذیرفته و به سوی آنها نمی‌رود، چون شیطان چنان بر وی تسلط یافته که او را از تشخیص مصالح خود محروم کرده است.

پس بر آنان بگو: تنها راهنمائی که موجب نجات و آسایش شما می‌باشد، راهنمائی خداوند است که آدمی را به یکتاپرستی می‌خواند، و ما کار خود را به پروردگار جهانیان واگذار می‌کنیم.

شیاطین با پیروان خود محشور شده و به دوزخ رهسپار می‌شوند

همانطور که می‌دانید در روز رستاخیز و صحنه قیامت هرکس با هم‌مرام و هم‌مسلک خود بلکه با امام و رهبرانی که از آنها اطاعت می‌کرده است محشور شده و به جایگاه و مقام خلود خود رهسپار می‌شوند، آنهاکه پیرو اولیاء حق بوده و با سالکان الی‌الله در یک مسیر قرار داشتند در صحنه رستاخیز هم قرین یکدیگرند، و آنهاکه با اهل کفر و شرک هم‌آواز بوده و پیروی و متابعت از شیطان می‌کردند با همان سرپرست خود که شیطان بوده است رهسپار به جایگاه دائمی خود می‌شوند.

این نکته را باید توجه داشت که بطور کلّی در مورد رستاخیز و مسئله معاد و اوضاع آن عالم و دربارهٔ سئوالهائیکه از تمام افراد عالم می‌شود و از همه رهبران و از همه پیروان آنها، از تابع و متبوع، از جن و شیاطین و دوستان آنها همه گفتگو بعمل می‌آید بحثی بسیار گسترده دارد که تاکنون صدها کتاب همه در ارتباط با آیات قرآنی در این موضوع نوشته شده است که در نتیجه این معنا را می‌رساند: پیروان و دوستان اولیاء حق در دار آخرت به سوی بهشت و پیروان و یاران شیطان به اتفاق خود آن موجود پلید به سوی دوزخ رهسپار خواهند شد.

و چون این موضوع از نظر خدایتعالی بسیار واجد اهمیّت است، لذا قرآن مجید در جائی صراحتاً تأیید کرده و با لحن سوگندآمیزی اشاره به حشر شیاطین و پیروان آنها نموده می‌فرماید:

فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّیَاطِینَ ثُمَّ لَنُحضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیّاً[1]

«سوگند به پروردگارت که همه آنها و شیاطین را محشور می‌کنیم و سپس همه راگرداگرد دوزخ در حالیکه به زانو درآمده‌اند حاضر می‌سازیم»

یا به اعتبار دیگر معنا چنین باشد: که قسم به پروردگارت ای محمد، همه را در روز قیامت با اولیاء آنها و قرینهایشان و شیاطینی که آنانرا رهبری کرده‌اند جمع می‌کنیم و سپس پیرامون جهنم برای چشیدن عذاب و شکنجه درگرداگرد هم قرار می‌دهیم، در حالیکه همه

---

۱ ـ سوره مریم آیه ۶۸

با خواری و ذلّت به زانو درآمده باشند و توانائی و قدرت نداشته باشند که بر سرپا بایستند.

قبل از این آیه شریفه آیاتی آمده است که اشاره می‌فرماید: انسان کفرپیشه و منکر معاد می‌گوید: آیا وقتی که من مردم خدا مرا زنده می‌کند و سر از قبر برمی‌دارم!

که بلافاصله با همان لحن و تعبیر به آن پاسخ مثبت داده می‌شود، براین وجه: که آیا انسان فکر نمی‌کند که ما او را از نیستی به هستی آوردیم، اگر دربارهٔ ابتدای آفرینش خود می‌اندیشید می‌فهمید که زنده کردن او برای کسیکه او را از نیستی به هستی آورده غیرممکن نیست.

خدائی که قدرتش بی‌انتها است خدائی که خالق آسمانها و زمین است، اینگونه مسائل برای او مطرح نیست به مجرد آنکه اراده فرماید هرکاری انجام پذیرد، کسیکه روز نخست انسانها راکه هیچ نبودند آفرید اکنون قادر است که آنها را دوباره برگرداند او بر همه‌چیز و بر همه کار قادر و توانا است.

سپس در آیه مورد تفسیر با لحن قاطع به منکران معاد هشدار داده و آنرا بوسیله سوگند اینچنین تأیید می‌فرماید:

قسم به پروردگارت ما همه آنها با همه شیطانها که آنها را وسوسه و گمراه کرده‌اند با هم محشور کرده و سپس آنانرا در حالیکه به زانو درآمده‌اند در اطراف دوزخ حاضر می‌سازیم بطوریکه با یکدیگر در ستیز و جدال بوده و از هم اظهار تنفر می‌کنند و آنگاه کسانیکه از دیگران سرکش‌تر بوده و یاغی‌ترند بیرون آورده در اول آنها و سپس همگی را به دوزخ رهسپار می‌کنیم!

ترسیمی از شکوفه درخت زقّوم در دوزخ با چهره شیطان

ما نمی‌دانیم که اصلاً قیافه حقیقی و نفرت‌انگیز شیطان چگونه است، فقط مـی‌بینیم هرجا شکل غول و دیو سرکشی را قلم زده‌اند و یا هیولای زشت و بدقیافه‌ای را در نظر ما مجسم کرده‌اند، آنرا تشبیه به شیطان می‌کنند، باید هم که چنین باشد

خدایتعالی در قرآن مجید بعد از بیان نعمتهای گوناگون و سراسر لذّت‌بخش کـه در بهشت برای اهل ایمان آماده فرموده، بیاناتی هم در مورد عذابهای دردناک و غم‌انگیز دوزخ به میان آورده، و آنچنان ترسیمی از آن ارائه می‌دهد تا حجّتی برای اهل کفر و عناد و تابعین شیطان باقی نماند.

نخست می‌فرماید: آیا این نعمتهای لذت‌بخش بهشت بهتر است یا میوه‌هـای تـلخ و ناگوار درخت نفرت‌انگیز و خوفناک زقّوم که از قعر دوزخ می‌روید [۱]

و این درخت اوصافی دارد که گفته شـده است خـوراک اهـل دوزخ از آن درخت می‌باشد که میوه‌های تلخ و بسیار ناگواری دارد.

امّا شاهد کلام آنستکه خـدایتعـالی در اوصـاف دیگـر آن درخت در پـیرو آیـات می‌فرماید:

طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ [۲]

«شکوفه آن درخت مانند سرهای دیوها (شیاطین هولناک و بدقیافه) است»

اکنون باید گفت چه تشبیه عجیب از شکل و چهره شیاطین به این درخت بدهیولا شده است، و این دوچیز ناشناخته است، چون نه کسی شیاطین را در قیافه اصلی خود دیده و نه شکوفه درخت زقوم را در دوزخ مشاهده کرده است.

ولی آنچه مسلّم است آنستکه شباهت هر دو بـه یک شبـاهت زشت و هولنـاک و نفرت‌انگیز است.

---

۱ ـ البته اصولی که بر عوالم جهان آخرت حکمفرما می‌باشد، همانند نظام این جهان نیست، که بگـوئیم: چگونه از قعر دوزخ درخت روئیده می‌شود، و باید توجه داشت که نظام آن عالم در خور همـان وضـع موجودی است که مخصوص جهان آخرت است، یعنی اگر درختی در جهنم روئیده شود در شرایط جهنم هم پرورش می‌یابد، و این بحث خود مستلزم مقاله‌ای جداگانه است.

۲ ـ سوره صافات آیه ۶۵

همانطور که می‌دانید: قباحت و زشتی سیما و چهره‌های شیاطین در قلوب و دلهای مردم بروجه زشت و وحشت‌انگیزی متصوّر است، و این از آن جهت است که چون شیاطین اساس و ریشه بدیها و شرور و تباهی و فساد هستند، پس هرچیزی راکه به نهایت زشتی و در کمال بدی و کراهت باشد آنرا به آنها تشبیه می‌کنند.

و در اینجا این تشبیه برای بیان نهایت زشتی و تنفرآمیز هیولای شیاطین است، که اصل خلقت آنها بر این وجه بوده، همانگونه که ما در ذهن خود شکل آنها را با قیافه وحشتناک و زشت ترسیم می‌کنیم.

البته در مباحث قبل این معنا گذشت که جن و شیاطین می‌توانند خود را به اشکال مختلفه متشکل سازند، و حتی گاهی به شکل بسیار زیبا و فریبنده، و این موضوع بحث گسترده‌ای دارد که از نظر علمی «شناخت جسد اثیری» در تمام موجودات ذیروح مورد بحث می‌باشد که نگارنده در کتاب «حقیقت روح» در مقاله‌ای به آن اشاره کرده است.

شیطان چگونه در آدمی نفوذ می‌کند!

مسائلی که درباره شیطان باید مورد توجه قرار گیرد بسیار است، از جمله آنکه دانسته شود این موجود نامرئی چگونه در آدمی نفوذ می‌کند، و از چه راهی در دلها وسوسه ایجاد می‌نماید، همه می‌دانند آنچه که مربوط به مسائل جسمانی است از راه خوراک و تغذیه صورت‌پذیر است، و اینکه گفته می‌شود شیطان در دلها نفوذ می‌کند این مربوط به عوالمی از حواس باطنی می‌باشد، بلکه اگر بخواهیم روشنتر در این معنا دقت کنیم تصرّف شیطان در هواهای نفسانی بسیار مؤثر است.

شیطان است که از راه خشم و غضبی که در آدمی ایجاد می‌شود کار خود را به خوبی انجام می‌دهد، همان حالات کینه‌توزی و بخل و حسادت که گریبانگیر آدمی می‌شود، بسیار تحریکات شیطانی در آن حکمفرما است.

اوّلین اقدام شیطان برای اغواگری و راهنمائی به خطا و عصیان آنستکه: در عوالم فکر و خیال و اندیشه هرکس نفوذ کرده، نخست نقشه فساد و عصیان و جنایت و خیانت را طرح‌ریزی کرده و بسیار برای او زینت و جلوه می‌دهد و سپس او را به مرحله عمل وادار می‌نماید.

اگر توجه داشته باشید، می‌گویند: شیطان در رگهای آدمی همچنان خون جاری است روایاتی هم در این مورد داریم که این معنا را تأیید می‌نماید، و این موضوع بجا و قابل درک است، می‌بینید زمانیکه خشم و غضب در اثر تحریکات شیطانی بر آدمی مستولی می‌شود در همان ظاهر امر فشارخون بالا رفته رگهای گردن و سیمای آدمی متغیر شده، و در خون تحرّکی بوجود می‌آید که چهره را برافروخته کرده و همان آن است که امکان هرگونه جنایت و یا خونریزی بوجود آید و شیطانرا به نقشه شوم خود برساند.

و همچنان می‌بینید گاهی در اثر خوف و ترسی که در حالات نفسانی ایجاد می‌شود فشارخون بقدری پائین می‌آید که چهره آدمی را زرد و ضعیف نشان داده و از همین راه گاهی انسان تسلیم شیطان شده و او را به مقصد شوم خود می‌رساند.

بنابراین می‌توان گفت که عنان جریان خون در مواقع غیرطبیعی در دست شیطان است و بدینوسیله می‌تواند هر انسانی را به وادی ضلالت و شرارت و گمراهی رساند و مقاصد

خود را عملی نماید.

و همچنین باز شیطان می‌تواند از طرق نامرئی عقل و فراست آدمی راگمراه و نقشه‌های خود را پیاده نماید، و اصلاً می‌توان گفت: تمام نفوذ شیطان در انسان از همان حواس باطنی و تصرف در هواهای نفسانی است.

چون به مجرد آنکه هوای نفس متمایل به امری گردید که از طرف حقتعالی نهی آن صادر شده است فشار شیطان در این مورد بسیار مؤثر است و تأکید او در انجام آن عمل با اصرار فراوان است.

اینجاست که می‌بینیم شیطان همیشه در امر شهوت و تحریکات نفسانی در امر شهوت‌رانی بسیار موفق بوده و همچنان نفس امّاره را برای پیروان خود تقویت می‌نماید و از این طریق آنانرا به کارهای نامشروع و خلاف حق وادار کرده نتیجه گیری می‌نماید.

بطوریکه نگارنده در این مورد آمارگیری کرده است شاید موفقیت شیطان در این امر با مقایسه با خطاهای دیگرش صدی‌شصت باشد، که بدینوسیله گروه بسیاری را از ابعاد گوناگون به گناه و عصیان کشیده و با خود به سوی آتش دوزخ می‌کشاند.

موضوع دیگری که شیطان در آن دقت بسیاری دارد، در توجه به گفتار و سخنان روزمره آدمی است، که سعی می‌کند حتی‌الامکان مسیر راستگوئی را در گفتگوی افراد منحرف ساخته و آنان را به گفتار دروغ ترغیب نماید، چون بسیار فجایع و اعمال ناپسند از دروغ و دروغ‌پردازی ناشی شده و بسیاری را به هلاکت می‌اندازد، و از آنطرف شیطان می‌داند، دروغگویان همانند خودش از رحمت الهی دور و مورد لعنت حقتعالی قرار دارند.

در هر حال شیاطین همیشه ملازم رفتار و کردار آدمی بوده و آنی منفک نمی‌شوند و با پیروی از شیطان بزرگ «ابلیس» که قسم یاد کرد همه را اغواء خواهد نمود مگر بندگان خالص را، آنان دست از سر بندگان خالص هم برنمی‌دارند، حتی مراقب فعالیت انبیاء و اولیاء حق می‌باشند، تا آنکه ببینند آیا می‌توانند آنها را از مقام خلوص خارج نمایند.

و این موضوع شایان توجه است که گفته شود اصلاً شیطان غیر از نفوذ در حواس باطنی انسان چگونه ممکن است در اجسام آدمی نفوذ پیدا کند، بسیاری از مردم برای آنها قابل قبول نیست که بدانند اگر در پشت درهای بسته و اطاقهای تودرتو اقامت گزینند و پرده‌های آهنین بر آنها حایل باشد باز شیطان می‌تواند در آنها نفوذ کند، حال نفوذ او از چه طریقی است باید در اولین مرحله به قدرت و امر خدایتعالی توجه داشت، و بعد از آن می‌توان این

معنا را با مسائل علمی تطبیق داد، و شاید کسی تاکنون در این امر دقت نکرده باشد.

همانگونه که علم امروز ثابت کرده است که اشعه ایکس از اجسام عبور می‌نماید، شیطان هم می‌تواند با همان نیروئی که خدایتعالی در اختیارش گذاشته است همانند آن اشعه در تمام اعضاء و جوارح آدمی و در کوچکترین مسامات بدن رخنه کرده و از آنها عبور نماید و خود را داخل و خارج نماید.

و این مسئله مربوط به امر الهی و موضوعی از اسرار است، همانطور که خدایتعالی فرمود: مسئله روح در امر خود او سبحانه و تعالی است این مسئله هم یکی از همانند آن مسئله است که بی‌ارتباط با مسائل روحی نمی‌باشد، و بسیار دقیق است و پیگیری در بحث آن برای هر فردی ضرورت دارد، و همانطور که در مسئله روح خدایتعالی علم اندکی را آموخته است بنابراین هرکس در این مسئله اسرارآمیز هم اقلاً باید خود را به دانشی اندک برساند، چون حقیقت امر را کسی نمی‌تواند دریابد.

چگونگی تصرّفات شیاطین در انسان

در پیرو بحثی که گذشت در رابطه با این موضوع که شیطان چگونه در آدمی نفوذ پیدا می‌کند، مطالب دیگری قابل توجه است که دانسته شود، نزدیکترین وسیله شیطان در تصرّفات و نفوذ او در آدمی از چه طریق امکان‌پذیر است.

و این موضوع بسیار روشن است که هرکس خود می‌تواند با جزئی دقت و تأمل و با مراجعه با عقل و فراست کاملاً تشخیص دهد.

همچنانکه می‌دانیم قلب آدمی کانون مهر و محبت الهی است، و شیطان در اولین تصمیم خود متوجه این کانون معرفت است و بسیار سعی دارد که عوالم آنرا به سود خود منقلب سازد، همچنان اگر کسی بر دلش افتاد که کار خیری انجام دهد، یا انفاق در راه خدا نماید، یا به عبادت و اطاعت مشغول شود، شیطان به هر طریق ممکن وسوسه‌های خود را در قلب او ایجاد کرده و او را از کار خیر منصرف می‌نماید.

شیطان بسیار سعی دارد که ارتباط مستقیم خود را با قلب و دل آدمی قطع ننماید، چون تمام خواسته‌های نفسانی بروز و ظهور آن از دل است.

همچنان عشق و محبت چه حقیقی و چه مجاز منشاء آن برخواسته از عوالم قلبی است چه خوب شیطان می‌تواند با مهارت خاص خود آنرا تبدیل به خصومت و دشمنی نماید.

تمام عوالم مراتب نفس هماهنگی کاملی در ارتباط با قلب دارد که شیطان می‌تواند با تخصصی که دارد، نفس امّاره را تقویت کرده مانع حرکت و تحوّل آن به سوی مراتب نفس لوّامه و ملهمه و بالاتر نفس مطمئنه شود.

و این بحث بسیار گسترده است که خود کتاب جداگانه‌ای را دربرمی‌گیرد.

و اکنون بی‌مورد نیست مقاله‌ای را که در این رابطه در کتاب «معراج‌السعاده» از عالم ربانی ملااحمدنراقی با سبک تحریر همان زمان نوشته شده در اینجا متذکّر شویم.[۱]

بدانکه دل آدمی هرگز خالی از فکر و خیالی نمی‌باشد، بلکه پیوسته محل خطور خواطر و ورود خیالات و افکار می‌باشد، اگرچه که گاهست که آنکس ملتفت نیست به آنچه در خواطر او می‌گذرد، و در این خصوص دل مانند نشانه‌ای است که از اطراف و جوانب تیرها به آن افکنند، یا حوضی که آب از نهرهای بسیار بر آن جاری باشد، یا خانه‌ای که درهای بی‌شمار داشته باشد و از آنها اشخاص مختلف داخل آنجا شوند، یا آئینه که در مکانی منصوب باشد و صورتهای بی‌حد از محاذی آن بگذرند.

پس دل لطیفه‌ای است از لطائف الهیه که پیوسته معرکه تاختن خیالات و جولانگاه افکار است تا قطع علاقه نفس از بدن شود، و چون هر فکر و خیالی را سبب و منشائی ضرور است، پس منشاء خیالات ردیه و افکار باطله شیطان است که موجب وسوسه می‌شود، و باعث خواطر محموده و افکار حسنه فرشتگانند، یعنی آنچه که در افکار و خاطره‌های پسندیده در امور خیریه است از عوالم ملکوتی و آنچه که عزم بر امور شر و تکذیب امور حقه است از جانب شیطان می‌باشد، و یا به اعتبار دیگر: هرکس در افکار و خاطره‌های نیکو قلب خود را متوجه دارد در مرحله الهام به امور خیریه قرار می‌گیرد، و آنکس که بر افکار باطله و ناپسند خود را مشغول دارد به وسوسه‌های شیطانی گرفتار آید.

بنابراین تنها کوشش در تزکیه نفس است که انسان می‌تواند خود را از وساوس شیطانی رهانیده و در مقام الهام‌بخش خود را به فیوضات ملکوتی برساند.

چون هروقت که آدمی میل به مقتضای شهوت یا غضبی می‌کند شیطان فرصت حاصل می‌نماید و لشکر خود را در داخل خانه دل فرود می‌آورد و انواع و آثار خود را که وساوس و افکار باطله باشد در آنجا به ظهور می‌رساند.

---

۱ ـ از کتاب شیطان دشمن دیرینه انسان

و هرگاه دل متوجه ذکر خدا شود نفس مایل به ورع و تقویٰ شده مجال شیطان را تنگ می‌گرداند، و او را از مملکت دل بیرون می‌راند، و این دو عوالم در حالات نفسانی همیشه در برخورد و درگیرودار هستند.

زمانی ساحت دل منزلگاه لشکر خیر و نیکوئی اثر فرشتگان و زمانی جولانگاه سیاره و سپاه شیاطین و دیوان باشد تا یکی از آن دو دیگری را مغلوب کند و مملکت نفس را تسخیر نماید و آنرا وطن خود سازد.

پس باید آدمی هوشیار باشد که در دام وسوسه‌های شیطان اسیر نگردد، چون اگر هویٰ و هوس و غضب و شهوت و حرص و حسد و عداوت و عُجب امداد نماید لشکر شیطان غالب خواهد شد از آن جهت که هریک از این صفات دری وسیع برای تاخت و تاز شیطان است.

شیطان مانع انفاق و صدقه‌دادن است

حقیقت امر آنستکه شیطان همیشه مانع هر کار خیری می‌باشد که آدمی بتواند از آن راه خود را آراسته و رستگار نماید، هر عمل نیکو و شایسته‌ای که انسان اراده انجام آنرا داشته باشد شیطان به هروسیله از آن جلوگیری کرده و عامل آنرا بازمی‌دارد، همچنان انفاق کردن اموال در راه خدا که بهترین عبادت و از امر جهاد است، هرگاه کسی در این امر تصمیمی اتخاذ کند شیطان به عناوین مختلفه او را از این عمل خیر بازداشته و هرگونه وسوسه‌ای در او ایجاد می‌نماید در اوّل هرقدر که می‌تواند او را به تأخیر وامی‌دارد، سپس او را تهدید به فقر و تنگدستی کرده و از نیستی و ناداری می‌ترساند.

و این خود دلیل مؤثری برای مانع‌شدن انفاق در راه خدا می‌باشد.

قرآن مجید در این مورد در آیه‌ای هشدار داده که مردم نیکوکار متوجه مکر و فریب شیطان در این امر باشند و جالب اینکه: گذشته از وعده شیطان به فقر و تنگدستی آدمی را امر به فحشاء و بدکرداری می‌نماید، همچنانکه می‌فرماید:

اَلشَّیْطٰانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشٰاءِ وَاللّٰهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً... [1]

«شیطان به شما وعده ناداری و فقر می‌دهد و شما را به کارهای زشت و ناروا وامی‌دارد، و خدا به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند قدرتش وسیع و به هرچیز داناست»

در اینجا خدایتعالی برای آگاهی اهل ایمان هشدار می‌دهد که خودداری از انفاق به جهت ترس از تهیدستی فکر نابجا و غلط و از وسوسه‌های شیطان می‌باشد، با آنکه انفاق و بذل مال چیزی جز کم‌کردن اندکی از ثروت نیست ولی پرواضح است که این عمل اثرات بسیار مطلوب و نیکوئی داشته که هم ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت و حفظ حدود منویات الهی، و هم وسیله خیر و برکت و اعطای موهبتهای الهی چندان برابر در دنیا و چندصد برابر در امر آخرت است.

همچنانکه آیات مربوطه در این امر صادق است براینکه انفاق یک سلسله آثار و برکات معنوی داشته و جای انکار نیست

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۲۶۸

ضمناً بطوریکه صاحبان تفاسیر متذکّر شده‌اند: از آیه شریفه استفاده می‌شود که یکنوع ارتباط میان ترک نمودن انفاق و فحشاء وجود دارد که اگر فحشاء را هم در معنای بخل بررسی کنیم این نتیجه حاصل می‌شود که ترک انفاق و بخششهای مالی آرام آرام صفت بخل راکه از بدترین صفات است در آدمی ایجاد می‌کند، و اگر فحشاء را به معنی مطلق گناه یا فحشاء جنسی بگیریم، باز ارتباط آن با ترک انفاق بر کسی پوشیده نیست، زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و بی‌عفتیها و خودفروشی‌ها فقر و تهیدستی است که این خود از تحریکات و وساوس شیطانی به ظهور می‌رسد.

در تفسیر، المیزان، در ذیل آیه شریفه آورده: در این تنبیه است براینکه، خودداری از بذل مال بواسطه ترس از تهیدستی غلط است، ولی به جای مسبب که ترس فقر است، سبب آن یعنی ترساندن شیطان ذکر شده تا دلالت کند براینکه ترس مضری است، زیرا شیطان جز به باطل و گمراهی امر نمی‌کند یا بدون واسطه یا بواسطه امری که آنرا به صورت حق جلوه می‌دهد.

در تفسیر مجمع‌البیان، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا است و دوچیز از ناحیهٔ شیطان است، آنچه از جانب خداست یکی آمرزش گناهان و دیگری وسعت و افزونی اموال، و آنچه از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشاء است.

و جالب توجه اینکه از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده که فرمود: هنگامیکه در سختی و تنگدستی افتادید بوسیله انفاق کردن با خدا معامله کنید «انفاق کنید تا از تهیدستی نجات یابید»

در تفسیر قمی، در ذیل آیه شریفه آورده: شیطان می‌گوید: انفاق نکنید که فقیر می‌شوید، ولی خدا نوید آمرزش می‌دهد و افزونی می‌بخشد، یعنی چون برای خدا انفاق کردید شما را می‌آمرزد و از فضل خویش به شما عوض می‌دهد.

و این معنا روشن است که چون شیطان مفلس است وعده افلاس می‌دهد، و چون خدا غنی و توانگر است وعده فضل و رحمت می‌دهد.

در کتاب «الدرّالمنثور» از ترمذی و نسائی و دیگران از ابن‌مسعود روایت کرده که رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: شیطان با آدمی‌زاد تماسی دارد، و ملک هم تماسی، تماس شیطان وعدهٔ شرّ و تکذیب حق، و تماس ملک وعده خیر و تصدیق حق است،

پس هرکس این را در خود یافت بداند که از خدا است و حمد الهی را به جـای آورد، و هرکس آن دیگری را در خود یافت از شیطان پناه به خدا ببرد و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود:

اَلشَّیْطٰانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشٰاءِ وَاللّٰهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً...

اطلاق شیطان به شیطان صفتان انسانی

گاه کار آدمی به جائی می‌کشد که در اثر گناهان پی‌درپی و نافرمانیهای بسیار از امر خدایتعالی هرکار ناروائی از او سرزده و تمام صفات شیطانی در او جمع گردیده است، و همچنان یک‌پارچه متمرد و سرکش و طغیانگر می‌شود، و این‌گونه افراد، دیگر احتیاج به تحریکات و وساوس شیطانی ندارند، بلکه خود شیطان را درس می‌دهند.

اگر خواننده این سطور حمل بر شوخی و مزاح نکند، بعضی از پیروان شیطان گاهی کارهائی انجام می‌دهند که روح شیطان هم از آن بی‌اطلاع و با آن همه که تیزبین و دقیق است هیچگاه بفکرش نمی‌رسد که چنان خدعه و تزویرهائی که پیروانش می‌کنند او بتواند چنین اقدامی نماید و شیطان در این قبیل امور به پیروان خود تبریک می‌گوید.

و این از آنجهت است که آدمی زمانی که در معرض هوای نفس امّاره قرار گرفت و دیگر قبح هر زشتی و ناروائی برای او از میان رفت هرکار زشت و ناپسندی که به فکر می‌رسد از او سرخواهد زد و اگر هم شیطان بر او در آن کار کمک کند بجای نور علیٰ نور در ظلمتی بالاتر از ظلمت و تاریکی قرار می‌گیرد.

همانطورکه در تفسیر بعضی از آیات قرآنی در همین کتاب خواندید، بسیار موارد است که در آیات الهی با آنکه موضوع درباره عمل شیطان در ارتباط با خصوصیات کار او می‌باشد، ولی گاهی عمومیّت معنا بر افراد شیطان صفتی می‌باشد که خوی شیطانی سرتاسر وجودشان را فراگرفته و اصلاً با خود آنها اطلاق شیطان می‌شود.

همچنان قرآن مجید در جائی در پیرامون ویژگی روحی منافقان و اعمال آنهاکه همه از وسوسه و تحریکات شیطانی سرچشمه می‌گیرد مطالبی آورده، و پس از شرحی به تفصیل در یک سلسله از آیات مترادف که خصوصیات آنها را ذکر می‌کند، صفات آنانرا چنین برمی‌شمارد:

این شیطان‌صفتان همه با زبان اظهار ایمان کرده، در حالیکه ابداً در دل آنها آثاری از ایمان نیست، آنان غیر از فساد و خدعه و تزویر چیز دیگر ندارند و با هرکس که می‌رسند می‌گویند ما اصلاح‌طلبان هستیم، در حالیکه مفسدین فی‌الارض هستند، هرگاه به اهل ایمان می‌رسند می‌گویند، ایمان داریم، ولی چون با هم‌مسلکان خود مواجه می‌شوند. می‌گویند: ما

با شما هستیم، و بسیار حالات دیگری که از این گروه شیطان‌صفتها نمایان می‌گردد، لذا در قرآن مجید بر آنها اطلاق شیطان شده است، همچنانکه می‌فرماید:

وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ [1]

(تابعین شیطان) «هنگامیکه با اهل ایمان ملاقات می‌کنند، گویند ایمان آورده‌ایم، و چون با یاران شیطان‌صفت خود خلوت می‌کنند، گویند: ما با شمائیم، همانا که ما اهل ایمان را مسخره می‌کنیم».

در این آیه شریفه اشاره شیاطین به شیطان‌صفتانی می‌باشد که همانند شیطان مظهر کفر و نفاق‌جوئی هستند و در سرکشی و تمرّد از امر حقتعالی پیشرو و سبقت جویند و این گروه بیشتر به بزرگان و سرکردگان و رهبران اهل کفر اطلاق می‌شود.

گرچه این آیه در سلسله آیاتی قرار دارد که دربارهٔ منافقان آمده است، ولی در اینجا بسیار روشن است که شیطان‌صفتان از همین گروه اهل طغیان و فساد و منافقین می‌باشند.

---

۱ - سوره بقره آیه ۱۴

شیطان آنگونه قدرتی ندارد که بر آدمی مُسلّط شود

حقاً اگر کسی بخواهد فکر کند که از چنگال شیطان نمی‌تواند در امان باشد و قدرت شیطان را بالاتر از قدرت خود بداند، اشتباه بزرگی کرده است، چون خود شیطان برای بزرگداشت خود او را به چنین فکری انداخته است.

اگر کسی ایمان کامل به عظمت و بزرگی حقتعالی داشته باشد خوب می‌داند که هیچ قدرتی بالاتر از قدرت او نیست و کسانی که گرفتار وسوسه‌های شیطانی می‌شوند در اثر بی‌ایمانی و یا سستی و ضعف ایمان است.

همانطورکه شیطان قسم یاد کرد: که اغوا می‌کند همه بندگان را غیر از بندگان مخلص، بندگان مخلص همان کسانی هستند که ایمان قوی و پایدار داشته و شیطان هیچگاه قدرت تسلّط بر آنها ندارد.

در داستان عجیب و حیرت‌انگیز «قوم سبا» که در قرآن مجید آمده است، اشاره شده که آن قوم پس از آنکه مشمول تمام نعمتهای الهی شده بودند، بر اثر تسلیم در برابر هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی گرفتار رنج و بدبختیهای بسیاری شدند، تا به حدی که شیطان دانست پیش‌بینی‌های او درست از آب درآمده و برای پیروان خود راهنمائیهایش مؤثر افتاده، همچنانکه قرآن مجید در ادامه آن داستان می‌فرماید:

وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ [1]

«همانا که ابلیس گمان خود را دربارهٔ (قوم سبا) درست یافت، از اینکه همگی از او پیروی کردند، جز گروه اندکی از اهل ایمان (که ایمانشان ثابت و پابرجا بود).

اشاره براینکه: شیطان آرزو و پندار خود را دربارهٔ آن قوم محقق کرد و عمل خود را به کرسی نشاند، و یا بر این معناکه شیطان پندار و ظنّی که دربارهٔ آنها داشت محقق یافت، چون شیطان دربارهٔ تمامی ابناء بشر این آرزو و این پندار را دارد که بتواند همه راگمراه کند.

و یا به اعتبار دیگر: شیطان این بیان را از روی ظن و گمان در خاطر خود گذارنید، ولی آن سوگندی که دربارهٔ اغواء بندگان در داستان آدم یادکرده بود به واقعیت پیوست وتمام

---

۱ ـ سوره سبا آیه ۲۱

آنها که ایمانشان ضعیف و غیرخالص بود به راه او کشیده شدند، مگر اندکی از اهل ایمان که از وسوسه‌های او رهائی یافتند.

امّا شاهد کلام بر اینستکه در ادامه همین آیه دربارهٔ آنهائی که زیر سلطه شیطان قرار می‌گیرند و کسانی که از مرز نفوذ او خارج هستند قرآن مجید می‌فرماید:

وَ مٰاکٰانَ لَهُ عَلَیْهِمْ مِنْ سُلْطٰانٍ اِلاّٰ لِنَعْلَمَ مَنْ یُؤْمِنُ بِالْاٰخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهٰا فِی شَکٍّ ...

«و نبود از برای ایشان هیچ سلطه‌ای از طرف شیطان، و هدف از استیلای او در وسوسه‌هایش شناسائی کسانی بود که به امر آخرت ایمان دارند و کسانی که در این امر در شک و تردیدند»

یعنی شیطان ایشان را مجبور به گمراهی نکرد که به اجبار از او پیروی کنند تا در نتیجه معذور باشند، بلکه خود آنان به سوء اختیارشان شیطان را پیروی کردند و او هم بر آنان تسلّط پیدا کرد و با وسوسه‌های خود در آنها نفوذ نمود.

امّا در این مورد که شیطان کسی را به پیروی از خود مجبور نمی‌کند و هرکس که پیرو او شود او خود دعوت شیطان را پذیرفته است قرآن مجید در جای دیگر صراحتاً می‌فرماید:

وَ مٰاکٰانَ لِیَ عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ اِلاّٰ اَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلاٰتَلُومُونِی ... [1]

اشاره بر اینکه در آن هنگام که کار از کار گذشته و شیطان پیروان خود را به بیراهه کشانیده، سپس تیر ملامت را به سوی آنان رها کرده و می‌گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده باطل و من بر شما تسلّطی نداشتم جز آنکه دعوتتان کردم و شما پذیرفتید بنابراین مرا سرزنش نکنید و خود را ملامت نمائید.

قبلاً این آیه شریفه از بُعد دیگر در همین کتاب مورد تفسیر قرار گرفت، ولی چون این معنا بسیار مهم و تفسیر آن در سطح گسترده‌ای می‌باشد، لذا باز توجه خواننده را به آیه دیگر که بروجه دیگر آمده جلب می‌نمائیم، آنجا که می‌فرماید:

اِنَّ عِبٰادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰانٌ اِلاّٰ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغٰاوِینَ [2]

«بندگان من مجبور و محکوم تو نیستند که تو بر آنان مسلّط شوی، مگر آنهائی که خودشان بخواهند در ضلالت متابعت و پیرویت کنند»

از مفهوم این آیات چنین نتیجه حاصل است، که نفوذ شیطان در انسان بهیچوجه جنبه

---

۱ ـ سوره ابراهیم آیه ۲۲ ۲ ـ سوره حجر آیه ۴۲

اجبار ندارد، بلکه این اختیاری است که هرکس میل و رغبت به سوی او پیدا می‌کند و وسوسه‌هایش را با تمام میل به دل خود می‌پذیرد، و در برابر اغوای او تسلیم می‌شود، و سرنوشت خود را به دست او می‌سپارد.

و این بیان روشن می‌دارد: که بطور کلّی شیطان بر بندگان مطیع و مخلص هیچگونه تسلّطی ندارد و نمی‌تواند با اِعمال قدرت آنها را به معصیت وادار کند.

و اصلاً خود شیطان هم واقف است که توانائی ندارد براینکه اهل تقویٰ و مخلصین را در دام خود بیندازد.

بنابراین تسلّط شیطان بر آدمی بسیار ضعیف و تنها بستگی به میل و اراده کسانی دارد که به اختیار خود از او پیروی و متابعت می‌کنند.

لشکریان ابلیس و پیروان آنها همه به سوی دوزخ رهسپار می‌شوند

گاهی در بیان حالات رستاخیز در قرآن مجید مطالبی ذکر شده است که چگونگی سرنوشت اهل ایمان و اهل کفر و همچنین گمراهان و گمراه کنندگان را بازگو می‌کند، همچنان در جائی در پیرو کلام حضرت ابراهیم ترسیم جامعی از چگونگی قیامت در چند آیه آمده است، که در خلال آن بیانات بعد از آنکه اشاره می‌نماید: که در صحنه رستاخیز تمام معبودان را جمع کرده و با عابدان گمراهشان به دوزخ می‌افکنند و بر روی هم انباشته می‌نمایند، سپس می‌فرماید:

وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ [1]

«و همچنین لشکریان ابلیس همگی به دوزخ افکنده خواهند شد»

چون ابلیس و ذراری او و نیز پیروان آنها واسطه کفر و گمراهی و هرگونه نافرمانی و گناه بندگان بوده‌اند، پس سزاوار است که سرانجام همگی دور هم جمع و کیفر خود را دسته‌جمعی دریافت کنند تا در دار آخرت یکدیگر را بخوبی درک نمایند

و جالب اینکه این گروههای عظیم در اجتماع خود همه از یکدیگر متنفر بوده بلکه در آنجا به مخاصمه و جدال پرداخته هریک از طریقی که گمراه شده‌اند با هم پرخاش و اعتراض می‌نمایند، پیروان شیطان با آن موجود پلید سخت تعرّض می‌کنند، که چرا ما را گمراه کرده‌اید، شیطان هم بیزاری خود را از آنان اعلام کرده، می‌گوید: شما چرا دنباله‌رو من شدید، من که شما را مجبور نکردم، عابدان گمراه سوگند یاد می‌کنند که ما در گمراهی آشکاری بودیم، زیرا معبودان دروغین را با پروردگار عالمیان برابر می‌دانستیم، امّا هیچکس ما راگمراه نکرد جز مجرمانی که رؤسای جامعه ما بودند و برای حفظ مقام و منافع خود ما را به این روز سیاه و بدبختی کشاندند.

در هر حال گفتگوهای عجیبی در صحنه رستاخیز در میان رهبران و پیروان آنها برپاست، ولی افسوس که دیگر کار از کار گذشته است و دیگر هیچ شفاعت‌کننده‌ای در آن روز برای هیچکس از آنها نیست، نه دوستی که بتواند کسی را یاری دهد و از عذاب الیم

---

۱ ـ سوره شعراء آیه ۹۵

برهاند و نه دشمنی که بخواهد بار گناه دیگری را بر خود هموار سازد.

آری قبلاً هم این معنا گذشت که: شیطان در مخاصمهٔ رستاخیز با پیروان قبلی خود در نزاع و جدال و گفتگوست و بسیار آنها را سرزنش و ملامت می‌کند که چرا از او تبعیّت کرده‌اند و ادعا می‌کند که کسی را وادار به متابعت خود نکرده است.

در ذیل آیه شریفه مورد تفسیر، در کتاب کافی به سند خود از محمدبن‌سالم و او از امام ابی‌جعفر علیه‌السّلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: «جنود ابلیس» عبارتند از شیطانهای دیگر که از ذریّه او هستند.

شیاطین بیشتر اهل کفر را تحریک می‌کنند!

در اوراق قبل مطالبی در همین کتاب گذشت که: هرکس از یاد خدا غافل شود شیطانی بر او گمارده می‌شود تا او را به گمراهی کشاند، و اکنون در اینجا باید گفت: هیچکس غافل‌تر و بی‌خبرتر از ذکر خدایتعالی جز اهل کفر و شرک نیست چون این گروه دیگر یک پارچه خدا را کنار زده و او را فراموش می‌کنند، و زمانی که این اعتقاد از آنها سلب باشد دیگر توجهی هم برای آنها حاصل نیست، پس از این جهت است که خدایتعالی هم شیطان را برای ورود در قلب آنان آزاد گذاشته است همچنانکه قرآن مجید در رابطه با همین معنا خطاب به رسول اکرم می‌فرماید:

اَلَمْ تَرَ اَنّا اَرْسَلْنَاالشَّیاطِینَ عَلَی الْکافِرِینَ تَؤُزُّهُمْ اَزّاً [1]

«آیا ندیدی ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنها را شدیداً تحریک کنند.»

یعنی شیطانها اهل کفر را به شدت به سوی شر و فساد و امور باطل حرکت داده و از راه حق بازمی‌دارند و بوسیله تزلزل و زیروروکردن عقاید آنها از فضیلت استقامت و ثبات به راه مستقیم گمراهشان می‌سازند.

در تفسیر، المیزان، آورده: که اگر در آیه، ارسال خدا را به شیاطین نسبت داده، از آنجائی که از باب مجازات است هیچ عیبی ندارد، چون مشرکین به حق کفر ورزیدند و خدا هم از در مجازات شیطانها را فرستاد تا کفرشان و گمراهیشان را زیادتر کنند.

و در آن تفسیر پس از شرح گسترده‌ای بیان جالبی آورده که می‌نویسد: تازه همین شیطانها هم سرخود نیستند، بلکه هرچه می‌کنند به اذن خدا می‌کنند «و این اذن همان است که در آیه از آن به ارسال تعبیر شده است».

---

۱ - سوره مریم آیه ۸۳

ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد

چقدر این خطاب از طرف پروردگار عالم شورانگیز است که همچنان در پیرو آن چند موضوع مهم را از داستان حضرت آدم علیه‌السلام و چگونگی حالات شیطان را بیان داشته و با آدمی هشدار می‌دهد: که ای فرزندان آدم برحذر باشید که شیطان شما را در فتنه نیندازد و با شما مکر و حیله بکار نبرد و از راه حق شما را منحرف نسازد و از طریق بهشت شما را بازندارد، چون او با کسانی چنین معامله می‌کند و دوست و سرپرست کسانی می‌شود که ایمان به خدا ندارند.

خوب توجه داشته باشید که موضوع بسیار آموزنده و تعلیم‌دهنده است که خدایتعالی در این امر مهم صراحتاً می‌فرماید:

یٰا بَنِي آدَمَ لاٰیَفْتِنَنَّکُمُ‌الشَّیْطٰانُ کَمٰا اَخْرَجَ اَبَوَیْکُمْ مِنَ‌الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُمٰا لِبٰاسَهُمٰا لِیُرِیَهُمٰا سَوْاٰتِهِمٰا اِنَّهُ یَرٰیکُم هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاٰتَرَوْنَهُمْ اِنّٰا جَعَلْنَاالشَّیٰاطِینَ اَوْلِیٰاءَ لِلَّذِینَ لاٰیُؤْمِنُونَ [1]

«ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد آنچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان خارج نمود تا عورتهایشان را به آنها بنمایاند، همانا که شیطان و سپاهیانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید ما شیاطین را ولی و سرپرست کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند».

در اینجا خدایتعالی به تمام افراد بشر هشدار می‌دهد که مراقب فریبکاری و نیرنگ و تزویر شیطان باشید که او دشمنی خود را از همان اوّل با پدر و مادر شما آدم و حوّا نشان داد و لباس بهشتی یا لباس تقویٰ را از تن آنها بیرون ساخت تا از بهشت خارج شدند.

و در پیرو این معنا اشاره دقیقی می‌نماید، براینکه مواظب باشید که شما این دشمن سرسخت و لجوج خود را نمی‌بینید و او شما را می‌بیند. یعنی این موجود از غایت رقّت و لطافت در نظر شما درنمی‌آید و او اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافتی که دارد می‌بیند. [2]

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۲۷

۲ ـ این موضوع از نظر علماء علم‌الارواح درباره اینکه تمام اشیاء در عالم صاحب «جسد اثیری» هستند و این جسد با چشم غیرمجهز قابل رؤیت نیست تطبیق دارد، و اینکه چگونه گاهی شیطان در جسد اثیری خود به اشکال مختلفه متشکل یا متمثل می‌شود بحث آن در همین کتاب آمده است

و این امری بسیار مهم است که کسی دشمن خود را نبیند و دشمن او را ببیند که می‌تواند از هر طرف به او حمله کرده و ازپای درآورد.

و در این هشدار رمزی عجیب نهفته شده است که هرکس در هرآن بداند که شیطان ناظر اوست و توجه داشته باشد که به هر وسیله ممکن این موجود پلید را از خود دور نماید **(و قبلاً در دفع شرّ او گفته شد که ذکر خدا یتعالی شیطان را فرسنگها از آدمی دور می‌نماید)**

و در پایان آیه مورد تفسیر، برای اینکه بندگان توهمّی حاصل ننمایند که چگونه می‌توان با این دشمن نامرئی مبارزه نمایند، یا قدرت او را بر وجهی پندارند که تسلّطش را بر آدمی بسیار دانند، لذا برای رفع این توهّم می‌فرماید: ما شیاطین را سرپرست افرادی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند، یعنی اهل ایمان هیچگاه شیطان بر آنها نمی‌تواند تسلّطی پیدا کند «تسلّط شیطان بر کسانی می‌باشد که به او عشق ورزیده و پیرو او می‌شوند».

در تفسیر، المیزان، در ذیل آیه شریفه چنین آورده است: ای بنی‌آدم برای شما معایبی است که جز لباس تقوی چیزی آن را نمی‌پوشاند، و لباس تقویٰ همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده‌ایم، پس زنهار که شیطان فریبتان ندهد و این جامه خدادادی را از تن شما بیرون ننماید همانطور که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد.

در تفسیر مجمع‌البیان، در ذیل آیه شریفه آورده: که ابن‌عباس گوید: شیطانها مثل خون در رگ و پوست آدمیان در گردشند، و سینه‌های مردم مسکن آنهاست، چنانچه می‌فرماید:

الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ

و در آن تفسیر، از قول قتاده گوید: به خدا دشمنی که تو را از جائی می‌نگرد که تو او را نمی‌بینی غیرقابل تحمّل است مگر نسبت به کسانی که در پناه خدا باشند.

و در اینجا اضافه می‌کند: علت اینکه انسان شیطان را نمی‌بیند این است که جسم شیطان شفّاف و لطیف است و دیدن او نیازمند به بینائی نیرومندتری دارد.

ابوالهزیل و ابوبکربن‌اخشید گویند: ممکن است خداوند آنها را در نظر افرادی که احضار جن می‌کنند، ظاهر سازد، و عقیده علی‌بن عیسیٰ، نیز همین است و همچنین مرحوم شیخ مفید هم این مطلب را تأیید کرده است، و شیخ ابوجعفرطوسی «قدس‌الله روحه» می‌گوید: این قول اقویٰ است.

امّا جبائی گوید: جن و شیطان را نمی‌توان دید، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: شما آنها را نمی‌بینید، تنها ممکن است در زمان پیمبران به وسیله آنها دیده شوند، همانطور که در

آنزمان ممکن بود فرشتگان نیز بوسیله انبیاء دیده شوند و به مردم نشان داده شوند.

نگارنده، قبلاً در این مورد که جن و شیطان به اشکال مختلفه متشکل می‌شوند و تجسّم می‌یابند از نظر تفسیر بعضی از آیات به آن اشاره کرده است و همانطور که توجه پیدا کردید نظرات مختلفی در این موضوع اظهار شده است، ولی شاید تفسیر این آیه در اینجا از بُعد دیگر باشد، یعنی اشاره براینکه زمانی که شیطان شما را فریب می‌دهد شما او را نمی‌بینید و او شما را می‌بیند.

در تفسیر نمونه در رابطه به این معنا تعبیری آورده، و اشاره می‌نماید: درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی‌بینیم، ولی به اصطلاح ردّپای آنها را می‌توانیم مشاهده کنیم، هرجا مجلس گناه است و در هر نقطه‌ای وسائل معصیت آماده است، و در هرموقع پای زرق و برق دنیا و تجمّل‌پرستی به میان آید، و به هنگام طغیان غرائز و در موقع برافروخته‌شدن آتش خشم و غضب حضور شیطان قطعی است، و گویا در چنین مواردی انسان صدای وسوسه او را باگوش دل می‌شنود و ردّپای او را با چشم خود می‌بیند.

و در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر علیه‌السّلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاک آنها را از خدا خواست و طوفان همه را درهم کوبید، ابلیس نزد او آمد و گفت: تو حقّی بر گردن من داری که من می‌خواهم آن را تلافی کنم.

نوح در تعجب فرورفت و گفت: بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم (چه حقّی ؟) ابلیس گفت، همان نفرینی که دربارهٔ قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنابراین من تا مدتی راحتم، تا زمانی که نسل دیگری بپاخیزد و من به گمراه‌ساختن آنها مشغول شوم.

نوح با اینکه حداکثر کوشش را برای قوم خود کرده بود در عین حال ناراحت شد و به ابلیس گفت:

حالا چه جبرانی می‌خواهی بکنی ؟

گفت: در سه موقع به یاد من باش که من نزدیکترین فاصله را به بندگان در این سه مورد دارم.

۱) هنگامی که خشم تو را فرامی‌گیرد (بیاد من باش)

۲) هنگامی که میان دو نفر قضاوت می‌کنی (بیاد من باش)

۳) هنگامی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی و هیچکس در آنجا نیست باز بیاد من باش.

امّا نکته دیگری که در تفسیر این آیه شریفه قابل توجه است آن است که جمعی از مفسّران

از آیه فوق چنین استفاده کرده‌اند که شیطان برای انسان بهیچوجه قابل رؤیت نیست و این در حالی است که از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که چنین امری احیاناً ممکن است.

ولی ظاهر این دو با هم منافاتی ندارد، زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود، ولی این قاعده مانند بسیاری از قاعده‌های دیگر موارد استثنائی دارد.

هر خاطره‌ای که از دل بگذرد از دو حال خارج نیست

این موضوع قابل توجه است که آیا چگونه می‌توان درک کرد کارهائی را که ما انجام می‌دهیم یا افکاری را که در ذهن خود می‌پرورانیم یا آنچه را که از دل می‌گذرانیم بدانیم که از جانب شیطان است یا برخاسته از الهامات الهی است، چه بسا در بعضی از امور خود هم این توجه را نداریم که آیا این کار مورد رضایت پروردگار یا از خواسته‌های شیطان و القائات اوست.

در رابطه به این موضوع اشاره‌ای در اصول کافی آمده است که گویای این معنا می‌باشد:

اگر در دل الهامی بوجود آید که معلوم نباشد آن الهام رحمانی و یا شیطانی است، اگر آن الهام رحمانی باشد در دل ایجاد آرامش می‌کند و اگر شیطانی باشد پریشانی و بی‌قراری ایجاد می‌نماید.

و در این مورد روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: هیچ دلی نیست جز اینکه دو گوش دارد، بر یکی فرشته‌ای رهبر است و بر دیگری شیطانی فتنه‌گر، اینش فرمان دهد، و آنش بازدارد، شیطانش به نافرمانیها فرمان دهد و فرشته‌اش از آن بازدارد، و در اینجا اشاره به آیه شریفه می‌فرماید:

اِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیَانِ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ، مَا یَلْفَظُ مِنْ قَوْلٍ اِلاَّ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ [1]

«هنگامی که دریابند آن دو فرشته دریابندگان که از راست و چپ ملازم انسان هستند و اعمال آنها را ضبط می‌کنند هیچ سخنی را انسان بر زبان جاری نمی‌کند جز آنکه نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای ثبت‌کردن است»

با آنکه بیشتر از مردم هیچ توجهی به گفتار و سخنان خود ندارند و آن را خارج از اعمال خود می‌دانند، ولی این موضوع آنقدر دقیق و پراهمیّت است که باید توجه داشته باشند در بیانات خود در هر موقع آنچه از فرشته دست راست که نویسنده حسنات است الهام می‌گیرند اظهار دارند، نه آنکه سخنانی گویند که بوسیله فرشته سمت چپ ثبت می‌شود

---

۱ ـ سوره ق آیه ۱۷

و نامه اعمال آنها را سیاه می‌سازد و شیطان را خوشحال و فرحناک می‌نماید.

چون بیشتر از معاصی و اعمال زشت و ناروا در اول از گفتار و سخنان ناصواب برانگیخته می‌شود و القائات شیطانی هم در همین تحریکات لسانی به ظهور می‌رسد، و اکنون از این بحث گذشته به اصل مطلب می‌پردازیم.

در پیرامون روایتی که در اوّل این بحث متذکر شدیم، اشاره شد بر اینکه عوالمی که در قلب و دل آدمی حکمفرماست از دو حال بیرون نیست یا متوجه الهام رحمانی و یا دربند افتاده القائات شیطانی است، همچنان در این رابطه بعضی از محققان چنین گفته‌اند: دل همانند محفظه‌ای می‌باشد که در آن درهای بسیاری باز است و از هر دری حالتی در آن درآید، و یا آنکه دل هدف و نشانه‌ای است که از هرسو تیری بر آن بنشیند، یا آنکه دل آئینه‌ای است که پیکره‌های گوناگون بر آن گذرند و پی در پی هر پیکری از پی دیگری درآید، و از آن نهی نماید، و یا آنکه دل محل عبور خاطره‌هائی است که تصمیم و عزم و اراده هر کاری پس از خطور از آن است، همچنان که خاطره‌های محرّک بر دو نوعند، یکی دعوت به بدی یعنی آنچه سرانجام تلخی دارد، و دیگری دعوت به کار خیر یعنی آنچه موجب سعادت و نیکبختی گردد.

خاطرهٔ خوب را الهام نامند و خاطره بد را وسواس گویند، آنچه سبب خاطره‌ای باشد که باعث کار بد است شیطان نامیده می‌شود که آن وسواس است، و آن لطفی که بوسیله آن دل آماده پذیرش الهام گردد توفیق باشد

و این معنا منطبق با گفته معصوم است که در دل دو حالت بوجود می‌آید که یکی از طرف شیطان که به بدیها امر می‌کند و دیگری از طرف فرشته که از بدیها بازمی‌دارد، و باید دانست که شیطان بسیار مترصد است که بر دلها تسلّط یابد و گفتار ناصواب را تحریک نماید.

پیروزی در مبارزه به کثرت جمعیت بستگی ندارد

همانگونه که اهل فسق و فجور در دنیا بیشتر از اهل صلاح و ایمان هستند، همچنانکه قرآن مجید متذکر است:

... وَ اِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ [1]

«و بسیاری از مردم فاجر و گناهکارند»

بنابراین تعداد شیاطینی هم که اغواگر اهل فساد و باطل هستند جمعیّت آنها بیشتر از فرشتگانی می‌باشد که راهنمای عدل و صواب برای اهل ایمانند و این شاید به مقتضای اکثریتی باشد که پیروان جمعیت شیاطین بیشتر بوده و اکثر از طریق خیر و صلاح دورند

در ارتباط به این معنا روایتی در اصول کافی آمده است، که از امام باقر علیه‌السلام بر این اشاره نقل کرده که فرمود:

آنچه از لشکریان شیاطین و همسران آنها که خدایتعالی خلق فرموده و بر اهل کفر و ضلالت برانگیخته شده‌اند تعدادشان بیشتر است از فرشته‌هائی که خدا برای خلیفه خود مبعوث جهت عدل و صواب کرده است.

و در پیرو این حدیث مطالب دیگری آمده است که خواننده باید به اصل روایت مراجعه نماید.

امّا شاهد کلام در این روایت در دو مورد است، یکی آنکه دانسته شود شیاطین صاحب زن و فرزند هستند همچنانکه قبلاً هم اشاره به آیه مربوطه این معنا گذشت و دیگر آنکه این توجه حاصل شود که با کثرت جمعیتی که این مخلوق نامرئی دارند، روز و شب و هر آن به خدمت ائمه ضلالت و پیشوایان ستمکار واهل فسق و فجور و فساد رسیده به آنها دستور و تعلیماتی می‌دهند و آنانرا بهرطریق از مسیر حق منحرف می‌سازند.

بنابراین، هرکس باید از کثرت دشمن یعنی از بسیاری لشکریان شیطان برحذر باشد و خود را کاملاً برای دفاع آماده سازد، و همچنین از کثرت جمعیت دشمن نهراسد تا به مصداق آیه شریفه پیروز باشد که فرمود:

---

۱ ـ سوره مائده آیه ۴۹

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ [۱]

«چه بسیار گروهک‌هائی که به فرمان خدا بر گروههای بزرگی پیروز می‌شوند»

و این موضوع شایان اهمیّت است که دانسته شود همیشه نتایج حاصله در هر مورد با کسانی است که ایمان راسخ به پروردگار عالم داشته و توکّل کامل به سوی حضرتش داشته باشند.

یعنی زمانی که اهل ایمان بر این اعتقاد باشند و حقیقت بدانند که هر کجا هستند و در هر مرحله قدم می‌گذارند به مصداق آیه شریفه:

... وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ... [۲]

«و او با شماست هرجا که باشید».

پس همیشه فردی با آنها می‌باشد که بسیار نیرومند و تمام قدرت در دست اوست.

بنابراین آنها دیگر در مقابل میلیونها نفر دشمن هیچ بیم و هراسی نداشته، به این اعتبار که قدرت الهی بالاتر از قدرت تمام جمعیت دنیا و مخلوقات جهان است.

بنابراین اگر شما در مقابل میلیونها از شیاطین و میلیونها انسانهای شیطان‌صفت قرار گیرید مطمئن باشید با ایمان به خدا و توکّل بر حضرتش پیروزی از آن شما خواهد بود، و به اذن خدایتعالی شیطان هیچگونه آسیب و زیانی به شما نخواهد رسانید، چون آن پلید در مقابل اهل ایمان بسیار ضعیف و ناتوان است.

در هر حال، کمیّت جمعیّت ملاک کار نیست و باید کیفیّت را در نظر گرفت، یک جمعیّت کم امّا باایمان و در زیر پوشش فرمان خدا بر انبوه جمعیّت بی‌ایمان و دشمن خدا پیروز خواهد شد.

---

۱ ـ سوره البقره آیه ۲۴۹ ۲ ـ سوره حدید آیه ۴

یک بحث علمی در خصوص تجسّم شیطان به اشکال مختلفه

قبلاً مطالبی گذشت که شیاطین می‌توانند به شکل‌های گوناگون و صورتهای مختلفه‌ای خود را نمایان سازند.

امّا آنچه تاکنون علماء علم‌الروح دربارهٔ روح و مسائلی دربارهٔ «عالم اثیری» گفته‌اند: چنین است که می‌گویند: ما اکنون در روی زمین در مجموعه‌ای از «اثیر» غوطه‌وریم اگرچه آنرا احساس نمی‌کنیم.

و نیز در بحثی وسیع و گسترده چنین متذکّر شده‌اند: که تمام اشیاء در عالم صاحب «جسم اثیری» هستند، و وجود انسان را هم این سه پدیده دانسته‌اند: (جسم ـ نفس ـ روح) که ظاهراً «نفس» را به همان جسد اثیری یا قالب مثالی اطلاق کرده‌اند.

و بعضی هم گفته‌اند که منظور از جسم اثیری «شبح روح یا جسم فلکی است» و جسم اثیری همان جسم حقیقی و جاودانه است و در شکل خود نسخه مطابق اصل، یعنی همان جسم مقابل فیزیکی خود می‌باشد.

البته باید دانست که علم امروز تحقیقات گسترده‌ای در این امر کرده است و تاکنون کتابهای بیشماری در این مورد نوشته شده و حتی هم‌اکنون در تأسیسات روحی در بیشتر از ممالک شرق و غرب دانشکده‌هائی تأسیس شده و می‌توان گفت در این دانش بزرگ به همین زودی پدیده‌هائی بوجود آید، که متأسفانه در ممالک اسلامی که این مسئله ارتباط کامل به یکی از اصول عقاید مسلمین دارد خاموش نشسته‌اند و **منتظر آن هستند که بیگانگان به ادیان الهی این مسئله الهی را حل نمایند!**

این نکته را باید توجه داشت که این موضوع بقدری واجد اهمیّت است که نمی‌توان در این مختصر توضیح بیشتری ارائه کرد، و نگارنده در حد توانائی خود، در کتابی بنام «حقیقت روح» در فصلی از آن کتاب به این معنا اشاره کرده که می‌توان تا حدی اندک از این دانش بزرگ بهره گیری کرد.

امّا در رابطه به این معنا چون در اینجا بحث درباره شیطان است که این موجود نامرئی می‌تواند خود را به اشکال مختلفه ظاهر سازد، لذا با توجه به مدارک مستندی که دانشمندان روحی در قرن اخیر ارائه کرده‌اند و تمام اشیاء را در عالم وجود صاحب روح و جسم اثیری

می‌دانند و همچنین قائلند: که هر جسم اثیری دارای روح و عقل می‌باشد و عقل را مافوق جسم اثیری دانسته‌اند.

بنابراین شیطان هم که خود یکی از اشیاء این جهان است دارای جسم اثیری و عقل بوده، و مهمتر که توانائی عقلی عجیبی دارد که می‌تواند جسد اثیری خود را به شکل اسبابی که محیط بر ماده و حرکات آن است درآورد، و خود را به اشکال مختلفه متشکل سازد، و با آن نیروی خارجی که از خصوصیات آدمی می‌باشد آنرا به صورت ماده تجسّم دهد.

البته این معنا برای عموم قابل درک نیست، چون حواس فعلی ما برای این موضوع از حوصله درک خارج است، مگر آنکه علاقمندان، بسیاری از کتب ارزنده دانشمندان روحی راکه اخیراً انتشار یافته است مورد مطالعه دقیق قرار داده تا بتوانند به اندکی از این علم که در امر الهی است آشنائی حاصل نمایند.

وسوسه‌های شیطان در روح انبیاء اثر نمی‌گذارد

در بحثهای گذشته این موضوع از نظر خوانندگان گذشت که شیطان با وجود اینکه متعهد شده است که با بندگان خالص خدایتعالی کاری نداشته باشد ولی او که لعنت خدا بر آن باد، حتی‌الامکان دست از سر انبیاء و اولیاء خدا هم برنمی‌دارد، همچنانکه در داستان حضرت ابراهیم آمده است: که او به صورت پیرمردی نزد آن بزرگوار و همسر و فرزندش ظاهر شد و با نیرنگ و خدعه خواست آنان را از راه عبودیت و امر خدایتعالی بازدارد، و قلب آنان را از مهر و محبت خالی و به عشق غیر خدا وادارد.

و این داستان را صاحبان تفاسیر هریک بنحوی متذکّر شده‌اند، امّا اصل موضوع چنین است که طبق بعضی از روایات در هنگام آزمایش الهی نسبت به ابراهیم و فرزند و همسرش شیطان بسیار به تلاش و دست و پا افتاد که آنها را از اطاعت امر الهی بازدارد، زمانی که ابراهیم به مقام سعی و کوشش رسید و با اسمٰعیل گفت: ای پسرم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم، آن فرزند دلبند تسلیم پدر بزرگوار خود شد، همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

... إِنِّی أَرَىٰ فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ، قَالَ یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ... [1]

«ابراهیم گفت: ای فرزند من در خواب دیدم که تو را باید ذبح نمایم، نظر تو در این باره چیست ؟، فرزندش گفت: ای پدر، اجراکن آنچه راکه دستور گرفته‌ای»

این خواب عجیب و شگفت‌انگیزی که حضرت ابراهیم دید نشانگر شروع آزمایشی بزرگ در مورد آن پیامبر عظیم‌الشأن بود و آن بزرگوار می‌دانست که خواب پیامبران واقعیت دارد و از وسوسه‌های شیطانی دور است و بنابرآنچه که مفسّران یادآور شدند برای تأیید این امریه و فوریت آن در سه شب همین خواب تکرار گردید که دیگر برای آن حضرت کوچکترین شکی باقی نماند که این امر و فرمان قطعی از خداوند است.

این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست، ولی شاهد کلام در این داستان موضوع فعالیّت شیطان است که وسیله‌ای برای استحکام آزمایش

---

۱ ـ سوره صافات آیه ۱۰۲

حضرت ابراهیم و خاندان معظّم او گردید که بیانگر مقاومت آنان در امر الهی و مأیوس شدن شیطان از وسوسه‌هایش بوده است.

در تفسیر ابوالفتوح رازی، در رابطه به این موضوع قریب بر این مضمون آورده است:

هنگامیکه ابراهیم مأموریّت به ذبح فرزندش یافت، شیطان به نزد مادرش «هاجر» آمد و به او گفت:

آیا می‌دانی ابراهیم چه در نظر دارد ؟ می‌خواهد فرزندش را امروز سر ببرد.

هاجر گفت: برو محال مگو که او از آن رحیم و مهربان‌تر است که فرزند خود را بکشد، مگر در دنیا انسانی پیدا می‌شود که فرزند خود را با دست خود ذبح کند !

شیطان به وسوسه خود ادامه داد و گفت: او مدعی است خدا دستورش داده.

هاجر گفت: اگر خدا دستورش داده، پس باید اطاعت کند و جز رضا و تسلیم راهی نیست و ما هم تسلیم رضای حق هستیم.

سپس شیطان از او مأیوس شد و به نزد فرزند ابراهیم آمد و به وسوسه او پرداخت و گفت: دانی پدرت تو را به کجا می‌برد می‌خواهد تو را بکشد.

اسماعیل گفت: اگر امر، امر حقتعالی باشد هیچ مانعی ندارد و ما به رضای حق تن درداده‌ایم.

شیطان از این مکر خود باز نومید شد و سرانجام به نزد خود ابراهیم آمد و به او گفت: ای ابراهیم خوابی را که دیده‌ای خواب شیطانی است، اطاعت شیطان مکن.

ابراهیم که در پرتو نور ایمان و نبوت او را شناخت، بر او فریاد زد که دور شو ای دشمن خدا و سپس با پرتاب سنگ او را دور نمود.

در حدیث دیگری آمده است: که ابراهیم نخست به «مشعرالحرام» آمد تا فرزندش را قربانی کند، شیطان به دنبال او شتافت و به محل «جمره اولیٰ» آمد پس شیطان به دنبال ابراهیم آمد، و ابراهیم هفت سنگ بر او پرتاب کرد، هنگامی که به جمره دوم رسید باز شیطان را مشاهده نمود و هفت سنگ دیگر بر او انداخت، تا به «جمره عقبه» آمد و هفت سنگ دیگر بر او پرتاب کرد و او را برای همیشه مأیوس ساخت.

و این نشانگر آن است که وسوسه‌های شیاطین در میدانهای بزرگ آزمایش الهی نه از یکسو بلکه از جهات گوناگون صورت می‌گیرد و شیطان از طرق مختلفه در صدد گمراهی مردان خدا می‌باشد، هرکس باید ابراهیم‌وار وسوسه‌های شیاطین را شناخته و آنها را از هر

جهت از خود دور نماید، و یا در واقع شیاطین را با اراده محکم سنگسار و طرد نماید، البته فلسفه رمی جمرات در اعمال حج این معنا را روشن کرده است.

و این تعلیماتی که در این داستان برای راندن و دورکردن شیطان به اهل ایمان داده شده اسرار و رموزی دارد که هرکس باید به هر وسیله ممکن شیطان را از خود دور نماید، چون پرتاب سنگ از طرف آن پیامبر عالیقدر، آنهم به سوی موجودی که در جسم اثیری خود ظاهر گشته است مفهومی جز راندن و دورکردن او ندارد، امّا در این معنا منظور دیگری نهفته شده است یعنی طرق راندن و دورکردن شیطان از برای ما که آن موجود نامرئی را نمی‌بینیم پرتاب سنگ نیست، با آنکه این عمل از نظر تعلیمات عالیه و احکام الهی در مناسک حج دستور داده شده و انجام آن واجب است، ولی حقیقت معنا در آن است که ما باید بوسیله تسلیحات سنگین و مسلسلهای پرقدرت ایمان قلب شیطان را هدف قرار دهیم، ما باید هرآن از ذکر خدا غافل نباشیم که آن پلید با ما نزدیک نشود، پرتاب سنگ به سوی شیطان از طرف ما همان ذکر استعاذه است که خدایتعالی به ما دستور داده است پرتاب سنگ برای ما همان خودداری از معصیت و گناه است، که آن موجود شریر خود به خود از ما دوری خواهد گزید.

نفوذ شیطان در آدمی از طرق گوناگون است

قبلاً در دو مورد در همین کتاب از چند بُعد خاص به این معنا اشاره شد، که آیا چگونه شیطان در آدمی تصرّف پیدا می‌کند، امّا در اینجا باید این نکته را توجه داشت که درباره شیطان چیزی غیر از آنچه که خدایتعالی به ما آگاهی داده است نمی‌دانیم تنها آنچه که معلوم است این موجود عجیب از نظر ما غائب و پنهان بوده و تصرّفات بسیاری در عالم انسانیت دارد که می‌تواند سعادت و نیکبختی ما را از هم فروپاشیده و ما را به ورطه هلاکت برساند.

پس چه بهتر که هرچه می‌توانیم درصدد برائیم تا شناختی از او حاصل نمائیم که حتّی‌الامکان بتوانیم خود را از گزند و خصومت او رهانیده و از شرّ او درامان باشیم.

با توجه به مطالب گذشته از نظر قرآن مجید دانستیم که این موجود شریر دشمن سرسخت بنی نوع بشر بوده در حالیکه از بیشتر افکار که در زوایای ذهن و فکر آدمی می‌گذرد جزئی باخبر است و هرلحظه برای گمراه کردن و دوری بندگان از مسیر حق مترصد می‌باشد.

اکنون باید دانست که این موجود مرموز و نامرئی که خلقت او کاملاً با خلقت انسان متمایز است، چگونه در آدمی تصرّف پیدا می‌کند، ما تنها دانستیم که او از آتش خلق شده که در واقع از نظر آزمایش الهی وسیله‌ای برای آتش‌زدن و آتش‌سوزی دین وایمان بندگان خدا و سوختن پایه‌های اعتقادی آنها از توحید و نبوت و معاد و سلب بقیه اعتقادات حقه به وسیله سوزش حرارت ماهیّت خلقت او می‌باشد.

اینجاست که ما باید خود را کاملاً برای مبارزه با او آماده سازیم تا برتری و اشرفیت خلقت ما بر سایر تمام مخلوقات معلوم باشد، چون او همان دشمن قسم‌خورده‌ای است که مصمم می‌باشد تا آخرین نفس آدمی را منحرف و از راه حق و حقیقت گمراه سازد، ولی چگونگی گمراه کردن و ارتباط او با جسم و حواس نامرئی ما برای ما مجهول مانده است، تنها از بعضی مطالب و اشاره به گفتار الهی چنان نمودار است که او نخست در عواطف نفسانیه انسان یعنی در بیم و امید و آمال و آرزوهای او نفوذ کرده و همچنان در شهوت و غضب او تحریکاتی بوجود آورده و از این طریق در اراده و افکاری که از این عواطف برمی‌خیزد تصرّف می‌نماید و در نتیجه کارهای ناشایسته و زشتی‌ها را در نظر آدمی جلوه و

زینت داده او را به بیراهه می‌کشاند.

در هرحال به قول بعضی از مفسّران: میدان عمل و تاخت و تاز شیطان همان ادراک انسانی و ابزار کار او عواطف و احساسات بشری است که تفسیر این معنا در آیه شریفه: اَلَّذی یُوَسْوِسُ فی صُدُورالنّاسِ خواهد آمد، تا دانسته شود که او چگونه در سینه‌های بندگان وسوسه می‌کند.

پس باید توجه داشت که افکار باطله و اوهام کاذبه را شیطان در نفس انسان القاء می‌کند و این القائات هم طوری نیست که انسان آنرا احساس نماید و میان آنها و افکار خودش را فرق گذارد، بلکه بدون هیچ تردیدی آنرا نیز از افکار خود و از رشحات اندیشه خود دانسته بطوریکه اگر در عمل‌کردن به آنها توبیخ و سرزنشی بر آن مترتب شود مسئولیت را خود بعهده گرفته و می‌پندارد تقصیر به گردن کسی دیگر نیست، کمااینکه شیطان هم در محاکمات رستاخیز تمام گناهان را به گردن خود آدمی می‌اندازد، در حالیکه عامل تحریکات و گمراهی خود او بوده است.

همچنانکه در آن صحنه به پیروان خود می‌گوید: من هیچ تسلّطی بر شما نداشتم و خود شما در پیروی از من مبادرت به خطا و گناه کردید.

و این از آن جهت است که نفوذ شیطان و تصرّف او در آدمی بروجهی می‌باشد که انسان محرّک اصلی را نمی‌بیند، و اعمال ناروا و ناشایسته‌ای که از او سرمی‌زند، باید بداند که از پیروی هوای نفس و تحریکات شیطانی است که او در سینه و ذهن و افکارش القائاتی بوجود می‌آورد.

و به قول یکی از دانشمندان که نام او در خاطره نگارنده نیست، اشاره‌ای بر این مضمون دارد: که شیطان در آغاز برای تسلّط بر نفس انسان کار یا پدیده‌ای را برای او زیبا جلوه می‌دهد همچنان تا نوعی هماهنگی و همدلی بین نفس انسان و شیطان روی دهد، و آدمی گامهائی را در این ارتباط برمی‌دارد، و در بخشی از راه خود و شیطان نوعی مشارکت بوجود می‌آورد، سپس در دنبال این نقش، شیطان جهت را به سوئی می‌کشاند که مقصود خود را در گمراهی آدمی به عمل آورد، و در نتیجه به مرحله‌ای می‌رسد که با تمام وجود در دام شیطان قرار می‌گیرد.

انسان در برابر وسوسه‌های شیطان بی‌دفاع نیست

از مطالبی که در خلال صفحات قبل در این کتاب گذشت، معلوم گردید، که آفرینش شیطان خود نوعی آزمایش برای بندگان و وسیله‌ای برای ترقی و تعالی آنان به سوی مدارج عالیه حیات جاوید است.

و امّا اینکه خدایتعالی چگونه شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزاد گذاشته است، باید گفت در مقابل هم وسائل دفاع را برای آدمی از طرق گوناگون فراهم ساخته است.

بزرگترین قدرتی که در این راه خدایتعالی به آدمی عطا فرموده است همان نیروی عقل و هوشیاری می‌باشد که به مجرد وسوسه‌های شیطان در عمق روح انسان احساس خطر بوجود می‌آید، و گذشته از این فطرت پاک آدمی خود متوجه کارهای خوب و بد می‌باشد و تمام خوبیها و نیکیها را به نفس الهام نموده و راه راست را ارائه می‌نماید.

ما اگر خوب توجه داشته باشیم و کاری هم به دین و مذهب الهی نداشته باشیم می‌بینیم که این امر مسلّم و بر هرکس معلوم است که کارهای خیر و نیکو چیست و کارهای شر و فساد کدام است.

چه کسی نمی‌داند: ستمکاری، دزدی، دروغ، مردم‌آزاری، نفاق، قتل و غارت، بی‌عفتی و تهمت، بدگوئی و غیبت، خیانت و جنایت و غیره بد است ؟

چه کسی نمی‌داند: راستی و درستی، کمک به همنوع، دستگیری به مستمندان، اتحاد و اتفاق، سخاوت و شجاعت، حلم و بردباری، صبر و شکیبائی، و خلاصه تمام نیکها و نیکوکاری، خوب است ؟

همه از نظر فطرت و ماهیّت خلقت بشری بدیها را می‌دانند و خوبیها را درک می‌کنند، این همان لطف پروردگاری است که آدمی را در برابر وسوسه‌های شیطانی بی‌دفاع نگذاشته و قدرت تمیز میان خیر و شر و حق و باطل را به او داده است.

ولی افسوس که پیروی از هواهای نفسانی و اطاعت از امر شیطانی اکثر مردم را کور و کر کرده به عقل درنمی‌یابند و با دلخواه خود، خود را از رحمت الهی دور نموده و از لذّتهای حیات جاوید محروم ساخته‌اند.

و از آن طرف با توجه به ادیان الهی همان آگهی‌ها که در کتب آسمانی بخصوص

قرآن مجید از طرف پروردگار عالم صادر شده و خصوصیات شیطان را برای بندگان گوشزد فرموده، آدمی را بسیار برای مبارزه با او یاری می‌دهد و مکرر هشدار می‌دهد که بندگان از پیروی شیطان برحذر بوده و فریب این دشمن غدّار و تبهکار را نخورند.

و از طرف دیگر به مصداق آیه شریفه که می‌فرماید:

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ [1]

«هیچکس نیست مگر آنکه بر او نگهبانی گمارده شده است»

با آنکه در این آیه شریفه معنا چنین است که فرشتگانی برای حفظ اعمال از طاعات و معاصی بر آدمی گمارده شده است، ولی بعضی از مفسّران برآنند که معنای آیه حفظ و نگهبانی ایشان در برابر وسوسه‌های شیاطین می‌باشد.

و گفته‌اند که اگر این محافظت الهی نیز نباشد وساوس شیاطین جن و انسان آنقدر زیاد است که هیچکس از آن سالم نمی‌ماند، و بعضی دیگر هم در تفسیر آیه گفته‌اند: که منظور حفظ انسان از حوادث و مهالک است، که در هرحال جمع میان این سه تفسیر در آیه شریفه نیز بعید به نظر نمی‌رسد.

بنابراین با توجه به ذکر این مطالب که خدایتعالی هم عقل و هوش به آدمی داده، و هم این دشمن بزرگ را بر او معرفی کرده و هم تمیز خیر و شر را در فطرت او جایگزین کرده، و هم نگهبانی از ملائکه برای حفظ او گمارده، پس این کمال بی‌انصافی است که اگر کسی خطائی از او سرمی‌زند آنرا به گردن شیطان اندازد.

---

۱ ـ سوره طارق آیه ۴

آفرینش شیطان چه اثری در خلقت انسان دارد!

اگر شیطان نبود امتیاز آدمی بر سایر موجودات از نظر خلقت معلوم نمی‌گردید و این مقام اشرفیّت برای او حاصل نمی‌شد، چون هرچیز را می‌توان به ضدّ آن شناخت بخصوص آنکه این ضد در رابطه با خود آن چیز باشد.

اینکه تاکنون دربارهٔ فلسفه آفرینش شیطان در نزد حکما گفتگوهای زیاد و جنجال‌برانگیز به راه افتاده، و می‌گویند: انسان برای تکامل و نائل‌شدن به فوز رستگاری و سعادت از طریق اطاعت و بندگی خدا آفریده شده، برای این منظور آفرینش شیطان به همین دلیل است تا انسان را به مقام خود برساند.

چون باید در مقابل خلقت آدمی یک موجود ضدتکامل و هوشیار و ویرانگر و کینه‌توز و مکّار به وجود آید، تا تمام خصوصیات که برای انسان در مورد مقام و منزلت است ظاهر گشته و آن لیاقت و شایستگی را پیدا کند که مقام گرامیداشت او در مرتبه تقرّب به حضرت باریتعالی آشکار گردد.

بنابراین وجود شیطان خود وسیله‌ای برای پیشرفت تکامل انسانها می‌باشد، که هرکس می‌تواند در مقابل خصومت و دشمنی‌های او با مبارزه پی‌گیر و مستمر مسیر تکامل خود را به راه سعادت و خوشبختی و نزدیکی به مقام قرب حقتعالی طی نماید، چون شیطان است که بازدارندهٔ بندگان از طریق هدایت و راهنمای آنان به سوی گمراهی و ضلالت است.

این است که اگر شیطان نبود یا به عبارت دیگر اگر کسی نبود که هواهای نفسانی آدمی را تحریک نماید، پس هیچ فعالیتی هم از طرف انسان مشاهده نمی‌شد که بتواند برای سعادت و خوشبختی خود تلاش نماید، یعنی در واقع شیطان وسیله‌ای شده است که آدمی بتواند با هوشیاری از آنچه دربارهٔ خصومتهای او گفته شده پرهیز نماید و خود را آماده برای امر اطاعت و بندگی حقتعالی نماید.

آخر اینکه خدایتعالی فرمود: در برابر اطاعت و بندگیش اجری برای بندگان مترتب است، پس باید در مقابل آن چیزی هم همانند شیطان مشهود باشد تا از او بیزاری جسته و در مقابل به فرمانبرداری خدا گرایند و استحقاق اجر و پاداش حاصل نمایند.

و این مسئله شیطان عیناً همان چیزی است که این امر را روشن می‌دارد، همانطور که

بارها خود حقتعالی بروجه خطاب فرمود: که ای فرزندان آدم شیطان را پرستش نکنید و از او پیروی ننمایید، مرا بپرستید و از امر من اطاعت کنید.

و این خود یکی از مراحل آزمایشی حقتعالی بر این بندگان است، که دانسته شود هرکس تا چه حد امر او را اطاعت می‌کند.

البته همانطور که می‌دانید مراحل آزمایشی حقتعالی بسیار است و اگر هم شیطان نبود هوای نفس و وسوسه‌های نفسانی انسان خود وسائل آزمایشی دیگری به شمار می‌رفت، امّا وجود شیطان با پیوستگی به مراتب آزمایشهای دیگر خود عاملی قوی می‌باشد که تحریکات بیرونی و درونی آدمی را با هم هماهنگ می‌سازد.

پس این معنا نشانگر آن است که فلسفه وجود شیطان در آفرینش امری ضروری بوده است که بندگان خدا بتوانند کسب معرفت نموده و در رحمت واسعه او سبحانه و تعالی خود را جایگزین نمایند.

و در این معنا باید این توجه را حاصل کرد، که وجود شیطان برای اهل ایمان زیانبخش نیست، بلکه وسیله پیشرفت و تکامل آنهاست، چون موفقیّت و ترقی همیشه در میان تضادها بوجود می‌آید، یا به عبارت دیگر راه حق، از راه باطل شناخته می‌شود، اگر باطل نباشد حق شناخته نمی‌شود.

و از طرف دیگر مبارزه پی‌گیر و مستمر با شیطان خود روح ایمان را تقویت کرده و آدمی را برای زندگانی جاوید و مرفه در دار آخرت و در بهشت پرنعمت آماده می‌سازد.

خصومت شیطان با انبیاءِ عظام علیهم‌السّلام

اگر خوب توجه داشته باشید شیطان همیشه برای پیشبرد مقاصد شوم خود به مسائل اصلی روی می‌آورد، همچنان در اوّل سعی دارد آدمی را از اعتقاد به خداپرستی بازدارد و در مرحله دوم و سوم خصومت خود را نسبت به بازداشتن بندگان از ایمان به فرستادگان خدا و از توجه به کتب آسمانی آشکار می‌سازد.

قبلاً مطالبی گذشت که چگونه شیطان با وساوس خود بندگان را از اطاعت امر خدا بازداشته و به کفر و شرک می‌کشاند، اکنون به این نتیجه می‌رسیم که او در برنامه‌ریزی کار انبیاء علیهم‌السلام هم بی‌دخالت نبوده و دشمنی خود را با آنان بوسیله اغفال بندگان تا سرحدامکان آشکار کرده است، همچنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَياطينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحي بَعْضُهُمْ اِلىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُروراً وَ لَوْشاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ [1]

«و همچنین قرار دادیم در برابر هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انسانی و جنّی که سخنان بی‌اساس و فریبنده القاء می‌کنند، و بطور سرّی با یکدیگر گفتگو می‌نمایند تا مردم را اغفال کرده فریب دهند، و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین کاری نمی‌کردند، پس آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذار.»

این آیه شریفه تفسیر وسیعی دارد که از نظر اختصار تنها به شاهد کلام در آن می‌پردازیم، و آن اینکه گفته شود: در برابر تمام پیمبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته که کار آنها بازداشتن مردم از اعتقاد به مقام نبوت بوده است، و چون این مسئله از نظر آزمایشهای الهی باید بروجه اختیار و به تشخیص خود بندگان واگذار شود، لذا این امر بستگی به یکی از سنن الهی دارد که مردم را آزاد گذاشته تا میدانی برای آزمایش و تکامل و پرورش آنها وجود داشته باشد

لذا برای دلجوئی رسول اکرم در این آیه اشاره می‌شود که برای تمام انبیاء گذشته هم اینگونه مسائل بوده و به‌هیچ‌وجه نباید او از اعمال این‌شیاطین انس و جن نگران باشد و باید

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۱۱۲

آنها را به حال خود واگذارد.

در تفسیر مجمع‌البیان، در ذیل آیه شریفه از قول بعضی از مفسّران آورده است: که منظور از شیاطین جن و انس کافران این دو فرقه‌اند، شیطانهای انسانی کسانی بودند که مردم را گمراه می‌کردند، و شیطانهای جنّی از نسل ابلیس هستند.

و همچنین در آن تفسیر آمده است: در تفسیر کلبی از ابن‌عباس نقل شده است که: ابلیس لشکر خود را به دو دسته تقسیم کرده است، دسته‌ای را به سوی انسانها و دسته‌ای را به سوی جنیان فرستاده است.

این شیطانها که مأمور انسانها و جنیان هستند، دشمنان پیامبران و مؤمنین هستند، هرگاه یکدیگر را ملاقات می‌کنند می‌گویند: من فلان کس را اینطور گمراه کردم، تو هم فلان کس را همینطور گمراه کن، و بدین ترتیب از یکدیگر برای گمراه کردن انسانها و جنیان الهام می‌گیرند.

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که: شیاطین یکدیگر را ملاقات می‌کنند و راه گمراه کردن خلق را به یکدیگر نشان می‌دهند و از یکدیگر می‌آموزند.

بعد از شناخت شیطان جن را هم باید شناسائی کرد

تا این قسمت از کتاب موضوع بحث دربارهٔ شیطان بود، و اکنون از اینجا ادامه گفتار دربارهٔ جن می‌باشد.

با آنکه گفته شد که شیطان از طایفه جن می‌باشد و این آیه شریفه مورد تفسیر قرار گرفت که فرمود:

كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ

«او از جن بود که از فرمان پروردگارش سرباز زد»

امّا در اینجا مسئله دیگری پیش می‌آید که گفته شود، جن کیست و کارش چیست ؟

در اوّل باید این توجه را حاصل کرد که مسئله جن و شیطان از جمله مسائلی می‌باشد که همانند مسئله روح بسیار پیچیده و حقیقت امر را کسی نمی‌تواند دریابد، بلکه پیگیری در این دانش بزرگ تا همان حدی است که مفسّران آیات الهی به گفتگو پرداخته‌اند و تمام آنچه تا بحال در این مورد گفته شده است در مرتبه علم قلیل و اندک است.

البته همانطور که می‌دانید: خودشناسی یکی از مباحث خداشناسی است، شناخت این موجود هم با اهمیت شناسائی حقتعالی بی‌ارتباط نیست، و تا هرقدر دربارهٔ این موجود شناختی حاصل شود، بزرگی و عظمت مقام پرودگاری بیشتر نمودار است.

و اکنون گفته می‌شود: که این موضوع بسیار مهم و ارتباط کامل با انتظام امر عالم داشته و همچنین این مسئله با خلقت آدمی پیوستگی دقیقی دارد که خدایتعالی این دو موجود را در بیشتر از موارد عالم خلقت مترادف قرار داده، و حتیٰ پایان کار آن دو را در رستاخیز با هم از دوران حیات آنها در دنیا نتیجه گیری کرده است.

این نکته را هم باید توجه داشت: همانطور که روح آدمی از دید چشمها پنهان است، جن و شیطان و ملائکه هم موجوداتی نامرئی هستند که نمی‌توان آنها را رؤیت کرد که شناخت کاملی از آنها به دست آید، مگر آنکه خدایتعالی برای هرکس که بخواهد آنها را به اَشکالی متمثل سازد تا برای منظوری در دید قرار گیرند ؛قبلاً این معنا در بحث شیطان مورد بررسی قرار گرفت»

چه بسیار کسانی هستند که منکر وجود جن و شیطان بوده و با اعتقادی سست و ناباوری به آنها اطلاق ارواح خبیثه یا ارواح شریره می‌نمایند، و بسیاری دیگر این موجودهای نامرئی را توهّمی ضعیف و غیرقابل قبول می‌پندارند

امّا می‌دانید مسائلی که درک آن برای آدمی مشکل است و نمی‌تواند آنرا از طریق عقلی و علمی بر خود ثابت کند و یا اعتقاد خود را بر آن تثبیت نماید، این دلیلی نیست که آن مسئله غیرقابل حل باشد یا آن موضوع وجودی نداشته باشد، برای اهل ایمان و خداشناسان راه وصول به معرفت هر امری توجه به عوالم معنوی و توسّل به ذات پاک باریتعالی می‌باشد.

بنابراین در چگونگی و شناسائی خلقت جن و شیطان و ملائکه و تحصیل درک و شناخت آن تنها از راه توجّه به گفتار حقتعالی می‌باشد

کسانیکه اعتقاد به وجود خدا ندارند بهیچ‌چیز نمی‌توانند اعتقاد حاصل نمایند، حتی گاهی هم برای خود وجودی قائل نیستند، دیگرچه خواسته که بخواهند بدانند موجودهای نامرئی دیگری در عالم خلقت وجود دارد که آنها برای انتظام امر عالم و به ثمررسیدن نهائی در مراحل گوناگون تکامل، آنان بوجود آمده‌اند.

این معنا از نظر گفتار الهی قابل توجّه است که بدانیم چرا خدایتعالی شیطان را خلق کرده است و این موضوع خواسته همگانی است که قبلاً در همین کتاب در فصول گذشته مورد بررسی دقیقی قرار گرفت.

و اکنون در این بحث این گفتار مطرح است که در اول دانسته شود چه تفاوتی میان ابلیس و شیطان و جن می‌باشد که اشاره شد براینکه ابلیس از طایفه جن بوده و پدربزرگ تمام شیاطین است (همچنان حضرت آدم که پدربزرگ تمام انسانهاست) و او اوّلین فردی بود که از فرمان خدایتعالی برای سجده کردن به آدم سرپیچی کرد و به او شیطان بزرگ اطلاق گردید، و شیاطین دیگر که از ذرّیه او هستند، فرزندان آدم را اغوا می‌کنند.

و این شیاطین همه طغیانگر و عاصی و نافرمانبردار هستند که اکنون نویسنده این کتاب باجرأت و شهامتی تمام بیاری خدایتعالی با آنها دست بگریبان شده و امیدوار است که مطالعه کنندگان این کتاب این موجود شریر را شناخته و برای همیشه از شر او محفوظ بمانند.

امّا چون در اینجا موضوع درباره شناخت جن می‌باشد، همانطور که قبلاً هم اشاره شد، جن همانند انسان هم کافر و هم مؤمن دارد، ممکن است بعضی از آنها نیکوکار و

بعضی بدکار باشند، ولی بدکاران آنها در مرتبه‌ای هستند که از بدکاران آدمی بدکارترند و همردیف همان شیاطینی هستند که از فرمان الهی سرباز زده‌اند و می‌توانند آدمی را اغوا نمایند.

بنابراین شیطان به موجود سرکش و متمردی اطلاق می‌شود که سرپیچی اوامر خدایتعالی کرده و برای اغواکردن و بازداشتن آدمی از راه حق مرتب در تلاش می‌باشد، حال چه او بنام کافران جن یا جنبدگان سرکش دیگر یا به معنی روح شریر و دور از حق یا بنام خود شیطان خوانده شود، همچنان گاهی انسانهای شیطان‌صفت را هم بنام او می‌خوانند.

امّا چون در این بحث موضوع «ابلیس و شیطان و جن» مترادف آمده است، و قبلاً در فصول گذشته در همین کتاب بحث گسترده‌ای دربارهٔ ابلیس و شیطان داشتیم، لذا در اینجا لازم است دانسته شود که خدایتعالی جن را در قرآن مجید چگونه معرفی کرده است و این بحث هم ارتباط کامل به شناخت شیطان دارد، (بنابراین به ادامه این بحث توجه نمائید).

خلقت جن و انس با هم پیوستگی دقیقی دارد

اگر بادقت کاملی در آیات قرآنی توجهی حاصل شود خواهیم دریافت که واژه «جن» در ۲۲ مورد در قرآن مجید بر مضامین گوناگون درباره این موجود نامرئی مطالبی آمده است که معلوم می‌دارد جن موجودی باشعور و صاحب اراده است که به اقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده می‌باشد و مانند انسان هم مکلّف بوده و هم در دار آخرت مبعوث خواهد شد، و همچنین او از جهاتی همانند بشر از نظر عقاید، هم مطیع دارد و هم عاصی، و هم مؤمن دارد و هم مشرک، و بسیار خصوصیات دیگر که خلاصه می‌رساند دوش به دوش انسان است، تنها فرقشان آن است که انسان محسوس و صاحب جسم مادی و قالب مثالی و روح است و جن غیرمحسوس و صاحب جسد اثیری می‌باشد و بعضی تفاوتهای مختصر دیگری دارند.

امّا از آنچه که از بعضی از آیات قرآنی برمی‌آید قوانین و احکام دنیا و آخرت برای هر دو مخلوق از جن و انس وضع شده است، همانطور که انسانها دعوت به نیکوکاری شده‌اند و بهشت برای آنها مهیا شده است و یا بدکاران به سوی دوزخ سوق داده می‌شوند، همین معنا برای جن هم مصداق داشته و سلب تکلیف و وظیفه از آنها در دنیا نیست.

اکنون در ادامه این بیان بطور خلاصه تفسیر فشرده‌ای از بعضی از آیات که مربوط به پیوستگی خلقت جن و انسان است متذکّر می‌شویم تا دانسته شود که بیشتر از موارد نام این دو موجود در قرآن مجید مترادف آمده است و بگفته حقتعالی این دو برای منظوری خاص آفریده شده‌اند، همچنانکه می‌فرماید:

وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ [1]

«نیافریدم جن و انس را مگر برای آنکه عبادتم کنند»

و از مفهوم این آیه شریفه طبق بعضی از روایات چنین برمی‌آید: که خدایتعالی خلق را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند و عبادتش کنند، و اگر عبادتش کنند، بوسیله عبادت او از پرستش غیر او بی‌نیاز می‌شوند.

---

۱ ـ سوره ذاریات آیه ۵۶

بنابراین هدف آفرینش جن و انس عبادت و اطاعت پروردگاری و اعتقاد به روز رستاخیز و امر معاد است، و هر فردی از آنها که مطیع و فرمانبردار باشد سرانجام به پاداش حقیقی خود خواهد رسید، و هریک که از اطاعت سرباز زند و کفران ورزد به سزای عمل خود خواهد رسید، همچنانکه باز خدایتعالی این دو مخلوق را مترادف قرار داده و در رابطه با همین معنا خطابی که در روز قیامت به جن و انس اعلام می‌شود اظهار می‌فرماید:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا، قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ [1]

در روز رستاخیز به هر دو گروه از جن و انس می‌گویند: «آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند؟ که آیات الهی را برایتان بازگو کنند و از ملاقات چنین روزی شما را بیم دهند، آنها هر دو گروه می‌گویند، گواهی می‌دهیم که آمدند، ولی زرق و برق زندگانی دنیا ما را فریب داد و به خود بد کردیم و اقرار به کافر بودن خود می‌کنند»

در این آیه شریفه موضوعی مورد گفتگوی صاحبان تفاسیر است، که آیا فرستادگان جن از جنس خود آنها می‌باشد یا از نوع بشر است، امّا بیشتر از مفسّران با توجه به تفسیر آیاتی از سوره جن قائلند که اسلام و قرآن برای همه نازل شده و پیغمبر خاتم مبعوث به همه بوده است، و هیچ مانعی ندارد که رسولان و نمایندگان جن از خود آنها از طرف پیامبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله مأمور دعوت آنان بوده باشند.

در هرحال هر دو گروه از مخلوق که هدف آفرینش آنها از نظر خدایتعالی از یک بُعد خاص یکی می‌باشد، پس حجّت در دنیا به آنها تمام شده و هر فردی از آن دو گروه که از امر او سبحانه سرپیچی کنند سرانجام به دوزخ رهسپار خواهند شد، یعنی گناهکاران و کفار جن هم همچنان انسانهای خطاکار و مجرم مشمول شکنجه و عذاب خواهند شد، همانطور که خدایتعالی در سه مورد دیگر از قرآن مجید بر سه وجه به این معنا اشاره کرده و جائی می‌فرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا ... [2]

«همانا که آفریدیم ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ، از برای آنها دلهائی است که با آن

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۱۳۰ ۲ ـ سوره اعراف آیه ۱۷۹

درک نمی‌کنند و چشم‌هائیست که با آن بصیرت ندارند و گوشهائی است که با آن شنوای گفتار حق نیستند آنان همچنان حیوانات چهارپا بلکه نادان‌ترند»

البته این معنا نباید حمل بر جبر شود، چون از علم ازلی خدایتعالی گذشته است که گروه کثیری از جن و انس بهیچوجه ایمان نمی‌آورند و هرقدر بوسائل گوناگون حجّت بر آنها تمام شود باز از فرط عناد و اختیار به کفر، ایمان نمی‌آورند، لذا چون بر صفت کفر بمیرند به عذاب الیم و دوزخ گرفتار خواهند شد.

و چون همانطور که قبلاً اشاره به این معنا گذشت که خدایتعالی مکلّفان را برای عبادت و پرستش خود خلق کرده و لذا این منظور از طرف خود این مخلوق عمل نمی‌شود بنابراین همچنین است که آنها برای دوزخ خلق شده‌اند و خود آنها نیز با اختیار کفر را ترجیح بر ایمان داده‌اند لذا مشمول شکنجه خواهند شد.

و در رابطه با این معنا آیاتی بروجه دیگر آمده است که باز بر سبیل همکاری جن و انس و مترادف بودن آنها در امر پاداش و کیفر در سرانجام کار بدکاران هر دو گروه می‌فرماید:

... وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ [۱]

«و کلمه قهر خدا به حتم و لزوم پیوست که از کافران جن و انس دوزخ را پر سازد»

این آیه شریفه در پیرو بیانی است که خدایتعالی اشاره می‌فرماید: که بندگانش را برای افاضه رحمت خلق فرموده و آنها را برای کسب ایمان به آزادی اراده و اختیار خود واگذاشته تا پذیرای رحمت شوند، ولی متأسفانه آنها همواره در تحصیل ایمان مختلفند و اختلاف بروز می‌دهند و بیشتر آنها از پذیرش رحمت خود را دور کرده به سرکشی و طغیان می‌گرایند.

لذا پروردگار عالم امر حتمی و قطعی صادر فرموده که دوزخ را از نافرمانبرداران جن و انس همگی پرنماید

و از آنجا که این موضوع بسیار قابل اهمیّت است در جای دیگر بروجهی صریحتر می‌فرماید:

... وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ [۲]

---

۱ ـ سوره هود آیه ۱۱۹ ۲ ـ سوره سجده آیه ۱۳

«ولکن استوار شد این سخن از من که مقرر کردیم دوزخ را از جن و انس بی‌ایمان و گناهکار پر سازیم»

این آیه شریفه هم همانند آیه قبل از اراده و مشیت حقتعالی خبر می‌دهد که اگر می‌خواست همه جن و انس را هدایت کند می‌کرد ولی برای آنها اختیار مقرر داشته که هرکس خود بخواهد ایمان را بپذیرد.

و چون اکثریت از این دو صنف قبول هدایت نمی‌کنند پس مشمول آن قضائی می‌شوند که از ناحیه خدایتعالی رانده شده، قضائی حتمی و آن اینکه دوزخ را مملو سازد از دوگروه جن و انس.

و این قول پروردگار مانند قسم است که حتماً انجام‌پذیر و شوخی‌بردار نیست.

این آیات شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که نمی‌توان در این مختصر گنجانید، ولی این معنا روشن است: زمانیکه خدایتعالی حجّت خود را بر خلق عالم تمام می‌کند و به اصناف جن و انس اختیار می‌دهد، عقل و فهم و درک به آنها افاضه می‌نماید ارائه طریق می‌کند چشمی می‌دهد که بصیرت پیدا کنند، گوشی می‌دهد که سخن حق را بشنوند نعمتهائی کرامت می‌کند که به طرز مطلوب از آن استفاده نمایند، پس اگر همه را نادیده گرفتند و عمل نکردند، آیا حق این نیست که دوزخ را از گروه نافرمانبرداران جن و انس پر نماید ؟! آیا آنها بعد از اتمام حجّت مستحق عذاب و شکنجه نیستند ؟! آیا آنها که با سوء اختیار خود این راه را انتخاب کرده‌اند مستوجب مجازات و کیفر نخواهند شد ؟

در رستاخیز هم جن و انس با هم مورد خطاب قرار می‌گیرند

با آنکه خدایتعالی در قرآن مجید برای اهل ایمان در موارد بسیاری به ذکر نعمتهای خود در دنیا و آخرت پرداخته، گاهی هم از نظر آگاهی و تنبه اهل جرم و عصیان اشاره به بعضی از خصوصیّات صحنه رستاخیز کرده و آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد.

امّا شاهد کلام در این بحث آن است که از نظر پیوستگی خلقت جن و انس در جائی خدایتعالی مجرمان این دو گروه را مترادف قرار داده و با لحنی تهدیدآمیز به آنها هشدار می‌دهد که هم‌اکنون در دنیا مواظب نافرمانیها و سرپیچی از اطاعت امر پروردگار خود باشند، همچنانکه می‌فرماید:

یٰا مَعْشَرَالْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنِ‌اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطٰارِالسَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوا لاٰتَنْفُذُونَ اِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ [1]

«ای گروه جن و انس اگر می‌توانید نفوذ کنید و بگذرید از کرانه‌های آسمانها و زمین بروید ولی هرگز توانائی ندارید (که از حیطه قدرت خدا خارج شوید) و از عبور از مرز قادر نیستید، مگر با نیروئی که خدا با شما عنایت فرماید»

در اینکه این آیه شریفه مربوط به قیامت است یا به دنیا و یا هر دو، در میان مفسّران گفتگو می‌باشد، ولی بیشتر آیه را مربوط به امر قیامت دانسته‌اند، و در این مورد که خدایتعالی جن را در این آیه مقدم بر انس آورده چنین گویند: که شاید از آن جهت باشد که این مخلوق در حرکات سریع و سیر به عالم خارج تواناتر از انسان می‌باشد، یعنی اگر جنیان بخواهند از حساب و کتاب قیامت بگریزید توانائی آنان بیشتر از انسان است، در حالیکه هیچکس قادر نیست از حیطه قدرت الهی فرار نماید.

بعضی از مفسّران با توجه به جملهٔ «لاٰتنفذُونَ اِلاّٰ بسُلطان» در آیه شریفه که یعنی نمی‌توانید نفوذ کنید در اقطار آسمانها و زمین، این معنا را در تعبیرهای گوناگون اشاره به تسخیر فضا و مسافرتهای فضائی انسانها کرده‌اند که در این آیه شرط توانائی این حرکت فضائی را سُلطه علمی و صنعتی بر این کار دانسته که قدرت آن از طرف خدایتعالی افاضه

---

۱ ـ سوره الرّحمٰن آیه ۳۳

می‌شود [۱]

امّا چون بحث در اینجا در آن مورد است که جنیان و آدمیان از یک بُعد خاص از نظر خلقت همردیف می‌باشند و آیه مربوطه را که در این‌بارهٔ متذکر شدیم از سوره الرحمن در ذکر نعم رستاخیز می‌باشد که در پیرو همین آیه باز در ذکر نعمتهای الهی و خصوصیات دیگر قیامت می‌فرماید:

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لَا جَانٌّ

«در آن روز هیچکس از جن و انس از گناهش سؤال نمی‌شود»

این معنا تفسیر جداگانه‌ای دارد که معلوم می‌دارد در موقف خاصی از این دو گروه سئوال نمی‌شود ولی طبق آیات دیگر در مواقف دیگری از آنها پرسش بعمل خواهد آمد.

و باز در پیرو این بیان در ذکر نعمتهای بهشتی در دو مورد دیگر دربارهٔ همسران اهل بهشت آمده است:

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ

«در باغستان بهشت زنان کوتاه‌چشمانی می‌باشند که هیچ انس و جنی قبلاً با آنها نیامیخته است و جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند»

دربارهٔ «قاصرات‌الطرف» چنین گفته‌اند که یک نگاه کوتاه آنها عوالم عشق و محبت را دگرگون کرده و حالتی بس نشاط‌انگیز بوجود می‌آورد.

در تفسیر مجمع‌البیان، آورده: این آیه دلالت دارد بر اینکه جن هم آمیزش می‌کند، همچنانکه آدمی مجامعت و آمیزش می‌کند، و در آن تفسیر اضافه می‌کند: مقصود این است که آنچه خدا به مؤمنین آدمیان می‌بخشد از حوریه‌هائیکه قبلاً انسانی با آن آمیزش نکرده و دست بر آنها نزده است، و به مؤمنین جنیان از حوریه‌هائی می‌بخشد که هیچ جنی قبلاً با آنها تماس نگرفته است.

در هرحال شاهد کلام در این بحث مختصر بر این است که در بسیاری از موارد، در دنیا و آخرت جن و انس هر دو با هم وجه مشترکی دارند که خدایتعالی خلقت آنان را با هم پیوستگی داده است.

---

۱ ـ نگارنده در کتاب «بیان حقیقت» همزمان با اولین پرواز انسان به کره ماه، این آیه شریفه و آیات دیگری را در ارتباط با تسخیر فضا مورد بحث و بررسی قرار داده، که خوانندگان می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

خلقت جن و شیطان از چیست ؟

قبلاً این معنا گذشت و دانستیم چه تفاوتی میان ابلیس و جن و شیطان است و اکنون باید دانسته شود که خلقت این سه موجود از چیست ؟

با آنکه این مسئله مربوط به عالم غیب است و کسی جز خدایتعالی بر حقیقت امر آگاه نیست، بنابراین تنها موردی که می‌توان در این راه معرفت حاصل کرد از همان گفتار خود حقتعالی در قرآن مجید می‌باشد، که تفسیر آنهم بسیار گسترده است، و خوب بود تاکنون ده‌ها تفسیر موضوعی بر این امر نوشته شود که متأسفانه تا حال توجهی به آن کمتر شده است.

اکنون در رابطه با همین موضوع گفته می‌شود: همان‌طور که در فصل اول این کتاب در داستان چگونگی خلقت آدم اشاره شد که خدایتعالی فرمود:

خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ كَالْفَخّارِ [1]

«انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید»

در پیرو این آیه بلافاصله می‌فرماید:

وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ

«و جن را از شعله‌های مختلط ومتحرک بی‌دود آتش آفرید»

بطوریکه در قاموس قرآن آمده است: «جان» اسم جمع جن است، لذا هر دو یکی می‌باشند و کلمه «جن» در اصل به معنی چیزی است که از حسّ انسان پوشیده باشد.

و در مجمع و کشاف و کتب دیگر آمده است که «جانّ» پدر جن است و معنای دیگری هم برای جان ذکر کرده‌اند. و بعضی از مفسّران در تفسیر آیه شریفه چنین قائلند: که برای ما دقیقاً روشن نیست که آفرینش جن از این آتشهای رنگارنگ چگونه بوده است، همینقدر می‌دانیم که مبدأ آفرینش «انسان» آب و خاک بوده در حالیکه مبدأ آفرینش «جن» باد و آتش است و این دوگانگی مبدأ آفرینش سرچشمه تفاوتهای زیادی میان آن دو است، در عین حال که یکنوع ارتباط در میان این دو خلقت موجود می‌باشد.

---

۱ ـ سوره الرّحمن آیه ۱۴

و باز در رابطه به این موضوع از نظر اهمیّت معنا در آیه‌ای بروجه دیگر آمده است که می‌فرماید:

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ [1]

«و جنیان را پیش از آدم از آتش گرم و سوزان آفریدیم»

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: که خلق کردیم «جان» را «ابلیس» که پدر جنیان است از آتش بی‌دود که از غایت لطافت در مسام نفوذ می‌کند، همچنان که عنصر نار و آتش زهرآگین در وجود او غالبتر از عناصر دیگر است، همانطور که در پیکر آدم عنصر خاک غالب است.

در اینجا در معنی کلمه «سموم» چنین گفته‌اند: که آن باد سوزانی است که گوئی در تمام روزنه‌های پوست بدن انسان نفوذ کند، زیرا عرب به سوراخهای بسیار ریز پوست بدن مسام می‌گوید، و بنا به گفته تفاسیر، بعضی از سموم نیز بهمین مناسبت بر ماری اطلاق می‌شود که از خود ماده سم ترشح می‌نماید و اگر آن سم به بدن انسان نفوذ کند او راکشته و یا بیمار می‌سازد. (و باید از خدایتعالی خواست که این سم نه بوسیله شیطان و نه از طرف مار سمی در ما نفوذ ننماید)

در تفسیر مجمع‌البیان، چنین آورده است: که شیطان را پیش از آدم خدایتعالی از آتشی آفریده است که بادی گرم و کشنده تولید می‌کرده است.

در تفسیر المیزان، آورده: اگر در آیه مورد بحث مبدأ خلقت جن را از نار سموم دانسته یا در آیه دیگر که آنرا مارجی از نار نامیده منافات ندارد، زیرا مارج از شعله آتشی است مخلوط با سم دود، که اثر سمی دارد پس دو آیه هر دو با هم مبدأ خلقت جن را باد سمومی معرفی می‌کند که مشتعل گشته و به صورت مارجی از آتش درآمده است.

حال آیا نسلهای بعدی جان هم مانند فرد اوّلشان از نار سموم بوده به خلاف آدمی که فرد اوّلش از صلصال و افراد بعدش از نطفه او، و یا جن هم مانند بشر است، از کلام خدای سبحان نمی‌توان استفاده کرد، زیرا کلام خدا از بیان این جهت خالی است.

تنها چیزی که در آن به چشم می‌خورد و می‌توان از آن استشمام پاسخی از این سئوال نمود، این است که جائی برای شیطان ذریه سراغ داده و جای دیگر هم نسبت مرگ و میر به

---

۱ ـ سوره حجر آیه ۲۶

آنها داده است.

و از این دو نشانی می‌توان فهمید که تناسل در میان اجنه نیز جاری است، زیرا معهود و مألوف از هر جانداری که ذرّیه و مرگ و میر دارد این است که تناسل هم داشته باشد.

موضوع دیگری هم که بعضی از مفسّران دربارهٔ شیاطین ذکر کرده‌اند، آن است که می‌گویند این مخلوق هم خواب دارد ، و در روایتی اشاره کرده‌اند که از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که فرمود: بغیر از خدایتعالی همه خواب دارند.

و باز بعضی از محققین برآنند که شیاطین خوردن و آشامیدن دارند، همچنانکه علم امروز هم ثابت کرده است که در عالم خارج بخصوص عالم ارواح خوراکیها و نوشیدنیهای اثیری مورد استفاده اهل برزخ می‌باشد.[1]

۱ ـ برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب «حقیقت روح» نگارش نویسنده همین کتاب مراجعه نمائید

جن و شیطان در اغواگری آدمی از حد می‌گذرند

در چند مورد این تذکر داده شد که شیاطین از همان طایفه جن می‌باشند و جنیان هم همانند انسان مؤمن و کافر دارند همچنانکه خدایتعالی در جائی اشاره به حالات رستاخیز کافران، جن راگمراه کننده بشر معرفی کرده و می‌فرماید:

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یا مَعْشَرَالْجِنِّ قَدِاسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ وَ قالَ اَوْلِیآؤُهُمْ مِنَ الْاِنْسِ رَبَّنَااسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعضٍ وَ بَلَغْنا اَجَلَنَاالَّذی اَجَّلْتَ لَنا قالَ النّارُ مَثْوٰکُمْ خالِدینَ فیها...[1]

«در آن روز که همه را جمع و محشور می‌سازد به آنها گفته می‌شود: ای جمعیت شیاطین و جن شما بسیاری از انسانها راگمراه ساختید، پیروان آنها از انسانها می‌گویند: هریک از ما دو گروه، از همدیگر استفاده کردیم، یعنی ما به لذّات هوس‌آلود دنیائی رسیدیم و آنها بر ما حکومت کردند و به اجلی که بر ما مقرر داشته بودی رسیدیم، پس خدایتعالی می‌فرماید: آتش جایگاه جاودانه شما است تا آن زمان که خدا خواهد»

اینکه در آیه شریفه اشاره می‌فرماید: که ای گروه جن شما زیاد در انسانها اثر سوء گذاشتید و بسیاری از آنان را اغوا کردید و گمراه نمودید و کار خود را از حد گذرانیدید، تابعین و پیروان آنها هم قائلند که ما هر دو از یکدیگر استفاده کردیم شیطانها از فریفتن انسانها و ولایت داشتن بر ایشان یک نوع لذت برده و منتفع می‌شدند، و انسانها هم از پیروی شیطانها و وسوسه‌های آنها نوع دیگری لذّت احساس می‌کردند چون به این وسیله به مادیّات و تمتّعات نفسانی می‌رسیدند، و این همان اعترافی است که هر دو گروه در قیامت اظهار خواهند کرد.

از این رودرروئی معلوم می‌شود که هر دو گروه جن و انس خطاکار بوده، یکی گمراه کننده و دیگری مطیع و تسلیم گمراهی بوده است که کار آنها به جائی می‌رسد که در دار آخرت یکدیگر را لعن کرده و با عناوین گوناگون با هم دشنام می‌دهند، چنانکه در جای دیگر خدایتعالی می‌فرماید:

قالَ ادْخُلُوا فی اُمَمٍ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ فِی النّارِ، کُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَها

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۱۲۸

حتیٰ اذاادّٰرَکُوا فیهٰا جَمیعاً قٰالَتْ اُخْرٰیهُمْ لِاُولیٰهُمْ رَبَّنا هٰؤُلاٰءِ اَضَلُّونا فَاٰتِهِمْ عَذٰاباً ضِعْفاً مِنَ النّٰارِ قٰالَ لِکُلٍّ ضِعفٌ وَلٰکِنْ لاٰتَعْلَمُونَ [1]

خداوند به این دو گروه مجرم از جن و انس اخطار می‌کند: «داخل شوید در آتش در صف امّتهائی که پیش از شما می‌زیستند، در حالیکه هر امّتی که داخل آتش می‌شوند هم‌مسلکهای خود را لعن می‌کنند تا همگی با ذلت در آن قرار گیرند، همینکه همگی در آنجا جمع شدند، پیروان به پیشوایان خود در حالیکه خدا را شاهد می‌گیرند می‌گویند: اینها بودند که ما راگمراه ساختند، پس کیفر آنها را از آتش دوبرابر کن (کیفری برای گمراهیشان و کیفری بجهت گمراه ساختن ما)، پس به آنها گفته می‌شود برای هرکدام از شما عذاب مضاعف است ولی نمی‌دانید»

آری فریب‌خوردگان از شیطان و یا گمراه‌شدگان به اغواکردن و گمراه کنندگان در صحنه رستاخیز برخوردهای شدیدی دارند و همه در گفتگو و جدال و در سرزنش و ملامت کردن یکدیگرند، قبلاً هم در این معنا مطالب دیگری گذشت و اکنون از سیاق کلام در آیه مورد بحث بسیار روشن است که شرح موضوع گسترده می‌باشد یعنی اگر بخواهیم مبحث را در این مورد ادامه دهیم از شرح مطالب دیگر در این کتاب بازمی‌مانیم، لذا خواننده را برای اطلاع بیشتر به تفاسیر حواله می‌دهیم.

امّا نکته‌ای که در اینجا شایان تذکر است آنستکه گفته شود: گمراه کنندگان آدمی چه از سنخ جن و چه از رهبران انس باشند هر دو محکوم به کیفرهای شدید از طرف خدایتعالی هستند، در حالیکه هر دو گروه پیشوایان و تابعین آنها در صحنه رستاخیز خواهان مجازات یکدیگرند و گویا می‌خواهند در پایان حساب از هم انتقام بگیرند، بطوریکه قبلاً متوجه شدید که آیات بسیاری در این مورد بروجوه گوناگون آمده است که در اینجا در خاتمه این بحث اشاره به یکی دیگر از آیات قرآنی می‌شود که بیان آن بر مضمون دیگری آمده است، همچنانکه می‌فرماید:

وَ قٰالَ الَّذینَ کَفَرُوا رَبَّنا اَرِنَاالَّذَینِ اَضلاّنٰا مِنَ الجِنِّ وَالْاِنْسِ نَجْعَلْهُمٰا تَحْتَ اَقْدٰامِنٰا لِیَکُونٰا مِنَ الْاَسْفَلینَ [2]

«کافران به زودی در آتش خواهند گفت پروردگارا آن شیطانهای جنّی و انسی که ما راگمراه

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۳۸ ۲ ـ سوره فصلت آیه ۲۹

ساختند به ما نشان ده تا زیر پای خود بگذاریم و لگدمالشان کنیم تا از پست‌ترین مخلوق باشند.»

مراد از این گمراه کنندگان هر فردی از جن و یا انسانهای شیطان‌صفت هستند که راه و روش کفر و گمراهی ایجاد کرده‌اند، لذا گمراه‌شدگان از فرط کینه‌ای که با آن گمراه کنندگان دارند آرزو می‌کنند و تمنّا دارند که آنها را در زیر پای خود در درکاتِ پائین آتش بیندازند و یا زیر لگد انداخته پایمالشان کنند تا به شدت پست و خوار و ذلیل باشند.

و این از آن جهت است: افرادی که از کسی صدمه‌ای به آنها وارد می‌شود، یا کسی آنها را به بدبختی و روزسیاه می‌کشاند، همه در صدد هستند که دسترسی به آنکس پیدا کنند که مسبب بیچارگی و فلاکت آنها بوده و آنها را به روز سیاه کشانیده است، حتیٰ می‌بینیم در همین دنیا هم گاهی عاملان اصلی جنایت مورد خشم و انتقام ستمدیدگان قرار گرفته و هرطور است می‌خواهند آنها را به هلاکت رسانند، لذا این چنین حالت در دار آخرت برای گمراه‌شدگان بوجود می‌آید، که حتی اگر دسترسی داشته باشند اغواکنندگان خود را به اشدّ شکنجه‌ها گرفتار می‌سازند.

نفوذ جن و شیطان در آدمی آثار بسیار سوئی دارد

در هر آیه از آیات قرآنی که خدایتعالی دربارهٔ جن و انس مطالبی آورده است می‌توان از مفهوم کلّی آن بهره کاملی گرفت، و هر یک بنوبه خود آموزندگی خاصی دارد، همچنان آیه شریفه که می‌فرماید:

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعاً یا مَعْشَرَالْجِنِّ قَدِاسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ‌الْاِنْس ... تا آخر آیه [1]

در اوراق قبل ترجمه و تفسیر مختصری از این آیه گذشت، و اکنون در اینجا آیه شریفه را از بُعد دیگری مورد بررسی قرار داده و نظر خواننده را به نکات شایان توجهی جلب می‌نمائیم.

این آیه شریفه درباره خطابی است که در روز رستاخیز به جن و انس اعلام می‌شود و سرپرستی و ولایت بعضی از ستمکاران را بربعض دیگر تفسیر می‌کند، مانند ولایت شیاطین بر کفار، همچنانکه اهل کفر خودشان در قیامت اعتراف می‌کنند، که اگر معصیت کردند و یا به خدا شرک ورزیدند به سوء اختیار خودشان بوده است.

در این معنا در تفسیر، المیزان، پس از شرح مختصری در تفسیر آیه چنین آورده است: شما ای گروه شیاطین زیاد در انسانها اثر سوء گذاشتید و بسیاری از آنان را اغوا کردید، و این اغوا کردن شیطانها همانطوری که قبلاً هم گفته شد بطور اجبار نیست، خلاصه اینکه ولایت شیطانها بر آدمیان ولایت اجبار نیست، بلکه از قبیل معامله طرفینی است، به این معنا که اگر انسانها متابعت می‌کردند شیطانها را به خاطر منافع و فوائدی بوده که در این کار خیال می‌کردند، و اگر شیطانها هم آنان را می‌فریفته‌اند به خاطر منافعی بوده که در ولایت بر آنان و اداره کردن شئون ایشان می‌پنداشتند و این همان اعترافی است که اولیاء شیطانها در قیامت خواهند کرد، و خواهند گفت:

رَبَّنَااسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ

«پروردگارا ما پیروان شیاطین، و شیاطین از یکدیگر استفاده کردیم، ما از وسوسه و تسویلات آنها که همان متاع دنیا وزخارف آن باشد استفاده کردیم و ایشان از ولایتی که بر ما داشتند لذت بردند.»

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۱۲۸

هر دو طایفه جن و انس این روش را ادامه دادند و با آن اجل مقرری که خدایتعالی برای آنها مقرر فرموده، ولی آنها هر دو گروه با پیمودن راه بهره‌برداری از هم به اختیار خویش به آن رسیده‌اند، بنابراین فرمود:

قَالَ النَّارُ مَثْوٰیکُمْ خٰالِدِینَ فِیهَا اِلاّٰ مَاشٰاءَاللهُ

«جای شما دوزخ است که در آن جاوید باشید مگر آنچه خدا بخواهد»

و در پیرو آیه می‌فرماید: و اینچنین بعضی از ستمگران را بر بعض دیگر وامی‌گذاریم تا به سزای اعمال خود برسند.

اشاره بر اینستکه، همانگونه که ستمگران و طاغیان در این دنیا حامی و پشتیبان یکدیگرند و در مسیر غلط همکاری نزدیک داشتند در جهان دیگر نیز همگی آنها به یکدیگر واگذاشته شده و از همکاری که با هم داشتند همگی در یک مسیر به کیفر خود خواهند رسید.

چگونه طایفه جن به پیامبر اسلام ایمان آوردند؟!

در قرآن مجید بحث فشرده‌ای پیرامون ایمان آوردن گروهی از طایفه جن به پیامبر اسلام و کتاب آسمانی او آمده است و این موضوع در مورد پیوستگی و مترادف‌بودن خلقت جن و انس را در امر دین و دنیا و آخرت آشکار می‌سازد.

همه می‌دانیم یک سوره از قرآن به نام سوره جن نامگذاری شده که این از نظر اهمیت موضوع و درک حقایق برای آدمیان است و گذشته از این در رابطه با همین معنا در جای دیگری از قرآن مجید باز برای تأیید این موضوع مهم اشاره دیگری شده است که می‌فرماید:

وَ اِذْ صَرَفْنا اِلَیکَ نَفَراً مِنَ الجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقرآنَ، فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا اَنْصِتُوا... [1]

«بیادآور هنگامی را که گروهی از جنیان به سوی تو روی آوردند تا به آیات قرآن گوش فرادهند، و چون هنگامیکه در برابر تو حضور یافتند و آیات روح‌پرور آنرا شنیدند، به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید.»

و این در موقعی بود که پیامبر در دل شب تا به هنگام قرائت نماز صبح آیات قرآن را تلاوت می‌نمود، و گروهی از جن که صدای صوت روح‌پرور آن حضرت را از تلاوت آیات قرآنی شنیدند، گویا نور ایمان در دل آنها پرتو افکند و آنان را مجذوب به سوی حقانیّت حضرت رسالت پناه نمود، و پس از آنکه رسول اکرم از قرائت قرآن فراغت یافت جنیّان به سوی قوم خود بازگشتند در حالیکه از مشاهدات خود و آنچه از آیات الهی شنیده بودند بیان داشتند و قوم خود را به سوی ایمان به آن بزرگوار دعوت نمودند و تبلیغات خود را هم بروجه راهنمائی و هدایت و هم از نظر بیم و انذار بر آنان اعلام داشتند و از حقیقتی که نصیبشان شده بود همه را آگاه ساختند و با همنوعان خود گفتند: ای قوم، ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسیٰ از آسمان نازل شده است، و آن کتاب اوصافی دارد که کتابهای آسمانی قبل از خود را تصدیق می‌کند و همگان را به سوی دین حق و بسوی صراط مستقیم دعوت و رهبری می‌نماید و سپس بعد از این گفتگوها به همنوعان خود گفتند:

---

۱ ـ سوره احقاف آیه ۲۹

یا قَوْمَنا اَجیبُوا داعِیَ اللّهِ وَ اٰمِنُوا بِهِ ...

«ای قوم ما اجابت کنید دعوت‌کننده الهی را و به او ایمان بیاورید که خداگناهان شما را خواهد بخشید و شما را از عذاب دردناک پناه می‌دهد.»

و هرکس که به دعوت‌کننده الهی پاسخ ندهد هرگز نمی‌تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند و غیر از خدا برای او یار و یاوری نیست، و چنین کسانی در گمراهی آشکاری هستند.

امّا در شأن نزول این آیات روایات مختلفی آمده است که شرح آن در سوره جن بروجه گسترده‌تری ذکر شده است، ولی در تفسیر «نورالثقلین،نقل از تفسیر علی‌بن‌ابراهیم» چنین متذکر شده که: پیامبر اسلام از مکه به سوی طائف آمد تا مردم را در آن مرکز اجتماع بزرگ به سوی اسلام دعوت کند، امّا کسی به دعوت او پاسخ مثبت نگفت، در بازگشت به محلی رسید که آنرا وادی جن می‌گفتند شب را در آنجا ماند و تلاوت آیات قرآن فرمود، و همانطور که گفته شد: گروهی از جن آیات قرآنی را شنیدند و ایمان آوردند و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند.

اکنون در شرح این موضوع به آیه اوّل از سوره جن توجه نمائید که می‌فرماید:

قُلْ اُوحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا اِنّا سَمِعْنا قُرْءاناً عَجَباً

«بگو ای پیغمبر به من وحی شده است که گروهی از جنیان به سخنانم گوش فراداده‌اند، سپس گفته‌اند: ما از قرآن آیات عجیبی شنیده‌ایم.

در این سوره از قرآن مجید همانطور که از نام آن پیداست بیشتر از آیات آن در مورد ایمان آوردن گروهی از جنیان به پیامبر اسلام و اعتقاد آنها نسبت به امر معاد و رستاخیز است.

در پیرو این آیه شریفه آیات دیگری آمده است که هریک بیانگر چگونگی ایمان آن گروه از جن است که استماع قرآن در تلاوت رسول اکرم کردند.

همچنان در دنبال آیه اول از بیان قول آنها چنین اشاره می‌فرماید: این قرآن همگان را به راه راست و روشن دلالت و هدایت می‌کند، و لذا ما به آن ایمان آوردیم و تصدیق کردیم که آن از جانب خدا آمده، و هرگز احدی را شریک پروردگار خود قرار نمی‌دهیم.

بعد از ابراز ایمان و نفی هرگونه شرک درباره صفات خدایتعالی چنین ادامه دادند: همانا بلندمرتبه است شأن و اقتدار باعظمت پروردگارمان که او همسر و فرزندی برای خود

اتخاذ نکرده است.

همچنان این معنا از بیان قول جنیان چنان است که پروردگار ما در صفاتش جلیل‌القدر و بزرگ است، قدرت او در مرتبه عالی است فعل و امرش عالی و بالا ملک و سلطنتش در مرتبه اعلیٰ و عظمت و جلالش در درجه والا.

سپس گفتار خود را بر این بیان دنبال کردند: که ما اعتراف داریم بر اینکه سفیهان و بی‌خردان ما سخن ناروا و دور از حق دربارهٔ خدا می‌گفتند و گمان ما بر این بود که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند!

و از این گفتار معلوم می‌شود که این گروه قبلاً از دیگران تقلید می‌کردند و برای خدا شبیه و همسر و فرزند قائل بودند، و پس از شنیدن قرآن ایمان خود را از راه حقیقت به خدا و رسول محکم کرده و از آن گمراهیها بیرون آمدند.

در پیرو این اظهارات آیه شریفه پرده از انحرافاتی برمی‌دارد که قبلاً دامن‌گیر جن و انس بوده و می‌فرماید:

وَ أَنَّهُ كَانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً

«و اینکه بودند مردانی از نوع بشر که به مردانی از گروه جن پناه می‌بردند و بر جهالت و گمراهی و طغیانشان می‌افزودند»

جمعی از مفسّران این آیه را اشاره به خرافهٔ دیگری دانسته‌اند که در عصر جاهلیت وجود داشت، و آن اینکه: وقتی بعضی از قافله‌های عرب، شب‌هنگام به درّه‌ای وارد می‌شدند که از ترس جنیان خائف بودند و پناه می‌بردند به رئیس و بزرگ آنها که از شر سفیهان آن قوم درامان باشند و می‌گفتند:

أَعُوذُ بِعَزِيزِ هٰذَا الْوَادِي مِنْ شَرِّ سُفَهَاءِ قَوْمِهِ

«یعنی پناه می‌بریم به رئیس این وادی از شر نادان‌های قومش»

و اعتقاد آنها بر این بود که با گفتن این سخن فرمانروای جنیان آنها را از شر سفیهان جن حفظ می‌نماید.

و موضوع دیگری که از مفهوم این آیه به دست می‌آید: آنکه معلوم می‌دارد طایفه جن نیز مرد و زن دارند زیرا در آن تعبیر «بِرِجال مِنَ الجنّ» شده است.

در تفسیر نمونه آورده است: که این آیات همچنان ادامه سخنان مؤمنان جن است که به هنگام تبلیغ قوم خود بیان داشتند و از طرق مختلف آنها را به سوی اسلام و قرآن دعوت

نمودند، همچنانکه در پیرو آیات می‌فرماید «و گروهی از انسانها مانند شما گمان می‌کردند خداوند هیچ انسانی را (بعد از موسی و مسیح) به نبوت مبعوث نمی‌کند.»

لذا به انکار قرآن و تکذیب پیامبر اسلام برخاستند، ولی ما «گروه جنیان» هنگامی که بادقت به آیات این کتاب آسمانی گوش فرادادیم حقانیّت آنرا به روشنی درک کردیم، مبادا شما هم مانند مشرکان انسانها راه کفر پیش گیرید و به سرنوشت آنها گرفتار شوید.

این تعبیر هشداری است به مشرکان که بدانند وقتی جن منطقش این است و داوریش چنین، بیدار شوند و به دامن قرآن مجید و پیامبر اکرم چنگ زنند.

سپس در ادامه آیات مؤمنان جن به یکی از نشانه‌های صدق‌گفتار خود که در جهان طبیعت برای همه جنیان قابل درک است اشاره کرده می‌گویند:

«ما آسمانها را جستجو کردیم و همه را پر از نگهبانان و محافظان قوی و تیرهای شهب یافتیم» [1]

ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم، و اخباری از آن را دریافت می‌داشتیم و به اطلاع دوستان خود می‌رساندیم ولی اکنون چنان است که هرکس بخواهد استراق سمع کند شهابی را در کمین خود می‌یابد که او را هدف قرار دهد.

سپس در آیات بعد چنین آمده است که ما نمی‌دانیم آیا این حادثه راندن بوسیله شهابها و یا پاسبانان آسمان برای شرّ اهل زمین بوده یا برای رشد آنان، یا به اعتبار دیگر: آیا این منع از استراق سمع بسبب شهابها معلوم نیست آیا برای عذابیست که بزودی بر اهل زمین نازل می‌شود یا برای پیامبری است که مبعوث می‌شود و به رشد و هدایت صلاح می‌کند.

به قول بعضی از تفاسیر: این حادثه که در آسمان رخ داده مربوط به اهل زمین است، حال یا برای خیر آنان است یا شرّ آنان اگر خدایتعالی از پدیدآوردن این حادثه خیر اهل زمین را خواسته باشد قطعاً این خیر یکنوع هدایت و سعادت اهل زمین خواهد بود و این معنا روشن است که خدایتعالی شرّ کسی را نمی‌خواهد.

پس با اینحال که مؤمنان جن گفتند: ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم در ادامه گفتار خود بر این معنا قائل شدند که قرآن مجید در پیرو همین آیات فرمود:

وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذٰلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَداً

---

۱ ـ قبلاً در همین کتاب دربارهٔ رانده‌شدن شیاطین از آسمان بوسیله تیرشهاب با توجه به آیات مربوطه مطالبی بتفصیل گذشت.

«و اینکه در میان ما افراد صالح و افراد غیرصالحی وجود دارند و ما گروه‌هائی مختلف و متفاوتی هستیم»

اشاره این معنا بر آن است که بعضی از جنیان به گفته خودشان نیکوکار و صالحند که عمل مخلصانه انجام می‌دهند و بعضی دیگر در رتبه پائین‌تر از صالحین هستند. و مفهوم این گفتار بر اینستکه آنان دارای مسلکهای متفرق بوده و گروه و فرقه‌های مختلفی دارند که هر گروه مخالف و مباین با دیگری است.

و این بیان نشانگر آن است که جنیان هم همانند انسان در عقاید و مذاهب گوناگونی هستند که یک فرقه از آنها که صاحب ایمان هستند ناجی می‌باشند، و اینکه در بیانات قبل هم گذشت که جن و انس از نظر امر پرستش و چگونگی خلقت آنها با هم مترادف می‌باشند این معنا را تأیید می‌نماید.

در هرحال آنها هم همانند انسان زمینه هدایت و کمال در وجودشان فراهم است، همچنانکه در آیه اول مورد تفسیر گروهی از آنان به شنیدن آیات قرآن ایمان به خدا و رسول و رستاخیز آوردند و حتی برای هدایت دیگران از خودشان تبلیغاتی به نحو مطلوب آغاز کردند.

و این معنا از جهتی روشن می‌سازد که اصل آزادی اراده و اختیار بر عموم جنیان حاکم است، که هم می‌توانند کفر را اختیار کنند و هم می‌توانند به ایمان گرایند، هم می‌توانند صالح باشند و هم مفسد، هم هدایت‌کننده و هم گمراه‌سازنده، و حتی گاهی هم نفوذ آنها در بعضی انسانها ممکن است هرگونه راهنمائیهای غلط و شرارت‌انگیز دربرداشته باشد.

البته به طوریکه بعضی از مفسّران هم متذکّر شده‌اند، در این بیان که جنیان بعضی از خودشان را صالح و بعضی را غیرصالح معرفی کرده‌اند: این جمله احتمالاً به این منظور است که مبادا وجود ابلیس در میان طایفه جن این توّهم را به وجود آورد که گفته شود جمعیت جن بر شر و فساد و گمراهی است و نور هدایت هرگز بر قلب آنان نمی‌تابد.

همانطور که قبلاً اشاره شد: این مخلوق مؤمن و کافر دارند و همین دلیل بر اختیار آزادی و اراده آنها می‌باشد و آیه مورد تفسیر راهنمای خوبی از شناخت شیطان برای انسانها می‌باشد که دانسته شود آنها هم همه شرور و طغیانگر نیستند!

امّا ادامه آیات بر این است که مؤمنان جن در سخنان خود به دیگران هشدار می‌دهند و می‌گویند:

«گمان ما بر این است که هرگز نمی‌توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی‌توانیم از حیطه قدرت و عدالت او فرار کنیم» یا به اعتبار دیگر آنها چنین اقرار می‌نمایند: که ماهرگز نتوانیم خدا را در روی زمین عاجز کنیم هرگاه او قصد ما نماید، و همچنین ما از چنگال عدالت نتوانیم فرار کرد یعنی در برابر عظمت پروردگاری نه راه غلبه وجود دارد و نه امکان گریز و فرار.

سپس مؤمنان جن کلام خود را چنین ادامه داده و اقرار کردند براینکه چون ما قرآن را شنیدیم ایمان آوردیم و تصدیق به هدایت و راهنمائی آن نمودیم.

پس کسیکه ایمان به یگانگی پرودگارش داشته باشد و او را با صفاتش بشناسد نه از نقصانی خائف است و نه از ستمی ترس دارد.

در پایان این آیات چنین ادامه می‌دهند: و آنکه بعضی از ما مسلمانانی هستند که وقتی خداوند سبحان امر نمود تسلیم او شدند و اوامر او را امتثال کردند، و بعضی از ما عدول از طریق راه حق نمودند.

پس کسیکه اسلام آورد به رشد و صلاح رسیده و بسوی حق گرائیده است و کسانی که از راه حق عدول کردند برای دوزخ، هیزمی آتش افروز هستند.

در تفسیر المیزان، در این معنا آورده است: که ماگروه جنیان به دو طایفه تقسیم می‌شویم، یک طایفه آنهائیکه تسلیم امر خدا و مطیع او هستیم و طایفه دیگر کسانیکه از تسلیم شدن برای امر خدا با اینکه حق است عدول کرده و منحرف شده‌اند.

حاصل آنکه در تفسیر این آیات از سورهٔ مبارکه جن سه موضوع مهم مورد بحث قرار داشت که ما در اثر تراکم مطالب نتوانستیم به تفصیل آنها بپردازیم، ولی در متن کتاب هر سه موضوع تا حدی مورد تفسیر و بررسی قرار گرفت، همچنان موضوع اول در اصل وجود جن و ماهیّت او بخصوص آنکه شیطان هم از همین طایفه بوده است که به بحث آن بطور اختصار اشاره گردید.

و موضوع دوم دربارهٔ استراق سمع شیاطین و رانده شدن آنها از آسمانها بوسیله شهاب ثاقب، که آنهم در رابطه با آیات قرآنی قبلاً جداگانه مورد بحث قرار گرفته بود و سوم بحث در اینکه دانسته شود: جنیان هم همانند انسانها مؤمن و کافر دارند که در این مورد هم در حد امکان به بحث و بررسی آن پرداختیم.

چگونه جن به خدمت آدمی گمارده می‌شود!

همانگونه که خدایتعالی در تقسیم روزی و ارزاق بعضی از مردم را بر بعضی دیگر برتری داده تا دیگران را به کار بگمارند، و در این مورد آزمایشی برای آنان قرار داده، در موضوع به کارگیری جن هم این معنا به نحو خاصی برنامه‌ریزی شده، که بعضی از طریق دانش و تزکیه نفس و بعضی دیگر از طریق ریاضت و آداب مخصوص دیگری که در زمان انبیاء گذشته در این امر معمول بوده می‌توانند بعضی از جنیان را به خدمت گمارند.

و این امر قبل از اسلام رواج بیشتری داشته و چون بعضی از امور و اسرار باید مکتوم باشد، لذا گسترش بیشتری در آن حاصل نشده است، و این برآن دلیل است که اگر این موضوع گسترش می‌یافت و کارهای روزمره جهانی به دست جن وانس مشترکاً اداره می‌شد امور انتظام عالم درهم وبرهم می‌گردید، و چه بسا درگیریهای شدید فیمابین جن وانس بوجود می‌آمد.

خوب است در این مورد به داستان حضرت سلیمان که در ادامه این گفتار مطالبی از نظر قرآن مجید برآن اشاره می‌شود توجه نمائید: بعد از آنکه در حکومت با عظمت او خدایتعالی باد را مسخر او ساخت گروهی از جن را برای استحکام فرمانروائی و حاکمیّت او در خدمتش قرار داد، همچنانکه آنچه که سلیمان به آنها امر می‌کرد فرمانبرداری می‌کردند، عمارتها می‌ساختند، معبدها ایجاد می‌کردند تمثالها و ظرف‌های بزرگ غذا و دیگهای سنگین غیرقابل حمل و نقل می‌ساختند که درآیه شریفه تفصیل آن آمده است که می‌فرماید:

وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ اَسَلْنا لَهُ عَيْنَ القِطْرِ وَ مِنَ الجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِاذْنِ رَبِّهِ ... [1]

«و برای سلیمان باد را مسخّر کردیم که در صبح مسیر یک ماه راه را طی می‌نمود و در عصر همچنین مسیر یک ماه، و روان ساختیم برای او چشمه مس مذاب را و در پیش روی او گروهی از طایفه جن به اذن پروردگار برایش کار می‌کردند و هرکدام از آنها که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد و اطاعت امر سلیمان را نمی‌نمود او را از عذابی سوزان می‌چشانیدیم.»

---

۱ ـ سوره سبا آیه ۱۲

چگونه جن به خدمت آدمی گمارده می‌شود!

همانگونه که خدایتعالی در تقسیم روزی و ارزاق بعضی از مردم را بر بعضی دیگر برتری داده تا دیگران را به کار بگمارند، و در این مورد آزمایشی برای آنان قرار داده، در موضوع به کارگیری جن هم این معنا به نحو خاصی برنامه‌ریزی شده، که بعضی از طریق دانش و تزکیه نفس و بعضی دیگر از طریق ریاضت و آداب مخصوص دیگری که در زمان انبیاء گذشته در این امر معمول بوده می‌توانند بعضی از جنیان را به خدمت گمارند.

و این امر قبل از اسلام رواج بیشتری داشته و چون بعضی از امور و اسرار باید مکتوم باشد، لذا گسترش بیشتری در آن حاصل نشده است، و این برآن دلیل است که اگر این موضوع گسترش می‌یافت و کارهای روزمره جهانی به دست جن وانس مشترکاً اداره می‌شد امور انتظام عالم درهم وبرهم می‌گردید، و چه بسا درگیریهای شدید فیمابین جن وانس بوجود می‌آمد.

خوب است در این مورد به داستان حضرت سلیمان که در ادامه این گفتار مطالبی از نظر قرآن مجید برآن اشاره می‌شود توجه نمائید: بعد از آنکه در حکومت با عظمت او خدایتعالی باد را مسخر او ساخت گروهی از جن را برای استحکام فرمانروائی و حاکمیّت او در خدمتش قرار داد، همچنانکه آنچه که سلیمان به آنها امر می‌کرد فرمانبرداری می‌کردند، عمارتها می‌ساختند، معبدها ایجاد می‌کردند تمثالها و ظرف‌های بزرگ غذا و دیگهای سنگین غیرقابل حمل و نقل می‌ساختند که درآیه شریفه تفصیل آن آمده است که می‌فرماید:

وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ اَسَلْنا لَهُ عَيْنَ القِطْرِ وَ مِنَ الجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِاذْنِ رَبِّهِ ... [1]

«و برای سلیمان باد را مسخّر کردیم که در صبح مسیر یک ماه راه را طی می‌نمود و در عصر همچنین مسیر یک ماه، و روان ساختیم برای او چشمه مس مذاب را و در پیش روی او گروهی از طایفه جن به اذن پروردگار برایش کار می‌کردند و هرکدام از آنها که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد و اطاعت امر سلیمان را نمی‌نمود او را از عذابی سوزان می‌چشانیدیم.»

---

۱ ـ سوره سبا آیه ۱۲

بنابراین جنیان آنچه سلیمان دستور می‌داد اجرا می‌کردند و برایش آماده می‌ساختند و قبلاً هم این معنا گذشت که حضرت سلیمان سپاهی از جن و انس برای نظم و برقراری حکومت خود ترتیب داده بود تا بتواند با هرگونه کفر و ستمگری مقابله نماید.

و همچنین در صفحات بعد می‌خوانید داستان دیگری را از سلیمان که عفریتی از جنیان به او گفت، من پیش از آنکه از جا برخیزی تخت بلقیس را برای تو حاضر می‌کنم.

اکنون در اینجا منظور از بکارگرفتن جنیان توسط آدمیان است و همچنین از اینکه دانسته شود که استعداد و عمل این گروه در مرتبه‌ای است که می‌توانند کارهای بسیار سنگین و سریع انجام دهند و نیز می‌توانند همکاری نزدیک با انسانها داشته باشند.

در ذیل آیه شریفه روایتی در تفسیر، المیزان نقل کرده است که در اینجا بی‌مورد نیست آنرا متذکر شویم، چون در این روایت دو موضوع مهم را مورد بررسی قرار می‌دهد، یکی آنکه دانسته شود که گروه جن چگونه مطیع و فرمانبردار کارفرمای خود سلیمان بودند، و دیگر اینکه دانسته شود که جن از علومی که خدایتعالی نخواهد آشکار نماید بی‌اطلاع است، متن این روایت چنین است:

در کتاب علل، به سند خود از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: سلیمان‌بن‌داود به جن دستور داد تا قبه‌ای از شیشه برایش بسازند روزی در هنگامی که در آن قبه تکیه به عصای خود داده بود و به لشکر جن خود تماشا می‌کرد که چطور او را نگاه می‌کنند، که ناگاه نظرش از لشکریان به سوی دیگری افتاد و مردی را دید که در قبه او است، پرسید تو کیستی ؟ گفت من آنم که نه رشوه می‌پذیرم و نه از ملوک پروائی دارم، من ملک‌الموت هستم، پس سلیمان را قبض روح کرد، همچنان در حالیکه سرپا ایستاده بود و تکیه به عصای خود داشت، و جن او را تماشا می‌کرد.

آنگاه فرمود: یکسال تمام جنیان برای او کار می‌کردند به گمان اینکه او زنده است، تا آنکه خدای عزّوجلّ حشره بید را مأمور کرد تا عصای او را خورده و سلیمان به زمین افتاد، آن وقت جن فهمید که اگر غیب می‌دانستند یکسال تمام بیهوده در عذابی خوارکننده نمی‌ماندند «تا آخر حدیث» و در این مورد روایات دیگری از سنی و شیعه آمده است.

تشکیل یک حکومت واحده بر جن و انس

بسیار موارد است که در برنامه خلقت جن و انس، یا به اعتبار دیگر «شیطان و انسان» نزدیکی پیوسته به هم وجود داشته و زمانی هم بوده است که یک حکومت واحده‌ای در جهان داشته‌اند.

شاید این موضوع برای بعضی قابل درک نباشد، که چگونه ممکن است فرمانروای مقتدری در عالم بوجود بیاید که بر این دو گروه و سایر موجودات عالم حکومت داشته باشد.

قرآن مجید پرده از این راز را برداشته و در چند سوره و چند آیه داستانی از حکومت با عظمت حضرت سلیمان را بر جن و انس و حتی حیوانات و پرندگان ذکر کرده است، همچنانکه درجائی می‌فرماید:

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمٰنَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ [1]

«و برای سلیمان لشکریانش از جن و انس و مرغان نزد او جمع شدند و در اثر کثرت توقف داشتند تا با هم ملحق شوند»

در این معنا ممکن است هر گروهی از این مخلوقات به صورت لشکرهای جداگانه به حضور حضرت سلیمان می‌رسیدند و از امر و فرمان او در تشکیلات حکومت با عظمتش اطاعت می‌کردند.

بطوریکه در بعضی از تفاسیر آمده است: لشکرگاه سلیمان صدفرسنگ بوده که ۲۵ فرسنگ برای انسان و ۲۵ فرسنگ برای جن و ۲۵ فرسنگ برای وحوش و ۲۵ فرسنگ برای مرغان بوده است.

و چنین گفته‌اند: که گاهی جنیان و شیاطین در اطراف مردم و مرغان بر بالای سر آنها با بال‌های خود سایه می‌افکندند تا از گزند آفتاب ناراحت نشوند.

و همچنین در دستگاه سلطنت او هزار خانه چوبی بود که به امر وی باد آنها را به هوا می‌برد و به حرکت درمی‌آورد، و در میان زمین و آسمان به او وحی می‌شد: که من در ملک

---

۱ ـ سوره نمل آیه ۱۷

تو افزودم، و هیچ مخلوقی سخنی نمی‌گوید مگر اینکه باد خبر آنرا برای تو می‌آورد.

این معنا شاید قابل تأمل و ناباوری باشد که در ذیل آیه شریفه در تفسیر **مجمع‌البیان** از قول یکی از مفسّران آورده است که: شیاطین برای سلیمان بساطی بافته بودند یک فرسنگ در یک فرسنگ با تار و پود ابریشمین، و در میان آن منبری طلائی گذاشته می‌شد و سلیمان بر آن می‌نشست و اطراف او سه‌هزار کرسی بود از طلا و نقره که پیامبران بر کرسی طلا می‌نشستند و علماء بر کرسی نقره، مردم در اطراف آنها بودند و جنیان و شیاطین در اطراف مردم و مرغان با بالهای خود بر سر آنها سایه می‌افکندند تا اشعه آفتاب آنها را ناراحت نکند، باد صبا این بساط را حرکت می‌داد و از صبح تا شب و از شب تا صبح مسیر یک ماه را طی می‌کرد.

در تفسیر کبیر فخر رازی بیان عجیبی در ذیل آیه شریفه آورده است که می‌گوید «آیه دلالت دارد بر اینکه همه جن و انس و طیر لشکر سلیمان بودند و همه روی زمین را مالک بوده و جن و طیر در زمان او مانند انسانها عاقل و مکلّف بوده‌اند و بعد از زمان او دوباره به حالت تَوَحُّش قبلی برگشته‌اند!

در مورد سلطنت و حکومت حضرت سلیمان داستانهای عجیب و غریبی ذکر کرده‌اند که آنچه منافی عصمت و نبوت آن بزرگوار نیست نمی‌توان آنرا حمل بر خلاف و گزاف‌گوئی کرد چون حکومت او آمیخته با اعجازهای الهی می‌باشد.

در اینجا نگارنده گوید: اگر مصداق آیه شریفه که مورد تقاضای حضرت سلیمان از پروردگار خود بود در نظر بگیریم این موضوع کاملاً برای ما روشن می‌شود، همچنانکه عرض کرد:

قَالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لاَيَنْبَغِي لِاَحَدٍ مِنْ بَعدِي ... [1]

«گفت: پروردگارا بیامرز مرا و ببخش بر من مُلکی (یعنی حکومتی به من عطا فرما) که بعد از من سزاوار هیچکس نباشد که تو بسیار بخشنده‌ای»

این آیه شریفه موضوع راکاملاً آشکار می‌سازد که سلطنت سلیمان همانند پادشاهان و سلاطینی نیست که ما در تواریخ ذکر آنها را شنیده‌ایم و حتی در دوران خود در حکومت بعضی از آنها بوده‌ایم که دیدیم حکومت آنها هیچ‌گونه ارتباط با حکومت الهی نداشته و چه تشریفاتی برای خود قائل بودند، چه قصرهای مزین به طلا و نقره برای خود ساخته‌اند، چه

---

۱ ـ سوره ص آیه ۳۵

جشن‌های باشکوه دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی برای خود گرفته‌اند، چه تجملاتی فراهم کردند تمام فرمانروایان جهان راگرد هم جمع نمودند و آنچه که شما شنیده و یا دیده‌اید !!

پس دیگر موجب اعجاب و استبعاد نیست که در حکومت الهیه یکی از انبیاء عظمتی بوجود آید که از آن ببعد هم چنین عظمتی بوجود نیاید و آن موهبت و سلطنت بخصوص از جانب خدا باشد.

همچنانکه خدایتعالی حکومتی به او عطا فرمود که باد را بر او مسخّر ساخت تا در آن زمان که هواپیمائی وجود نداشت بتواند به کشورها و شهرهای مملکت خود با سریعترین وسیله سرکشی نماید، و همچنین جن و شیاطین را مسخّر او ساخت تا هرکار سخت و دشوار و عظیمی را برای او انجام دهند، زبان هرگونه وحوش و پرندگان را به او آموخت تا حتیٰ بداند و متوجه باشد که لشکریانش در وادی مورچگان آنها را پایمال نسازند و بسیار مواهب دیگری که در امر حکومت به او افاضه گردید !!

البته افسانه‌های دروغین و زشتی از اسرائیلیات دربارهٔ حضرت سلیمان ساخته‌اند که نمی‌توان آنها را پذیرفت و در شأن مقام عصمت و نبوت نیست، و برای درک حقیقت امر باید به متن آیات قرآنی و تفاسیر معتبر اسلامی مراجعه کرد.

جن در حدّ توانائی خود کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد

از داستانهای شگفت‌انگیزی که دربارهٔ حکومت حضرت سلیمان شنیدید، داستان دیگری درباره احضار تخت ملکه سبا به حضور آن بزرگوار است که اشاره به آیات مربوطه قرآنی آمده است: بعد از آنکه پرنده کوچکی بنام «هدهد» خبر مهمی برای سلیمان آورد که در سرزمین سبا بانوئی می‌باشد که حاکم بر مقدرات شهروندان آن دیار بوده و احدی بر او اعتراض ندارد و او صاحب تختی عظیم و مرصّع بوده که به جواهرات تزئین شده ولی شیطان او و قومش را همه گمراه کرده و به خورشید سجده می‌کنند، و هدهد پس از آنکه اطلاع بیشتری به سلیمان داد آن حضرت برای ایمان آوردن آنها به سوی خدا نامه‌ای بوسیله هدهد به سوی ملکه سبا که نامش بلقیس بود فرستاد و او را دعوت به اسلام کرد.

و این داستانی بسیار شیرین و گسترده است که خلاصه اراده سلیمان بر آن تعلق گرفت که برای نشان‌دادن عظمت حکومت خود تخت بلقیس را در نزد خود احضار نماید. سپس به اطرافیان خود فرمود: چه کسی می‌تواند تخت او را به زودی در نزد من حاضر کند.

و شاهد کلام ما در اینجا بر این است که: یکی از جنیان گفت:

قَالَ عِفرِیتٌ مِنَ‌الجِنِّ اَنَا اٰتِیکَ بِهِ قَبلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِکَ وَ اِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ اَمِینٌ [1]

«دیوی از جنیان گفت من تخت را پیش از آنکه از جای خود برخیزی نزد تو می‌آورم و من بر اینکار نیرومند و امین هستم»

و این داستانی بسیار عجیب و جنجال‌برانگیز است که تفصیل آن در تفاسیر آمده است، و منظور ما در این مختصر از کارهای جن و توانائی آنها در موارد خارق‌العاده است.

ولی اکنون چون بحث در مورد حکومت قدرتمند جناب سلیمان بر جنیان و آدمیان و سایر وحوش و پرندگان است و دانستیم که چگونه شیاطین مسخر او بودند، باز در رابطه با همین معنا در جای دیگر از قرآن مجید، بعد از آنکه خدایتعالی می‌فرماید: ما باد را مسخّر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی هر سرزمینی که آنرا پربرکت کردیم حرکت کند. سپس فرمود:

---

۱ ـ سوره نمل آیه ۳۹

وَمِنَ الشَّیٰاطِینَ مَنْ یَغُوصُونَ لَهُ وَ یَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِکَ وَ کُنّٰا لَهُمْ حٰافِظِینَ [۱]

«گروهی از شیاطین را مسخّر سلیمان قرار دادیم که برای او در دریاها غوّاصی می‌کردند و کارهای دیگری غیر از این انجام می‌دادند و ما آنها را از تمرّد از امر سلیمان حفظ می‌کردیم»

البته توجه داشته باشید که در آیات قبل در داستان سلیمان آنچه دربارهٔ این گروه نامرئی آمده بود به عنوان جن مطرح شده ولی در این آیه به عنوان شیاطین آمده است، و همانطور که قبلاً گذشت این دو با هم منافات ندارد زیرا که شیاطین هم بطوریکه گفته شد از تیره جن می‌باشند.

در هرحال حضرت سلیمان در حکومت عظیم خود از وجود جن و شیاطین استفاده‌های شایانی داشت که آنها را به کارهای سنگین همچنان ساختن قصرها و معبدهای بسیار عالی و زیبا وامی‌داشت و برای تشکیلات وسیع حکومتی او وسائل زندگی مختلفی تهیه می‌کردند، و گاهی هم بعضی از آنها که از فرمان او سرکشی می‌کردند آنها را تنبیه کرده و در بند و زندان می‌انداخت، و این موضوع از نظر اهمیّت در قرآن مجید با بیان رسائی آمده و صراحتاً می‌فرماید:

وَالشَّیٰاطِینَ کُلَّ بَنّٰاءٍ وَ غَوّٰاصٍ، وَ آخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفٰادِ [۲]

«و شیاطین را مسخر سلیمان کردیم برای ساختن بناها در خشکی و غوّاصی در دریا و گروه دیگری از آن دیوان را در غل و زنجیر تحت سلطه او قرار دادیم»

و این از ویژگیهای حکومت حضرت سلیمان است، با آنکه شیاطین طبعشان تمرّد و سرکشی و طغیان است در عین حال بطوری مسخّر آن بزرگوار شدند که آنها را به کارهای سنگین و استخراج معادن و منابع گرانبها وادار می‌نمود.

در هر حال در حکومت آنجناب اکثر شیاطین دست از شیطنت خود برداشته و به اصطلاح (آدم شده بودند) همانند آدمی که در آدمیّت غیر از خیر و صلاح و نفع‌رسانی کار دیگری انجام نمی‌دادند، به جز عده قلیلی از آنها که مخرّب و سرکش بودند و از فرمان او سرباز می‌زدند و آن بزرگوار هم آنها را تنبیه کرده و مهار می‌نمود و حتی به زنجیر کشیده به زندان می‌انداخت تا دست از شیطنت بردارند.

در اینجا در بعضی از تفاسیر اشاره شده است: که اگر منظور از شیاطین، شیاطین جن

---

۱ ـ سوره انبیاء آیه ۸۲ ۲ ـ سوره ص آیه ۳۷

باشد که آنها طبعاً دارای جسمی لطیفند و غل و زنجیر تناسبی با آنها ندارد لذا بعضی گفته‌اند که این تعبیر کنایه از بازداشت و جلوگیری آنها از فعالیت تخریبی است.

امّا نگارنده در کتاب «حقیقت روح» در این معنا فصل گسترده‌ای آورده، که هر صاحب روحی صاحب «جسد اثیری» یا قالب مثالی است که آن شبحی از آن موجود و در عین حال لطافت قابل لمس است و می‌توان این شبح را به غل و زنجیر کشیده و یا بر تختهای مرصّع و سریرهای زرین نشانید!

جن علم غیب ندارد !

قبلاً در داستان حضرت سلیمان که شرح آن بنظر خوانندگان رسید، روایتی جالب متذکر شدیم که آن روایت از پایان عمر و مرگ عجیب و عبرت‌انگیز آن پیامبر بزرگ پرده برانداخته و بیانگر آن بود که او به آسانی جان خود را تسلیم جان‌آفرین کرد و پیش از آنکه تن او در بستر آرام گیرد چنگال اجل گریبانش راگرفت و ایستاده در حالیکه تکیه بر عصای خود داده بود روح از بدنش پرواز کرد و در همان حال مدتی نامعلوم بر سرپا ماند، تا آنکه موریانه پائین عصای او را خورد و تعادل او از دست رفته روی زمین افتاد و مردم از مرگ او آگاه شدند و قبل از افتادن به روی زمین از آنجاکه آن بزرگوار سطوت و ابهت بسیار داشت، کسی جرأت نداشت که سبب سرپا ایستادن این مدت طولانی را از او جویا شود !

و همین موضوع هم شرح مفصّلی دارد که در بعضی از تفاسیر نقل شده است، امّا در اینجا شاهد کلام در ذکر آیه‌ای از آخرین آیه در پایان زندگی سلیمان است که در قرآن مجید می‌فرماید:

... فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الجِنُّ اَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ المُهِينِ [1]

«هنگامیکه سلیمان فروافتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در مشقت و عذاب خوارکننده باقی نمی‌ماندند»

یعنی تا آن زمان که سلیمان بر عصای خود در حال مرگ تکیه کرده بود جنیان از مرگ او آگاه نبودند و آنها مشغول کارهای عظیمی بودند که آن سلطان مقتدر در بنای مسجد به آنها رجوع کرده بود، و چون از مرگ او آگاه شدند دانستند که اگر از غیب آگاه بودند در رنج و مشقت باقی نمی‌ماندند.

در تفسیر مجمع‌البیان، آورده: که سلیمان از مرگ خود اطلاع حاصل کرده بود، و چون جنیان مشغول ساختمان بیت‌المقدس بودند و یکسال دیگر به اتمام آن باقی مانده بود، به خاندانش گفت: خبر مرگ او را به جنیان ندهند تا از بنا و ساختمان مسجد خلاص شوند و خود در قبه‌ای که قبلاً ساخته بود و می‌توانست ناظر بر اوضاع باشد، داخل محراب عبادتش

---

۱ ـ سوره سبا آیه ۱۴

شد و تکیه بر عصایش داد و به رحمت ایزدی پیوست، و پس از پایان مسجد خداوند موریانه را بر عصایش مسلّط نمود و عصا شکست و او افتاد و جنیان از مرگ او خبردار شدند.

و گفته‌اند: در ایستاده مردن او و نیز سرپابودنش غرضهائی بوده است:
اول اتمام بناء مسجد، دوم آدمیان بدانند که جن علم غیب ندارد و ایشان در این ادعایشان دروغگویند، سوم اینکه دانسته شود هرکس اجلش رسید خواهد مرد و تأخیری در اجل او نخواهد بود، زیرا حضرت سلیمان با همه جلالش مهلت داده نشد.

در اینجا این مسئله پیش می‌آید که خارج از بیان تفسیر گفته شود: با آنکه این موجودهای نامرئی همچنان «جن و شیطان» از سوابقی که در عالم خارج دارند مجهولات کمتری نسبت به اوضاع و احوال جهان دارند و شاید دقت آنها در امور، و نسبت به امر اجتماع بیشتر از خود انسانها باشد و امکان اینکه کارهائی که انسانها انجام می‌دهند و در دید آنها قرار می‌گیرد از اعمال آدمی آگاهی کاملی حاصل نمایند، لذا گاهی مسائلی را فاش و آشکار می‌سازند.

و از آن طرف گاهی دیده می‌شود که مرتاضین یا تسخیرکنندگان جن یا مدیوم‌هائی که ارتباط جنّی دارند با تماس به همین موجودهای نامرئی که اغلب ادعا دارند با ارواح تماس گرفته‌اند در کشف بعضی از مطالب به حقایقی دسترسی پیدا می‌کنند که بنظر می‌رسد غیب‌گوئی کرده‌اند ولی این از همان دید آنها در آن موضوع بوده است مثلاً اجناسی سرقت‌شده و آنها از محل و جایگاه مخفی شده آن اطلاع می‌دهند و این یا خود دیده‌اند و یا از همنوعان خود که دیده‌اند و همکاری نزدیک به آنان دارند جویا می‌شوند و آنرا فاش می‌نمایند، آنها سارق را دیده‌اند و سارق آنها را ندیده است.

بنابراین می‌توان گفت که جن از علم غیب بی‌اطلاع است و اگر ادعائی نماید و یا تسخیرکنندگان جن ادعائی داشته باشند دروغ است، چون به مصداق آیه شریفه:

وَ مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ ...

«یعنی هیچگاه خدا علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذاشت»

پس جن و انس هیچگاه از اسرار پنهانی آگاهی نخواهند یافت، البته استثنائی هم در پیرو آیه آمده است که خدایتعالی هرکس را شایسته ببیند و حکمتش اقتضا کند به اسرار غیب آگاه می‌سازد مانند انبیاء و اولیاء و کسان دیگر که اراده او سبحانه و تعالی بر این امر

قرار گیرد.

و این مسئله بسیار مورد اهمیّت است که خدایتعالیٰ دربارهٔ آگاهی به غیب بسیار تأکید فرموده و آیات بسیاری آورده است حاکی بر آنکه تنها او خود سبحانه و تعالیٰ دانای تمام پنهانیها می‌باشد.

و حتّیٰ دربارهٔ رسولان و اوصیاء ایشان هم اشاراتی دارد که در بعضی از موارد آنها را به پاره‌ای از علوم غیب آشنا می‌سازد، چنانکه رسول اکرم هم هیچگاه ادعائی نداشت که از همه امور پنهانی اطلاع داشته باشد و تنها آنچه راکه از نظر پیشبرد اهداف دینی و اجراء منویّات الهی در برنامه‌ریزی مقام نبوّت بوده آگاهی حاصل کرده است.

حتّیٰ در جائی از قرآن مجید صراحتاً از بیان قول رسول اکرم آمده است، که می‌فرماید: من از غیب و اسرار نهان باخبر نیستم مگر آنچه راکه خدایتعالی اراده فرماید، و **اگر از غیب باخبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم می‌ساختم.**

البتّه دربارهٔ علومی که خدایتعالی به انبیاء و اولیاءِ خود افاضه می‌فرماید مطالبی بسیار گسترده است که در اینجا خارج از موضوع این بحث می‌باشد، و اظهار این بیانات در اینجا از آن نظر است که دانسته شود جن و شیطان هیچگونه اطلاع و آگاهی از علم غیب نداشته، و البتّه اگر مشیّت حقتعالی بر این امر قرار گیرد که آنها را برای آزمایشهای مخصوصی به پاره‌ای از امور مطلع گرداند، هیچ بعید نمی‌باشد، چون اساساً خدایتعالی برای انتظام امر عالم و برای زیست عموم مخلوقات و جانداران حتّیٰ گاهی به بعضی از حیوانات و پرندگان الهاماتی می‌نماید که از عالم خارج اطلاعاتی حاصل نمایند و خود را در مقابل حوادث حفظ کرده بتوانند به حیات خود ادامه دهند.

جن و شیطان و ملائکه پرستی از خرافات است

در صفحات قبل این موضوع از نظر خوانندگان گذشت که خدایتعالی در چند مورد از قرآن مجید به بندگان خود هشدار داده است که تنها مرا بپرستید و از پرستش غیر از من برحذر باشید.

همانطور که از سیاق کلام در آیات مربوطه اشاره شده است: جمعی از مشرکان عرب جن را می‌پرستیدند، و گروه دیگر ملائکه‌پرست بوده و اکنون هم جمع دیگری که هنوز دنباله‌رو آنها هستند در بعضی از کشورهای عقب‌افتاده شیطان‌پرست می‌باشند و عده‌ای هم فرشتگان را دختران خدا می‌دانند که (سُبحان‌الله).

و چون این موضوع بسیار واجد اهمیت است، خدایتعالی آن را بروجوه گوناگون گوشزد فرموده، و گذشته از آیاتی که قبلاً در این باره مورد تفسیر قرار گرفت، باز در اینجا اشاره به گوشه‌ای دیگر از عقاید نادرست و خرافات‌برانگیز مشرکان و صاحبان مذاهب باطله کرده و بحثهای قبل را در این مورد به پایان می‌رسانیم، همچنانکه در جائی دیگر از قرآن مجید آمده است:

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ ... [1]

«و قراردادند از برای خدا شریکهائی از جن در حالیکه خداوند همه آنها را آفریده است»

در ادامه آیه آمده است که این گروه برای خدا پسران و دخترانی به دروغ از روی جهل قائل شده‌اند که خدا منزّه و برتر است از آنچه او را توصیف می‌کنند.

امّا چون بحث در اینجا مربوط به پرستش جن و شیطان است از تفسیر کلّی در آیه صرفنظر کرده و به بحث موردنظر می‌پردازیم.

آنچه که صاحبان تفاسیر متذکر شده‌اند: آن است که بعضی از طوائف عرب جن را می‌پرستیدند حتی در تفسیر «**مجمع‌البیان**» آورده که گروهی از قریش معتقد بودند که خداوند با جنیان ازدواج کرده و فرشتگان ثمره این ازدواجند و چنین گفته‌اند: که منظور از جن شیطان و سایر موجودات جنی است که بت‌پرستان را به این عمل تشویق می‌کردند.

---

۱ ـ سوره انعام آیه ۱۰۰

و خدایتعالی در ردّ گفتار و عقاید باطل آنها با یک کلمه «و خَلَقَهُمْ» هشدار داده است که چگونه ممکن است کسی مخلوق باشد و مورد پرستش قرار گیرد و یا با خالق خود شریک باشد! و با یک جمله کوتاه در پایان همین آیه عقاید خرافی و پندارهای موهوم و بی‌اساس شیطان‌پرستان را نفی کرده و می‌فرماید:

سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یَصِفُونَ

«منزّه و برتر است از این اوصافی که درباره او می‌گویند»

و این نکته را هم باید توجه داشت، که پرستش و عبادت جن و عقیده به الوهیّت آنها در مذاهب یونان قدیم و هند وجود داشته است.

و امّا در رابطه با پرستش جن و شیطان قرآن مجید دربارهٔ گروه دیگری که به خاطر انحطاط فکری و نداشتن هیچگونه علم و دانشی نسبت خویشاوندی جن را با خدایتعالی مورد اعتقاد قرار داده‌اند می‌فرماید:

وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا، وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ [1]

«و قرار دادند میان او و میان جنیان را خویشاوندی (یعنی قائل به نسبتی شده بودند) در حالیکه جنیان می‌دانستند که این بت‌پرستان در دادگاه الهی حاضر خواهند شد»

قراردادن نسبت بین خدا و جن عبارت از همین عقیده مشرکین است که می‌گویند جن فرزند خدا و یا ملائکه دختران خدا هستند!

و این پندارهای بی‌اساس و خرافاتی که دامن‌گیر این گروه شده، آنها را از راه حق و حقیقت منحرف کرده به گونه‌ای که آثار توحید از میان آنها رخت‌بربسته و در صف مشرکین درآمدند.

در هرحال جن و شیطان و ملائکه و هر موجود نامرئی قابل پرستش نیستند، تنها خدای متعال که او از دیده‌ها پنهان است و قابل رؤیت نیست درخور پرستش و عبادت است.

و در این رابطه خدایتعالی در جائی از قرآن مجید اشاره به رستاخیز کرده و به رسول اکرم می‌فرماید:

به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه عبادت‌کنندگان «دروغی» و عبادت‌شوندگان

---

۱ ـ سوره صافات آیه ۱۵۸

«دروغی» را محشور می‌کند، سپس فرشتگان را مخاطب ساخته می‌گوید: آیا اینها شما را عبادت می‌کردند، فرشتگان با کمال ادب پاسخ داده و عرض می‌کنند: پروردگارا منزّهی تو از این نسبت‌های ناروا که به ساحت مقدست داده‌اند، تنها تو ولیّ ما هستی، آنها ما را پرستش نمی‌کردند، بلکه جن را می‌پرستیدند و اکثر آنها به جنیان ایمان داشتند همانگونه که قرآن مجید در پایان اظهارات آنها می‌فرماید:

... بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ [1]

«بلکه آنها جن را می‌پرستیدند و اکثرشان به جنیان ایمان داشتند»

۱ ـ سوره سبا آیه ۴۱

شیاطین با پیروان خود تعلیم سحر و جادو می‌دهند

با آنکه در این بحث قبلاً از بُعد دیگر مطالبی گذشت ولی اکنون در اینجا توجه خواننده را به این نکته جلب می‌نمائیم: که اصولاً سحر چیست ؟ و چه اثری در امور و معتقدات آدمی دارد.

در قرآن مجید متجاوز از ۵۰ مورد از این کلمه و مشتقات آن راجع به سرگذشت پیمبران سخن به میان آمده، و در بعضی از آیات چنان نمودار است، که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرّفی داشته باشد و یا اثری بگذارد، بلکه آن یکنوع تردستی و چشم‌بندی و یا ساده‌تر گفته شود حقه‌بازی ساحران و شعبده‌بازان است.

امّا در بعضی دیگر از آیات چند نوع از عمل سحر را اثرگذارنده و زیان‌رساننده معرفی کرده است، و اثر آن را بیشتر در جنبه‌های روانی اشاره کرده است.

بطوریکه صاحبان تفاسیر متذکر شده‌اند: «سحر» در اصل به معنی هرکار و هرچیزی است که مأخذ آن مخفی و پنهان باشد و در اصطلاح به کارهای خارق‌العاده هم می‌گویند، همچنان اعمال مرتاضان که خود بحثی به تفصیل داشته و اغلب شگفت‌انگیز است و با استفاده از وسائل مختلف انجام می‌گیرد.

گاهی هم سحر صرفاً جنبه نیرنگ و خدعه و چشم‌بندی و تردستی داشته، و اغلب از عوامل تلقینی در آن استفاده می‌شود، همچنان از خواب مغناطیسی و هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم و تله‌پاتی و انتقال افکار از راه دور، که نگارنده در کتابی بنام «حقیقت روح» بحث بیشتری در این مورد آورده است.

البته چنانکه عالمان این فن گفته‌اند: این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی متأسفانه بعضی از ساحران از آن سوءاستفاده کرده و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کار می‌گیرند.

و همچنین این عمل سحر گاهی از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیائی بعضی از اجسام بوجود می‌آید.

در هر حال سحر چیزی نیست که وجود آن را بتوان انکار کرد یا به خرافات نسبت داد، ولی آنچه که مفسّران عالیقدر در این مورد آورده‌اند، سحر در اسلام ممنوع و از

گناهان کبیره است، چراکه در بسیاری از موارد باعث گمراه‌ساختن پایه اعتقادات افراد ساده‌لوح می‌شود، البته فراگرفتن آن از نظر ابطال و ادعای مدعیان دروغین اشکال ندارد.

امّا شاهدکلام در این بحث پراهمیّت، آن است که «سحر» گاهی از طریق کمک‌گرفتن از شیاطین و گروه جنیانی که فاقد ایمان هستند و بر خدایتعالی کفر می‌ورزند انجام می‌پذیرد.

و این از همان تعلیمات جن و شیاطین بوده است که دربارهٔ سحره و کهنه دربارهٔ حضرت موسی شنیده‌اید، و آنان بودند که بوسیله سحر مانع خداپرستی شده و مردم را به سوی فرعون گرایش می‌دادند!

اصلاً یکی از معانی «سحر» که در «مفردات راغب» آمده است جلب شیاطین از راه‌های خاص و کمک‌گرفتن از آنها می‌باشد، و این معنا باز در داستان دیگری از حضرت سلیمان آمده است که خدایتعالی می‌فرماید:

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ... [1]

«و پیروی کنید آنچه راکه شیاطین در عهد سلیمان می‌خواندند و سلیمان کافر نشد ولکن شیاطین کافر شدند که مردم را تعلیم سحر می‌دادند.»

با آنکه قبلاً در داستان حضرت سلیمان تفسیر این آیه شریفه از بُعد دیگری گذشت، ولی در اینجا اشاره به کفرورزی شیاطین یا جنیان فاقد ایمان می‌شود که برای گمراهی و انحراف مردم چگونه تعلیمات سحر را بر آنان عرضه می‌داشتند، و اکنون بی‌مورد نیست که دانسته شود این فساد از چه موقع بوسیله این موجودات پلید ریشه گرفته است.

بنابرآنچه تاریخ متذکر شده است، بیان این داستان بر این وجه است که در زمان «حضرت ادریس» سحر در میان مردم ترویج پیدا کرده بود و مردم جداً این عمل را انجام می‌دادند و انواع فسق و فجور و بی‌بندوباری بجهت این عمل زشت و طغیان‌برانگیز به ظهور می‌رسید، و این کار ادامه داشت تا زمان حضرت نوح که همه به علم و عمل سحر مشغول بودند و دین و آئین را ترک کرده بودند و استمرار این عمل به دوران حضرت سلیمان کشیده شد که شیاطین مردم را تعلیم سحر می‌دادند تا آنکه دو ملک از جانب حقتعالی فرستاده شد و همانطور که قبلاً در تفسیر این آیه شریفه خواندید آنها برای بطلان سحر در

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۱۰۲

اول به تعلیمات آن پرداخته و سپس بطلان آن را ثابت می‌کردند.

درباره این دو ملک هم مطالبی در تفاسیر ذکر کرده‌اند که از نقل آن خودداری می‌شود چون طبق روایتی که از امام رضا علیه‌السلام رسیده آن مطالب مردود شناخته شده است.

در هر حال شاهد کلام بر این است که جن و شیاطین برای گمراه‌ساختن بندگان خدا از راه حق به هر طریق ممکن می‌توانند در هر دوران به کارهای خارق‌العاده متوسّل شوند و در اینجا منظور از استعداد آنان در عمل سحر است که بدین وسیله گروه بسیاری از مردم را از راه خداشناسی منحرف کرده و به فساد و فحشاء و بدبختی می‌کشاندند.

موضوعی دربارهٔ تسخیر جن!

در وجود جن و ماهیّت آن در بعضی از تفاسیر چنین آمده است: همانطور که فرشته از نور خلق شده و آدمی از خاک، جن هم از آتش بوجود آمده است، ولی چگونگی خلقت او و ماهیت آن معلوم نمی‌باشد، و کیفیّت آفرینش او از آتش برای آدمی قابل درک نیست، تنها می‌توان گفت: که این امر به قدرت پروردگار عالم صورت گرفته است.

بعضی هم چنین اشاره کرده‌اند: جنیان موجودی هستند که اجسام نازک و سبکی دارند به صورت مخصوص، به خلاف انسان و فرشتگان که می‌توان هم در حالتی خاص و هم با دستگاه‌های مخصوص در عوالم نامرئی شبحی از آنها را در دید و رؤیت قرار داد، و چه بسا زمانی دررسد که دانش بشری به خواست حقتعالی به جائی برسد که بتواند از این موجود نامرئی عکس‌برداری نماید، همانطور که امروز متخصصان و دانشمندان علم‌الارواح بوسیله اشعه‌های مخصوص از جسد اثیری انسان و حتی از مناظر اثیری در عالم ارواح عکسبرداری کرده و در کتابهای خود منعکس نموده‌اند.

با آنکه طبق آیات و روایات متعددی که قبلاً شرح آنها گذشت، گفته شد که جنیان و شیاطین می‌توانند به صور و اشکال مختلفه‌ای در دید انسان متمثل شوند و اغلب در مواقع و جایگاه مخصوص حاضر شوند و حتی گاهی به صورت آدمی یا حیوانات و یا خزندگان دیگر درآیند، ولی در عین حال امکان اینکه زمانی دیدار آنها در عوالم نامرئی به صورت اصلی خودشان ظاهر گردد محتمل می‌باشد.

اگر خوب توجه نمائید موضوع بسیار دقیق است، هرکس در حیات خود در عالم خواب بسیار با جن و شیطان به اشکال مختلفه مواجه شده است گاهی آنها به صورت حورالعین یا زن زیبائی در عالم رؤیا درمی‌آیند که یک نگاه بر آنها بقدری آتش شهوت را بالا می‌برد که خواب بیننده را به هر عمل زشت و ناروائی تحریک می‌نماید.

این موجودهای پلید گاهی به صورت پیر دانا و نصیحتگوئی درمی‌آیند که برای امر شرّی آدمی را به پند و اندرز راهنمائی می‌کنند و گاهی به صورت عفریتی درمی‌آیند که هر فرد شجاع و نیرومندی را به ترس و وحشت هراس می‌دهند.

خلاصه گاهی خود را خیرخواه بشر معرفی کرده و زمانی او را از هر کار خیر و صواب

بازمی‌دارند !

در هر حال مسئله جن و شیطان موضوعی نیست که امروز بحث آن شروع شده باشد بلکه از دیرزمانی است که در هر دوران افراد بسیاری از طبقات مختلفه به تحقیقات پرداخته و درصدد بوده‌اند که شناسائی بیشتری از آن موجود حاصل نمایند و هم‌اکنون این مسئله در محافل علمی و تأسیسات روحی شرق و غرب مورد مطالعه است.

ما می‌دانیم که در دورانهای گذشته افرادی بودند که در اثر ریاضتهای بخصوص جن را تسخیر کرده و یا حتیٰ به استخدام خود درمی‌آوردند، داستانهای بسیاری از مرتاضین هند و دیگران در گوشه و کنار ممالک جهان شنیده شده که افرادی بعضی از جنیان را برای امور دنیوی و دست‌یابی به بعضی از امور پنهانی به خدمت خود گمارده‌اند، و گاهی در کشف اموال مسروقه به مسخّرکنندگان خود یاری رسانیده‌اند.

و همچنین است که این گروه جنیان گاهی از مشکلات و کارهای دشوار دیگر گره‌گشائی کرده‌اند، تا بحدی که از آن اطلاعات خارجی که کسب کرده‌اند امراض صعب‌العلاج را دستور معالجه می‌دهند و این از نظر همان سوابقی می‌باشد که پدربزرگ آنان زمانی در صف فرشتگان بوده و کمالاتی کسب کرده است.

و موضوع مهمی که در این بحث قابل توجه است، آن است که دانسته شود آیا چگونه می‌توان از علم تسخیر جن اطلاع حاصل نمود ؟

البته این موضوع هیچگونه قاعده صحیح و اسلوب درستی ندارد، ولی آنچه که در میان مرتاضان بودائی و خارج از ادیان معمول است، ریاضتهائی می‌باشد که مخصوص خود آنها بوده و گاهی خود را آنقدر به شیطان نزدیک می‌کنند و با او دوستی می‌ورزند و همچنان او را ولیّ و سرپرست خود قرار می‌دهند که امکان هرگونه بهره‌برداری از جنیان میسر باشد.

و همچنین در بعضی از کتب قدیم هم که اکنون آثار کمتری از آن در دست می‌باشد، آدابی برای تسخیر جن ذکر کرده‌اند، که آنهم توأم با خرافات و عمل آن مشقت‌آمیز است، و بطوریکه از بعضی عاملین آن شنیده شده چنین است که: هرکس که علاقه به چنین کاری داشته باشد باید به بیابانی رود که در دید هیچکس قرار نداشته باشد و در زمین مسطح به دور خود دایره‌ای کشیده و خود در وسط دایره مشغول به اذکار و اوراد مخصوصی شود و تا مدتی معین در آن دایره بماند و اگر حیوانات درّنده یا موجودهای بدهیولا دور دایره جمع

شوند که بخواهند به او حمله نمایند نباید هیچگونه ترس و بیمی در خود راه دهد و در توقف در آن دایره استقامت نماید، پس تا زمانی که این عمل به خوبی انجام گرفت در تسخیر جن موفق شده است.

البته این گفتار و عمل به آن همه موهوم و هیچ اساس و مدرک صحیحی ندارد و اصلاً از نظر اسلام هم کاملاً مردود و مذموم است.

امّا طرق آسانتر و موفقتری در ارتباط با جنیان اکنون معمول است که بوسیله ارتباط گیرندگان به ارواح که حالت مدیومی دارند و یا بوسیله‌های گوناگون با جن تماس می‌گیرند این امکان را برای جمع کثیری که در این راه قدم گذاشته‌اند فراهم ساخته است

و با آنکه این هم تحت آداب مخصوصی انجام می‌شود ولی این به عنوان تسخیر جن نمی‌توان اطلاق کرد، بلکه این تماس با جنیان است و جن خود داوطلبانه برای گمراهی آنها و طرفدارانشان به این مدعیان تماس گرفته و راهنمائیهائی به آنها می‌کند و البته جن خود را به این ارتباط گیرندگان بنام روح یکی از افراد معرفی می‌کند که همان ارتباط گیرندگان بر این باور هستند که به روح آدمی تماس گرفته‌اند در حالیکه اغلب تماس آنها با جن و شیاطین است.

ولی شایان ذکر است که ارتباط با ارواح را نمی‌توان انکار کرد به شرط آنکه خصوصیات ارتباط گیرنده در مرتبه بالائی بوده باشد و هیچگونه نظر مادی و گمراهی افراد نداشته باشد.

و این بحثی به تفصیل است که خوانندگان برای اطلاع بیشتر می‌توانند به کتاب «حقیقت روح» نگارش مؤلف همین کتاب مراجعه نمایند.

در هر حال می‌توان گفت که تسخیر جن و ارتباط با جن امری ممکن است و احتمال اینکه این امر از نظر علمی و عملی در آینده گسترش بیشتری پیدا کند هیچ بعید نیست، و بنظر نگارنده این خود یکی از مراتب سیر تکامل است، که جن و شیطان به هر طریق ممکن باید شناخته شوند تا حجّت بر جهانیان تمام شود، و اگر کسی بوسیله این موجودهای نامرئی گمراه می‌شود، دیگر نگوید که از وجود او اطلاعی نداشتم، و شاید این کتاب خود وسیله‌ای برای اتمام حجت بر اهل عالم باشد.

مسائلی که دربارهٔ خلقت شیطان مورد گفتگوی همگانی است!

از مجموع مطالبی که بیشتر از مفسّران دربارهٔ ابلیس و جن و شیطان گفته‌اند چنین نتیجه حاصل می‌شود که آیات قرآنی در رابطه به این امر خود بیانگر و جوابگوی تمام حقایق و یا اشکالاتی است که مورد گفتگو و یا تصدیق و تکذیب بوده است.

همچنانکه گاهی گفته می‌شود: که چرا خدایتعالی ابلیس را آفرید در حالیکه می‌دانست چکاره است ؟، چرا او را با فرشتگان محشور و همنشین کرد ؟ با آنکه می‌دانست او اطاعتش نمی‌کند، چرا او را امر به سجده آدم کرد و موفق به سجده آدم نگردید، چرا در گمراهی آدم آنهمه تلاش به خرج داد و تا حدی موفق گردید، چرا تا روز قیامت یا روز موعود به او مهلت داده شد تا به گمراهی بندگان ادامه دهد و چرا از نظر و احساس بشر پنهان است و پاره‌ای از اسرار خلقت بشر از او پوشیده نیست و چرا او دشمن‌ترین موجود برای آدمی قرار داده شده است، و بسیار چراهای دیگر ...

این مطالب بسیار شایان توجه و قابل دقت است که متأسفانه مردم کمتر درصدد برآمده‌اند که ببینند قرآن کریم دربارهٔ حقیقت این موجود عجیب که از حواس ما پنهان است و تصرّفات عجیبی در عالم انسانیت دارد چگونه این مسائل را جوابگوئی کرده است، شاید یک نظر اجمالی به مندرجات این کتاب که بیشتر حاوی تفسیر آیات قرآنی در این باره است این اشکالات را مرتفع سازد، چه بسا ممکن است که اگر جواب بعضی از مسائل داده نشود آدمی دچار کفر و بی‌ایمانی گردد.

و بنا به گفته مفسّر عالیقدر علامه طباطبائی، حتی گاهی بعضی از مفسّران هم آنطور که شاید و باید توجه به حقیقت این مسائل نکرده و در این بحث بین جهات حقیقی و جهات اعتباری فرق نگذاشته و مسائل تکوینی را از مسائل تشریعی جدا نکردند، و بحثهای در این مورد را درهم‌وبرهم نموده، اصول قراردادی و اعتباری راکه تنها به درد تشریعیات و نظام اجتماعی می‌خورد در امور تکوینی دخالت داده و آنرا حکومت داده‌اند.

در حالیکه در اول باید دانست تمامی اشیائی که متعلق خلق و ایجاد قرار گرفته یا ممکن است قرار گیرد وجودشان بدون اینکه اضافه به چیزی داشته باشد خیر است.

بنابراین اگر موجودی از قبیل مار و عقرب دیدیم که از نظر اضافه‌ای که به ما دارد مضرّ

بحال ما است، باید بدانیم که بطور مسلّم منافعی دارد که از این ضررش بیشتر است وگرنه حکمت الهیه اقتضای وجود آنرا نمی‌کرد و در این صورت وجود چنین موجودی هم خیر خواهد بود.

وامّا در مرحله دوم باید دانست که عالم خلقت با همه وسعتی که در آن است تمامی اجزایش به یکدیگر مربوط و مانند یک زنجیر اولش بسته و مربوط به آخرش می‌باشد بطوریکه ایجاد جزئی از آن مستلزم ایجاد وضع همه آن است و اصلاح جزئی از اجزاء آن به اصلاح همه آن است.

آری اگر در عالم، شر و فساد نبود بطور مسلم از خیر و صحت و راحت هم مصداقی یافت نمی‌شد، و اگر در عالم مصداقی از شقاوت و معصیت و قبح و عقاب و امثال اینها نبود، سعادت و اطاعت حسن مدح و ثوابی هم تحقق نمی‌یافت، و همچنین اگر دنیائی هم نبود آخرتی هم وجود نداشت و نیز وقتی که اطاعت و معصیتی نبود ثواب و عقاب و وعده و وعید و بیم و بشارتی هم نبود.

حاصل اینکه از این معنا معلوم می‌شود: **که اگر شیطانی نبود نظام عالم انسانی هم نبود، و وجود شیطانی که انسان را به شر و معصیت دعوت کند از ارکان نظام عالم بشرّیت است، و نسبت به صراط مستقیم او به منزله کناره و لبه جاده است و معلوم است که تا دو طرفی برای جاده نباشد متن جاده هم فرض نمی‌شود.**

در هر حال از شرّ شیطان باید به خدا پناه بُرد

حقیقت امر آن است که انسان باید از شرّ هر موجودی که زیانکار و بدکردار است به خدا پناه برد، حال چه شیطان باشد چه جن، چه خنّاس باشد و چه عفریت و چه مردم شیطان‌صفت و تبه‌کار !!

قبلاً دربارهٔ وسوسه‌های شیطان و پناه‌گرفتن به خدایتعالی از شرّ آن مطالبی گذشت و اکنون در رابطه با همین موضوع به بحث دیگری می‌پردازیم.

در پایان آیاتی که خدایتعالی شیطان را از نظر سنخیّت و مترادف‌بودن اطلاق به جن کرده و به مصداق آیه شریفه: کانَ مِنَ الجِنّ ... سنخیّت او را ظاهر ساخته است روشن گردید که ماهیّت جن و شیطان چیست.

و اکنون در این بحث از شرور و زیانهائی که این موجود پلید از طرق گوناگون به آدمی می‌رساند چنین اشاره می‌شود: که خدایتعالی خود دستور استعاذه می‌فرماید تا هرکس در مقام اطاعت چنین امری باشد از شرّ آن موجود شریر در امان باشد همچنانکه در آخرین سوره از قرآن مجید می‌فرماید:

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ، مَلِکِ النّاسِ، اِلٰهِ النّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوٰاسِ الْخَنّاسِ الَّذي يُوَسْوِسُ في صُدُورِ النّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنّاسِ

«بگو ای محمد: پناه می‌برم به پروردگار مردم، به پادشاه و حاکم و مالک مردم، به خدا و معبود مردم، از شر و زیان وسواس (که نامش خنّاس است) آنکه در سینه‌های انسانها (در پنهانی و آشکار) وسوسه می‌کند [1] خواه از جن باشد خواه از انسان»

این آیات شریفه بحث گسترده‌ای دارد که خود کتاب جداگانه‌ای را دربرمی‌گیرد، و می‌توان گفت: مقالاتی از همین کتاب حاضر خود بحثی از تفسیر این آیات است ولی بادقت به سیاق کلام در این سوره توجه خواننده را به بیانات بعضی در تفاسیر جلب می‌نمائیم.

خدایتعالی در اوّل سوره: رسول اکرم را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: بگو پناه

---

۱ ـ راغب در «مفردات» می‌گوید واژه «وسواس» در اصل صدای آهسته‌ای است که از بهم‌خوردن زینت‌آلات برمی‌خیزد، و به هر صدای ملایم و آهسته‌ای هم گفته می‌شود، و همچنین به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل انسان پیدا می‌شود اطلاق می‌گردد.

می‌برم به خالق آدمیان و ایجادکننده ایشان.

و این معنا می‌رساند که غیر از پناه‌بردن به حقتعالی در هر موردی کس دیگر پناهگاه نیست، چون تنها او مالک و کارگزار بر بندگان خود بوده و پروردگار عالمیان است، پس مرجع پناهندگی خود او سبحانه و تعالی است

حالا باید دید که در این امر مهمّ از چه چیز باید به خدایتعالی پناه جست، اگر خوب توجه نمائید اهمیّت معنا برای شما روشن خواهد شد، همچنانکه می‌فرماید: از شر و زیان وسواس که نامش خنّاس است، آنکه در سراسر وجود آدمی رخنه پیدا می‌کند و در رگها وسوسه ایجاد می‌نماید و همچنین از شرّ وسوسه گرانی از جن یا انسان «انسانهای شیطان صفت»

بعضی از تفاسیر دربارهٔ نام خنّاس آورده‌اند: که آن به معنی جمع‌شدن و عقب‌رفتن است، و این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می‌شود عقب‌نشینی می‌کنند و یا در واقع می‌گریزند، و این واژه را بر معنای دیگر هم آورده‌اند که به معنی «اختفاء» ذکر کرده‌اند.

بنابراین مفهوم این آیه چنین است، که بگو: من از شرّ وسوسه گر شیطان یا شیطان‌صفتی که از نام خدا می‌گریزد و پنهان می‌گردد پناه به خدا می‌برم.

در تفسیر مجمع‌البیان، و تفاسیر دیگر آمده است که از «انس‌بن‌مالک» روایت شده که گفت: رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: شیطان پوزه خود را بر قلب هر انسانی خواهد گذاشت، اگر انسان بیاد خدا بیفتد او می‌گریزد و دور می‌شود، و امّا اگر خدا را از یاد ببرد، دلش را می‌خورد (یعنی دلش را متوجه وسوسه‌های خود می‌سازد) پس این است معنی وسواس خنّاس.

در تفسیر نمونه، آورده است: اصولاً شیاطین برنامه‌های خود را با مخفی‌کاری می‌آمیزند، وگاه چنان درگوش انسان می‌دمند، که انسان باور می‌کند فکر، فکر خود اوست و از درون جانش جوشیده، و همین باعث اغوا و گمراهی او می‌شود.

کار شیطان تزئین است و مخفی‌کردن باطل در لعابی از حق، و دروغ در پوسته‌ای از راست، و گناه در لباس عبادت، و گمراهی در پوشش هدایت !.

پس زمانی که خدایتعالی خود هشدار می‌دهد که انسان باید از شرّ شیطان و شیطان صفتان پناه بر خود او جسته شود، این معنا معلوم می‌دارد که هر لحظه امکان انحراف برای

آدمی وجود دارد، و حقیقت امر باید از تمام لغزشها و از شرّ تمام بدیها انسان در هر آن پناه به خدا برده و از او بخواهد که در حفظ و امان باشد.

البتّه خدایتعالی خود حافظ بندگان بوده و در مقابل این وسوسه گران همانطور که قبلاً گفته شد فرشتگانی بر آدمی موکل گردانیده که به خصوص بیاری بندگان مؤمن بشتابند، ولی در عین حال باید از او سبحانه و تعالیٰ خواسته شود و کلام استعاذه بر زبان جاری شود تا اثر مطلوب دریافت گردد.

امّا منظور از پناه‌بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان جمله استعاذه را بیان نماید، بلکه باید با فکر و عقیده و با عمل خود را در پناه خدا از همه راه قرار دهد، پناه گیرد از تأثیر وسوسه‌های شیطان، پناه گیرد به خدا از گزند برنامه‌های شیطان، پناه گیرد از توجه به افکار و تبلیغات شیطانی و خلاصه پناه گیرد از حضور در مجالس و محافلی که شیطان در آنجا کارگردانی دارد و پناه گیرد از آنچه که شیطان برای گمراهی خلق خدا برنامه‌ریزی کرده است، از تمام اینها خود را کنار کشد و در مسیر راه راست و افکار و تبلیغات رحمانی خود را قرار دهد، و اگر خود را آماده و آراسته در این جهات مذکور نسازد، یعنی اگر در واقع به مفهوم حقیقی استعاذه عمل ننماید، پس لفظ استعاذه را بر زبان جاری‌کردن او را از معرض وساوس و تسویلات شیطانی برکنار نخواهد کرد.

در اینجا بی‌مورد نیست روایتی که در ذیل آیه مورد تفسیر از رسول اکرم نقل شده است بیان نمائیم که فرمود: هر مؤمنی قلبش دو گوش دارد، گوشی که فرشته در آن می‌دمد، و گوشی که وسواس خناس در آن می‌دمد، خداوند مؤمن را بوسیله فرشته تأیید می‌کند، و این است معنای آیه: وَ اَیَّدَهُ بِرُوحٍ مِنهُ ...

در امالی صدوق، به سند خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی این آیه نازل شد،

وَالَّذِینَ اِذا فَعَلُوا فاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنفُسَهُمْ ذَکَرُوااللّٰهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِم ... [1]

«یعنی کسانی که کار زشتی مرتکب می‌شوند و یا به خود ستم کرده و می‌کنند بیاد خدا افتند و استغفار کنند از گناهانشان، جز خدا کسی گناهانشان را نمی‌آمرزد.»

ابلیس به شنیدن این آیه: بالای کوهی در مکه رفت و با صدای بلند فریاد کشید، و سران

---

۱ ـ سوره آل‌عمران آیه ۱۳۵

لشکرش را جمع کرد، و به بلندترین آوازش عفریتهای خود را صدا زد، و همه نزدش جمع شدند، و گفتند: ای بزرگ‌سالار ما مگر چه شده است که ما را نزد خود خواندی! گفت: این آیه نازل شده، کدامیک از شما است که اثر آنرا خنثیٰ نماید، عفریتی از شیطانها برخاست و طرح خود را ارائه داد، ابلیس طرح او را قبول نکرد و دیگری برخاست و نقشه خود را بازگفت، همچنان مورد پذیرش ابلیس قرار نگرفت.

در اینجا «وسواس خنّاس» برخاست و گفت: من از عهده آن برمی‌آیم، ابلیس گفت: از چه راه ؟ گفت: آنها را با وعده‌ها و آرزوها سرگرم می‌کنم، تا آلوده گناه شوند، و هنگامیکه گناه کردند توبه را از یادشان می‌برم.

ابلیس گفت: تو می‌توانی از عهده این کار برآئی، و این مأموریت را تا دامنه قیامت به تو می‌سپارم ! امّا حاصل کلام در پایان این سوره مبارکه جمله «مِنَ‌الجِنَّةِ والنّاس» است که این معنا از نظر اهمیّت بالاترین موضوع از اسرار کار شیطان است، همچنانکه تأکید بر آن دارد که وسواسان خناس، تنها از گروه جنیان نیستند، بلکه آدمیان شیطان صفت در هر لباس و مقامی که هستند این خصوصیّت را دارند که برای گمراه کردن دیگران و ضربه‌زدن به اهل ایمان برنامه‌های خود را مخفی نگاه داشته و بوسیله دروغ و ریاکاری و ظاهرسازی مردم را از راه حق بازمی‌دارند و این هم خود باز از نقشه‌های شوم شیطان است.

بنظر می‌رسد: پناه‌بردن به خدا از شرّ کسانی که شیطان آنها را کاملاً به زیر فرمان و اطاعت خود درآورده و تمام کارشان را از آن موجود شریر الهام می‌گیرند، اهمیّت آن بیشتر از خود شیطان است، چون اثر اعمال اینگونه شیطان صفتان بیشتر از خود شیطان است، همچنانکه آنان در گفتارهای خود که گاهی به صورت پند و اندرز و زمانی از نظر خیرخواهی در ظاهر و باطن در دل افراد رخنه کرده و مخفیانه در دلها وسوسه ایجاد می‌کنند بدتر است از عمل خود شیطان.

اصلاً به احتمال قوی شیطان بسیار سعی دارد که گروهی معلم از انسانها برای اجراء مقاصد شوم خود تربیت کند چون این امر کار او را بسیار آسان کرده و همدستی برای خود بوجود آورده است !.

یک فردی که کاملاً در زیر ولایت شیطان قرار دارد و مرتباً از او حمایت می‌شود، چه بسا ممکن است در یک اجتماع عظیم به سخنرانیهای خلاف حق بپردازد و گروه کثیری را گمراه سازد، و بیشتر شیطان کسانی را بر این کار می‌گمارد که وجه آدمی آنها بیشتر است و

چه بسا ائمه و پیشوایان ضلالت راکه طالب ریاست و پیرو هوای نفس هستند برای این مأموریت انتخاب نماید.

و این افراد وسیله خوبی برای تأثیر اغوا و وسوسه‌های شیطانی هستند، چون آنها تبلیغ می‌کنند و شیطان هم قول آنها را تأیید می‌نماید بسیار فرمانبرداران خوبی شیطان به خدمت خودگمارده است، و این مصداق آیه شریفه: «شَیٰاطینَ الإنسِ وَالجنّ» را به خوبی می‌رساند که هر دو مترادف قرار گرفته، و هر دو از رحمت خداوند دورند.

شیطان از دیدگاه علی علیه‌السّلام

در نهج‌البلاغه، در خطبه‌ای بسیار طولانی بنام «خطبه قاصعه» امام علی علیه‌السّلام در نکوهش و سرزنش ابلیس و تکبر و سرکشی او از ترک سجده بر آدم علیه‌السّلام و تحقیر متکبران و گردنکشان مطالبی آورده است که در اینجا به قسمتی از ترجمه و شرح آن اشاره می‌شود، همچنانکه سرآغاز خطبه چنین آمده است:

سپاس خدائی راکه پوشیده است جامه سربلندی و بزرگواری را و عزّت را زینت خود قرار داده، و این دو صفت را به خود اختصاص داده نه برای آفریدگانش، و این دو را بر غیر خود ممنوع و حرام گردانیده و برای جلال خویش برگزیده است، و دوری از رحمتش را برای هر کس از بندگانش که در این دو صفت منازعه و مقابله نمایند قرار داده.

پس آزمایش فرمود فرشتگان مقرّب درگاه خود را تا فروتنان ایشان را از مستکبران، ممتاز و جدا سازد «اشاره بر این که شیطان که از طایفه جن و در صف آنها بوده، از بوته آزمایش برنیامده و از سجده بر آدم امتناع ورزیده و تکبر نموده است تا از صف آنها جدا و خارج گردید».

پس خدای سبحان که دانا بر تمام پنهانیها و حجابها می‌باشد و حاجت به امتحان ندارد «ولکن خواست که این معنا در عالم امکان ظاهر گردد» پس با فرشتگان فرمود: من خلق می‌کنم بشری را از خاک، پس وقتی که او را موزون ساختم و از روح خود در او دمیدم او را سجده کنید «یعنی بر او فروتنی نمائید» پس همه فرشتگان سجده کردند. مگر ابلیس «که او از طایفه جن بود» و حمیّت بر او روی آورد وکبر و خود خواهی بر او مستولی شد و به آفرینش خود بر آدم فخر و مباهات کرد و تعصّب بر او روی آورد «و بر اصل خویش که از آتش خلق شده و آدم از خاک به خیال خود بر آدم برتری جست» و از امر حقتعالی سرپیچی کرد.

پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصبین و پیش کسوت گردنکشان است که اساس عصبیّت را بنا نهاد و با خدای عزّ و جلّ که در مقام ربوبیت و عظمت است از در نزاع و گستاخی بر آمد و جامه عزت و سرافرازی که شایسته او نبود به خود پوشید و پوشش ذلت و خواری را از خود کنار افکند.

پس آیا نمی‌بینید که چگونه خدایتعالی او را از نظر تکبر و سرکشیش پست و کوچک شمرد و به سبب بلند پروازیش خوار و بی‌مقدار نمود و او را از درگاه خود راند و از رحمت خود محروم نمود و همچنان در آخرت برای او آتش افروخته آماده ساخت.

امام علیه السّلام در این خطبه اشاره بر این معنا چنین ادامه می‌دهد: و اگر می‌خواست خدایتعالی که آدم را از نوری بیافریند که بر باید دیده‌ها را روشنی آن، و غالب شود بر عقلها زیبائی و آراستگی آن، و از پاکیزگی و خوشبوئی که عطر آن همه جا را فراگیرد، هر آینه می‌آفرید، و اگر چنین می‌کرد، گردنها در برابر آدم خم شده فروتنی می‌کردند و آزمایش در آن کار بر فرشتگان آسان می‌شد «یعنی شیطان بی‌درنگ به سجده او می‌شتافت».

امّا خدای سبحان آفریدگانش را به چیزهائی می‌آزماید، به بعضی از آنچه اصل و سبش را نمی‌دانند و آگاه نیستند و سرّ آن را درک نمی‌کنند بوسیله امتحان و آزمایش آنان را از یکدیگر جدا سازد، مطیع و عاصی، مخلص و نامخلص را، و بر طرف سازد خودپسندی و تکبر را از آنان.

پس عبرت گیرید از آنچه خدایتعالی با شیطان کرد، که باطل و تباه ساخت و از میان برد کردار طولانی او را به علت تکبر ورزیدن و سرپیچی کردن از امرش و سعی و کوشش او را نابود ساخت، **همانا که شیطان دورانی به مدت شش هزار سال خدای را عبادت کرده بود**، که دانسته نمی‌شود آیا از سالهای دنیا و یا از سالهای آخرت است، و این از جهت یک ساعت بود که سرباز کشید از سجده کردن بر آدم و خود را از او برتر دید.

پس کیست که بعد از ابلیس که با مرتکب شدن به چنین گناهی چون گناه او از کیفر و عذاب خدا سالم بماند «یعنی چه کس ممکن است که تکبر و گردنکشی کند و از عذاب و عقاب الهی ایمن باشد» حاشا و کلاّ، این چنین نخواهد بود هرگز خدای سبحان بشری را به سبب کاری که فرشته‌ای را به آن سبب فرمان داد بیرون کنند، به بهشت داخل نخواهد فرمود اشاره بر اینکه: خدایتعالی داخل نکند در بهشت انسانی را به آن کاری که به سبب آن فرشته‌ای از بهشت بیرون کرد.

در شرح این عبارت چنین گفته شده است «در این جا شاید تعبیر امام علیه السّلام از شیطان به فرشته از آن جهت است که او مدت زمانی در آسمان در جمع فرشتگان بوده و با آنان آمیزش داشته است، و این قول منافی با آن نیست که او از طایفه جن بوده است».

امام علیه السّلام در ادامه این بیان چنین اشاره می‌فرماید: همانا حکم خدایتعالی در اهل

آسمان «فرشتگان» و اهل زمین «آدمیان» یکی است و میان او و هیچ یک از آفریدگانش بر آنچه بر عالمیان حرام وناروا دانسته، اباحه و تفاوتی نیست و احکام خدایتعالی به همه یکسان است.

پس حذر کنید ای بندگان از دشمن خدا که شیطان است و بترسید و بیم داشته باشید از آن که او شما را به بیماری خود گرفتار کند و شما را به کبر و گردنکشی کشاند و از رحمت خدا دور نماید و از نزدیک شما را بخواند، و بی‌قرار و سبک بار سازد شما را به سواران و پیادگان لشکر خود و دور شما را محاصره نماید.

پس به جان خودم سوگند، (چقدر این جمله از بیانات امام هیجان‌انگیز است که باید گفت جان عالم به قربانت ای علی) امام علیه السلام به جان خود سوگند می‌خورد بر این که: **شیطان تیر شر و گمراهی را برای شمابه زه کمان نهاده و با عداوت ودشمنی آن را از مکان نزدیک سخت به سوی شما هدف گرفته است.**

همچنان که خدایتعالی در قرآن از او خبر داد که گفت: ای پروردگار من، برای این که مرا گمراه کردی و داغ شقاوت را به ترک سجده بر آدم بر من نهادی، هر آینه زینت می‌دهم و می‌آرایم گناهان را بر بنی آدم در روی زمین و گمراه می‌سازم ایشان را «و آنانرا به کار دنیا مشغول و از آخرت باز می‌دارم».

و این سخن را شیطان ندانسته اظهار غیب‌گوئی کرد، و نه از روی علم حقیقی، بلکه آن را از روی گمان نادرست بیان کرد «یا به اصطلاح تیری در تاریکی به نقطه نامعلومی پرتاب نمود» و این دعوی خطا و جسورانه را بر زبان جاری نمود، ولیکن این دعوی خلاف و قول ناصواب او را به مرحله صدق رسانیدند آنان که از او پیروی کردند.

یعنی زادگان نخوت و حمیّت وبرادران عصبیّت و سواران کبر و جاهلیت آنها همه دعوی کج و باطل و نادانی او را تصدیق کردند و به همان طریق که او مبتلا بود خود را مبتلا کردند!.

همچنان وقتی این گروههای سرکش از شما که پیرو او گردیدند طمع و آزار او در گمراه کردن شما پا برجا و محکم شد، پس چگونگی امر پنهان، آشکار گشت و کار به جائی رسید که صدق دعوی باطل او ظاهر گردد و تسلّط و استیلای او بر شما غالب گردید، و سپاه خود را به سوی شما نزدیک آورد، پس شما را در غارهای ذلّت و گودالهای خواری افکند، و با زخم پر تحرک و کاری خود نیزه زهرآگین خود را در چشم شما فرو برد و حلقهای شما

را برید و بر بینی‌های شما سخت کوبید یعنی شما را گرفته به سوی آتش کشانید.

پس شیطان برای زخم زدن و زیان رسانیدن در دین شما بزرگتر، و برای آتش افروزی و ایجاد فتنه در دنیای شما آتش افروزتر گردید از دشمنانی که شما با ایشان آشکارا دشمنی می‌کنید و گرد هم در می‌آئید و از هم یاری می‌طلبید، «اشاره بر این که آنچه که شیطان بر سر شما می‌آورد و دین و دنیای شما را تباه می‌سازد هیچ دشمن دیگر نمی‌تواند که چنین کند». پس سعی و کوشش خود را بر دفع شرّ او بگمارید و خشم وتندی خویش را علیه او برانگیزید و کوشش خود را در مبارزه با او به کار بندید، سوگند به خدای همیشه برقرار که به اصل و ریشه شما فخر فروخت و اعتبار و حیثیّت شما را نکوهش کرد و نسب شما را فرومایه خواند «یعنی بر اصل و نسب شما آدم توهین نمود و حسب و منزلت شما را کوچک و بی‌مقدار پنداشت».

و سواران خود را برای گمراه کردن شما گرد آورد و با پیادگان خود برای راهزنی بر سر راه شما ایستاد تا راه هدایت را بر شما بسته و شما را به گمراهی کشاند.

در هر کجا همچنان صیاد قصد شکار شما را دارد و شما را به دام می‌اندازد و می‌زند سرانگشتان شما را که به هیچ وجه و به هیچ حیله نمی‌توانید خود را رهائی دهید و از چنگال او نجات یابید، ناچار به بلای او مبتلا می‌شوید، «یعنی از شر او نمی‌توانید درامان باشید مگر کمر همت به عون ویاری الهی بربندید و با مجاهده با نفس با او مبارزه کنید و از دستوراتش پیروی نکنید»

پس هر چه از آتش تعصب و کینه‌های جاهلیت در دل شما کمین کرده است خاموش سازید، این تکبرها و گردنکشیها و خودپسندیها و فسادانگیزیها همه از وسوسه شیطان است که در دلهای مسلمانان افکنده است.

و شما چنین مصمم باشید که فروتنی را تاج سر خود سازید و خودپسندی را به زیر پای خود در افکنید و آن را لگدکوب نمائید و زنجیر تکبر و گردنکشی را از گردنهای خود دور سازید «و نگذارید شیطان غل تکبر به گردن شما افکند» با سلاح فروتنی بین خود و دشمنتان شیطان کارزار کنید، زیرا او در هر امتی سپاه و لشکریانی از سواره و پیاده دارد که او را یاری می‌دهند.

پس شما تواضع و فروتنی را سپر خود قرار داده و با او مبارزه کنید و مانند متکبر گردنکش بر فرزند مادرش نباشید «اشاره این معنا بر دو برادر هابیل و قابیل دو فرزند آدم

علیه‌السلام است» که از روی تکبر و از راه رشک و حسد آن یکی دیگری را کشت، یعنی آتش خشم و غضب در دل قابیل افروخته گردید و شیطان هم باد کبر و سربلندی را در بینی او دمید و برادرش هابیل را کشت، بدون آنکه خدایتعالی برای هر یک مزیتی قائل شده باشد، و چنان خودخواهی و گردنکشی کرد که خداوند پس از کبر و سربلندی او را پشیمانی داد، همچنانکه او بنای قتل به غیر حق در زمین بنیاد نهاد و گناه قاتلین بناحق را تا روز رستاخیز به گردن خود انداخت.

بدانید که شما در سرکشی از اندازه فراتر رفتید و در زمین فساد انگیختید برای آشکارکردن دشمنی با خدا و مبارزه با مؤمنان در محاربه.

پس از خدا بترسید و از تکبر حمیّت و فخر جاهلیّت بپرهیزید، چه، تکبر زائیده کینه است و دمیدنگاه شیطان که با آن دمیدنها امتهای باستانی و مردم قرنهای سپری شده را فریفت تا در تیرگی متراکم جهالت و دام ضلالت او ناپدید گشتند، تا در برابر راندنش رام شدند و به کشیدنش آرام، امری که دلها در آن همانندند و پیشینیان در پی یکدیگر بر آن روش رفتند، و تکبری که سینه‌ها را تنگ می‌کرد.

در پیرو این بیانات امام علیه‌السلام هشدار می‌دهد: آگاه باشید، پرهیز کنید و بترسید از پیروی بزرگانتان آنانکه از جاه و اعتبار خویش تکبر می‌کنند و بالاتر از نسب خود سرفرازی می‌کنند و چیزی راکه زشت و ناپسند می‌انگارند به پروردگار خود نسبت می‌دهند، و اطاعت نکنید ناکسانی راکه از اهل بیت این ملت و زاده خانواده شرف و منزلت نیستند و خود را بر سابقان و مهتران این امت بسته‌اند، و احکام دین و ملت و نظام امّت و شریعت را فاسد ساختند، آنها از اطاعت امر خدا خارج بوده و ملازم و همراه با معصیت و مخالف خدا و رسول هستند، که شیطان آنها را همچنان شتران بارکش در وادی ضلالت و گمراهی کشانیده و ایشان را برای خود سپاهی قرار داده که بر مردم تسلّط پیداکنند و از زبان مردم سخن بگویند، تا عقلهای آنها را به دزدی برباید، و در چشمها و گوشهای آنان نفوذ کند، و آنان را هدف تیر بلا و دستگیره‌ای برای مقاصد شوم خود قرار دهد.

پس از خدا بترسید و در برابر نعمتهای او بر خویش ناسپاس مباشید و از فرومایگانی که به دروغ خود را از سلاله اشراف و اغنیا می‌نمایانند پیروی نکنید، آنان پایه‌های فسق و ملازمان عصیان ابلیس می‌باشند.

پس از آنچه از عذاب و صولت خدا و عقوبتها و وقایع او به مستکبرین پیش از شما

رسیده است پند گیرید و از آنچه به امم متکبر و گردنکش دوران قبل رسیده عبرت گرفته و غفلت نورزید.

در ادامه این بیانات امام علیه‌السّلام اشاره‌ای دارد بر آزمایش‌های الهی، که اگر خدا می‌خواست در سینه‌ها زدوخوردها و شک و تردیدها راکم می‌کرد و کوشش و تلاش شیطان را از دلها برطرف می‌ساخت و اضطراب و نگرانی و تردید را از مردم دور می‌نمود، ولیکن خداوند بندگانش را به سختیهای گوناگون می‌آزماید و آنان را به انواع آنچه پسندیده طبایع نیست امتحان می‌فرماید، برای آنکه بیرون کند تکبر را از دلهای آنان و جای دهد فروتنی را در نفس ایشان.

پس از خدا بترسید و حذر کنید بندگان خدا از عقوبت ستمکاری در این جهان و از زمان ستمگری در جهان آخرت و از بدی پایان خودخواهی و گردنکشی، زیراکه تباهکاری و ستمگری و گردنکشی بزرگترین دام و فریب شیطان است، همچنان فریبی که مانند زهرهای کشنده در دلهای آدمی داخل می‌شود، پس شیطان هرگز ناتوان نمی‌شود، و کید خویش را به هر طریق بر آدمی می‌افکند نه از سر عالم و دانشمند دست برمی‌دارد و نه شخص درویش و بی‌چیز را به حال خود وامی‌گذارد، به هرکس به هر طریق گلاویز می‌شود.

شیطان با زهر کبر و خودپسندی به جان هرکس درافتاده، تا کار او را نسازد و گمراهش ننماید از پای نمی‌نشیند.

با اینحال خدایتعالی محافظت می‌فرماید از تباهکاری و ستمگری و گردنکشی او بندگان مؤمن خود را، بوسیله طاعات و عبادات ایشان با آن حالت تضرع و فروتنی که در نماز رخسارهای خود را به خاک می‌اندازند و در برابر عظمت پروردگار تکبر و خودپسندی را کنار گذاشته خضوع و خشوع می‌نمایند و فخر و مباهات را از خود دور می‌سازند.

و باز چنین اشاره می‌فرماید: همانا که نظر کردم در احوال جهانیان، هیچکس را نیافتم که تعصّب و گردنکشی داشته باشد بر سر چیزی مگر از روی علت و سببی که اشتباه کاری نادانان را دربردارد و از روی جهالت کار خود را درست می‌پندارند، و شما هم برای امری که سبب و علت آن معلوم نیست تعصّب و گردنکشی می‌نمائید.

امّا شیطان تعصّب و گردنکشی کرد برای اصل خود بر آدم «که خلقت خود را از آتش دانست و آدم را از خاک» و به این سبب و علت متمسّک گشت و آن را در نظر نادانان حجّت قرار داد.

و همچنین ثروتمندان و صاحبان مال و نعمت هر امت تعصب و سربلندی کردند برای نعمتهائی که حقتعالی بر آنها ارزانی فرموده بود و مغرور شدند از آنچه گفتند: ما را اموال و اولاد بیشتر است و معذب نخواهیم شد «و این اشاره به یکی از آیات قرآنی است» که فرمود: «جمعی از متنعمان به نعمتهای الهی گفتند، همچنانکه خدایتعالی در دنیا ما را به نعمتهای بیشمار متنعم فرموده در آخرت هم ما را عذاب نخواهد کرد»

«و این از همان روش شیطان است که غرور و تکبر نمود و خود را اشرف از آدم و دیگران دانست»

در پایان این خطبه شریفه یک نکته بسیار جالب در گفتگوی امام امیرالمؤمنین با رسول اکرم درباره شیطان می‌باشد که این خود اشاره به یکی از اسرار است.

و آن اینکه در یکی از موارد نزول وحی که امام علیه‌السّلام نزد آن حضرت حضور داشته به آن بزرگوار عرض می‌کند: که من صدای ناله‌ای می‌شنوم از شیطان و این ناله از برای چیست ؟، رسول اکرم می‌فرماید: این همان ناله شیطان است که از عبادت خود مأیوس گردیده است و آنچه راکه تو می‌شنوی من نیز می‌شنوم و آنچه می‌بینی من هم می‌بینم ...

و این موضوع خود از ابعاد دیگری شرح گسترده‌ای دارد و ذکر آن در اینجا منظور از مطالبی درباره شیطان از دیدگاه علی علیه‌السّلام است.

حاصل آنکه این خطبه بسیار طولانی و بیشتر مطالب آن دربارهٔ شیطان و پیروان او از آدمیان است، که در هر دوران و زمان هر یک از انبیاء، این موجود پلید و رانده‌شده از درگاه الهی خود و تابعین او آشوب و فتنه‌ها برانگیخته و مردم را از راه حق منحرف ساخته و هرگونه تباهی و فساد ایجاد می‌نمایند. [۱]

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر در شرح کلّی این خطبه به شروح نهج‌البلاغه: علامه ملاصالح قزوینی و جناب فیض‌الاسلام و استاد دکتر مبشّری مراجعه نمائید.

تعلیمات امام سجّاد علیه السّلام در دعا برای دوری از شیطان

اکنون که در این کتاب، «شیطان این دشمن دیرینه انسان» تا حدی از نظر قرآن شناخته شد، و در فصلی از آن این معنا گذشت که باید از شرّ او پناه به خدا برده شود، و طریق استفاده را از بیان خود حقتعالی یاد آور شدیم.

امّا چون این امر بستگی به مقام نبوّت و ولایت دارد و ما هر دستوری که از احکام الهی داریم زیر نظر پیشوایان عالیقدر خود ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین می‌باشد، لذا امام سجّاد علیه السّلام در این امر مهم برای دوری جستن از شیطان و رهائی از شرّ این دیو رجیم در سخنان خود تعلیماتی در مقام دعا داده است، که حقیقتاً ضرورت دارد کسانی که شیطان را شناخته‌اند در هر موقعیت توجه به این دعا داشته باشند، تا به خواست خدایتعالی از شر این موجود پلید و شریر محفوظ بمانند.

با آن که امام علیه السّلام در بعضی از ادعیه خود در خلال دعا در یک جمله کوتاه درخواست می‌کند که:

وَ اکْفِنی شَرَّ الشَّیطٰانِ

«خدایا کفایت کن مرا از شر شیطان»

امّا در صحیفه سجادیه در ضمن دعاهائی دربارهٔ فرزندانش چنین اشاره می‌فرماید: «دعاء هفدهم»

۱ ـ خدایا ما پناه می‌بریم بر تو از وسوسه‌های شیطان «آن دیو رجیم و رانده شده» و از مکر و حیله و نیرنگهای او که ما را به آرزوها نوید و فریب داده و به دام خود می‌کشاند.

۲ ـ خدایا پناه می‌بریم به تو، از این که شیطان در گمراهی ما طمع بندد و از اطاعت تو باز دارد و به نافرمانی تو ما را خوار و زبون سازد، «و پناه می‌بریم به تو» از این که شیطان جلوه دهد و زیبا نمایاند در نظر ما آنچه را که در نزد تو زشت و نازیبا است.

۳ ـ خدایا این دیو نابکار را از محراب عبادت ما دور گردان، و به پایداری ما در دوستی تو او را مقهور ساز، و میان ما و او پرده‌ای فرو آویز که هرگز چاک و پاره نشود و آن را نتواند درید و ما را در پناه حصاری استوار گردان که نتواند در آن رخنه‌ای نماید و شکـــافی ایجاد کند.

۴ ـ خدایا درود فرست بر محمّد و آل محمّد، و شیطان را به یکی از دشمنان خود سرگرم کن تا همواره دور از ما با دشمنان تو قرین و همنشین باشد، و ما را در پناه خود از شر و اغواء و وسوسه‌های او در امان نگهدار، و مکر و خدعه او را از ما دفع فرما، آن چنانکه همیشه پشت به جانب ما کرده فرار کند و چیزی از وساوس خود در دل ما بر جای نگذارد.

۵ ـ پروردگارا درود بر محمد و خاندان او فرست. و برخوردار کن ما را از لذّت هدایت آن چنانکه گمراهان از گناه خویش لذّت می‌برند، و توشه ما را از راه تقوی و پرهیزکاری سرشار ساز و ما را مصون دار از وعده‌های فریبنده شیطان و حفظ فرما از این که ما را به طریق گمراهی و تباهکاری کشاند و ما را به راه تقویٰ و ثواب خود هدایت فرما.

٦ ـ بار خدایا، این دیو نابکار را در کانون قلب ما جای مده، و درب دل ما را بر روی سپاه او مگشای، و منزلگاهی برای او نزدیک ما آماده مساز.

۷ ـ خدایا هر باطل و عمل زشتی را که شیطان پیش چشم ما زیبا جلوه دهد ما را بر آن آگاه ساز، و چون ما را آگاه ساختی ما را از آن کار باز دار، و بینا گردان ما را که چگونه با او مبارزه کنیم، الهام بخش بر ما که چگونه دفع شرّ او نمائیم، و ما را از خواب غفلت بیدار فرما که توجه خود را به سوی او جلب ننمائیم و توفیق عنایت فرما تا بر او پیروز و غالب شویم.

۸ ـ خدایا ما را از عمل شیطان بیزار کن و انکار کردار او را در دل ما قرار ده، و در شکستن نیرنگ و خدعه‌های او ما را یاری و چاره‌سازی فرما، (تا از خطر سقوط در امان باشم).

۹ ـ خدایا درود فرست بر محمد و آل او، و شیطان را بر ما چیره مساز «تسلّط او را از ما باز دار» و امید او را از ما قطع فرما و او را از هوس گمراه کردن ما باز دار.

۱۰ ـ خدایا رحمت فرست برمحمد و خاندان گرامیش، و پدران و مادران و فرزندان ما و تمام کسان و خویشان و نزدیکان و همسایگان ما را از مؤمنین و مؤمنات در پناه خود از شر شیطان محفوظ دار و همه در دژ محکم و حصار استوار در پناهگاه امن خود قرار ده و به سپرهای محکم از هدف تیر این موجود رانده شده مصون نگهدار و به سلاحی آنها را مجهز فرما تا در مقابله و مبارزه با او در آویزند و از دام او برهند.

۱۱ ـ خدایا این دعا و خواسته را شامل حال عموم کسانی قرار ده که به خداوندی تو گواهی دهند، و تو را به یگانگی خالص پرستش نمایند و از جهت بندگی تو دشمن شیطان باشند و از تو در طلب معرفت علوم ربّانی یاری جویند.

۱۲ ـ خدایا آنچه راکه شیطان بست وبند کند و در کارها گره می‌زند تو خود باز کن و بگشای و هرچه راکه پیوند کرده تو خود آنرا بگسل، و هر تدبیر که بیندیشد آنرا باطل ساز، و چون اراده بر هر امری داشته باشد او را از آن کار منصرف فرما.

۱۳ ـ پروردگارا سپاه شیاطین را از هم بپاشان و نقشه‌های آنها را برآب انداز «نیرنگ آنها را تباه ساز» و سنگر آنها را ویران کن، و بینی آنها را به خاک مذلّت فرومال.

۱۴ ـ خدایا ما را در زمره دشمنان شیطان قرار ده، و از شمار دوستان او خارج ساز تا در آن هنگام که ما را به سوی نافرمانی تو خواند او را اطاعت نکنیم، و چون ما را به سوی خود خواند دعوت او را نپذیریم، و آنکس که دستور ما را بپذیرد (به حرف ماگوش دهد) او را به مبارزه و نبرد با وی بگماریم و هرکس که پیرو حکم ما باشد به پند و اندرز از پیروی از او بازداریم، «یعنی هرکه فرمان ما را پیروی کند و امر معروف ما را بشنود به دشمنی شیطان او را امر کنیم، و از پیروی او دور داریم کسی راکه نهی ما را بپذیرد.

۱۵ ـ خداوندا بر محمد آخر پیغمبران و مهمتر رسولان و برخاندان پاک و پاکیزه او رحمت فرست و ما و کسان و برادران ما و همه اهل ایمان از مردان و زنان را از آنچه خائف و ترسناکیم «از شرشیطان» در پناه خود قرار ده و از آن مهالک و مشکلات که زنهار خواهیم زنهاری ده.

۱۶ ـ خدایا اجابت فرمای آنچه راکه از تو مسئلت داریم و برآورده ساز حاجت ما را و آنچه راکه از قلب برزبان ما جاری نشده و اندیشه ما بدان نرسیده تا برزبان آریم و تو خود برما ارزانی دار همه را و به اجابت مقرون ساز، خدایا آنچه راکه فراموش کنیم تو خود حفظ فرما و ما را درمقام نیکان و شایستگان قرار ده. «آمین ربّ العالمین»

سخنان امام سجّاد علیه‌السّلام درباره شیطان با بیانی دیگر

مطالبی که ازگفتار امام سجّاد علیه‌السلام در بارهٔ پناه گیری به خدا از شّر شیطان گذشت از دعای هفدهم صحیفه سجادیه بود، ولی از نظر اهمیّت موضوع در موارد دیگر هم باز آن بزرگوار در مقام دعا در رابطه با همین معنا برای خود و فرزندانش دعا می‌کند، همچنان در قسمتی از دعای بیست وپنجم صحیفه سجّادیه به سخنانی قریب به این مضامین اشاره می‌فرماید:

خدایا: من و فرزندانم را از شر شیطان «آن دیو رانده شده» در پناه خویش قرار ده، زیرا

تو ما را آفریدی و به خوبیها امر فرمودی و از بدیها نهی نمودی و به پاداش اوامر خود نوید دادی و از عقاب و کیفر آنچه راکه نهی کردی ما را ترسانیدی، و برای ما دشمنی قرار دادی «شیطان» که ما را فریب و نیرنگ می‌دهد و او را برما چیره ساختی، و ما آنقدر تسلّط و چیرگی براو نداریم، جای وسوسه‌های او را در سینه‌های ما قرار دادی و او را همچنان خون در شریان‌های ما روان ساختی، اگر ما غافل شویم او از ما بی‌خبر نمی‌ماند و اگر ما فراموش کنیم او فراموش نکند، ما را ایمن می‌سازد از عقاب تو و می‌ترساند ما را از غیر تو، اگر ما آهنگ کار بدوزشت نمائیم ما را دلیر می‌سازد و تحریک به گستاخی می‌نماید، و اگر قصد کار شایسته‌ای داشته باشیم ما را از آن نهی کرده و باز می‌دارد، ما را به سوی خواهشهای هوای نفس دعوت می‌کند و در راه عقاید حقه دام شبهه می‌افکند، اگر به ما وعده دهد دروغ می‌گوید و به وعده خود وفا نمی‌کند، و اگر ما را به آرزوهای خود سرگرم نماید خلاف می‌کند.

وای خدا اگر مکروخدعه او را از ما برنگردانی ما راگمراه خواهدکرد و اگر از تباهی و فساد او ما را نگاه نداری ما را به لغزش درمی‌آورد.

پس خدایا بقدرت خود شیطان را خوار و زبون ساز و از تسلّط برما مغلوب نما تا بوسیله دعای بسیار ما دست او بسته شود و ما به کمک حفظ و نگهداری تو از مکر وحیله او در امان باشیم.

پایان کتاب و نتایج حاصله از خلاصه گفتار

اکنون که به یاری خدای تعالی تا حدّی بحث در پیرامون شناخت شیطان از نظر قرآن پایان پذیرفت، به خاطر نگارنده رسید، که چند تذکر لازم به دوستان خدا و دشمنان شیطان داده شود، تا نتیجه کاملّتری از مطالعه این کتاب برای خوانندگان عزیز حاصل گردد.

در اوّل باید این توجه را حاصل کرد که تحصیل معرفت در هر علمی انسان را به مرتبه کمال می‌رساند به خصوص در علومی که مربوط به الٰهیّات است، و در رابطه با همین معنا بالاتر آن که انسان در کسب علومی کوشش نماید که مربوط به عالم غیب است، تا حدی که بتواند ایمان و اعتقاد خود را به حقایقی که در نهان است تثبیت نماید، که از جمله یکی از آن علوم شیطان شناسی می‌باشد که او موجودی نامرئی و دانش آن خود کسب اطلاع از عالم غیب است، و خدای تعالی خود در صدها آیات قرآنی در بارهٔ شناخت این موجود ناپیدا تعلیماتی داده است.

و این دانش بزرگ بسیار در مقام اهمیّت است که برای هر فردی تحصیل آن لازم و ضروری می‌باشد، چون هر کس باید این اطمینان را حاصل نماید که اگر این موجود مرموز را بشناسد و نقش او را در پیوستگی آفرینش انسان درک نماید خدا را بهتر شناخته و به عظمت او جلّ شأنه بیشتر پی خواهد برد.

در این جا باید گفت: کسانی که شیطان را شناخته‌اند با کسانی که هیچ‌گونه اطلاعی از وجود او ندارند یکسان نیستند، و از آن طرف کسانی که این دیو سرکش را شناخته‌اند، می‌توانند زندگانی آرام و بهتری داشته باشند، چون از خطراتی که از طرف او متوجه آنان است آگاه می‌شوند و در نتیجه خود را از گزند و آزار او مصون نگاه می‌دارند.

امّا موضوع دیگر در بهره گیری از مطالب این کتاب آن است که: خواننده از ایراد و اشکالاتی مطلع می‌شود که تاکنون در افکارو اذعان بعضی از ناآگاهان موجود است، هم چنانکه گفته می‌شود: چرا خدا شیطان را آفرید؟ در حالی که گستاخی او را می‌دانست، چرا او را قدرت و تسلّط و نفوذ بر آدمی داد؟ چرا او را از دیده‌ها پنهان نگاه داشت؟ چرا او را تا

روز موعود مهلت داد؟ و بسیار چراهای دیگر که این کتاب خواننده را تا حدی به پاسخ این چراها آشنا می‌سازد.

و همچنین در این کتاب روشن می‌شود که هر عمل زشت و ناروا که از آدمی سر می‌زند و هر گناه و معصیتی که مرتکب می‌شود شیطان آن را زینت داده و در نظر او جلوه می‌دهد. تا به حدی که انسان خیال می‌کند کار خوبی انجام داده است، و این نقشه مؤثری از طرف شیطان می‌باشد که او را به اهداف پلید خود برای گمراهی آدمی بکار می‌اندازد.

البته می‌دانید که شیطان همیشه درصدد باز داشتن بندگان خدا از راه حق و حقیقت بوده و کسانی که بر این امر واقف باشند باید از شرّ او دوری گزینند.

و در همین راستا می‌توان گفت که پیروی کردن از شیطان خطراتی در بر دارد که راهنمای جلوگیری از آن در اوراق درخشان این کتاب مندرج است.

هم چنان از هشدارهائی که پی در پی خدای تعالی در نفی امر اطاعت بندگان از شیطان می‌دهد این نتیجه حاصل می‌شود که آدمی باید کاملاً مواظب حرکات و تحریکات این دیو رجیم بوده تا از شرّ گزند تسویلات و وساوس او در امان باشد.

و این نکته را هم باید توجه داشت که با وجود نفوذ و تسلّط شیطان بر آدمی کید و تزویر او بسیار ضعیف و جلوگیری از شیطنت او قابل کنترل است.

و با آن که این دشمن غدّار همیشه آدمی را برای اغواگری از چهار طرف محاصره می‌کند، **ولی به مجرد این که انسان ذکر خدا را بر زبان جاری سازد او فرسنگها دور می‌شود!**

و این مسئله در نزد اهل ایمان روشن است که هر فساد و تباهی و هر جنگ خونریزی و هر بلوا و اغتشاش که در هر کجای دنیا اتفاق می‌افتد عامل ظهور و محرک اصلی آن شیطان است که اگر کسی بر این امر آگاهی داشته باشد و دخالت شیطان را در آن امر مستقیم بداند با مبارزه با او از بروز هر ماجرائی جلوگیری خواهد کرد.

و امّا مسئله مهمّی که روی آن باید توجه کامل داشت، آن است که دانسته شود، پیوستگی کار شیطان با پیروان خود تنها در این مرحله دنیا تمام نمی‌شود بلکه در عالم ارواح و در دار آخرت هم درگیریهائی بوجود می‌آید که با مسائل زندگانی در حیات دنیا بی‌ارتباط نیست، هم چنان شیطان در عالم برزخ یعنی «عالم ارواح» باز برای گمراه کردن زندگان به سراغ ارواح از دنیا گذشتگان می‌رود، به طوری که هم اکنون این مسئله در دنیای امروز کاملاً مطرح شده و در تأسیسات روحی ممالک شرق و غرب مسائل روحی را در

موارد بسیاری پی‌گیری می‌کنند، همان طور که بعضی از علماء علم الروح متذکّر شده‌اند که ارتباط گیرندگان به ارواح اکثر به جای ارتباط با روح مواجه یا جن و شیاطین می‌باشند و پیامهای گمراه کننده‌ای از آنها به زندگان مخابره می‌کنند، و این موجودهای شریر نامرئی گاهی با ارتباط به ارواح عقب مانده و شرارت بار خود را به جای روح انسان قالب می‌زنند و این شرحی به تفصیل دارد که نگارنده در کتاب «حقیقت روح» بر وجه گسترده‌ای آورده است.

و همچنین ارتباط و پیوستگی این موجود شریر با پیروان خود، همان طور که در این کتاب مطالعه نمودید در دار آخرت هم بسیار چشمگیر بوده، که او با تابعین و پیروان خود در صحنه رستاخیز در موقفی به مجادله و مخاصمه پرداخته و یکدیگر را سرزنش و شماتت می‌کنند.

بنابر این کسانی که در این دنیا دیو سرکش را بشناسند و از چگونگی حالات او اطلاع حاصل نمایند هم در دنیا و هم در عالم برزخ و هم در دار آخرت از گزند او مصون و از حشر و نشر او به دورند.

و اکنون موضوع دیگری که شایان توجه است آن است که چون مسائلی که در این کتاب مطرح است جنبه جهانی داشته و اکثر مردم چه عقاید دینی داشته باشند و چه فاقد ایمان باشند اعتقاد به وجود شیطان دارند ولی به حقیقت موجودیت او آگاه نمی‌باشند و از چگونگی پیوستگی او با عوالم انسانی بی‌خبرند، لذا نگارنده امیدوار است که این کتاب به زبانهای زنده جهان ترجمه شده و در اختیار اهل عالم قرار گیرد، تا شاید این هم خود حجتی برای جهانیان باشد!! تا همگی این موجود شریر راکه شبانه روز با او سر و کار دارند شناخته و از او بر حذر باشند.

این که گفته شد این موضوع جنبه جهانی دارد، در رابطه با همین معنا توجه نمائید، به طوری که اکنون در عصر حاضر اکثر مردم در بیشتر از ممالک دنیا شاهد توطئه عجیبی از طرف مخالفین اسلام و استعمارگران بودند و به وسیله یک فردی بی‌دین و مزدوری دروغ‌پرداز بنام «سلمان رشدی» جنجالی به راه انداختند و برای بی‌ارزش نشان دادن دین مبین اسلام و اهانت کردن به آخرین پیامبر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم کتابی به نام «آیات شیطانی» منتشر کرده که حاوی افسانه‌ای ساختگی و مملو از اکاذیب و اهانتهای بسیار به قرآن و پیامبر گرامی اسلام است که بسیاری از افراد از مندرجات آن کتاب بی‌اطلاع بوده

و تنها گوش به تبلیغات شوم سردمداران و معاندین اسلام می‌دهند.

لذا نگارنده در ردّ و بطلان آن کتاب مقاله‌ای مستند به آیات قرآنی در این کتاب حاضر ارائه کرده است که پاسخی دندان شکن به یاوه گویان داده شده و پوزه مخالفین اسلام را در این زمینه به خاک مالیده است.

بنابر این مطالعه این کتاب برای هر خواننده‌ای ارزشمند بوده به خصوص به هر فردی از افراد با ایمان جرأت می‌دهد که با شیطان در هر مصاف گلاویز شده و آن موجود پلید را زیر پای خود لگدمال نماید.

و چون این اهریمن در تسویلات و اغواگری به وسائل گوناگون مجهز است بر هر کس لازم است که در اوّل هر گونه مقابله و مبارزه علیه او به کار برده، و در ثانی جداً از خدای تعالی طلب نماید که از شرّ این موجود شریر در امان بوده باشد.

و در پناه حضرتش مصون و محفوظ بماند، هم چنان که مکرر باید گفت:

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجیم

و همچنین با پیروی از دستور حقتعالی به رسول اکرم: باید گفت:

رَبِّ اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیاطِینِ، وَ اَعُوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُونِ.

شرحی در بیان نظمی مؤلّف این کتاب دربارهٔ ابلیس و جن و شیطان

با آنکه نگارنده نتوانست آن طور که شاید و باید شیطان را در این کتاب معرّفی نماید، چون این موضوع از یک بُعد خاص مربوط به عالم غیب بوده و جز آنچه در این باره در قرآن مجید آمده است کسی نمی‌تواند اطلاعات دیگری حاصل نماید و شاید تا همین اندازه کافی باشد که آنچه دربارهٔ شیطان‌شناسی در آن کتاب آسمانی آمده است مورد دقّت و بررسی اهل ایمان قرار گیرد تا اقلاً هرکس از این دانش بزرگ اندکی بهره‌برداری کرده و به شناسائی این موجود ناشناخته آشنا گردد.

امّا چون این موضوع بحثی بسیار دقیق دارد که برای فهم و درک آن هرکس باید از طریق استعداد و ظرفیّت خود آن را مورد بررسی قرار دهد، همچنان اهل علم از نظر علمی و فلاسفه از نظر فلسفه و عرفا از نظر عرفان و هرکس که جامع جمیع کمالات در این سه مرتبه باشد از جهات کلّی بر آن توجه حاصل نماید، لذا در اینجا برای اینکه این کتاب جنبهٔ عمومی خود را از دست نداده باشد، نگارنده با توجّه به مضامین آیات شریفهٔ قرآنی و اشاره به مطالب تفسیری همان روشی را که در کتابهای قبلی خود بکار برده در اینجا هم معمول داشته و مختصر اشعار دوبیتی را در این مورد در حدّ توانائی خود سروده است، تا شاید از این جهت علاقه‌مندان به عرفان بتوانند مسائلی را در این باره دریابند.

و بنابرآنچه نگارنده خود در مقدّمهٔ کتاب «پیام حق» آورده است در اینجا هم عین آن عبارت را برای اهمّیت شعر در موارد سخن در الهیّات متذکّر می‌شود:

این نکته را باید توجه داشت که از مقام والا و شأن قرآن خارج است که بخواهند مطالب آن را به شعر ترجمه کنند، چون در ترجمه آیات قرآنی هر اندازه دقت شود و به هر لغت و کلامی درآید، نمی‌توان روح معنا و معجزهٔ اصلی قرآن را نمایان دارد، از آن جهت که معانی گستردهٔ هر آیه‌ای در صحنه وسیعی از عالم ادراک است که در قالب الفاظ خودساخته نمی‌گنجد، و اگر جزئی تحوّلی در ترجمه پیش آید که نتواند نمایانگر اسرار و رموز و لطائف قرآنی باشد روح اصلی و معانی واقعی را دگرگون ساخته، موجب خطا و لغزش می‌گردد.

و از طرفی موزون بودن کلمات و نظم جمله و عبارات قرآنی بروجهی است که هیچ جمله و عبارت بشرساخته به هر زبان و لسانی نمی‌تواند با آن برابری داشته باشد و حقّ معنا را ادا نماید، چون کلام، کلام الهی و وحی آسمانی است، کجا می‌توان آن را به شعر یا به نثر ترجمه کرد که آن خود نه شعر است و نه نثر.

البتّه اگر اشعاری که اشاره به ترجمه آیات الهی می‌شود با دقت کامل و با بررسی‌های تفسیری تطبیق داشته باشد این خود یک هدفی بزرگ برای آشناساختن مردم به اسرار و رموز قرآنی است و شاید مصداق کلام جواهرآسای «وَ إِنَّ مِنَ‌الشِّعْرِ لَحِکْمَةً» اشاره به اهمّیت همین معنا باشد که اشعاری که در الٰهیّات سروده می‌شود و موافق با فلسفه اسلامی می‌باشد خود روشنگر حقایق است.

این است که هدف نگارنده از بیان منظوم در این کتاب جز برای آشنائی علاقه‌مندان به حقایق قرآنی چیز دیگری نبوده، و این امر شاید برای گروهی از اهل ادب تشویق و ترغیبی در تدبّر و تفکّر به آیات قرآنی باشد تا توجه بیشتری به روح معانی معطوف دارند، و در عین حال اگر نارسائی و ناروائی در اشعار این کتاب پیش آمده است، در اوّل از ساحت اقدس پروردگاری پوزش و معذرت طلبیده و در ثانی از اولیاء حق و همچنین از بزرگان علم و ادب از تمام لغزشها تقاضای چشم‌پوشی دارد.

بیان نظمی نگارنده دربارهٔ ابلیس

از کتم عدم چو آدم آمد به وجود — آراسته شد به روح یکتا معبود
پس امر رسید بر ملائک زینسان — که جمله به نزد او نمائید سجود

* * *

کردند فرشتگان اطاعت بر این — تا آنکه کنند امر حق را تمکین
بر سجده شدند جمله غیر از ابلیس — او بُود فقط مخالفت کرد چنین

* * *

از روی تکبّر و هم احساس غرور — از رحمت حق نمود خود را بس دور
با آنکه به عالم مَلَک بُود قرین — آن خبث درونی خود آورد ظهور

* * *

ابلیس که بُود نزد یاران استاد / در اوج غرور خود به پائین افتاد
از فرط عبادت او به خود می‌بالید / بیچاره که اجر خود همه داد به باد
در علت سرکشی چنین کرد بیان / که خلقت من به است از آدمیان
چون خلق شدم من از درون آتش / لیک از گِل ولای آدم آمد به میان

* * *

بیچاره نکرد این تدبّر بر خویش / که هست شرافت گِل از آتش بیش
از راه غرور و عالم خودبینی / بر خود ستمی نمود با حال پریش

* * *

باید که بسوزد او بر این ماتم و درد / اجر همه بندگی هَدَر داد به طرد!
با آنکه به خود چنین روا داشت ستم / بر غیر خودش ستم چسان خواهد کرد

* * *

حاصل که ز امر حق چنان سرزد باز / تا دور شد از مرتبهٔ قرب و راز
از خلقت آدم آنچنان رشکی بُرد / که گشت خصومتش از اینجا آغاز

* * *

ابلیس چو دید راندهٔ درگاه است / هم نیز به حال آدمی آگاه است
پس خورد قسم به حق که اغوا سازد / آنکس که به راه او فقط در راه است

* * *

پس اوّل کار نقش خود بُرد بکار / تا کرد درخت کفر خود را پربار
بر آدم خاکی به خصومت برخاست / تا آنکه کند در این میان دلخون «زار»

* * *

این بُود که شد دشمن آدم زینسان / پس حیله و مکر او چنین گشت عیان
از آنچه ز خوردنش بر آدم شد نهی / اصرار نمود تا کند میل بر آن

* * *

بس وسوسه کرد تا شود او گمراه / از آنچه که بُود قبل از آنش آگاه
با حیله و تزویر، به سوگند دروغ / گفتا بخورد از آنچه باشد دلخواه

* * *

پس آدم و همسرش بخوردند از آن / کردند لباس بر تن خود عریان

از عـالم خوش‌مکـان نـمودند هـبوط جالی کـه بشـد عیـان هـم اسـرار نهـان

* * *

چون یافت صدور همچنـان حُکْمُ اللّٰـه کـه رانـده شـوند عـاصیان از درگـاه
پس جـمله بیـامدند بـر روی زمـین تـا آنکـه شـوند بـر غـم خـود آگـاه

* * *

ای کـاش پـدر نـبود در روی زمـین تـا آنکـه ذراریش نبـاشند چـنین
چون آنچه در ایـن میـان نـظر افکـندم دیـدم هـمه را ضـعیف و زار و غـمگین

* * *

گـویم بـه تـو نکـته‌ای ز اسـرار نهـان تـا آنکـه شـوی واقـف سِرّی پنهـان
ابـلیس اگـر نـبُود در عـالم خـلق دیگر نـه کسـی بـه دوزخش بُـود مکـان

* * *

ابـلیس کـه کـرد ایـن خـصومت آغـاز از پـرده بـرون فتـاد بس عـالم راز
با آنکه بـه مـخلصین هـمه دست نیـافت بـر خـلق جهـان نـمود خـود را دمسـاز

* * *

ابـلیس کـه آمـدی ز آتش بـوجود خود را به صف مـلائک انـداخـته بـود
پس او نَـبُوَد مَـلَک کـه بـعضی گـویند تنهـا بـه صـف فرشتگـان داشت ورود

* * *

سـرّ دیگـری کـه نـیست مـعلوم هـنوز حـتّیٰ ز کـلام حـق نکـرد است بـروز
آن مـهلت بس دراز در کـیفر او تا آنکه رسـد زمـان آن سـازش و سـوز

* * *

آنگـونه کـه آدم پـدر انسـانهاست ابـلیس هـم اصـلاً پـدر شیطـانهاست
گویند کـه اصـل و نسـبش از جـنّ است پس نسبت او همان نسب بـر جن‌هـاست

* * *

بـدبخت چـرا ز امـر حـق سـرزد بـاز کـه شـهرهٔ آفـاق شـد او را آواز
این مسئله نـزد خـلق بس مکـتوم است کس نـیست کـه از پـرده بـرون آرد راز

* * *

رازی بـه لسـان عـارفان مـی‌گویم کوتـاه سـخن کـه هـمدمی مـی‌جویم

تـا آنکـه شـود واقـف احـوال «زار» هـم نـیز بـداند چـه رهـی مـی‌پویم

* * *

در جـمع مَـلَک چـو کـرد ابـلیس مقـام مـن در عـجبم کـه قـرب او بُـود تمـام
لیکـن خـبرش نـبُود از عـالم عشـق بیچـاره کـه قـهر حـق گـرفتش در کـام

* * *

در عشـق نـدیدم کـه بُـوَد کس بـی‌درد عشقی کـه نـمود بـر خـلیل آتش سـرد
از باده عشـق گـر کـه مـی‌خورد ابـلیس بس سـجده بـر آدم صـفی او مـی‌کرد

* * *

در عـالم راز ایـن چـه سـرّیست عـجیب که دشمن خلق شد به هـر فـرد حـبیب
ابـلیس اگـر سجده بـر آدم مـی‌کرد دیگـر بـه کسی نـمی‌رسیدی آسـیب

* * *

ابـلیس اگـر قسـم خـورد آخـر کـار که دوست شود بـه هـرکه او را شـد یـار
کیْ دوست شـود دشـمن غـدّار بـه کس بـاور نکـند هـرکه چـو مـن بـاشد «زار»

* * *

یک نکـته بس است گـفتنش در اسـرار هـرگز نشـوید دشـمن خـود را یـار
او دورکـند پـیرو خـود را ز جنـان زیـن روست کـه «زار» بـاشد از او بـیزار

بیان نظمی نگارنده دربارهٔ شیطان

منظور از این خلقت و این شیطان چیست اصلاً بُوَد این بیان که شیطان خود کـیست
در خـلقت او بُـوَد بسـی از اسـرار صد رحمت حق که اندر آن ظاهر نـیست

* * *

هـرچـند نشـد مسـئله مـن را مـعلوم از آنچه که شیطـان چـه بُـوَد در مـفهوم
لیکـن هـمه از گـفته حـق دانستم که اوست به هر دو عالم از خود محروم

* * *

در اصـل شنـاسائی شیطـان اینست کـو دشـمن آدم و خـدا و دیـن است
بـالاتر از آن کـه او وجـودیست پـلید چون بر هـمه اولیـاء حـق بـدبین است

* * *

ایـــنست کـــریمه‌ای ز گفتـــار مـــتین — که نیست جـز او مگـر عـدوّیست مـبین
خصمی بُـوَد او کـه رحـم بـر کس نکـند — گـرچـه بـه رسـول یـا بـر افـراد امـین

* * *

از هرکه سؤال مـی‌شود شیطـان کـیست — یا آنکه به نـزد خـلق او کـارش چـیست
بعد از هـمه گـفتگو چـنین سـازد فـاش — گوید که به جز خصومتش کـاری نـیست

* * *

این دشمن اگـر ز جـای خـود برخـیزد — انـــدر ره عشـــق فتنه‌هـــا انگـــیزد
لیکن چو اگر خدا بـخواهـد هـر حـال — بـــر آتش عشـــق آب رحـــمت ریـــزد

* * *

فـــرقی کـــه میـان آدم و شیطـان است — عشـقست کـه در بـاطن هـر انسـان است
از روز ازل کـــه عشـــق کـــردند نـصیب — پس بـــهرهٔ آن پـــلید بـر حرمـان است

* * *

کار دیگـری کـه در خـور شیطـان است — مـــانع بـــه ورود خـلق در ایمـان است
یـــعنی هـــمه را ز راه حـــق دارد بـــاز — جز آنکـه بـه راه نـیکی و احسـان است

* * *

بـــر آتش مـــعصیت چنـــان بـــاد زنـد — هر عاصی و مـجرمی بـه خـود یـار کـند
هـــرآن بـــه راه کـار زشت و فحشـاست — دیدم بـه کـلام حـق چـنین است سـند

* * *

او وعـده دهـد بـه فـقر و هـم نـاداری — تـــا کس نکـــند بـــه مستمندان یـاری
هم بـیم دهـد بـه اهـل خـیر و احسـان — تا آنکـه کـند قـرین بـر آنـان خـواری

* * *

حـــاصل کـه بُـوَد دشـمن آدم شیطـان — بـــاید نکـــند کســـی بـــر او اطمینـــان
آنگـــونه کـــه والدیـــن مـا را بـفریفت — مـــا را بـــدهد فـــریب در هـــر دوران

* * *

چه خوب کـه ایـن خطـاب آمـد یـادم — از جانب حـق چـو شـد بـر اهـل عـالم

خـــود را ز بـــلا و فـــتنه بس دور کـنید
شیطـــان نـــدهد فریبتـــان چـون آدم

* * *

آن نکـــته دیگـــری کـه در اسـرار است
شیطـــان بـــه عـموم در ره پیکـار است
لیکـــن نَـــبُوَد تســـلّطش بـــر هـر کس
جـز آنکـه بـه راه او هـمه در کـار است

* * *

بـــا آنـــهمه گـــفتگو ز حـــال شیطـان
او را نَـــبُوَد تســـلّطی بـــر انســـان
جـــز آنکـــه شـــود پـــیرو فرمـــان او
خـــارج کـــندش ز نـــیکی و از احسـان

* * *

حـــتّیٰ بـــه تمـــام انبیـاء است قـرین
تـــا آنکـه کـند وساوس خـود تـلقین
این است عجب کـه بـدترین کـار خـلق
بسیـــار کـــند بـــه نـزد هـر کس تـزئین

* * *

بس جـــلوه دهـد بـه عـاملِ کـارِ زشت
تـــا دور کـــند مـــجری آن را ز بـهشت
گـــویند از اوّل، هـــمه او تـــخم نفـاق
در بـــین خـلائق بـه مهـارت مـی‌کشت

* * *

آن کس که به خود گرفت شیطان را دوست
با چشم خـرد نگـه کـند دشـمنش اوست
چـــون او کـه ز فرمـان خـدا سرزدبـاز
گر دشمن او شـوی چـو بسیـار نکـوست

* * *

آنـــانکه بـــه کـــار زشت روآوردنـــد
بـــر گـــفته آن پـــلید فحشـا کـــردند
تـــا چـون بـه ره خـدای کـافر گشـتند
بس رنـــج ز بـــیزاری شیطـــان بـــردند

* * *

آنکس کـه بـه کـفران نـعیم است قـرین
اســـراف کـــند بـر اصـل احکـام دیـن
ایـــنست کـــه او بـــرادر شیطـــان است
یـــا آنکـه بُـوَد بـرآن لعـین جـایگزین

* * *

این مسـئله آمـد است مـن را بـه گمـان
شیطـــان بنهـاده تـیر سـختی بـه کمـان
تـــیر بـــد و گـمرهیّ و هـم تـیر فسـاد
بگـــرفته هـــدف ســـینه اهـــل ایمـان

* * *

یک نکـــته هـــمی نهـان ز اهـل تـفسیر
ایـــنست مـــرا کـه کـرده‌ام ایـن تـعبیر

در عالم خلق گر نبودی شیطان — اوضاع جهان نبود بر این تأثیر

* * *

ارکان نظام عالم اینطور نبود — گر آنکه نه این اهرمنی داشت وجود
نه آنکه مقام آدمی بود عیان — نه آنکه بُدی عالم خلقت را سود

* * *

هشدار که شیطان چو بت عیّاریست — هر لحظه به شکلی ز پی هر کاریست
گاهی شده بر صورت مردی ناصح — گاهی چو به شکل یک زن مکّاریست

* * *

در نزد پیمبران چو آید به حضور — هر شکل درآید بُوَد او فاقد نور
زین رو همه انبیا شناسند او را — شایسته بُوَد ز خود کنند او را دور

* * *

شیطان همه کار او فقط از کین است — القاء کند آنچه خلاف دین است
حتّیٰ به تمام انبیا کرد القاء — لیکن شده نسخ آنچه در تزئین است

* * *

آنکس که بُوَد مقرّب اندر ایمان — نزدیکتر است نزد او هر شیطان
بسیار ز اهل زهد و تقوا دیدیم — که گشت به دل خانه آنها ویران

* * *

شیطان که ز کرده‌های خود باشد شاد — مانع شود از کسی که در راه جهاد
چه آنکه جهاد در ره نفس کند — چه در ره مال و ثروتش گیرد زاد

* * *

هر راه‌زنی کند به هر راه کمین — تا آنکه بَرَد ثروت و مال از ره کین
شیطان همه‌جا کند کمین از ره راست — تا آنکه بَرَد ز هر که ایمان و دین

* * *

شیطان ز چه ره بر تو نشست است کمین — هرکار کند تو را بُوَد از ره کین
از چهار طرف حمله کند بر هر کس — این رسم محاصره است از روی یقین

* * *

کار دیگری که دارد آن فرد پلید — بر هر که دهد به آرزوهاش نوید

سرگرم کند چو آدمی را به دروغ گاهی به محبّت و گهی بر تهدید

* * *

شیطان بکند همیشه سعی بسیار تا آنکه دهد به سوی هر قلب فشار
وارد شود او ز راه دل بر آدم آنجا ره ارتباط گیرد به قرار

* * *

چون جایگه عشق الهی قلب است آنجاست که بس عالم نیکو جلب است
هرگونه تلاش آن پلید است چنین وارد شود او به دل محبّت سلب است

* * *

خوش «زار» مرابداد اندرزی چند خواهی تو اگر کنار باشی ز گزند
در گفتهٔ حق نگر که باشی خود شاد پس گوش کن آنچه گویمت از ره پند

* * *

آن عامل اصلی که کند گمراهت جائی بَرَدَت که باشد آن دلخواهت
شیطان بُوَد و هوای نفس سرکش عقل است که می‌کند چنان آگاهت

* * *

از ذکر خدای هر که روگردان شد در وادی پرفراز سرگردان شد
شیطان بشود همره و همراز او آنجا بَرَدَش که دل در آن ویران شد

* * *

در نفس وجود هرکسی شیطانیست این لازمه وجود هر انسانیست
تا آنکه در امتیاز باشد معلوم پس نیز در آن مراتب امکانیست

* * *

هرکس که ز نسل آدم آید بوجود از اوّل خلقتش ز روز مولود
شیطان لعین شود ملازم با او تا آنکه بَرَد به خود به وِرْدُالْمَوْرُود

* * *

آنچه ز کلام حق عیانست گواه گیرید به حق ز شرّ هر خصم پناه
دشمن‌تر از این پلید بی‌پروا کیست آنکس که بُوَد رانده‌شده از درگاه

* * *

اینست که در پناه با ربّ‌النّاس گفت است ز شرّ آن شریر خَنّاس

که وسوسه می‌کند بسی آدم را چون او به فلاکت است و هم در افلاس

* * *

برگام لعین و پست پیرو نشوید پشت سر هر پلید بی‌ره نروید
از دشمن خود همیشه گیرید کنار در راه گناه رو به شیطان ندوید

* * *

آنکس که تو را به دشمنی گیرد دوست بی‌شک تو بدان دشمن سرسختت اوست
هرگز تو نباش دشمن خود را یار خاص آنکه همیشه او تو را رودرروست

* * *

آنچه به کلام حق نمودیم نگاه دیدیم رهی جز او نداریم پناه
بسیار ره نفوذ دارد شیطان لیکن نَبُوَد نفوذ او از این راه

* * *

این نکته بدان که از کلامیست درست هر حیله و مکر باشد از شیطان سست
پس او نتوان به جد رساند آزار بود است ضعیف کیدش از روز نخست

* * *

شیطان که نبود در برش هیچ متاع در راه جهاد او چنان باش شجاع
باید به نبرد او به قدرت رفتن هرکس که بخواهد کند از خویش دفاع

* * *

شیطان که بگویند شرارت دارد در حکم به کفر بس مهارت دارد
هر مشرک و کافری که نزدیک اوست در هر دو جهان بسی خسارت دارد

* * *

دارم سخنی اگر تو خود گوش کنی بی‌شک تو بدان آنچه فراموش کنی
شیطان ببرَد ز خاطرت هر چیزی غفلت به تو آورد اگر هوش کنی

* * *

آنچه که تو را رود به هر شکل از یاد بر یاد خدا از آن نما استمداد
صلوات فرست بر رسول و آلش تا آنکه به یاد تو فتد با دل شاد

* * *

در عالم قدرت آنچه در تقدیر است یک مسئله بس که عامل تأثیر است

این آنکه هوای نفس باشد شیطان
شیطان هوای نفس در تقصیر است

* * *

با آنکه جز این به اعتبار دیگر است
شیطان دیگر در این مَثَل بهره‌ور است
آنکس که به فحشاء و زیان امر کند
شیطان‌صفتی که کار او دردسر است

* * *

در پیروی هوای نفس است دو چیز
باید که کنید خود از آن دو پرهیز
در ردّ پرستش شیاطین کوشید
هم از زن نابکار گیرید گریز

* * *

هرچیز که سوءظن نماید ایجاد
باید که هم از خاطر خود محو نهاد
از جمله سوءظن بُوَد در نجویٰ
اهریمن از این عمل بسی باشد شاد

* * *

نجویٰ نکنید در ره ظلم و فساد
آهسته سخن به است بر عدل و داد
چون هرکه سخن به ناروائی گوید
شیطان برسد در این میانه به مراد

* * *

آنانکه کنند پیروی از شیطان
باشند همه در این جهان سرگردان
لیکن به جهان آخرت در بَرِ هم
هر یک به سزای خویش در جوش و فغان

* * *

خواندیم چنین گفته حق را به کتاب
شیطان چو رود عالم بالا به شتاب
تا آنکه کند گوش به اسرار مَلَک
پس رانده شود ز صحنه با تیر شهاب

* * *

این بود مسائلی چنان دنیائی
اکنون رسد آن به آخرت بینائی
از حالت شیطان و هم از یارانش
دانسته شود چه باشد این رسوائی

* * *

در صحنه حشر گوید او با یاران
که کار دگر گذشت و شد بر پایان
من وعده باطل به شما دادم، لیک
حق داد شما را همه وعد شایان

* * *

جالب که به روز وعده در رستاخیز
که کس نتوان نمود از آن پرهیز

شیطـــان و هـــمه یـــار وفـــادار خـــود
بـــاشند هـــمه رهـبر و پـیرو بـه سـتیز

* * *

در صحنه آن قیامت از جوش و خـروش
فریـــاد رسـد ز هـر گـروهی بـر گـوش
شیطـان بـه میـان و هـر طـرف یـارانش
هر یک به جدال و دیگرانـند خـموش

* * *

شیطـــان بکـــند ســـئوال از یـــارانش
کـــه از چـــه شـــدید پـــیرو اعـوانش
بـــا زور نکـــرده‌ام کســـی را وادار
تـــا پـــیرو کس شـــوید بـــر فرمـــانش

* * *

خود خواسته‌اید ایـن چـنین بـاشد کـار
گـــیرید بـــرای خـــود کســـانی را یـار
کـــه غـــیر زیـان نبـاشد آنهـا را سـود
هم خود شده بیچاره و هم یـاران خـوار

* * *

بـــر دوزخیـــان خطـاب گـردد زینسـان
داخـــل بشـــوید در فضـــائی ســـوزان
پس لعـن کـنند پـیروان رهـبر خـویش
خاص آنکـه نـموده پـیروی از شیطـان

* * *

هـــمراه بَـــرَد آنکـــه مـــطیع و منقـاد
تا آنکـه کـند بـه دوزخش خـود را شـاد
چـــون بـــر هـــمه یـار بـارخـاطر دارد
تـــا هـمره خـود بَـرَد بـه سـوی میعـاد

* * *

روزیکـــه بُـــوَد کـــافر و مشـــرک بـیزار
هـــر راه‌بـــری ز پـــیروش کـرده فـرار
آنهـــا کـــه اســـیر دام شیطـان گشـتند
در زیـــر شمـــاتتش بگـــیرند قـــرار

* * *

شیطان به زبـان حـال گویـاست چـنین
بـــر تـــیر مـــلامت نکـــنیدم غـــمگین
خـود را بکـنید سـرزنش بـر ایـن حـال
چـون پـیرو مـن شـدید از روی یـقین

* * *

کـــردیم سـخن در ایـن مقـامات تمـام
لیکـــن کـه نشـد رسـیم بـر اصـل مقـام
ایـن اصل همین بُـوَد کـه بـاشد شیطـان
مـــردود ز عشـــق حـــق فتـاده در دام

* * *

ســـرّ دیگـری کـه فـاش شـد در گفتـار
ایـــن مســـئله را صـریح مـی‌گوید «زار»

از روز ازل نـــبود شیطـــان را عشـــق گـر بـود چنـان نـمی‌شدش آخـر کـار

بیان نظمی نگارنده دربارهٔ خلقت جن و انس

رازی است مـهم ز خـلفت انس و جـان کـه لازم و مـلزوم بـه هـم بـوده عیـان
چون گـر نَـبُدی یکـی نـمی‌شد مـعلوم کـــه کـــیست گـناهکار و کـی بـاایمـان

* * *

کس را نه بـه دوزخ و نـه جـنّت ره بـود گر آنکه نبود از این دو هر یک مـوجود
هـــم بـر ثـمرش نـمی‌رسید ایـن عـالم هم خلقت این جهـان نـمی‌دادی سـود

* * *

در خـلقت جـنّ و انس امـریست چنـان که هر دو به یک رهند در هـر دو جهـان
در راه عبـــادت و شنـــاسائی حـــق قـــولیست کـه سرّ آن بمـاندست نهـان

* * *

گرچه بُـوَد ایـن مسئله قـدری مستور لیکـــن شـــده آن اشاره‌ای در دستور
در خلقت این دو چـون نبـاشد چـیزی اِلاّ بُـــوَد از بـــهر عبـــادت مـــنظور

* * *

پس شد مـترادف ایـن دو مـخلوق بـهم زیـــن رو شـــده آشکـــار رازی مـــبهم
هرکس که بگوید این چه سرّیست عجیب قولی بُـوَد ایـن کـه سـخت درهـم‌برهم

* * *

روزیکـــه شـود بـرون ز اسـرار حجـاب هرکس شده مـنتظر بـه پـاداش و عقـاب
هشـــدار دهـــند بـر هـمه جـنّ و انس از سوی خدا رسد بـر آن جـمع خطـاب

* * *

هرکس که در آن میان گـرفت است قـرار گـــر خـواست کـند فـرار سـوی اقطـار
در قـــدرت او نبـــاشد ایـــن اسـتعداد چون نیست رهی که پـاگـذارد بـه فـرار

* * *

پس آنکـــه بگـــیرد از خـــدا نـــیروئی بـی‌شک بُـوَدش تـوان رود هـر سـوئی
چـــه آنکـه رود بـه سـوی اقـلیم فـضا چـه روی زمـین تـوان رود هـر کـوئی

* * *

روزی برسد که اجتماعیست عظیم / هر عامل خیر و شر به کردار علیم
بسیار گنه کرده هم از جنّ و انس / بر آتش دوزخند هر دسته مقیم
اکنون که شده مقدّر این امر چنین / که خلقت آن دو باشد از نار و طین
پس هر دو به یک صفند در روز جزا / چون امر خدا بر آن قرار است یقین

* * *

از آن دو گروه عاصی و بدکردار / پرکرده در آن آتش دوزخ بسیار
اینست مقدّرات بر اهل کفر / کز علم خدا گذشته بر هر معیار

* * *

بالاتر از این که شد خدا را سوگند / که اکثر جنّ و انس یابند گزند
گفتا که به حق قسم چنان پرسازم / دوزخ ز همه پیرو افتاده به بند

* * *

در خلقت جن هر آنچه می‌باید گفت / سرّی که بُوَد در آن نبایست نهفت
جن مؤمن و کافر و مسلمان دارد / هم خواب و خوراک و هم بُوَد او را جفت

* * *

جمعی ز همان اوّل دوران رسول / کردند در اعتقاد اسلام قبول
قرآن چو بُوَد گواه بر این معنا / آیات بسی بُوَد در آن شأن نزول

* * *

از بعد رسول هر که را بود ایمان / می‌بست به هر امام عهد و پیمان
هر مسئله بود نزد آنها مجهول / پرسیده از آن امام می‌گشت عیان

* * *

یک بحث بگویم از بیان تفسیر / چه خوب که جن بر آدمی شد تسخیر
در عهد سلیمان که بسی جنّ و انس / در خدمت او نهاده سر بر تقدیر

* * *

کردند به امر او بسی کار گران / که عقل به کارشان همی شد حیران
در ساختن قصر و مکان و منزل / کردند تلاش تا که گیرند امان

* * *

حاصل همگی به کوشش و جهد خویش / دادند نشان مذهب و آئین و کیش

تـا آنکـه سلیمـان برسد بر شاهی هم کس نَبُوَد به مُلک او در تشویش

* * *

امّا نه که جن بُوَد به هر کار بصیر یا آنکه بُوَد به عالم غیب خبیر
او هم چو مثال آدمی نادان است باشد به هوای نفس بدکار اسیر

* * *

بدبخت گروهی که به کفرند قرین هم نیز کنند مشرکان را تمکین
آنان ثمری نبرده در هر دو جهان در صحنه محشرند غمگین و حزین

* * *

آن جن که بُوَد کافر و در کفران است اغواگریش نه کمتر از شیطان است
باید که حذر نمود از این موجود چون اصل خصومتش هدف انسان است

* * *

گویند که جن فکر رسائی دارد در هر هنرش هنرنمائی دارد
در جادو و سحر باشد استاد چنان که درس دهد به هرکه جائی دارد

* * *

کاری که علاقه داشت قبل از اسلام بر سحر نموده دیگران را الهام
آن چیز که زشت و مایه بدکاریست می‌کرد به یاران همه آنرا اعلام

* * *

بستیم همه دفتر و بس ماند پیام یعنی که نشد معنی این راز تمام
چون هیچ نبود جنّ و شیطان را عشق بس کرده سخن چو کرده کوتاه کلام

* * *

اکنون که نه فاش شد تمام اسرار در خلقت جنّ و انس از اوّل کار
لیکن به همان حد که نمودیم بیان چیزی که به خاطر آمد از «احمد زار»

پایان

فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
شیطان کیست؟!	۱
داستان ساختگی شیطان یا «افسانه غرانیق»	۴
افسانه ساختگی غرانیق و بطلان آن از نظر تفاسیر	۶
القائات شیطانی در مقابل پیمبران الهی مؤثر نیست	۸
به وسیله القائات شیطانی مردم مورد آزمایش قرار می‌گیرند	۱۳
ذکر بعضی از آیات دیگر در بطلان داستان غرانیق	۱۵
تمام آیات قرآنی آیات رحمانی است	۱۷
از جمله اتّهاماتی که معاندین به رسول اکرم بستند	۲۰
آخرین گفتار دربارهٔ القائات شیطانی	۲۲
❀❀❀❀❀❀	
سرباززدن ابلیس از فرمان حقتعالی	۲۴
اوّلین ضربه ابلیس برای اغواکردن آدم علیه‌السّلام	۳۰
یک بحث عرفانی از تفسیر کبیر منهج‌الصادقین	۳۴
بحثی از نظر روایات در ذیل آیه مورد تفسیر	۳۶
بازپرسی خدایتعالیٰ از ابلیس در امتناع سجده کردن بر آدم	۳۸
شیطان همیشه بر سر راه مستقیم کمین می‌کند	۴۶
راه نفوذ شیطان در آدمی از یک راه و دو راه نیست	۵۰
ابلیس از طایفه جن بوده و در صف فرشتگان قرار داشته است	۵۴
نفی ولایت ابلیس و ذریّه او در امر آفرینش	۵۷
آغاز ضربه خصومت‌بار شیطان بر آدم!	۵۸
پیروی کردن از گامهای شیطان	۶۲
از گامهای شیطان پیروی نکنید	۶۴

شیطان مانع وحدت در اجتماع اسلامی است ۶۶
بیانی دیگر دربارهٔ خطوات شیطان ۶۸
دخالت مستقیم شیطان در مشاجره و گفتگوها ۷۰
هرگز دشمن خود را دوست خود نگیرید ۷۲
توجّه داشته باشید شیطان شما را از راه حق منحرف نسازد ۷۶
عمل شیطان چیست ؟ ۷۸
خدایتعالیٰ هشدار می‌دهد که از شیطان اطاعت نکنید ۸۰
موفقیّت شیطان در اجراء چه برنامه‌ای است ؟! ۸۲
شیطان اولیاء خود را می‌ترساند ! ۸۵
سازگاری با شیطان موجب ریاکاری است ۸۷
شیطان عامل اصلی در گمراهی آدمی است ۸۹
کید و تزویر شیطان ضعیف است ۹۱
وسیله تحریکات شیطان در ایجاد هرگونه خصومت ۹۳
کسی که از یاد خدا روی گرداند شیطانی بر او گمارده می‌شود ۹۶
شیطان پیروان خود را در صحنه قیامت ملامت می‌کند ! ۹۹
در برابر وسوسه‌های شیطان باید به خدا پناه بُرد ۱۰۲
از حضور شیطان در مجالس هم باید پناه به خدا بُرد ۱۰۴
در مورد دیگری هم باید از شرّ شیطان پناه به خدا بُرد ۱۰۶
شیطان قادر نیست که خودبه‌خود بر آدمی تسلّط یابد ۱۰۹
شیطان از اوّل ولادت فرزندان آدم ملازم آنهاست ۱۱۱
شیطان بزرگترین گناهکار و بالاترین مجرم است ۱۱۳
پیروی از شیطان موجب مجادله است ۱۱۵
شیطان اعمال زشت آدمی را زینت می‌دهد ۱۱۸
گاهی شیطان به شکل و هیکل آدمی متمثّل می‌شود ! ۱۲۲
شیطان از همان اوّل در حضور حضرت آدم به شکلی درآمده است ۱۲۴
یک بحث علمی از نظر تجسّم موجودهای نامرئی ۱۲۷
تفاوتی که در میان دعوت پیمبران و دعوت شیطان است ۱۳۰

شیطان موجب غفلت و فراموشکاری است ۱۳۲
مبالغه در کفر و ناسپاسی از خصوصیّات شیطان است ۱۳۶
سحر و جادوگری از تعلیمات شیطان و با کفر قرین است ۱۳۸
در انجام کارهای حرام شیطان نقش مؤثری دارد ! ۱۴۱
شیطان آدمی را از جهاد در راه خدا بازمی‌دارد ! ۱۴۴
به فضل و رحمت الهی توسّل جوئید تا از گزند شیطان محفوظ باشید ۱۴۷
هشدار بر کسانی که از نظر لطف الهی از شر شیطان دورند ۱۵۰
داستان بلعم با عورا و نقشه شیطان!! ۱۵۲
آب هم وسیله طهارت و پاکی از پلیدی شیطان است ۱۵۵
دیگر از کارهای شیطان فسادانگیزی است ۱۵۷
از وسوسه‌های شیطان به خدا پناه برید ۱۵۹
بحثی جنجال‌برانگیز در اصابت تیر شهاب به شیطان ۱۶۱
شیاطین به وسیله تیر شهاب از آسمان رانده می‌شوند ۱۶۴
شیطان همیشه متوجّه گفتار آدمی است ۱۶۸
در آزمایشهای الهی گاهی شیطان نقش مهمّی دارد ۱۷۰
شیطان کارهای خلاف حق را بسیار جلوه می‌دهد ۱۷۴
شیطان برای تشکیل حزب خود از ایجاد فراموشی استفاده می‌کند ۱۷۶
ایجاد سوءظن در نجویٰ از ناحیه شیطان است ۱۷۸
ضرب‌المثلی دربارهٔ شیطان ! ۱۸۰
پیروان هوای نفس دوچیز را پرستش می‌کنند ۱۸۳
پیروان شیطان در وادی ضلالت سرگردانند ! ۱۸۵
شیاطین با پیروان خود محشور شده و به دوزخ رهسپار می‌شوند ۱۸۷
ترسیمی از شکوفه درخت زقّوم در دوزخ با چهره شیطان ۱۸۹
شیطان چگونه در آدمی نفوذ می‌کند ! ۱۹۱
چگونگی تصرّفات شیطان در انسان ۱۹۳
شیطان مانع انفاق و صدقه‌دادن است ۱۹۶
اطلاق شیطان به شیطان‌صفتان انسانی ۱۹۹

شیطان آنگونه قدرتی ندارد که بر آدمی تسلّط یابد ۲۰۱
لشکریان ابلیس و پیروان آنها همه به سوی دوزخ رهسپار می‌شوند ۲۰۴
شیاطین بیشتر اهل کفر را تحریک می‌کنند! ۲۰۶
ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد! ۲۰۷
هر خاطره‌ای که از دل بگذرد از دو حال خارج نیست ۲۱۱
پیروزی در مبارزه به کثرت جمعیّت بستگی ندارد ۲۱۳
یک بحث علمی در خصوص تجسّم شیطان به اَشکال مختلفه ۲۱۵
وسوسه‌های شیطان در روح انبیاء اثر نمی‌گذارد ۲۱۷
نفوذ شیطان در آدمی از طُرق گوناگون است ۲۲۰
انسان در برابر وسوسه‌های شیطان بی‌دفاع نیست ۲۲۲
آفرینش شیطان چه اثری در خلقت انسان دارد! ۲۲۴
خصومت شیطان با انبیاءِ عظام علیهم‌السّلام ۲۲۶

❀❀❀❀❀❀

بعد از شناخت شیطان جن را هم باید شناخت ۲۲۸
خلقت جن و انس با هم پیوستگی دقیقی دارد ۲۳۱
در رستاخیز هم جن و انس با هم مورد خطاب قرار می‌گیرند ۲۳۵
خلقت جن و شیطان از چیست؟ ۲۳۷
جن و شیطان در اغواگری آدمی از حد می‌گذرند ۲۴۰
نفوذ جن و شیطان در آدمی آثار بسیار سوئی دارد ۲۴۳
چگونه طایفه جن به پیامبر اسلام ایمان آوردند ۲۴۵
چگونه جن به خدمت آدمی گمارده می‌شود! ۲۵۱
تشکیل یک حکومت واحده بر جن و انس ۲۵۳
جن در حدّ توانائی خود کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد ۲۵۶
جن علم غیب ندارد! ۲۵۹
جن و شیطان و ملائکه‌پرستی از خرافات است ۲۶۲
شیاطین با پیروان خود تعلیم سحر و جادو می‌دهند ۲۶۵
موضوعی دربارهٔ تسخیر جن ۲۶۸

مسائلی که دربارهٔ خلقت شیطان مورد گفتگوی همگانی است ۲۷۱
در هر حال از شرّ شیطان باید به خدا پناه برد ۲۷۳
شیطان از دیدگاه علی علیه‌السّلام ۲۷۸
تعلیمات امام سجّاد علیه‌السّلام در دعا برای دوری از شیطان ۲۸۵
سخنان امام سجّاد علیه‌السّلام دربارهٔ شیطان با بیانی دیگر ۲۸۸
پایان کتاب و نتایج حاصله از خلاصه گفتار ۲۸۹
شرحی در بیان نظمی مؤلّف این کتاب دربارهٔ ابلیس و جن و شیطان ۲۹۳
بیان نظمی نگارنده دربارهٔ ابلیس ۲۹۴
بیان نظمی نگارنده دربارهٔ شیطان ۲۹۷
بیان نظمی نگارنده دربارهٔ خلقت جن و انس ۳۰۵
فهرست مطالب کتاب ۳۰۸



۷۵۰۰ ریال

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.